Sahifah III upto A.H. 1038

عالم آرای عباسی
(صحیفه ثالث یا "مقصد ثانی")

صحیفهٔ ثالث کتاب
عالم آرای عباسی تصنیف منشی اسکندر بیگ
مع خاتمهٔ کتاب تمام و کمال

در دار الخلافه شاه جهان آباد محله چاندنی چوک
بقیمت مبلغ ۱۳۰ یکصد و سی روپیه سکه محمد شاهی
خریده داخل کتابخانه نموده شد

بعد از حمد و سپاس خالق آسمان و زمین و ستایش و نیایش دادار جهان آفرینی که عالم ابداع و ایجاد را بوجود شهریاران دین و
داد و فرمان فرمایان عدالت نهاد انتظام داد و درود نامعدود بر سر دفتر جریدهٔ انبیا سلطان ممالک اصطفا محمد مصطفی
صلی الله علیه و آل و عترهٔ طاهرین او خصوصاً سر آغاز نسخهٔ مفاخر و مناقب اولیا و اصفیا مصداق صدق انجام انا
مدینة العلم و علی بابها ابی الائمة المعصومین صلواة الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین که خازنان جواهر علوم اخبار دین
و رهنمایان مسالک یقین اند بر رای رزین خردمندان سخن سنج که نکته نگاران صحایف دانش و معنی آرایان دقایق
سخندانی اند پوشیده نماند که مسود این اوراق اقل العباد اسکندر منشی در صد صحیفهٔ اول تاریخ عالم آرای عباسی مرقوم
کلک بیان گردانید که چون توفیق الهی قرین حال و رفیق امانی و آمال گردد صحیفهٔ دویم از تاریخ مذکور بیمن اقبال مصون
از اختلال شهریار جوانبخت کامکار کامران خلاصهٔ دودمان صفوت نشان صفوی بنیان فرمانروای اقالیم عدل و داد
ناسخ قوانین اکاسرهٔ کیان و پیشدادیان لولوی عمان جهان داری گوهر یکتای خلافت و شهریاری غلام باخلاص
حضرت شاه ولایت پناه اعنی خاقان گیتی ستان گردون بارگاه شاهی ظل اللهی که فروغ انوار معدلتش خورشید آسا
روشنی بخش عرصهٔ جهان است در دو مقصد نگاشتهٔ کلک بدایع نگار میگرداند مقصد اول از جلوس سعادت مانوس
لغایت سی سال که یک قرن سعادت اقتران ایام فرماندهی فرمانده زمانست مقصد دویم از آغاز قرن دویم که بزمان

حضرت صاحب الزمان متصل با دیباچه تذکرهٔ حکایات غریبه و روایات عجیبهٔ روزگار چون مقصد اول بنوعی که از پیش گذشت
رقم تحریر و نگارش یافت اکنون شروع در مقصد ثانی کرد و امید که بیمن الطاف الهی از عمر امان یافته این نسخهٔ عالم آرای جهانگیر
مکنون خاطر اخلاص گزین است رقم اختتام پذیرفته این تازه نهال بستان سخن گذاری از جویبار فیض فضل الهی سرسبز
و شاداب گشته بر حسب خواهش و آرزو ثمرهٔ مراد بار ور گردد و ما توفیقی الا بالله آغاز ییلان ئیل ترکی مطابق سنه ست و
عشرین و الف هجری سال سی و یکم جلوس مبارک سخن پرداز این نیکو ترانه چنین گوید ز احوال زمانه که در وقایع سنه
سابق مطابق خمس عشرین و الف تحریر یافته که در زمستان آن سال قشلاق همایون در دانقی قرار یافته بود و جهت اقامت
اشرف منازل خوب و حمام مرغوب ساخته و پرداخته ارکان دولت و اعیان حضرت هر یک رواقها و منظرهای خوب و
ترتیب داده زمستان در آن مکان بهجت افزا بخوشی و خوبی گذرانیدند چون ایام شتا منتهی گشته بهار خجسته آثار قدم در
بساط دلگشائی و عالم آرائی نهاد نوروز فیروز بهزار گونه بهجت و روح افزائی طراوت بخش عالم نشاط گردید یعنی خورشید
جهان آرا از انقضای نه ساعت و چهل و نه دقیقه روز شنبه دوازدهم شهر ربیع الاول از سر منزل حوت بیرون خرامید
پرتو سعادت ببرج حمل انداخت شعر آغاز بهار دلگشا شد ایام لطافت هوا شد دلها بنشاط شد شتابان
چون خاطر دلگشای خوبان چون روزی چند از ایام نشاط افزوز نوروز گذشت هوای دانقی روی بگرمی آورد
و از یورت قشلاق کوچ واقع شده رایات شهریار زمان بجانب ییلاق گرجستان در حرکت آمد از سوانح اقبال که
دران ایام میمنت انجام بظهور آمد فتح قلعهٔ قرلانقوج واقع شده که جمعی از کفرهٔ گرجستان بدان حصن حصین بر آمده
اظهار بغی و طغیان مینمودند و آن قلعهٔ عالی اساس بر فراز کوه رفیع و برز بر قله منیع واقع است که از هیچ طرف
سرکوبی ندارد ارتفاعش بمثابه که از درگاه قلعه تا مکانی که محافظان اقامت دارند پانصد و شصت زینه بالا می باید رفت
بی تکلف اگر قلعهٔ مذکور سوا آب انباری که از آب باران پر میشود چشمهٔ آبی میداشت کمند تسخیر هیچ والا شکوهی بر کنگرهٔ
مجرهٔ بر مثال سپهر تمثال او نمیرسید در نیوفت بمحض اقبال مصون از اختلال همایون اعلی رعب و هراس بمتحصنان راه یافته
گرجیان بی ایمان راه یافته دست در دامن استیمان زدند و بکرات خان والی کارتیل را شفیع خود ساخته بیرون
آمده قلعه را سپردند و محصوران از عواطف خسروانه خلعتهای امان پوشیدند بعضی که ارادهٔ ملازمت بکرات
خان داشتند بکارتیل رخصت یافته بعضی دیگر بدار الامان فرح آباد جنت بنیاد رفته از حوادث زمان آسودگی یافتند
و چندی از تفنگچیان موکب شاهی بحراست قلعه مامور گشتند درخلال اینحال بمسامع جلال رسید که گروهی از بقیة السیف
گرجیان که از بیم تیغ و سنان غازیان در جنگلها و بیغولها خزیده بودند در ولایت قسق جمع آمده در مقام جلادت

وشقاق اند چون نایرهٔ غضب الطفا نپذیرفته بود و هنوز درباره آن بیدولتان افروختگی داشت فوجی از افواج قاهره را
برسر آن بخت برگشتکان خون گرفته فرستادند متعاقب آن گروه زمان بیک یوزباشی غلامان نیز با فوجی از غلامان بنهب
و اسر ایشان مامور گردانیدند و زمرهٔ مجاهدان چون بلای آسمان ناگهان بسر وقت آن خون گرفتگان رسیده جمعی کثیر
از کفرهٔ فجره بدست آمدند از نا وران معتبر و بسیاری از نصاری بداختر بعضی طعمهٔ شمشیر و بعضی دیگر با کودکان و زنان بقیة
السیف اسیر و دستگیر گشتند و گرفتاران ازا باردوی همایون آوردند موقع تیغ یاسا و عقوبات گوناگون گشته در سیاستگاه
قهرمان جان بسختی میدادند چون خاطر انور از مهمات گرجستان کاخت فراغت یافت رایات جهان بجانب تفلیس
در حرکت آمد و بکرات خان والی کارتیل بلوازم خدمت و میزبانی پرداخته زیاده از مأمولات بتفقدات شاهانه
و خلعات فاخره پادشاهانه امتیاز یافت از انجا عنان عزیمت بجانب سمخوت معطوف گردانیده چند روز در منازل ملک اتابک
نوادهٔ ملک میر من سمخوتی که از زمرهٔ یکجهتان صادق العقیدهٔ این دودمان مقدس اند عشرت پیرا بوده از انجا لوای توجه
به ییلاقات کوکجه تنگیز افراختند و روزی چند در متنزهات سواحل بحر کوکجه تنگیز که آن سرزمینها با حضرت مینو مثال در خوشی همبازی
آب زلال کوثر تمثال آن دشت و جبال بروزگار بخرمی و خوشی گذرانیدند ذکر لشکر فرستادن بسر ارض روم و سرداری
قرچغای خان سپهسالار ایران و از انجا روانه شدن بجانب خطوان در ان اوقات که ییلاقات کوکجه تنگیز مخیم سرادقات
اقبال بود متواتر از جانب روم جواسیس آمده خبر رسانیدند که سلطان احمد خان پادشاه روم سردار مصالحه که در سال
گذشته مجدد ابوساطت محمد پاشا سردار تمهید یافته بود با غوا و افساد اضداد محمد پاشا را بتقصیر متهم ساخته از منصب
وزارت اعظم معزول گردانید چنانچه در قضایای سال گذشته اشاره شد خلیل پاشا وزیر اعظم و سردار گردانیده
مقرر گشته که درین سال در محال اناطولی قشلاق اختیار نموده در اول بهار سال آینده باتفاق جانی بیک کرای خان
پادشاه تاتار لشکر بدیار عجم کشد و خلیل پاشا گروهی از قاپوقولی که عبارت از عساکر درگاه عالیست از محروسهٔ استنبول
بیرون آمده متوجه محل قشلاق است بعد از تحقیق این اخبار از تدابیر صایبه که اولین مصالح ملک داریست چنانچه سخنوران
پیشین گفته اند شعر بشمشیری یکی تا ده توان کشت برائی لشکری را بشکند پشت رای ملک آرای اقتضاء آن کرد که حدود
ارض روم و واناکه محل عبور عساکر روم است از صامت و ناطق برداخته نوعی نمایند که در سال آینده از
نایابی ذخیره و عسرت و تنگی عبور لشکر از ان دیار دشوار گردد لهذا قرچغای خان را بیمن ملاطفت و تربیت
شاهانه و ظهور عقل و کاردانی شایسته سرداری دیده بلقب ارجمند سپهسالاری امتیاز بخشیده سردار لشکر ظفر قرین
گردانیدند و چند روز در قرخ بلاغ کوکجه تنگیز بسان عساکر ظفر نشان پرداخته او را با فوجی از جنود بآن خدمت مأمور گردانیده

روانه نمودند و موکب همایون فال از ییلاق مذکور شکارکنان بکنار آب ارس آمده از آنجا عبور فرموده از راه گرگر متوجه
اهر شدند و بعد از زیارت حضرت سلطان السالکین شیخ شهاب الدین اهری قدس سره اغرق را در قصبهٔ اهر گذاشته
جریده و سبکبار بقصد زیارت حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا صفی الملة والدین و مراقد متبرکهٔ مشایخ
عظام صفویه نور الله مرقدهم بدار الارشاد اردبیل توجه فرمودند و قرچغای خان با عساکر نصرت نشان بخدمتی که مامور
شده بودند کما ینبغی اقدام نموده اول بجانب ارض روم رفته تا پای قلعه عنان باز نکشیدند حسن پاشا که از وزرا و پاشایان
معتبر رومیه و بیگلربیگی ارض روم بود از صدمت سپاه منصور در شهر و قلعه خزیده قدرت مقاتله و مقابله در خود نیافته
گروهی از شجاعان رومیه اظهار تجلد نموده بیرون آمده بودند تاب صدمهٔ مقدمة الجیش سپاه قزلباش نیاورده بعد از
محاربه و ستیز و آویز بدخول دروازه مبادرت نموده انهزام یافته بشهر در رفتند و غازیان جلادت شعار تا پای حصار رانده
جمعی رومیه مقتول و جمعی دستگیر شدند و قرچغای خان چند روز خیام اقامت در آن ولایت نصب نموده فوج فوج
افواج قاهره را بنهب و غارت اطراف و جوانب بتاخت و تاراج فرستاده آن ولایت را از انتفاع و ذخیره
و زراعت انداخته دقیقه از دقایق ویرانی و خرابی فرو گذاشت ننمودند و از آنجا مقضی المرام روی توجه بجانب
وان آوردند و چون محمد پاشا تکلو که بیگلربیگی وان بود و بین الجمهور تکلو پاشا مشهور بود بکثرت لشکر و افزونی جاه
و حشمت و دلیری و شجاعت از سایر پاشایان امتیاز داشت و در سال گذشته در سلماس با پیر بوداغ خان
در امر محاربه نموده غالب آمده بود و از بادهٔ نخوت و غرور سرمست گشته دعویهای بلند میکرد و بعضی از ارباب
رای و تدبیر دوراندیشی منظور داشته صلاح نمیدیدند که بر سر وان بروند زیرا که جنود قزلباش سفر ارض روم
کشیده اند و اسپهای ایشان از بسیاری تردد و تک و دو از کار مانده تکلو پاشا و سنجق بیگیان وان با اسپان
آسوده و لشکر بسیار با جمعیت تمام منتظر فرصت و مستعد کارزارند مبادا چشم زخمی رسد بعد از مشاوره و کنگاش
از امرا و ریش سفیدان لشکر هر کس را در خور عقل و دریافت آنچه بخاطر میرسید القا مینمودند آخر الامر قرار یافت
که چون پاشاء مذکور و میران عشایر اکراد در وان جمعیت نموده اند و تقریر واردین مکرر استماع شده که زیاده از
پانزده هزار کس نیستند بلکه کمترند در صورت پهلو از محاربه آن گروه خالی کردن و این مسامحه نمودن لایق دولت
قاهره و نام و ناموس قزلباش نیست از عساکر منصور هر کس اسب زبون داشته باشد بجانب تبریز رخصت
دهیم و فوجی از دلیران عرصهٔ هیجا از سوار و پیاده تفنگچی انتخاب نموده باوثایق الطاف الهی و جنود اقبال
شاهی روی توجه بصوب دشمن آوریم امیدواریم که ظفر و نصرت قرین حال منسوبان دولت روزافزون گشته

بفتح و فیروزی اختصاص یابیم اکثر اعیان سپاه این رای را پسندیده داشتند و ندای کوچ بجانب وان در دادند
چون یکدو مرحله قطع شد قضیه بس عجیب و لطیفه بس غریب از پرده غیب رخ نمود و از لطایف غیبی تکلو پاشا
بمدلول این مصرع که ع نه دست تو دارد خبر نه تیغ تو آلودگی   مکافات غرور و پندار و دعوی بلند بی ادبانه
یافته بدست اکراد چکاری بقتل آمد ذکر کشته شدن محمد پاشا مشهور به تکلو پاشا توسط یحیی بیک ولد ذکریا خان تیغ بکر
باراده و تقدیر ذو الجلال و ملک ... در کیفیت این واقعهٔ غریبه که از ثقات آن هنگامه مسموع گشته چنانست که تکلو
پاشا بنوعی که تحریر در میانهٔ رومیه بتهور و مردانگی و دلیری اشتهار یافته و در ازاء خدمات و جانسپاریها که در اغور
خانوادهٔ عثمانی از وصادر گشته بمرتبهٔ بلند پاشای ترقی کرده درین هنگام بیکلربیکی ولایت وان بود چون حقیقت
رفتن قرچغای خان سپهسالار با معظم سپاه قزلباش بطرف ارض روم تحقیق پیوست از وفور بلند پروازی
بخیال محال دستبرد امراء اکراد و میران قبایل و عشایر و اتباع خود را جمع آورده با موازی ده دوازده هزار کس
از وان بیرون آمده در نواحی تبریز آشوب انداخته بنهب و غارت پرداخت چون بتوا دره خوی حوالی چالدران
رسید مشخص گردید که لشکر فیروزی اثر قزلباش از ارض روم مظفر و منصور عود نموده عزیمت جانب وان
دارند ارادهٔ خاطرش آن بود که بقیهٔ سپاه آنحدود و میران سنجق و سرخیلان عشایر را که تا غایت جمع نشده
بودند جمع آورده بحرب و قتال و مدافعه خود اقبال پردازد و امراء اکراد که در آنجا با او بودند صلاح در محاربه
ندیده با یکدیگر قرار دادند که هر یک بجا و مقام خود رفته بحفظ حال اهل و عشیرت و استحکام امکنه و نگهداشت
قلاع خود پردازند زیرا که چون قزلباش بدان دیار رسد آتش بلا بالا گرفته و لوله و آشوب در میان قبایل
و عشایر افتاده تفرقه و پراکندگی روی خواهد داد اولی آنست که پاشا نیز بجانب خطهٔ وان بازگشته نگهداشتی
شهر و قلعه نماید که اکثر عشایر بجهت صیانت عیال و حفظ ناموس و مال از سر او پراکنده گشته استعداد
محاربه نخواهند داشت ضیاء الدین خان ولد شرف خان بتلیسی بدین عزیمت عنان از مرافقت پاشا کشید
و بی اجازه و رخصت بجانب بتلیس رفت یحیی بیک ولد ذکریا خان نیز که میر و عشیرت چکاری و سرداران
طایفه بود ارادهٔ رفتن کرد چون این مقدمه مسموع پاشا گردید مانع رفتن گشته جاوشی بطلب او فرستاد
و او تمهید معذرت پرداخته تساهل مینمود جاوشش بی اندامی کرده بدشنام زبان بگشاد و شمشیر تمهید کرده
جاهلی از ملازمان یحیی بیک تاب بی اندامی جاوش نیاورده شمشیری بجانب او انداخت چون دست
فتنه دراز و تیغ حادثه تیز بود زخم کارگر آمده بقتل رسید تکلو پاشا ازین واقعه خبر یافته شعلهٔ غضبش

زبانه کشیده جمعی را فرستاد که خبر او و قهرا او را بیاورند فرستادگان وقتی رسیدند که اردوی لشکر چکاری کوچ کرده خود با خانمان
و اعیان روانه بود از فتنه اندیشیده مخالفت صریح نتوانست کرد در موافقت آن جماعت باردوی پاشا آمده در حین ملاقات
با او پاشا خشونت آغاز کرده دست بقبضه شمشیر برده بجانب او دوید و یکدو نفر از ملازمان معتمد یحیی بیک که رفیق او بودند
بتصور آنکه پاشا قصد کشتن او دارد بی تامل دلیری کرده پیش دویده زخمی بر پاشا زدند خدمتکاران پاشا نیز شمشیر کشیده
زخمی به یحیی بیک زدند از تقدیر الهی و اقبال پادشاهی هر دو بآن زخمها از هم گذشتند و راه عدم پیمودند و از طرفین چند
کس دیگر کشته گشتند چون سردار هر دو گروه بدار البوار رسیدند و آوازه ورود لشکر قزلباش لحظه فلحظه میرسید
و لوله و آشوب در میان سپاه افتاد هیچ طرف پروای نزاع و انتقام از یکدیگر نکرده هر کس بحفظ مال خود پرداخت
رومیه بجانب وان بازگشته طبقات اکراد هر یک بمکان خود رفتند و به نیروی اقبال بیزوال شاهی آن جمعیت
روی به پراکندگی آورده دو دشمن قوی چون بدین آسانی دفع شدند این یحیی بیک پسر ذکریا خانست که پدر
بر پدر میر عشیرت و چکاری متصرف الکای موروثی بود و دعوی اولادی عباس بن علی علیه السلام نموده خود را
باعتقاد فرق شیعه سید میشمارند و چون مخالفین شیعه جز بنی فاطمه را سید نمیشمارند رومیه ایشانرا در دعوی سیادت
مسلم نداشته در احکامی که باسم او و پدرش صدور یافته لفظ سیاست مرقوم میساخته اند چون ذکریا بیک پدر
یحیی بیک اظهار عقیدت و اخلاص بنواب کامیاب شاهی ظل اللهی نموده همیشه عرایض اخلاص آمیز فرستاده خود را
از زمره یکجهتان درگاه عالی میشمرد و حضرت اعلی را بجهت نسبت سیادت و سمت عباسیگری شفقت خاص با او بوده
بلقب ارجمند خانی سرافراز فرموده بودند یحیی بیک بدولتخواهی رومیه بر اوضاع پدر انکار نموده بحمایت پاشایان
پدر را بی اختیار کرده ایل و عشیرت و الکای موروثی را متصرف شده در مخالفت گروه قزلباش اصرار مینمود و از او
نسبت به پدر بی اندامی بسیار واقع شده در مخالفت عاقبت نتیجه بدباطنی و عقوق والد ظهور یافته چرخ
مشعبد چنین شعبده باخت ع چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار الی صل چون این خبر بقرچغای خان و امرا
رسیده در رفتن مسارعت نموده بجانب وان شتافتند و آنحدود را نیز بدستور ارض روم نهب و یغما نموده
از خیز زراعت و آبادانی انداخته مقضی المرام مراجعت نمودند و در حینی که موکب همایون اعلی از دار الارشاد
اردبیل عود نموده دار السلطنه تبریز از غبار موکب عساکر منصوره عطر بیز بود بشرف پابوس حضرت خاقانی
مشرف شدند ذکر آمدن خلیل پاشا سردار بدیار بکر و لشکر فرستادن بجلد و قلمرو علیشکر و انتقال سلطان احمد
خان پادشاه روم از دار الملک حیات بعالم دیگر و جلوس برادرش سلطان مصطفی و بیان حالات سانحه آن ایام بر سبیل شرح

چون بنوعی که مرقوم گشت سلطان روم خلیل پاشا را وزیر اعظم و سردار کرده با جنود موفور و عساکر غیر محصور روانه
سرحد قزلباش گردانید که درین سال در سرحد قشلاق کرده در بهار آینده بالکاء قزلباش از روی جمعیت خاطر لشکر
کشد و سردار مذکور بنابر خرابی و ویرانی که در ارض روم واقع شده بود ولایت دیاربکر را بجهت قشلاق اختیار
نموده در انجا رحل اقامت انداخت و جانی بیک گرای پادشاه طبقهٔ تاتار و ولد مبارک گرای را که با جنود تاتار
بمعاونت لشکر رومیه آمده بود در محل مناسب قشلاق داده جنود رومی و تاتار را باطراف و جوانب که معمور بود
فرستاد در انسال ازان طایفه خرابی بسیار در الکاء رومیه واقع شد بعد از وقوع این حالات رای جهان آرای
باین متعلق گشت که قرچقای خان را که رتبهٔ سرداری و سپهسالاری یافته بود در برابر خلیل پاشا سردار روم در سرحد
آذربایجان گذارند لهذا مشار الیه را با فوجی از افواج قاهره در دار السلطنه تبریز تعیین کرده گروهی از عساکر
نصرت نشان را که بتقصیر خدمت گرجستان متهم بودند در تبریز گذاشتند ازسوانح تعیین مواجب ملازمان و مرسومات
همه ساله ایشان همیشه مکنون خاطر انور بود که عساکر منصوره ملازمان رکاب اشرف حتی شاگرد پیشگان عمله بیوتات
مواجب همه ساله از محل معین داشته باشند که هر ساله ازان محل بازیافت نموده سرگرم خدمت باشند و از تردد
دیوان و دفتر و طلب و تنخواه مواجب مرسومات فارغ گردند درین اوقات متوجه انجام این امر گشته کل طلب عساکر را
مجملا ازان قدمحال مرحمت فرموده بعهدهٔ عالیجناب اعتماد الدوله میرزا ابوطالب وزیر دیوان اعلی که عنوان این
صحیفهٔ اقبال بذکر محامد آن دستور ملک خصال معنون است کردند که با ارباب قلم دفترخانهٔ همایون درین زمستان
در تبریز توقف نموده رسد هر گروه و هر کس از محلی که مناسب آنکس باشد قرب و بعد مساکن و رضای
صاحب مواجب را منظور داشته اسم باسم تشخیص دهند و برات هر یک را فردا فردا بقید همه ساله بدست
او دهند و عالیجناب اعتماد الدوله و مستوفیان عظام حسب الامر اعلی در تبریز توقف نموده تا آخر سال که
چهار ماه بود خدمت مذکور را بنوعی که مامور بودند بتقدیم رسانیده راقم حروف نیز با چند نفر از محرران دار الانشاء
همایون بجهت تحریر احکام در خدمت مخادیم عظام کرام چهار ماه شبانروز بآن شغل عظیم پرداختیم القصه حضرت
اعلی بعد از انجام مهمات ضروری سرحد بسعادت و اقبال متوجه قشلاق مازندران بهشت نشان شدند که
در بهار خجسته آثار آنچه در مشیت الهی و ارادهٔ تقدیر ملک قدیر بوده باشد از مکمن غیب بعالم ظهور آید دیگری
ازسوانح اقبال بیزوال آنکه خلیل پاشا در دیاربکر از جنود رومیه قالش پاشا باتفاق عمر بیک میر سنجق عشیرت شهران
و گروهی و سپاه غارتگر تاتار بقصد تاخت و غارت قلمرو علیشکر بجانب کرکویه و شهرزور در حرکت آمد و آن گروه

از کرکویه کذشته روی توجه بصوب قلمرو علیشکر آوردند و دران حدود دست بغارت و بیداد کشاده باعث تفرقه خلق آن
بودند حسین خان حاکم لرستان و قاسم سلطان ایمانلوی افشار که در سرحد قلمرو مذکور بودند از ورود سپاه مخالف آکاه
کشته بیکدیکر ملحق شدند و بمدافعه و مقابله شتافته در حدود ماهی دست تلاقی عسکرین روی داده فیمابین محاربه عظیم
و نبرد قوی وقوع یافت و مخالفان به نیروی همایون و قوت دولت روزافزون انهزام یافته افواج قاهره مظفر و
منصور کشتند قالش پاشا در معرکه بقتل رسید و عمر بیک حاکم شهران زنده کرفتار کشته جمعی کثیر از جنود رومیه تاتار
و اکراد بقتل آمده از جنود ظفر ورود کسی که اسم و رسمی داشته باشد ضایع نشد و آسیبی بجان بعساکر نصرت نشان نرسید
و حقیقت این فتح که مقدمهٔ فتوحات غیبی بود بمسامع عز و جلال رسید امراء مذکور بتفقدات شاهانه سرافراز شدند
عمر بیک را بعلیقلیخان شاملو سپردند که در ری نکاهدارد و دیکر خبری از و نیامد دیکری از سوانح قضیهٔ ارتحال سلطان محمد
خانست که در خلال این حال به نیروی اقبال و دولت بیزوال بظهور پیوست از ثقات مترددین چنین استماع افتاد
که بعد از فرستادن خلیل پاشا سلطان احمد خان پادشاه روم را در فصل پائیز این سال بیماری عارض کشته چون مرض
مهلک بود معالجه و مداوای اطبا مفید نیفتاد در همان چند روز بناکام عالم جوانی و لذات زندکانی را وداع کرد
و در محمنهٔ استنبول رخت بسر منزل عقبی کشید و از تأثیر نقض عهد و پیمان که من جانب الله ممنوع و بین الخلایق مذموم است
از عمر و دولت دنیی تمتعی نیافت و بعد از نقض عهد هر خونی که ریخته شود در کردن اوست چنانچه کفته اند شعر لعنت بکسی که
ظلم ناحق فن اوست رحمت بکسی کز دل و جان دشمن اوست بد کردن شمر هم زبد کردن اوست خون شهدا تمام
در کردن اوست و او را جواب باید داد در عمارتی که خود در استنبول ساخته بود مدفون کشت دو پسر کوچک داشت
بزرکتر سلطان محمود که دوازده ساله بود و کوچکتر سلطان مراد که پنجساله بود ریش سفیدان سلسلهٔ آل عثمان خصوصاً
قوللر آقاسی که بغایت معتبر و صاحب اختیار سرای پادشاهی بود بجهت حداثت سن و خوردسالی پسران زمام سلطنت
و پادشاهی در قبضهٔ اختیار سلطان مصطفی برادر او که بخبط دماغ و شورش مزاج منسوب میداشتند ازین سیاست
برادر خلاصی یافته سالم مانده بود و عورات در حریم نکاه میداشتند نهادند و آوازهٔ جلوس او را در اطراف
و اکناف شایع ساختند از مترددین دیار روم مسموع کشت که سلطان مصطفی لشکر بدیار عجم فرستادن و محاربه
با مسلمانان قایل کلمتین نمودن را بسیار کاره بود و در ایام برادر از وفور آکاهی با شورش دماغ و سودای طبیعت
ملاحظه نموده ازین مقوله حکایات بر زبان او میکذشت درینوقت که بر سریر سلطنت قرار کرفت باراده خود یا
بمصلحت قوللر آقاسی و ارکان دولت با کروه قزلباش بصلح مایل و راغب کشته قاسم بیک سپهسالار مازندرانرا

که دو سال قبل ازین بنوعی که مرقوم گشته همراه اینجیلو جاووش ایلچی روم و اسارای رومیه از گرجستان با مکتوب صداقت
اسلوب دوستانه تحف و هدایا برسم رسالت فرستاده شده بود و سلطان احمد خان از عناد و استکبار از مصالحه
پشیمان گشته درباره او تغافل ورزیده راه ملاقات نداده بود و در هفت قلعه استنبول محبوس نگاه میداشتند طلب
داشته بقاعده آئین مقرر دیده و قاسم بیک شرف ملاقات و دستبوس دریافته تحف و هدایا گذرانیده رخصت
انصراف داد شرح آمدن او و سوانح حالات که بظهور پیوست در سال آینده مرقوم قلم وقایع نگار میگردد دیگری
از سوانح آن زمان و اوان تمکن و استوار خان احمد خان ولد هلو خان اردلانست بر حکومت ملک موروث
شرح واقعه آنکه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چنانچه در سال گذشته بتحریر پیوست خان احمد خان را در عهد صبی در ظل
تربیت و رافت شاهانه نشو و نما یافته بود نزد پدرش فرستادند که چون او را اکبر سن شیخوخیت دریافته بود من بعد نزد
پدر بوده اگر اراده ازلی بحکومت او تعلق گرفته باشد بمقتضای الهی بعد از ارتحال پدر پسر جانشین باشد و هلو خان
از انجا که مقتضای طبع بشریت است که تا رمقی از حیات باقیست باختیار از تعلقات دنیویه تخصیص مملکت و حکمرانی
و جاه و بزرگی قطع نظر و تعلق نمینمایند و بتوهم و تصور آنکه مبادا پسر او را بی اختیار سازد از و خایف گشته پیش خود
راه نداده بودند مدتی از پیش پدر دور میگشت درین سال در حینی که هلو خان از حکومتگاه خود بیرون رفته باستحکام
یکی از قلاع در محلی دیگر رفته بود خان احمد خان با چند نفر از هواخواهان پوشیده و پنهان بحکومتگاه پدر رفته
بلطایف الحیل خود را باندرون حصار افکنده بران حصار استوار که مشحون بخزاین و دفاین چند ساله پدر بود
مستولی گردید و بقبایل عشایر اردلان صلای انعام و احسان در داده جمعی کثیر از خواص و اعیان بر سر او جمع
شده حکومت او را پذیرفتند هلو خان چون بر این واقعه اطلاع یافت چاره بجز رضاجوئی و تدارک خاطر پسر ندیده از
عجز و ناتوانی و ضعف دست در فتراک رضای پسر زد و بالضروره ملک و مال با و گذاشته حسب الصلاح پسر روی
توجه بدرگاه عالم پناه آورده در معذرت نافرمانیها که درین چند سال از و بظهور پیوسته بود کوشید حضرت اعلی
بمجرد آنکه پسر خود را به بندگی این درگاه فرستاده از انها اغماض نمودند مشار الیه بانتقال گویا گردید شعر
رسمی است که مالکان تحریر آزاد کنند بنده پیر حضرت اعلی نظر بر خدمت دیرینه آن سلسله کرده عنایت
و التفات درباره او مبذول داشت و مقرر فرمودند که بدار السلطنه اصفهان رفته بقیه عمر در ان عشرت آباد
مینو سرشت برآموده خاکش آب بهشت رحل اقامت انداخته در سایه معدلت و مرافقت شاهانه روزگذرانیده
از حوادث دوران و فتن و فتوری که لازم حکام زمانست بر کران باشد هلو خان را در آلوقت سنین عمر از ثمانین

تجاوز نموده در عشر نود بود اما از صورت حالش معلوم میگشت که زیاده از هفتاد سال داشته باشد دیگر سانحه جنود اوزبک
بخراسان و محاربه محرابخان با لشکر اوزبکان شرح واقعه آنکه در اواخر پائیز و اوایل زمستان این سال امامقلیخان اوزبک
والی ماوراء النهر موازی سی هزار کس از جنود بخارا بسرکردگی ندر طغای دیوان بیکی بتاخت خراسان فرستاد و ایشان
از آب آمویه عبور کرده بحدود مرو آمدند و از انجا بابیورد آمده از راه دره جز تا حدود نیشابور تاخت کرده از عبور ایشان
مضرت و آسیب بسیار بجماعه ایلات و چمشکزک و غیرهم رسیده اراده تاخت مشهد مقدس رضویه داشتند که خبر
محاربه محرابخان بالشکر حصار بایشان رسید و خوف و هراس بران گروه مستولی گشت تاب توقف نیاورده در کمال
سراسیمگی و اضطرار راه مراجعت پیش گرفتند کیفیت محاربه مذکور برین نهجست که موازی یکهزار و پانصد نفر بهادر
نامدار اوزبکیه حصار شادمان که بمرافقت دیوان بیکی مذکور مامور بوده اند متعاقب او می آمده اند که بلشکر ملحق گردند سرداران آن
گروه تولک بهادر و دوستم میرزا بوده اند چون از مرو گذشته دو سه فرسخ راه قطع نمودند محرابخان از گذشتن ایشان خبر یافته
با یکهزار نفر جوانان کارآمدنی قزلباش و تفنگچیان قدر انداز از قلعه بیرون آمده بر سر آن گروه رفت چون طلیعه لشکر قزلباش
نمایان شد اوزبکیه فرود آمده خیمها در یکدیگر کشیده بودند پیش اردوی خود را جبر کرده اسپان خود را پناه خود کرده پیاده
بجنگ مشغول گشتند محرابخان چون معلوم کرد که اوزبکیه بمقابله در نیامده اسپهارا حصار خود کرده پیاده بجنگ ایستاده اند
تفنگچیان خود را پیش انداخته مقرر کرد که اسپهای ایشانرا به تفنگ زده انهارا پیاده و بی اسب کنند تفنگچیان
حسب الامر نموده عمل نموده از آسیب گلوله تفنگ اسپ بسیار سقط شده جمع کثیر از بهادران اوزبک راه عدم پیمودند
ضعف و سستی بحال آن طایفه راه یافته بعد از ظهور عجز و علامت انکسار غازیان هجوم نموده بیکبار حمله آوردند اوزبکیه
تاب حمله قزلباش نیاورده بجانب اسپهای خود دویدند که شاید سوار شده راه فرار پیمایند بعضی سوار شده و بعضی
دیگر فرصت سوار شدن نیافتند لحظه پیاده جنگ کرده بقدر قدرت و توان دست و پای زدند آخر شکست
عظیم یافته تا موازی پانصد نفر بقتل آمدند و دویست و پنجاه نفر دستگیر شده تولک بهادر و دوستم میرزا هر دو گرفتار
شدند و بقیة السیف پیاده و سوار سر بصحرا نهادند محرابخان جمعی از غازیان را بتعاقب گریختگان مقرر کرده تولک
بهادر و دوستم میرزا هر دو بتضرع در آمده خان را بسر مبارک حضرت شاه قسم دادند و التماس نمودند که چون الله سبحانه
و تعالی خانرا فتح و ظفر کرامت کرد بتصدق فرق مبارک اشرف از خون بقیة السیف در گذشته دست از تعاقب
منهزمان باز دارد محرابخان حسب الالتماس ایشان بشکرانه این موهبت عظمی از عزیمت تعاقب در گذشته زیاده
ازین در خارج قلعه بودن صلاح ندانسته مراجعت نمود و حقایق احوال بعرض عاکفان سده جلال رسانیده دقیقه

ازان گرفتاران که اسم و رسمی داشتند با سرداران بدرگاه جهان پناه فرستادند و تتمه را بیاسا رسانیدند رستم محمد خان
ابن ولی محمد خان که در هرات بود کس بخدمت اشرف فرستاده التماس اطلاق اسیران نمود حضرت اعلی ایجاب ملتمس او
نموده بهادران مذکور را آزاد کرده نزد رستم محمد خان فرستادند که در خدمت او بوده باشند اما ایشان چهار پنج روز
بیش توقف ننموده بطریق حصار بجانب فرار شادمان بحال حزین و دل غمگین شتافته رفتند دیگر از سوانح این سال قاضی
خان السیفی الحسینی که صدر بود از ان منصب معزول گشته قاضی سلطان تربتی که از سادات موسوی تربت حیدریه متولی
سرکار فیض آثار روضه رضویه بود بدین رتبه عالی ارجمندی یافته تولیت سرکار فیض آثار بمیرزا محسن رضوی ولد میرزا
الغ که بشرف مصاهرت حضرت اعلی سرافراز است تفویض یافت از تقدیرات ایزدی در همان روز که قاضی سلطان
بمنصب صدارت سرافرازی یافت بیماری برو طاری شده روز بروز مرض زیاده و علل اشتداد یافت هفت روز
پهلو بر بستر ناتوانی داشت روز هشتم در حدود دار الارشاد اردبیل بر مثال حیوة توقیع عزل کشیده و باختتام
رسانیده برحمت ملک جلیل پیوست بر یک مثال طغرای صدارت کشیده شد روز اول مهر گردو مثنی نگشت بعد از فوت
او منصب صدارت را بمیر رفیع الدین ولد میر شجاع الدین محمود بن خلیفه سید علی مشهور بخلیفه سلطان اصفهانی
مازندرانی الاصل از نژاد میر بزرگ والی مازندران و امیر نظام الدین نامی از اجداد ایشان از حوادث دوران
بصفاهان آمده آنجا توطن اختیار کرده در انولایت بسادات خلیفه مشهورند مفوض گردید و مشار الیه از اصفهان
بپایه سریر سلطنت مصیر آمده من حیث الاستقلال به تمشیت امور صدارت پرداخت الحق بوفور فضل و کمال موصوف
و ذات ملک صفاتش بسلامت و حقیت و خیر اندیشی معروفست میر شجاع الدین محمود والد او از علمای متبحر زمان خود بود
شمه از احوال او غالبا در صحیفه اول در طی احوال سادات و علمای زمان حضرت شاه مکان رقم تسطیر یافته در بیان
احوال متوفیات مشاهیر آن زمان و آن اوان و آن سال جمعی که درین سال بحادثه اجل گرفتار آمده سر بنقاب تراب
تیره کشیدند قاضی سلطان مذکور بنوعی که در فوق بتحریر پیوست او در ایام فترات خراسان بعراق آمده از وفور
کاردانی مورد تربیت شاهانه گشته بمناصب ارجمند سرافرازی یافت بعد از فتح خراسان بحکومت تربت حیدریه
و تولیت سرکار فیض آثار سرافراز گشته سی و دو سال بدان خدمت بنوعی که مرضی خاطر اشرف بود اقدام مینمود
دیگر سید ناصر ولد سید مبارک خان والی عربستان حویزه که بمصاهرت این دودمان سرافراز بود در سال گذشته
حسب الامر اشرف بدان ولایت رفته بعد از فوت پدر بر مسند حکومت ملک موروث نشسته بود و درین سال
بچشم زخم زمانه ناهموار رسیده بیماری صعب او را عارض گردید و باجل طبیعی از هم گذشت جمعی را مظنه آن شد که

از مخدرات استار آن سلسله که از سید مبارک صاحب فرزند بودند از جهل و نقصان عقل باغوای فتنه جویان عرب او را مسموم
ساخته اند العلم عند الله چون فرزند صلبی سید مبارک کودک بود حکومت آن ولایت بسید راشد برادرزاده او تفویض یافت وقت
سید ناصر مذکور سید زاده نیکو اخلاق و متواضع و کریم و با خلق الله بمردمی سلوک مینمود و از غایت حسن سلوک و خلق
و خویشتن داری جزوناری و طیش که در ابنای ملوک و حکام بسیار ضرور است او کمتر داشت از عمل معزول بود میرزا
رضی بن میرزا تقی از اعاظم سادات عالیه درجات دار السلطنه اصفهان مشهور بسادات شهرستان که بسعادت
مصاهرت نواب اشرف کامیاب سرافرازی داشت در ییلاق کوکچه میدان چوق اظهار ضعف معده میکرد اما متوجه معالجه
و مداوا کمتر میگشت درین هنگام که از قصبه اهر در رکاب اشرف باردبیل رفت در انجا عرض مرض ازدیاد و اشتداد
پذیرفته منجر باسهال شد و روز بروز ضعف قوت گرفته در حینی که از دار السلطنه تبریز متوجه عراق بود قوت سواری نداشت
در محفه نشست چون بقصبه زنجان رسید داعی حق را لبیک اجابت گفت نعش او را بدار المومنین قم برده در جوار
مرقد منوره حضرت معصومه سلام الله علیها و ابائها التحیة دفن کردند حضرت اعلی فوت او بسیار متاثر شده منصب
صدارت را که باو مفوض بود در اول حال به پسرش میر صدر الدین محمد که نبیره دختری حضرت اعلی نامزد فرموده بر
حداثت سن و طغیان طفولیت نیابت او بمیرزا رفیع عمزاده او متعلق داشتند اما بالاخره مستقلا بمنصب صدارت
و رتبه مصاهرت و مهرداری توفیقات مبارک حضرات مطهرات چهارده معصوم علیهم السلام که بمیرزا رضی تعلقات
داشت سربلندی یافته بدین عطایا سربلند و معزز گشت سارو سلطان بیکدلی شاملو ایشک آقاسی باشی حرم
علیه عالیه در دار السلطنه اصفهان بدان خدمت مشغول بود درین سال مریض گشته بعالم بقا پیوست منصب ایشک
آقاسی گری حرم علیه عالیه بابو القاسم بیک آبدارباشی که از معتمدان درگاه بود تفویض یافت خدمت آبداری
ببرادرش چلبی بیک قرار گرفت او از اویماق بیکدلی شاملو بود بوفور خدمات جانسپاری او و برادران منظور
انظار شفقت و محل اعتماد گشت صاحب ثروت و مکنت بود اموال و متروکاتش که قریب بده هزار تومان عراقی
تخمینا میشد حسب الاشاره بنور الدهر بیک ولد مشار الیه که جوان سنجیده پسندیده اطوار بود تعلق گرفت محمد رضا
بیک مشعلدارباشی که برسم رسالت بحضرت شاه سلیم فرمان فرمای ممالک هندوستان رفته بود در حینی که رخصت
یافته روانه ایران بود در حوالی لاهور برحمت ملک غفور پیوست مشار الیه هروی الاصل بود و از عهد صبی که
حضرت اعلی در دار السلطنه هرات تشریف داشت ملازم رکاب اشرف گشته بخدمت مشعلداری و انتظام امور مشعلخانه
منوره مامور گشت تا حین حیات چراغ عزت و اعتبارش افروختگی داشت بسیار جوان خلیق خوش صحبت شعر فهم صاحب تملق

بود و از علم موسیقی نیز بهره داشت همیشه شکفته طبعی را شیوه و شعار خود ساخته خالی از سخنان رنگین و لطایف شیرین نبود

درین سال شمع عمرش از تندباد اجل افسرده کشته خدمت مذکور باولادش تعلق گرفت وقایع سال یونت ئیل ترکی مطابق

سنه سبع عشرین والف هجری که سال دوم قرن ثانی است که در سال سی و دوم جلوس همایون شاهی ظل اللهی است نوروز عالم افروز

این سال همایون فال در روز چهارشنبه بیست و سیم ربیع الاول سنه سبع عشرین والف هجری اتفاق افتاد نیر اعظم

و مربی عالم یعنی آفتاب جهانتاب در شب چهارشنبه مذکور بعد از انقضای هفت ساعت و نه دقیقه از سر منزل حوت

بعشرت سرای حمل نقل نمود متغلبان لشکر دی که دست تعدی و تطاول بیغمای تجملات بساتین کشوده بودند از صولت

و سطوت سلطان طارم چهارم یعنی خورشید عالم گیر انهزام یافته سر بزاویه خمول کشیدند و پری چهرگان عنبر بوی

بهار نقاب حجاب از رخ بر گرفته قدم بر بساط دل آرائی نهادند بهار دل آرا نمودار شد جهان از خوشی

رشک گلزار شد صبا غمگسار و چمن غمزدای جهان مشکبیز و هوا دلگشای خروشان شده عندلیبان بباغ

طراوت فزا گشت صحرا و راغ حضرت گیتی ستان شاهی ظل اللهی در ایام فرح فزای بهار در عرصهٔ دلگشای فرح آباد جنت

نهاد و سر زمینهای ارم بنیاد مسرت بخش مازندران بهشت نشان و فیروزکوه فیروزه شان بنشاط سیر و شکار مشغولی

نموده انبساط بخش خواطر بودند از انجا بدار السلطنهٔ قزوین تشریف برده تا دو ماه در دولتخانهٔ مبارک و باغ سعادت

آباد قزوین عشرت پیرا بودند و حکم معلی بنفاذ پیوست که امرای عظام و عساکر فیروزی فرجام که از اطراف و جوانب

جمع آمده بودند در چمن سلطانیه رحل اقامت اندازند فرمان بران حسب الفرموده عمل نموده دران عرصهٔ دلگشای

جمعیتی فراهم آمده هنوز رایات فیروزی آیات از دار السلطنهٔ مذکور حرکت نکرده بودند که از تقریر واردین

دیار روم معلوم گشت که ارکان دولت سلسلهٔ عثمانی از سلطنت سلطان مصطفی نادم و پشیمان گشته او را

خلع نموده سلطان عثمان ولد سلطان احمد را بپادشاهی اختیار نمودند و سببی که معلوم همگنان گردید و موافق

عقل است این بود که خلیل پاشا که وزیر اعظم بود در هنگام ارتحال سلطان احمد در دیار بکر اقامت داشت

و بخدمت و شغلی شگرف مامور بود و جزئیات امور دولت و ملک داری بی رای و صلاح وزیر اعظم قانون

سلسلهٔ عثمانی نیست چون قوللر آقاسی و اعیان استنبول بی مشورت و صلاح او بسلطنت و پادشاهی سلطان

مصطفی که از معظمات امور دین و دولت است اتفاق نموده بودند و او را از نیم[...]وده بدین بهانه

تمسک جسته که آوازهٔ شورش طبع و خبط دماغ سلطان مصطفی باطراف و اکناف رسیده در نظر دوست و دشمن

بی اعتبار است و از عهدهٔ امر خطیر سلطنت بیرون نمی تواند آمد سلطان عثمان پسر سلطان احمد هر چند کوچک و خورد سال

بدین کار اولیست و عنقریب بدرجهٔ رشد و کمال میرسد پادشاهزاده هرچند کوچک باشد عقلش بزرگست بکم سالی ایشان نظر نمی باید کرد
لهذا اعیان سلسلهٔ عثمانی بعد از شش ماه که از پادشاهی سلطان مصطفی گذشته بود او را تکلیف کردند که خود را خلع نموده برضای
خود زمام مهام دولت را بقبضهٔ اقتدار سلطان عثمان برادرزادهٔ خود نهد القصه طوعاً و کرهاً از سلطنت معزول گشته
پادشاهی روم از سلطان مصطفی منتقل گشته بر سلطان عثمان قرار گرفت سلطان مصطفی از تجرد گزینی و درویش منشی
دامن از آن شغل شگرف درچیده دیگرباره گوشهٔ عزلت که بدان معتاد بود اختیار نمود و آوازهٔ جلوس سلطان عثمان
باطراف و اکناف رسیده مکتوبی طویل عریض بدیباجه و القاب مناسب و تواضعات متعارفهٔ رسمی بخدمت اشرف در قلم آورده
بودند حسن آقا نام چاوشی همراه ملازم قاسم بیک سپهسالار مازندران که برسالت بروم رفته که برسالت بروم رفته
بود در زمان جلوس سلطان مصطفی چنانچه مذکور شد رخصت یافته نزد خلیل پاشا آمده برسم رسالت مکتوب مذکور را
در دار السلطنهٔ قزوین بنظر اشرف رسانید ما حصل مضمون مکتوب بعد از اظهار عظمت و بزرگی و شکوه و جلال پادشاهان
آل عثمان آنکه از حکمت بالغهٔ الهی پدرم سلطان احمد در ریعان جوانی و آغاز دولت و کامرانی از دار فانی بسرای جاودانی
شتافت و عم بزرگوارم که ترک تجرید بر طبیعتش غالب بود روزی چند حسب الرضا جمهور متکفل امر خطیر شده سلطنت
دنیا و پادشاهی راضی گشت درین اوقات همایون شیوه بر طبعش غالب گشته برضا و رغبت خود دامن ازین شغل
خطیر و مشاغل فرمانروائی درچیده بذات همایون ما تفویض فرمود و اکنون سریر دولت عثمانی و مسند رفیع سلطان
مکانی بوجود ما آرایش یافته ملوک آفاق رسم تهنیت و لوازم مبارکباد بجای آورده جمیع هواخواهان این خاندان
و عظمای اطراف سر بر خط فرمانداری نهاده اند خلیل پاشا که سردار و وزیر اعظم است حسب الفرمان والد ماجدم بانتظام
مهمات سرحد قزلباش مامور بود و ما بهمان دستور در امر مصالحه و جنگ او را مختار کردانیده ایم که بدانچه صلاح دولت
داند عمل نماید بعد از ورود ایلچی مذکور اطلاع بر مضمون مکتوب و مراسلهٔ خلیل پاشا چون تمهید مقدمات صلح از فحاوی
انها مفهوم بود حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنابر ترفیه حال عباد الله و احتراز از مفاسد عظیمهٔ فتنه و فساد میرزا احمد حسین
ابهری را که از وزرا و مستعدان ارباب قلم بود برسم رسالت نزد خلیل پاشا فرستادند خلاصهٔ پیغام آنکه در زمان
سلطان احمد بوساطت نصوح پاشا و خیراندیشان طرفین فیمابین صلح واقع شده ازینطرف قاضی خان صدر که
از اعاظم سادات و علما بود برسالت آمده در حضور مفتی و قاضی و اعیان رومیه قواعد دوستی استحکام یافته
و رسل و رسایل از جانبین متواتر بوده بی آنکه از انطرف مغایر صلح امری بظهور رسد سلطان احمد خان نقض عهد
نموده اکوز محمد پاشا را با لشکر گران بر سر ایروان فرستادند صاحب سعادت ظاهر است که از آمد و رفت او

بجز استیصال سپاه و رعیت آنطرف کاری از پیش نرفت و حالا چون سلطان عثمان عنان اختیار صلح و جنگ در قبضه
اقتدار آن جناب نهاده و ما در اول حال بنا بر خیرخواهی خلایق و استقامت احوال مسلمانان رضا بصلح دادیم اکنون سخن هدایت
اگر بنوعی که مکرر تمهید یافته و محمد پاشای مذکور مجدداً اقرار داده راضی اند چه بهتر ازین که بندگان خدا در مهاد امن و امان
آسوده حال بوده پایمال سم سمند عساکر جانبین نباشند و زوار و حجاج حرمین محترمین بفراغ بال آمد و شد نموده
بدعای دوام دولت پادشاهان قیام نمایند و مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار طرفین عاید گردد و بآن راضی نباشند
و داعیه جنگ و جدال دارند ما نیز مستعد و آماده ایم بدانچه ارادهٔ ازلی بدان متعلق شده باشد از مکمن بطون و خفا
بجلوگاه ظهور خواهد آمد بعد از فرستادن ایلچی رایات نصرت آیات بجانب آذربایجان در حرکت آمده روزی چند ییلاقات
قلخال و آن سرزمینها مخیم سرادقات اقبال گردید و امراء عظام عیسی خان قورچی باشی و علیقلیخان شاملو با بعضی
از ارکان دولت و مقربان حضرت و مخصوصان بساط عزت در رکاب اشرف توقف نموده سایر امرا و عساکر نصرت
نشان بجانب تبریز رخصت یافتند که بقرچغای خان سپهسالار ملحق شوند و آمادهٔ پیکار گردیده مستعد باشند که بعد از
معاودت ایلچی و اطلاع بر مکنون خاطر سردار در امر صلح و جنگ بدانچه مقتضای دولت و صلاح وقت باشد عمل رود
سپاه منصور برحسب فرمان در حرکت آمده جوق جوق و فوج فوج و قشون قشون روی بمقصد آوردند ذکر آمدن
خلیل پاشای سردار عساکر روم بدیار آذربایجان شرح حالات و سوانح آن زمان و اوان چون از بهار روزی چند گذشته هنگام
حرکت لشکرها شد عساکر روم و سنجق بیگیان سرحد که بمرافقت خلیل پاشا مامور بودند از اطراف و جوانب دیار روم
و شام جمع آمده کثرت و ازدحام عظیم در اردوی سردار فراهم آمده از محل اقامت و یورت قشلاق در حرکت آمده
روی توجه بجانب آذربایجان آوردند در اثنای راه میرزا محمد حسین ابهری که ازینجانب برسالت و سفارت رفته
بود بسردار رسید بعد از وصول مشارالیه و ادای مراسله و پیغام قاسم بیگ سپهسالار مازندران ایلچی سابق
را مرخص ساخته با شخصی زبان دان بخدمت اشرف فرستاده در مکتوبی که نوشته بود اظهار سلامت نفس و
خیراندیشی خود و نیک خواهی مسلمانان کرده عرض نموده بود که بر ضمیر انور واضح است که همه کس را بقدر حال اضداد
و عیب جویان هستند و در همه جا ارباب فتنه و فساد می باشند که هنر را لباس پوشانیده در نظر همگنان جلوه
میدهند و اکنون برحسب تقدیر الهی و فرمان پادشاهی نهضت عساکر روم بسرداری این خیراندیش بدانصوب
لازم گشته بمقتضای المامور معذور و بنا بر مصالح ملکی و اقتضای وقت عزیمت جانب تبریز مصمم است و از بیم
طعن اضداد فسخ آن میسر نیست اما چون بدانصوب نزدیک شده قرب جوار واقع شود ان شاء الله تعالی بدانچه

مرضی خالق و ترفیه حال خلایق و صلاح دولت طرفین باشد بظهور می آید و خود کوچ بر کوچ روانه جانب تبریز گردید قرچغای خان
سپهسالار در تبریز بود چون خبر آمدن او محقق گشت جواب صریح در صلح و جنگ و دوستی و دشمنی بر قوم نساخته باقتضاء وقت
و زمان موقوف داشته بود و قرچغای بی رخصت همایون اعلی بحرب و قتال اقدام نمیتوانست نمود بنابر صیانت احوال
و حفظ اموال عجزه و رعایا، سکنه محالی که محل عبور خلایق مخالف بود کوچانیده شهر را نیز خالی کرد که از آسیب حوادث
برکنار بوده اموال ایشان از دستبرد غارتگران لشکر محفوظ باشد و در امر مدافعه و محاربه آنچه قرار یابد و از جانب
همایون اعلی اشاره رود حسب المقرر عمل نماید القصه چون عساکر روم بدار الملک تبریز رسید شهر را از ذخیره خالی دید
و مایحتاج بدست نمی افتاد پنج روز زیاده نتوانستند توقف نمود روز ششم کوچ کرده بقریه فهوسنج که سه فرسخی آن طرف
شهر است آمده نزول نمودند و موکب مقدس همایون نیز از اوجان خلخال که مخیم سرادقات اقبال بود بجانب دار الارشاد
اردبیل در حرکت آمده در آن بلده طیبه نزول اجلال فرموده بشرف زیارت روضه مطهره مقدسه حضرت سلطان الاولیا
و مراقد متبرکه مشایخ عظام مشرف گشته از ارواح طیبه آن بزرگواران استمداد همت فرمودند و در آنجا قاسم بیگ
سپهسالار مازندران با ایلچی خلیل پاشا که عثمان آقا نام داشت بملازمت رسیده ایلچی مذکور بوسیله امراء نامدار
سعادت بساطبوسی دریافت و اداء مراسله و پیغام نموده انواع تملقات و چرب زبانی بظهور آورده سخنان صلاح
اندیشانه القا نمود حضرت اعلی بلفظ گهربار با او تکلم آغاز نهاده فرمودند که چون جناب سعادت مآب سردار اعظم اظهار
خیراندیشی خود کرده گفتگوی مصلحانه نموده بود بنابران ما نیز تا این غایت عساکر قزلباش را رخصت حرب و قتال
نداده ایم اما گردار شما موافق گفتار نیست چنین بی محابا پیش آمدن مشعر بر عزیمت جنگ و جدال است ایلچی از جانب سردار
تمهید معذرت پرداخته عرض کرد که باعث پیش آمدن نایابی ذخیره و مایحتاج عساکر بود بنابران یکدو کوچ پیش آمدیم
که چند روزی شرایط صلح از جانبین گفتگو شود عسکر روم از ممر آذوقه عسرت و تنگی کشیده فی الحقیقه درین قرب جوار
چند روزی مهمان خوان احسان نواب کامیاب اند القصه عثمان آقا رخصت یافته قاسم بیگ را دیگرباره فرستادند
و سخنان مناسب وقت پیام دادند هرچند حضرت اعلی از صدق نیت و حسن اعتقاد و بالطاف الهی و امداد بواطن
قدسی مواطن طیبین و طاهرین وثوق تمام داشتند و اطمینان قلب حاصل بود که ارواح مقدسه سلطان الاولیا
و مشایخ عظام حافظ آن ملک اند بجهت انضباط امور ظاهر و رعایت آداب حزم و احتیاط بلده طیبه اردبیل را نیز
خالی کرده سکنه آن خطه شریف را باطراف و جوانب قریه فرستادند که درین فترت از آسیب حادثه برکران باشند
و چون ایلچیان باردوی عساکر نصرت نشان که سفرای نام محلی از محال سراب بود رسیدند و عثمان آقا قرچغای خان را

ملاقات نموده مشمول نوازش و مردمیهاء لایقه رخصت انصراف یافت و احتیاط سپاهیانه اقتضاء آنکرد که یورت و محل اقامت خود را تغییر دهند درحینی که یورت تازه تعیین یافته اغرق را روانه نمودند و لشکر سابی مانده صبح که اراده رفتن داشتند قراولان آمده خبر ورود مخالفان بعزم جنگ رسانیدند امراء عظام نزد سپهسالار جمع شده در بحر تفکر و اندیشه فرو رفتند زیرا که فرصت آن نبود که حقیقت بعرض اقدس رسانیده بهرچه مقرر شود بعمل آورند در اثنای محاوره و کنکاش متواتر قراولان آمده از آمدن لشکر اخبار نمودند متعاقب طلیعهٔ لشکر و سیاهی سپاهیان نمایان شده دست و گریبان رسیدند امراء عظام بالضروره قرار بمحاربه داده قرچغای خان بترتیب مقدمات جنگ پرداخت صفوف نبرد آراسته گشت

ذکر محاربهٔ لشکر ظفر شعار با سپاه روم و تاتار و فیروزی یافتن جنود ظفر ورود و بازگشتن رومیه و وقوع مصالحه فیما بین

شرح محاربهٔ مذکور که از ثقات استماع افتاده برین نهج است که جانی بیک گرای پادشاه تاتار قرا قرم و چندین از امراء و پاشایان روم و شجاعان و جنگجویان مرز و بوم نزد سردار جمع آمده در باب معاملهٔ قزلباش گفتگو آغاز نهادند ماحصل گفتگوی ایشان آنکه دو سه سال شد که عزیمت سفر عجم و محاربهٔ لشکر قزلباش تمهید یافته سپاه تاتار زیاده ازین درین دیار توقف نمیتوانند نمود و در محاربه اصرار دارند صلاح درین است که با گروهی از جنود رومیه و تاتار بعزم رزم بر سر سردار قزلباش رویم اگر ظفر یابیم فهو المطلوب و الا نزد همگنان بتقصیر متهم نباشیم و بجبن و بددلی منسوب نگردیم هرچند این ارادهٔ منافی مقدماتیست که خلیل پاشا در میان دارد اما جمعی این گفتگوی را تقویت نموده بدلیل سپاهیانه سردار را با لشکر فرستادن راغب ساختند لشکر تاتار را در انوقت بقول اصح زیاده از پانزده هزار بود و سی و پنج هزار دیگر از سپاه روم و بیکلربیکیان سرحد و عشایر اکراد بسرداری حسن پاشا که بیکلربیکی ارض روم بود و در سلک وزرا بود تعیین نمودند و مجموع پنجاه هزار کس باشند جمعی نقل نمودند که بیست هزار تاتار تخمین نموده چهل هزار رومی تعیین کرده بودند که مجموع شصت هزار کس باشند اما الاول اصح الحاصل سپاه تاتار و طبقات لشکر روم از قول و ینگچری و غیرهم بیکدیگر پیوسته شب از موضع ارشتاب نام محلی که تا سقنسرای محل اقامت قزلباش چهار فرسخ است گذشته صبحی نمایان شدند چون امرای نامدار بی اختیار آمادهٔ جنگ و پیکار گشتند افواج قاهره فوج فوج و قشون قشون جبه و یراق بر خود مرتب ساخته بعرصه گاه نبرد آمدند و زبان حال شیردلان معرکهٔ قتال بدین مقال مترنم و گویا بود شعر

که ای شیر مردان دشمن شکار مدارید اندیشه از کارزار
چرا باشیم از ره کینه پس نخسپید شب کور در خانه کس

قرچغای خان با ملازمان درگاه قریب به بیست هزار کس بودند در قلب قرار گرفته غازیان با فوجی از اصحاب دست راست بعلمبرداری زینل بیک

بیکدلی شاملو معین گشت امام قلیخان بیکلربیکی فارس با بعضی از امرا و عساکر دست چپ اعلام جلادت برافراخته امراء
عظام و سرداران میمنه و میسره بقاعده و آداب مقرر قول آراسته و چرخچی و هراول پیراسته روی بمعرکه قتال آوردند ۳۶۴
و قریب بیک فرسخ بمقابله شتافتند در پل شکسته نام محلی مقدمة الجیش جانبین و چرخچیان طرفین بیکدیگر تلاقی شدند
سپاه مخالف نیز از آنطرف صفوف آراسته از دلیران روم و مبارزان تاتار و جوانان جنگجوی جلادت شعار دست
به تیر و کمان و سیف و سنان بردند و از طرفین بهادران رزم آزمای بر یکدیگر حمله نموده آتش حرب بنوعی افروخته گشت
که خرمن عمر پردلان معرکه کارزار آشنا و بیگانه چون شمع و پروانه میسوخت گرد و غبار معرکه نبرد بفلک تیزگرد رسید و از
دود تفنگ رومی و قزلباش روی هوا تیره و تاریک گشت شعر تنگ شد ز خون ساقی بزم جنگ * که در آستین داشت
نقل فرنگ * ز دود تفنگ اندران رزمگاه * مه نو چو ابروی خوبان سیاه * چون لشکر مخالف که از هر دو طرف هجوم آوردند آثار غلبه
و اقتدار ظاهر میساختند از اصحاب دست راست یوزباشیان و قورچیان عظام شاملو و از جنود افشار طایفه ایمانلو و غیرهم
که بسرداری زنیل بیک بیکدلی مامور بودند از بیم آنکه مبادا چشم زخمی بسپاه منصور رسد از قلت خویش و کثرت اعدا نه اندیشیده
جلوریز بر سپاه مخالف تاختند و تا قول بزرگ سپاه روم و تاتار عنان باز نکشیده گروه انبوه از مخالفان را به تیغ تیز و سنان
خونریز بر خاک هلاک انداختند و از جانب دست چپ نیز مبارزان مردافکن جنگجو و دلاوران لشکرشکن پلنگ خو که
بسرکردگی امام قلیخان بیکلربیکی فارس دفع حملات پی در پی رومیه مینمودند اسب جلادت در میدان کارزار برانگیخته
حمله عظیم کردند و از هر دو طرف داد دلاوری و مردانگی دادند از آن حمله دلیرانه و صدمات مردانه پای ثبات و قرار فوج
مخالف سستی پذیرفته آثار ضعف و علامت انکسار بر وجنات احوال لشکر بیشمار که اضعاف جنود میمنه و میسره سپاه منصور
بود نمایان گشته رومیه متلاشی شدند قول بزرگ ایشان از توزک افتاده القصه رومیه و تاتار از آن صدمه دلیرانه
که از میمنه و میسره افواج قاهره وقوع یافت شکست عظیم یافته روی بوادی هزیمت نهادند حسن پاشای وزیر بیکلربیکی
ارض روم که سردار رومیه بود بدست شاه کلدی بیک قورچی ایواغلی گرفتار شد چون زخم قوی ازو یافته بود و دران
زخم مهلک احتمال زیستن نداشت بقتلش پرداختند و سر او را نظر زنیل بیک رسانیدند و او نزد سپهسالار فرستاد
محمد پاشا بیکلربیکی خطه وان بدست یکی از قورچیان اینانلوی شاملو گرفتار شد و چند نفر از پاشایان معتبر و سرداران
جلادت اثر روم و جمعی کثیر از آن طایفه طعمه شمشیر و جمعی غفیر از عظما و زعما و چاوشان و آقایان معتبر اسیر و دستگیر شدند
چون درین جنگ شاهین گرای خان عمزاده جانی بیک گرای که در سفر گرجستان از روی ارادت و اخلاص بخدمت
اشرف آمده در میان مقدمة الجیش سپاه قزلباش بود و ضد یکدیگر بودند و قوم تاتار اندیشه تمام ازو داشتند گویند

جانی بیک گرای پادشاه تاتار را چند نفر از بهادران کار دیده جنگ آزموده آن طایفه بنابر حزم و رعایت احتیاط اسپها آ
از پای علم بیکسو برده بودند در وقت انهزام و شکست لشکر اصلا تاب توقف نیاورده از همانجا که بود عنان عزیمت بصوب
هزیمت تافت و بدین حیله از چنگال شاهین اوج اقبال که بقصد او پرواز مینمود رهائی یافته جان بسلامت بیرون برد اما میرزا
بیک آقا وکیل او که جملة الملک و صاحب اختیار طایفه تاتار و بسیار معتبر و پادشاه نشان بود با موازی هشتاد نفر از سرداران
و میرزادهای تاتار زنده بدست درآمدند اکثر سپاه تاتار در پای علم او بقتل رسیدند و از جمله گرفتاران تاتار میرزا
بیک آقا را با دو سه نفر زنده نگاه داشته بقیه را عدم نمودند قریب بهفتاد هشتاد علم و رایت که رومیان آلای میگویند
و هر آلای علامت سرداری است که صاحب قشون و لشکر است بدست درآمده بعد از شکست مخالفان قرچغای خان
لوازم احتیاط مرعی داشته بمظنه آنکه مبادا مخالفان سپاه علیحده در کمینگاه عذر که آنرا ترکمان پسو میگویند داشته باشند
لشکر قول بزرگ را که همگی ملازمان رکاب اشرف بودند رخصت محاربه و تعاقب دشمن نداده تیپ را از ترتیب نینداخت
و چون بی رخصت همایون اینواقعه دست داده بود زیاده ازین جرأت و خودسری و خودرائی نکرده روز بیگاه
شده بود چند کس را مأمور ساخت که غازیان را از تعاقب هزیمتیان باز گردانند چون غیرت و مردانگی که در نهاد شجاعان
روزگار بید قدرت الهی نهاده و تخمیر یافته درینوقت کجا میگذارد که بقانون عقل و آداب خدمت و شیوه فرمانبرداری
عمل شود برخی از یکه سواران قزلباش پوشیده و پنهان از تیپ بیرون رفته تا کدوک شبلی که از معرکه جنگ تا آنجا سه
فرسخ است تاخته مردانگیها کرده روسفیدانه مراجعت نمودند و بنابر راه و رسم نوکری دران حین مخفی داشته بعد از طی
این حالات بسمت ظهور یافت القصه بیمن الطاف الهی و امداد بواطن قدسی مواطن طیبین و طاهرین و حراست باطنی
حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ عظام کرام که زنده دلان بارگاه قدس اند بنیروی اقبال بیزوال نسیم فتح و ظفر
بر پرچم رایات منسوبان درگاه شاهی وزیده همان لحظه حقیقت بخدمت اشرف عرض کردند و عساکر منصوره بجانب
اغرق که در گردکندی نام محلی فرود آمده بودند عود نموده روز دیگر ملاحظه سرها و اخترها و آلایها که غازیان فوج فوج
و جوق جوق بنظر در می آوردند نمودند و بمردانگی که از همه کس ظهور یافته بود میرسیدند موازی پانزده هزار کس بقلم
درآمد که درین جنگ از طرف مخالف بقتل درآمده بودند بحفظ الهی و حراست ایزدی نگهبانی کرده از سپاه منصور
کسی که اسم و رسمی داشته باشد ضایع نشده بودند در دار الارشاد اردبیل یوسف بیک که از زمره غلامان معتبر بود
آمده مژده فتح و ظفر رسانیده موجب مسرت و شادمانی احباء و دوستداران و مخ[illegible]ی و دشمنان گردید
متعاقب محمد تقی بیک مین باشی تبریزی تفنگچیان آذربایجان آمده شرح حال و خصوصیات جنگ و جدال و اسامی گرفتاران

بتفصیل عرض کرد و محمد پاشای بیکلربیکی وان و میرزا بیک آقا تاتار و چندی از گرفتاران را که بخدمت اشرف فرستاده
بودند حضرت اعلی از عاطفت جبلی در کنف لطف و مرحمت جای داده انواع تفقد و دلجوئی که لازم ذات اشرف و معتاد
حضرت است بظهور آوردند مجملا چون سپاه مخالف شکست قوی یافته بقیة السیف بدحال و شکسته بال باردوی سردار رسیدند
چنین مسموع شد که اضطراب عظیم برومیه راه یافته مظنه آن داشتند که سپاه قزلباش جلو ریز بر سر اردوی رومیه خواهد
آمد پسران خندان آقا که مدتها در خدمت اشرف بودند در سفر گرجستان فرار نموده درین سفر همراه سردار بودند که امرای
عظام قزلباش را حد و یارای آن نیست که بی رخصت نواب کامیاب شاهی بدینگونه امور دلیری توانند کرد و آنچه
روی داد بنابر ضیق وقت و عدم فرصت حصول رخصت بود سردار از قول ایشان فی الجمله اطمینان یافته ابتدا با
سپاهیانه کوچ کرده یکدو مرحله پیش آمد و دیگرباره کسان معتمد بجهت تمهید امر مصالحه فرستاده انواع ملایمت
بظهور آورده بیشتر از پیشتر طرح الفت و آشنائی انداخت و ذمه خود را از لشکر فرستادند بری ساخته پادشاه
تاتار و جمعی از جهلا و جنگجویان که لطمه روزگار نخورده از حادثات زمانه بیخبرند اسناد نموده التماس نمود که یکی از معتبران
طوایف قزلباش را برسم رسالت تعین نموده با عهدنامه بمهر مبارک درباب استقرار صلح و صلاح بپایه سریر عثمانی
ارسال دارند که موجب وثوق و اعتماد این خیرخواه طرفین گشته بین الاضداد آن حرز یمانی را دستاویز خود ساخته
مراجعت واقع شود و ایلچی لوازم تهنیت و مبارکباد پادشاهی سلطان عثمان بجای آورده مجدد امر مصالحه
بوساطت این خیراندیش درین مرتبه بروفق رضای اشرف بروجه احسن صورت وقوع یابد که من بعد از خلل و
نقصان محروس و مصون باشد و چند روزی که بجهت رسیدن ایلچی و عهدنامه در قلمرو شاهی باشیم مهمان آن
حضرتیم و امری که منافی دوستی باشد بظهور نخواهد آمد بعد از ورود ایلچی بزرگ میرزا محمد حسین و ملازمان عالی که درین
صورت اند بملازمت خواهند رسید چون حضرت اعلی در اول حال بدستور زمان حضرت شاه جنت مکان و مرحوم
سلطان سلیمان بصلح رضا داده رومیه مکرر لشکر بدیار عجم کشیدند با آنکه در هر مرتبه غلبه ازینطرف وقوع یافت هرگاه
حرف مصالحه بمیان آوردند بنابر آنکه مبادا عالمیان نقض عهد باینطرف اسناد نمایند بدستور رضا بمصالحه دادند
و درینمرتبه نیز عذر پذیرگشته محمد پاشا بیکلربیکی وان را مرد خیرخواه صلاح اندیش بود با چند نفر دیگر از گرفتاران
که زنده مانده بودند اطلاق فرموده روانه کردند حسب الصلاح سردار که استدعای ایلچی کرده بود یادگار علی سلطان
طالش که مرد سنجیده کاردان بود و از رسالت هندوستان بازگشته بمنصب ارجمند خلفائی سربلند شده بود
برسالت پادشاه روم تعین کرده با عهدنامه و تحف و هدایای لایقه و مکتوبات دوستانه روانه نمودند چون سردار

مخاصمت و درشتی را بدوستی مبدل ساخته اظهار نموده بود که بعد ازین مهمان انحضرتیم عاطفت جبلی و رعایت آداب مهمان
نوازی که در مقیاس همیون نسبت بدوست و دشمن یکدرجه دارد اقتضاء آن کرد که قطع نظر از راه و رسم متعارفه
فرمانروایان عالم صورت کرده شرایط میزبانی بظهور آورند و از عنایت خسروانه موازی پانصد شتر بار از آرد و برنج
و روغن و حلاوه و قند و نبات و مربیات و گوسفند فراخور آن اجناس و میوه های الوان و سایر ماکولات و علیق الدواب
و امثال ذلک جهت سرکار سردار و اعیان رومیه نامزد فرموده نزد سپهسالار فرستادند که هر گاه وقت اقتضا
نماید باردوی سردار فرستد چون این اخبار بسردار رسید عنان بصوب مراجعت انعطاف داده کوچ کرد در خلال
این حال بخاطر انور که مورد الهامات غیبی است خطور نمود که چون طبقهٔ رومیه دم دور اندیش حیله و رند و مکر آزموده
شده که اطوار ایشان با گفتار موافق نیست مبادا سردار مذکور و عظمای رومیه که بحیله روز گذرانیده بدین گفتگوها روی
اند و قزلباش را از جنگ و جدال باز آورده راه سلامت پیش گیرند و بدین وسیله از قلمرو همایون سالم بیرون روند حکم
قضاجریان باسم قرچغایخان سپهسالار و امراء عساکر ظفر شعار شرف اصدار یافت که دست از تعاقب باز نداشته منزل
بمنزل باردوی رومیان دست و گریبان می بوده باشند چون از جانب همایون با عهدنامه داده شده اگر ایشان نیز
در قول خود صادق و در وقوع امر مصالحه راسخ اند از الطرف نیز عهدنامهٔ عاجلاً بمهر دار که از جانب خواندکار مرخص
و صاحب اختیار است و ممهور ارکان عثمانی و قاضی لشکر و مفتی و عظما که همراه اند درست نموده مصحوب ایلچیان سابق
که در آن صوب اند ارسال دارند سپهسالار و عساکر نصرت شعار حسب الفرمان شهریار کامکار تا حمی اخته خانه مز بدین
دستور تعاقب نمودند و در هر مرحله قریب باردوی مخالف نزول مینمودند که خیام هر دو از دور بنظر انظار
طرفین در می آمد خلیل پاشا اینمقدمه را برسیدن ایلچی مجدد موقوف میداشت پسران خنداان آقا و میرگاپسردار
و ینگچری آقاسی و قوللر آقاسی که در آن خانواده بغایت معتبر و موسس و مرتب امور دولت اند خاطر نشان
مینمایند که چنین بی محابا پیش آمدن قزلباش علامت آنست که از جانب پادشاه خود رخصت محاربه یافته اند
اگر فی الواقع در مقدماتی که تمهید یافته راسخ اید ایلچی سابق قزلباش را با عهدنامه که طلب نموده اند بر وفق رضای
اشرف اعلی درست نموده ارسال می باید داشت و مضایقه بامور خزینه نمیباید کرد و الا آمادهٔ جنگ و محاربهٔ
بزرگ سلطانی می باید بود که عنقریب بظهور می پیوندد چون عساکر روم که پشت ایشان بخود تا قوی بود سستی
پذیرفته و در هر مرحله که بولایت خود نزدیکتر میشدند تفرقگی لشکر بظهور می پیوست سردار از استعداد جنگ در سپاه
روم ندیده باستحکام لوازم صلح پرداخت و عهدنامه بر وجهی که مرضی خاطر مبارک بود در قلم آورده بمهر خود و سجل قاضی

عسکر و مفتی و معارف لشکر و عظما امرا و اعیان سپاه تسلیم میرزا محمد حسین نموده او را روانه ساخته خود کوچ کرد چون مشار الیه
باردوی سپهسالار رسید بعد از وصول نزل دستوری که از جانب علی نامزد رومیه شده بود ارسال یافت و میرزا محمد حسین
در دار الارشاد اردبیل بشرف تقبیل عتبه علیه گردون نظیر مشرف گشته حقایق حالات عرض کرد و یادگار علی سلطان
نیز از اردبیل بآیین شایسته روانه جانب قسطنطنیه گشت شرح وقوع مصالحه و مراجعت یادگار علی سلطان و آمدن ایلچی
معتبر از جانب سلطان عثمان در قضایای سال آینده نگاهداشته کلک بیان میکرد و انشاء الله تعالی بعد از وقوع
این حالات سپهسالار مذکور تا موضع ترکمان کندی که رهرو آمد در انجا حکم شد که بیان عسکر ظفر اثر پرداخته جنود منصوره
را رخصت اوطان دهد و خود با ملازمان خاص بدار السلطنه تبریز عود نموده بجبر اختلال احوال رعایا و زیردستان و
جمعیت پراکندگان دیار پریشانی پردازد و حکومت آن خطه دلگشا و امیر الامرائی کل آذربایجان باو تفویض یافت و درین
آمد و رفت عسکر بیشمار روم و تاتار و محاربه عظمی که وقوع یافت حفظ الهی نگهبانی کرده از عساکر منصوره سوای چند نفر
از تفنگچیان که از بدایت وصول سپاه مخالف در جسر و شاه تبریز علی الغفله با جمعی تاتار دوچار شده شهد شهادت چشیده
بودند و چهار پنج نفر از اوسط الناس قزلباش که در معرکه جنگ تفنگ خورده بودند دیگر کسی که نام و نشانی داشته باشد
ظاهر نشد که راه عدم پیموده باشد العلم عند الله و از مراحم اصطناعات شاهانه نقصان و خرابی که از ممر عبور لشکر مخالف
برعایا و بخیره آذربایجان رسیده بود از روی تحقیق و تفتیش در قلم آورده مع شیء زاید از دیوان اعلی عوض داده شد
و رعایا بدین عطیه عظمی مسرور و شادمان گشته در لوازم دعاگوئی افزودند رایات جلال بصوب عراق در حرکت آمد

ذکر آمدن ایلچیان از اطراف و اکناف بدرگاه ملایک مطاف

در قضایای ایام گذشته مرقوم کلک سوانح نگار
گردیده که پادشاه عالیجاه فلک بارگاه شاه سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان میرزا برخوردار ملقب بخان عالم را
که از امراء بزرگ آن سلسله و از قبیله برلاس جغتائی احفاد ایکوتیمور بوده و از جانب آن پادشاه بخطاب بهائی یعنی
برادر سرافرازی داشت همراه یادگار علی سلطان طالش که از جانب همایون بایلچیگری رفته بود برسم رسالت فرستاده
چندگاه در دار السلطنه هرات توقف داشت درین سال متوجه درگاه معلی گردید چون نهضت همایون بجهت دفع سپاه
روم بجانب آذربایجان روانه شد از زمره مقربان بساط اقدس کلب علی بیک یساول صحبت شاملو را مقرر فرمودند
که او را استقبال کرده بدار المومنین قم برد که تا معاودت موکب همایون در انجا اقامت داشته و او داخل دار السلطنه
قزوین شده از انجا بدار المومنین قم رفت و یادگار علی سلطان از و جدا شده متوجه پایه سریر اعلی گردید در روزی که
خان عالم داخل قزوین شد راقم این نسخه عالم آرا در شهر مانده بود و مشاهده تجملات ظاهری او کرده و از زمره مردمان

روزگار استماع ننمود که از آغاز ظهور دولت این خاندان الی الآن از ولایت هند بلکه روم نیز ایلچی باین شوکت و اسباب و جاه و حشمت
بولایت ایران نیامده و معلوم نیست که در زمان پادشاهان عظیم الشان سابقه از اکاسره و کیان نیز آمده باشد که درین زمان
فرخنده نشان بمیامن تائیدات الهی و موجبات ازدیاد عظمت پادشاهی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی وقوع یافت و سلاطین
آفاق و فرمان روایان جلیل الشان باستحقاق از مسلم و غیر مسلم بالطوع والرغبة ابواب صداقت و ارتباط صوری و معنوی
بآنحضرت مفتوح داشته و میدارند و محبت و ولای آنحضرت در دلهای ایشان قرار گرفته آمد و شد فرستادگان خود را
بدرگاه سلاطین پناه سرمایهٔ افتخار و موجب ازدیاد بزرگی و اعتبار خود میدانند الحمد لله علی ذلک القصه در اول که خان
عالم قدم بایران نهاد با یکهزار نفر از ملازمان معتبر پادشاهی که رفیق او کرده بودند و ملازمان خاصهٔ خود سوای نوکر و خدمتکار
که همراه داشت از انجمله دویست نفر قوشچی و میرشکار بودند جمعی را از هرات بازگردانیده روزی که بدار السلطنهٔ قزوین رسید
از ملازمان سرکار پادشاهی و خاصهٔ خود و ملازم و خدمتکاران اقبال و محافظان جانور قریب بهفتصد هشتصد نفر بودند
زنجیر فیل قوی هیکل که با تختها و سرپایهای سیمین و زرین و زینهای گوناگون آراسته و اقسام جانوران از شیر و پلنگ
و آهوی سیاه و بزهای هندی و میمونها غیر مکرر و کرگدن و یوز شکاری که ملا سروری یزدی در وصف آن گفته
رباعی
این یوز که جز بوجه موزون نجهد … برق است دم جهیدنش چون نجهد
گلهای سیه نیست برو کلیمحت … کز بس چلدی ز جلد برون نجهد
و مرغان سخنگو مثل طوطی و مینا و نوری و کاکاتوه و سار و امثال آنها و گاومیش جنگلی که جنگ
آنها چون جنگ دوازده پای و مانست و بآن شاخها که نیم گز بل اغراق از قفای دمش گذشته و گاوان جم دکنی شاخ
بلند پر زور و گاوان سفید اصیل گجراتی خوش صورت با بهل و گردون بتکلف و سکاسن و پالکی که هر یکی را ده دوازده
نفر پهلوان بر داشته همه جا همراه داشته می بردند در هنگامی که رایات جلال بفیروزی و اقبال از آذربایجان عود
نموده در دار السلطنهٔ قزوین نزول اجلال فرمودند منشور عاطفت و فرمان طلب باسم خان عالم اصدار یافت
و او از محل اقامت متوجه سریر سلطنت گردید چون بحوالی شهر رسید جمعی از اعاظم امرا استقبال کرده باعزاز
و احترام تمام بشهر آورده در باغ سعادت آباد و منازل دلگشای ارم نهاد آنجا منزل گزید روز دیگر در میدان
سعادت که حضرت اعلی بنشاط چوگان بازی و قبق اندازی سرگرم بادهٔ انبساط بودند خان عالم بکورنش همایون
سعادت امتیاز یافته زیاده از معمول نوازش و اعزاز و احترام بظهور آمده و بلفظ گهربار خطاب فرمودند که چون
میانهٔ ما و حضرت پادشاه والاجاه خورشید کلاه طریقهٔ اخوت و برادری طریقت مسلوک است آنحضرت ترا برادر نامیده
برادر برادر هم برادر است لاجرم هنگام کورنش او را برادرانه در آغوش مرحمت کشیده انواع و نوازش تکریم و تعظیم شاهانه

و نوازشات بی تکلفانه که با آشنا و بیگانه شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت است در بارهٔ او بظهور آوردند چند روز که در دار السلطنه مذکور
محل نزول اجلال بود همه روز در میدان سعادت آباد عیش پیرا بوده خان عالم بمجالست معزز و محترم بود و ارادهٔ او این بود
که تحف و هدایا پادشاه والاجاه و منتسبان آن درگاه در کل از نظر خجسته اثر گذرانیده شود هر روز نوعی از انواع هدایا
بنظر اعلی میرسانیده باشد که بامتداد کشد و چون ارادهٔ خاطر اشرف آن بود که از راه گیلان بمازندران بهشت نشان
توجه نموده بنشاط شکار زنگول که مخصوص آن ولایت است بموعد مقرر پردازد و وقت مضیق گشته فرصت آن نبود
که مطلب خان عالم بظهور آید و تجملات دنیوی را در نظر همت بحر خاصیت خسروانه آنقدر و مقدار نیست که چند
روز اوقات خجسته ساعات صرف مشاهدهٔ آنها فرموده از نشاط آن شکار باز مانند فرمان جهان مطاع بانفاذ گشت
که خلاصهٔ تحفه را با نفایس امتعه از هر جنس دو سه خوان مرتب ساخته در یک روز از نظر همایون بگذرانند و سایر امتعه
و اجناس را مفصل ساخته به بیوتات بسپارند که بتدریج بنظر در آید هر چند این معنی مرضی خاطر ایلچی نبود بالضروره رضاجوی
گشته خلاصهٔ تحف و هدایا را از مرصع آلات و تحفهای غریب و اقسام اقمشه و اجناس موازی سیصد عدد انتخاب
نموده در میدان سعادت از نظر فرخنده اثر گذرانیدند و حسب الامر اشرف بیوتات و اسباب خود را در شهر گذاشته
تماشای شکار زنگول که بطرز خاص شکار گراز است چون در این اوراق صفت آن طرز بدیع غالبا مکرر بسمت تحریر یافته
در این مقام در ذکر آن قلم نکته گذار خامشی گزیده جریده و سبکبار مرافقت رکاب اقدس همایون اعلی اختیار کرده
همراه بود دیگر ایلچی پادشاه عظیم الشان ممالک اروس که در این سال فرخنده فال آمد و هم در این سال ایلچی بزرگ معتبر
پادشاه مکاو که از امرا و نامداران ایشان معتمد آن سلسله رفیعه بود از راه دریا و دشت خزر و دربند شروان آمده
متعاقب موکب همایون از راه اردبیل بدار السلطنه قزوین رسید او نیز در میدان سعادت بساطبوس
اشرف دریافت و بتوسط ترجمان از جانب پادشاه خود اظهار نیازمندی و اتحاد بیش از پیش نموده مکتوبی عریض
طویل که تبرکاً نوشته بودند بنظر انور در آورده مضامین اخلاص آیین آن معروض گشت کیشش مذکور بعواطف و الطاف
پادشاهانه سربلندی یافته در همان روز هدایا، فرمان فرمای هندوستان بنظر اقدس در آمد و تحف و هدایای پادشاه
اروس و مکاو نیز از نظر اقدس گذشت از جملهٔ هدایا چند دست شنقار عنقا شکار بود که سوای اروس در هیچ مملکتی
یافت نمیشود از عاطفت خسروانه یکدست شنقار سیمرغ شکار بخان عالم عطا فرمودند الحق تحفهاء غریب و هدایاء
عجیب و تنسوقات مرغوب آورده بود در اندک زمانی رخصت انصراف یافته مشمول نوازش و احسان گردیده
بر وجه لایق از راه گیلان روانهٔ دیار خود گردیدند دیگر ایلچی قطبشاه که والی ولایت گلکنده از دیار هندوستان دکن است

همدرین سال آمد شیخ محمد خاتون نام که از زمرهٔ علما و افاضل بود پدرش شیخ علی خاتون که در میان تازیان الطبقه خاتون
لقب داشته اند در زمان شاه جنت مکان از اتقیاء مجاورین مشهد مقدس و از سر کار فیض آثار حضرت امام الجن والانس
سلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا ع موظف بود در زمان فترات اوزبکیه بجانب دکن رفته بر حسب تقدیر در سلسلهٔ
علیهٔ قطبشاهیه در سلک خواص ملازمان انتظام و اختصاص یافته بود همراه حسین بیک قبچاجی تبریزی که سه سال
قبل ازین از جانب همایون اعلی به پرسش تعزیهٔ محمد قلی قطبشاه و تهنیت جلوس سلطان محمد برادرزاده و داماد
که بعد از فوت عمم بر سریر دولت قطبشاهی تمکن یافته بود در دار السلطنهٔ قزوین رسیده بشرف بساطبوسی و ادراک
محفل مقدس معزز گردید و مکتوب ضراعت آئین مخلصانه که از جانب قطبشاه بندهٔ سدهٔ سنیهٔ سپهر اشتباه ارسال یافته
بود بنظر اشرف در آورده تحف و هدایای لایقه والی مذکور را پیشکش خود گذرانیده مورد الطاف و اعطاف گشت
بعد از فراغ از اموری که بتحریر پیوست رایات فیروزی آیات بصوب مازندران درحرکت آمده سیرکنان روانه
شدند و قشلاق همایون درین سال در فرح آباد جنت نهاد واقع شده همواره بساط انبساط گسترده با مهمانان و
خواص مقربان عشرت افزا بوده روزکار بخرمی میگذرانیدند از سوانح این سال از جمله آمدن لشکر اوزبکیه و تادلان
الفایفه تنک خشم بخراسان چون حسین خان شاملو بیگلربیگی آن دیار فوت شده بود جنود اوزبکیه بطمع نهب و غارت
تا موازی سی هزار کس ببرکردگی یالنتوش بهادر و چند نفر از اعاظم امراء بلخ و بخارا بخراسان آمده چند روز در حوالی غوریان
اقامت نمودند حسن خان که بعد از فوت پدرش حسین خان متکفل ضبط و نسق ملک و دیار شده بود باتفاق آقایان شاملو
و جمعی از هر طبقه جنود قزلباش که در هرات بودند جنگ روبرو و صلاح ندیده بحفظ و حراست قلعه و شهر پرداختند یالنکتوش
دست قدرت خود را از تعرض ملک هرات کوتاه دیده بجانب غوریان رفت خواجه جلال الدین اکبر غوریانی که از
ارکان و اعیان آنولایت بمزید اعتبار ممتاز و بیمن تربیت شهریار کامکار بمنصب والاء وزارت خراسان
سرافراز شده بود قلعهٔ غوریان را استحکام داده قصبه را کوچه بند کرد و در مقام دفع ضرر و آسیب جنود اوزبکیه درآمده
چند روز بین الجانبین نیران جدال و آتش قتال التهاب داشت دست تطاول و تعدی غارتگران آنقوم
باهل قصبه نرسید چون اغرق اوزبکیه در چچکتو و میمنه بود حسن خان رستم خان ابن ولی محمد خان اوزبک که از مخالفت
بنی اعمام چنانچه در قضایای ایام گذشته سمت تحریر یافت در ظل حمایل اولیاء دولت ... ه بود در آنوقت در درون
شهر هرات اقامت داشت تدبیر شایسته کرده فوجی از جنود شاملو و جمعی از حمایت اوزبکیهٔ ملازمان رستم محمد خان
را بچچکتو بر سر اغرق ایشان فرستادند و آن گروه بآنجا رفته اغرق را نهب و غارت کردند و اموال بسیار و اسباب

و اغنام و دواب بیشمار که از اطراف غارت کرده بودند آوردند چون یالنتوش بهادر و رفقا ازین واقعه آگاه گردیدند مضطرب گشته
بی نیل مقصود از حدود غوریان کوچ کرده راه دیار خود پیش گرفتند و زیاده آسیبی بمردم مواضع غوریان نیز نرسید دیگری
از سوانح این سال ظاهر شدن علامات آسمانیست اول خطی روشن مخروط شبیه بشمشیر از جانب مشرق ظاهر شده قریب بصبح
ظاهر میگشت و دنباله آن بجانب جنوب کشیده بود و منجمین آنرا دهره می نامیدند بعد از رفتن آن چند روز ستاره دیگر
آتشین از جانب مشرق مایل بشمال نمایان شد که شعاع آن بیا مهامی تافت گویند ذوذوابه بود تا یکماه و چهل روز
شعاعش افزایش و روشنی تمام داشت بعد از کمتر شد و تا دو ماه امتداد داشت اختر شناسان عهد و منجمان
این ملک تاثیر آنرا بیماریهای صعب و تلف شدن خلایق و لشکر خونریزی قرار میدادند و میگفتند که معظم تاثیرش در جانب
مشرق و شمال و جنوب خواهد بود و در ولایت ایران که وسط ربع مسکون است کمتر خواهد بود مع هذا تاثیرات عظیم
ظهور یافت زیرا که در اکثر ممالک فتنه و فتور و لشکرکشی واقع بود میانه سلاطین روم و فرنگ و ترکستان و اکثر بلاد محاربات
روی نمود و بیماریهای متنوعه شیوع یافته در دار المرز مازندران و محال مایل بشمال خلقی کثیر راه عدم پیموده بودند و
گفتگوهای نزاع آمیز از عامه بخواص سرایت کرده از جمله سوانح آنکه میانه میرزا ابوطالب وزیر دیوان اعلی و قواما
محمدا اصفهانی مستوفی الممالک گفتگوها واقع شده یکدیگر بمعایب و تضییع مال دیوانی متهم و منسوب ساختند و بعرض
اشرف رسانیدند مقرر شد که صدور عظام و سرکاری کلب علی بیک یساول صحبت شاملو بحقیقت سخنان طرفین رسیده
معروض دارند و حسب الامر اعلی در فرح آباد دیوان کرده مستوفی الممالک آنچه در هر باب سخنان داشت تفصیل
نموده وزیر دیوان اعلی در هر فصلی جواب با صواب در قلم آورد اما حضرت اعلی بنور فراست دریافتند که آن حکایات
غرض آلود است پرده پوشی کرده بتغافل پادشاهانه گذرانیده دیگر از آن مقوله بعرض نرسید ند ایشان نیز نادم گشته حرفی
بر زبان نیاوردند در بیان احوال مشاهیر متوفیات این سال حسن خان شاملو بیکلربیگی خراسان که از ملازمان قدیمی
حضرت اعلی بود بحسن خدمات لایقه و قدمت خدمت شایسته مورد تربیت و ترقی گشته بیست سال بود که در کمال
اقتدار و استقلال والی نافذ الامر دار السلطنه هرات و بیکلربیگی خراسان بود و در احکام و مناشیر بغلام قدیم خطاب
میفرمودند درین سال مریض گشته باجل طبیعی فوت شده بدار الملک بقا پیوست و حسب الامر حضرت که طبع همایونش معیار
حق شناسیست در روضه مقدسه رضویه علی مشرفها الصلواة والتحیة مدفون گشت خلف صدقش حسن خان بجای
پدر نامدار منسوب گشته الکا و قشون و منصب جلیل القدر امیر الامرائی خراسان باو تفویض یافت و بلوازم دارائی
پرداخت مهدیقلی بیک میرآخورباشی جغتای که از ملازمان معتمد و مقربان بساط اقدس و صاحب رای و مشوره بود

در اوایل این سال که رایات جلال از قشلاق مازندران بجانب آذربایجان در حرکت آمده در دار السلطنهٔ قزوین تشریف
داشتند موحی الیه مریض گشته یوماً فیوماً مرض اشتداد پذیرفت تا در اوایل ماه شعبان سنهٔ عالم فانی را وداع نموده
بجهان جاودانی شتافت نعش او را نیز بمشهد مقدس برده در روضهٔ مطهره مدفون شد فرزندان او صغیر بودند وخدمت
میرآخوری از ایشان متمشی نمیشد بنابران بعلی بیک زنگنه مشهور بعلی بالی که او نیز از ملازمان قدیم الخدمت بود مرجوع گشت
شاه نظر خان توکلی جغتای که حاکم مشهد مقدس بود درین سال بیماری عارض او گشته جهان فانی را وداع کرد
وی مرد شجاع دلیر مردانه بود بحسن سعی وخدمت از پایهٔ نوکری بمرتبهٔ ایالت وخانی ترقی نموده منظور نظر عنایت
وتربیت گردیده اول حال حاکم ولایت جام شد بعد ازان رتبهٔ ایالت ودارائی مشهد مقدس یافت بعد از فوت مشار الیه
ایالت ایل توکلی بقلندر سلطان برادرزادهٔ او تعلق گرفت وولایت جام با واختصاص یافت گفتار در قضایا و
سوانح سال قوی ئیل ترکی مطابق سنه ثمان عشرین و الف که سال ثالث قرن ثانیست نوروز سعادت افروز این سنه مبارک
در روز پنجشنبه چهارم شهر ربیع الثانی مطابق ثمان عشرین و الف اتفاق افتاد یعنی خورشید جهان آرا که نیر اعظم
وضیا بخش عرصهٔ عالم ومربی نتایج چهار عنصر و آخشیجان است نه ساعت وچند دقیقه از شب پنجشنبه مذکور از آرامگاه
مجاری حوت بعشرت سرای حمل خرامیده طلیعهٔ نورسان بهار وانتظام بخش حدایق وازهار گردید گلهای نگارستان
فروردین از ترشیح ابر ولطافت هوا شگفتن آغاز نهاده از عطر وریاحین دماغ روزگار عنبرآگین گشت افسرده
دلان زوایای خمول چون عندلیبان گلشن نباتی سر بجوش وخروش شادکامی برآورده نغمه سرای از سر گرفتند محنت زدگان
کوی ملال چون راحت یافتگان روز وصال خوشوقت وخرم گشته در عرصهٔ جهان بزم طرب آراستند وشهریار کامکار
نقاوهٔ اساطین سلاطین روزگار خلاصهٔ نتایج هشت وچهار یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در قصبهٔ شریف اشرف که از قصبات
طیبات مازندران بهشت نشان است آن قصبهٔ شریفه که ساخته وپرداخته معمار همت والای آنحضرت است بخوشدلی وکامرانی
وفیروزی وخرمی بخش عالی نوروزی منعقد ساخته مقربان بساط عشرت وحاضران بارگاه سلطنت مراسم تهنیت
ومبارکباد نوروزی بتقدیم رسانیدند وزبان ارباب عقیدت واخلاص باینمقال گویا بود شعر شها عالم از تو پر آوازه باد
گلستان عمرت تر وتازه باد برآید زگیتی همه کام تو جهان را بلندی دهد نام تو بعد از فراغ از انعقاد محافل بهجت افزا
وانضباط مهمات ضروری دولت جهان پیرا وصید دلهای نشاط شکار میانکال از خاطر عاطر خسرو بیهمال سر زده امر
قضا پیوند شرف صدور یافت که پیادهٔ بسیار از اطراف وجوانب مازندران جمع شده جانوران شکاری از اطراف
رانده بمیانکال آورند واین میانکال سرزمینیست که آب دریا سه طرف آنرا فرو گرفته یکطرف بخشکی متصل است طول آن

تخمیناً سه فرسنخ عرض آن منتهی در آب جانب خشکی و یکجانب یکفرسنخ کما بیش است که رفته رفته باریکتر شده بدریا منتهی
میگردد و در هنگامی که جانوران شکاری از اطراف و جوانب آن سرزمین در می آیند بیادکان طرف خشکی را گرفته
خیمها بر پهلوی یکدیگر نصب نموده راه بیرون شد جانوران بالکلیه از اطراف مسدود میگردد و شکار اندازان بان عرصه گاه
نشاط در آمده جانوران را به تیر دلدوز و تفنک جانسوز از پای در می آورند اقسام جانوران کوهی و دشتی از آهوان تنک
و یوز و پلنک و غزال و امثال ذلک در انجا جمع میکردند و حشی غزالان آهو چشم یعنی گاو کوهی چون رمیده دلان ناگاهی
از صدای رعد و آوای تفنک و غلغلهٔ صید افکنان و تیر اندازان سهمناک گشته از بیم خود را بدریا انداخته قریب به نیم
فرسنخ شناوری مینمایند و چون از رفتن بستوه می آیند و از دست و پا زدن باز می ایستند از موجهٔ دریا بی اختیار
بکنار می افتد و بعضی خود را چون غریقان لجهٔ فنا در معرض هلاک دیده یک لمحهٔ حیات را غنیمت شمرده خود باز میکشند
اما مضمون این مصرع که صید را چون اجل آید سوی صیاد رود بفعل می آید الحق غریب تماشائی و بدیع طرز شکاریست
و معمار طبیعت حضرت اعلی شاهی در آن عرصه گاه نشاط در هر محل تالارهای رفیع دلگشا ترتیب داده که با مخصوصان
و مقربان در انجا بزم خرمی آراسته صحبت میدارند و هرگاه طبع اقدس بسواری و صید افکنی مایل میگردد بر سمند صبا
پیوند بر آمده بدان شغل شگرف انبساط بخش خاطر انور میگردند و چون از شکار اندازی دلگیری دست میدهد
بتالار بر آمده با ندما و مخصوصان بزم اقدس بصحبت مشغول میگردند القصه حضرت اعلی اکثر امرا و ارکان دولت
و اعیان حضرت و مهمانان و مردم آشنا و بیگانه که از هر طرف آمده در پایهٔ سریر اعلی بودند بتکلیف شکار کرده بان
عرصه گاه بساط و خرمی در آمدند تا هفت روز اوقات خجسته ساعات بنوعی که تحریر پیوست صرف صحبت و شکار نموده
هر دو روز در یک تالار عشرت پیرا بودند چون یکهفته برین کیفیت بسر رفت بیادکان رخصت انصراف یافته ملازمان
رکاب اشرف و طبقات اعیان بدار السلطنهٔ فرح آباد جنت نهاد عود نمودند و تا دو ماه قصبهٔ شریفهٔ اشرف و دار السرور
فرح آباد محل اقامت و عشرتگاه خسرو با دین و داد بود در ماه سیم که هوای آن ولایت اندکی روی بگرمی آورد عنان عزیمت
بدار الملک اصفهان معطوف داشته بفیروزی و اقبال ساحت آن بلدهٔ ارم بنیاد که مساحان اقالیم دانش نصف
جهانش گفته اند چنانکه گفته اند شعر اصفهان نیمهٔ جهان گفتیم نیمهٔ وصف اصفهان گفتیم دیگری گفته اصفهان نصف جهان
جمله مقرند بدان که در آفاق چنین شهر معظم نبود و این اوصاف قبل از تعمیر شاه عالم پناه کرده اند حالا که اصفهان
چنان بران افزوده و از فر قدوم میمنت لزوم رشک گلستان ارم گردیده از سوانح دیگر سر حدها طرف روم خبر رسید
که خلیل پاشا سردار رومیه بجانب قسطنطنیه عود نموده یادگار علی سلطان خلفا را که حسب الاستدعا جلیل پاشا برسالت

روم تعیین شده بود باعزاز و احترام تمام برده اما ازین رهگذر که قرجغای خان سپهسالار که سمت سرداری سپاه قزلباش دارد
و در سرحد آذربایجان مانده خاطر اعیان رومیه از امر صلح اطمینان نمی یابد رای جهان آرا بدان متعلق گشت که سپهسالار
مذکور را بجهت تسلیهٔ خاطر و اطمینان قلوب رومیان از سرحد بیرون آورند لهذا حکومت مشهد مقدس معلی باو تفویض یافته
روانهٔ الصوب باصواب گردید و ایالت خطهٔ دلپذیر بدستور سابق بشاه بنده خان برناک تعلق گرفت دیگر از سوانح غریبه
که در اوایل این سال روی داد خبر تاثیر ستاره ذو ذنابه و آثار علامات آسمانی منجمین بخونریزی و آفتهای خلایق تعبیر نموده اند
اینست که در ایامی که حضرت اعلی در قصبهٔ اشرف تشریف داشتند از جمله از نا ورزادها، گرجی خجسته بیک نام که با دو سه
برادر در سلک غلامان درگاه انتظام یافته بودند زمانه بیک نام جوانی گرجی را که او نیز از جملهٔ گرجیان شاهی سیون
بود و از روی عنادی که باو داشته اند فرصت جسته بقتل آوردند حکم اشرف نافذ گردید که میرزا ابوطالب وزیر
دیوان اعلی و کلب علی بیک یساول صحبت شاملو که در انوقت دیوان بیگی بود و دلوامت بیک سپاه منصور
داروغهٔ فرح آباد خجسته بیک را حاضر ساخته پرسش واقعهٔ مذکور نمایند که سبب قتل او چه بوده و چگونه باین
خطا دلیری کرده اند حقیقت معروض دارند ایجماعت در درگاه دولتخانهٔ مبارک فرح آباد جمع آمده او را طلب
داشتند از واقعه استفسار نمودند خجسته بیک مذکور با دو برادر حاضر آمده در جواب دلیرانه اعتراف نمود که
من و برادرم او را کشته ایم کلب علی بیک اراده نمود که چون خجسته بیک در دیوان اعتراف بقتل او کرد قاتلان را
حبس نموده حقیقت عرض نمایند و بصلاح و تجویز وزیر دیوان اعلی بدین اراده دست در کمر خجسته بیک زده
جهل و جنون و غرور بر ایشان غلبه کرده برادرانش شمشیرها از نیام براورده زخمهای منکر بر کلب علی بیک زدند و دیگری
شمشیری حوالهٔ اعتماد الدوله میرزا ابوطالب کرد مردم بهم برامده از بیم شعلهٔ شمشیر متلاشی شدند آن خون گرفتگان
باندرون دولتخانه درامدند دلوامت و داروغه چند کس دیگر که پیش رفتند زخمدار شده دو نفر دیگر را بقتل آوردند چون
ایشان حرمت دولتخانهٔ مبارک که بهشت و ملجاء ارباب جرایم است نگاه نداشته بدین اعمال شنیعه جرات
و جسارت نمودند مستوجب عقوبت و قصاص شده بودند دلوامت مزبور با جمعی از ارباب اخلاص هجوم نموده
در باغچهٔ دولتخانه دلیری کرده آن خون گرفتگان را هدف تیر و تفنگ گردانیده هر سه چهار در انجا بقتل آمده مکافات
عمل یافتند سانحهٔ دیگر از سوانح و علامات آسمانی آنکه امیر قلی نامی از قبیلهٔ کروس اکراد که در سلک جلوکشان خاصه
بود در ازاء کاردانی و خدمتکاری مورد تربیت گشته رتبهٔ امارت ایل و عشیرت کروس یافته بلقب سلطانی
سرافراز شده بود در صفاهان در حینی که رایات جلال در ییلاق بود تیمور خان نام جلودار دیگر از قبیلهٔ کروس

با دو سه نفر از ان طبقه که همه مردم عاقل و دور اندیش بودند بمنزل او رفتند و او انواع مردمی بظهور آورده بعد از انعقاد
ضیافت هنگام بیرون آمدن تیمور خان مذکور از جهالت رشک و حسد و غرور نفس سرکش از جادهٔ عقل منحرف گشته از مهابت
غضب شاهی که بکرات و مرات در بارهٔ بیدولتان و مرتکبان اعمال ناصواب دیده و آزموده بودند اندیشه نکرده بی محابا
شمشیر کشیده بر امیر قلی سلطان که بمشایعت ایشان بیرون آمده بود زخم مهلک زده کارش تمام ساخت اما شمشیرش
شکست شخصی از خدمتکاران امیر قلی سلطان که فراش او بود همان ساعت شمشیر شکسته را بدست آورده بهمان پارچهٔ
شمشیر چنان زخمی بر تیمور خان زد که دیگر حرکت نکرد و از رفقا او الوند خان آب مین خاصه شریفه و پسر او از و اهمه
انکه مبادا بمرافقت او ماخوذ و بقتل سلطان متهم گردند فرار نمودند اما هر دو گرفتار شده در سیاستگاه غضب شاهانه
بقتل رجلین قطع رشتهٔ حیات کردند و اقربا و عشایر و جمعی از ان طبقه که با میر قلی سلطان معاند بودند مغضوب
گردیده مورد قهرمان زمان گشتند و امارت ایل مذکور بنفس قلی سلطان پسر او مرحمت فرمودند سانحه دیگر آنکه
در منتصف ماه ربیع الاول که چهل روز از نوروز عالم افروز گذشته بود در اصفهان دیواری فرود آمد که قریب
چهل و پنجاه نفر را در زیر خاک فرو گرفت تا سه روز اجساد ایشان را از خاک بیرون آورده دفن میکردند سانحه دیگر
از علامات آسمانی و تاثیرات ذوذنابه آنکه درین سال در بعضی از محال ولایت زاوه و محولات خراسان زلزله
وقوع یافت اما در دوغ آباد نام محلی که از قرای معموره معتبر آنولایت است چنان زلزله عظیمی شد که در هیچ زمان
وقوع نیافته بود از صحیح القولی مسموع شد که خانها بنوعی در زیر یکدیگر فرود آمده بود که کل آن قصبه معموره یکسر
خاک مینمود چنانچه گویا هیچ اثار عمارت و علامت جدار پیدا نیست اکثر مردم آنموضع جهت حصاد غلات بصحرا رفته بودند
مع هذا هفتصد بلکه هشتصد نفر از سکنه آنجا در زیر خاک مانده بر بستر هلاک غنودند در خانهٔ شخصی عروسی بوده قریب
بهفتاد نفر از عورات مجلس عروسی در زیر خاک مانده از حلقتها، بالغهٔ ربانی آن سور و سرور بجنین تعزیه و سوگواری
تبدیل یافته از بدایع اتفاقات و غرایب حالات در وقت زلزله عروس در حجله که بود از روی اضطرار خود را
در میان پنجره در افکنده چوبها مانع خاک گشته سالم مانده بود و سر کریمهٔ ما تشاؤن الا ان یشاء الله بمنصه ظهور
و عیان آمد در بیان مشاهیر متوفیات این سال بکرات خان ولد داود خان بن لوارصاب خان
گرجی که والی ولایت کارتیل گرجستان بوده چنانچه در صحیفهٔ اول در طی حالات زمان شاه جنت مکان نوشته شده
بنابر تمرد و عصیان بدست لشکر قزلباش بقتل آمده پسرش داود خان بخدمت شاه مکان آمده سعادت اسلام دریافت
و بحکومت تفلیس که دار الملک کارتیل و بحوزهٔ تسخیر و تصرف دیوان اعلی در آمده بود سرافرازی داشت و او پسر خود

بکرات مذکور را در عهد صبی بخدمت شاه جنت مکان فرستاده در میانهٔ قزلباش نشو و نما یافته از علوم حکمت حکومت
آگاه بود و درین وقت بحکومت و دارائی کل گرجستان کارتیل معزز و سربلند شده بود درین سال در بلدهٔ تفلیس مرغ نفس کشته
بعالم عقبی شتافت و حضرت اعلی بنابر عاطفت جبلی و فتوت ذاتی که باحقاق حقوق خدمت گذاری و ارباب اخلاص درجهٔ
علیا دارد پسرش سیمون خان را نیز که هنوز طفل خورد سال است بحکومت آن ولایت سرافراز گردانیدند و از معتبران
گرجیه مورابیک که شعار اسلام ظاهر ساخته از زمرهٔ دولتخواهان معتمد بود بوکالت و اتالیقی او معین گشت علی پاشاء
رومی وی از امراء بزرگ رومیه و بیگلربیگی تبریز بود چنانچه در قضایاء ایام فتح تبریز مرقوم کلک بیان گشته در جنگ
صوفیان گرفتار شده سعادت بخش و بخشایش یافته مدتها در رکاب اشرف معزز و بشرف مجالست محفل خلد آیین
سرافراز بود در سال گذشته که سردار عسکر روم باین مرز و بوم می آمد وی از کاردانی و مآل اندیشی کناره گزینی اختیار
کرده راغب توطن مشهد مقدس گردید هر ساله مبلغ سیصد تومان عراقی نقد و موازی پانصد خروار شتری غله تعیین
او مقرر شده بود درین سال از دار فانی بسرای جاودانی عقبی انتقال نموده توفیق جوار روضهٔ مقدس یافت وارث
شرعی در دیار عجم نداشت متروکات مختلفاتش از نقد و اقمشه و اجناس و جواهر نفیسه و مرصع آلات و سایر منقولات
قریب بده هزار تومان میشد امناء مشهد مقدس ضبط نموده مقرر شد که ایلچی روم با نولایت برده چون فرزندی ندارد
هر کس از اقربا وارث شرعی باشد بمصلحت قضات و متشرعین آنجا تسلیم نماید که احقاق حق غربا نموده شود در بادشاه
طمع در مال صاحب مرده کردن کمال بی دیانتی و نامسلمانی است گفتار در وقایع سیچقان ئیل ترکی مطابق سنه تسع عشرین
والف هجری که سال چهارم قرن ثانی جلوس مبارک شاهنشاهی ظل اللهی است بهار دلگشاء این سنهٔ مبارک بخوشی و خرمی
جلوه ظهور نموده مسرت افزائی آغاز نهاده نوروز همایون میمنت مقرون روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الثانی موافق
تسع عشرین والف هجری اتفاق افتاد سلطان سیارگان یعنی آفتاب جهان تاب بعد از انقضای پنج ساعت بروز
مذکور از تنها نخانهٔ حوت بیرون خرامیده بر تختگاه حمل تمکن یافت عرصهٔ جهان از عطر شکوفه و ازهار چون حجلهٔ نوعروسان
بهار مشکبار گردید طبایع انفسی و آفاقی از قدوم بهجت لزوم بهار خوشدلی و خوشی از سر گرفتند شعر زمین و زمان
کامرانی گرفت ** زمانه خواص جوانی گرفت ** جو بار دگر جلوه گر شد بهار ** ز لطف هوا تازه شد روزگار **
و دار السلطنهٔ اصفهان از فر قدوم همایون خسرو کامکار کامران غیرت فزای سپهر بوقلمون بود از سوانح
اقبال آمدن ایلچی روم است ابراهیم آقا نام که مرد سنجیده سخندان و از معتمدان سلطان عثمان بود همراه یادگار
علی سلطان خلفا آمده مکتوب محبت اسلوب از جانب سلطان عثمان بن سلطان احمد فرمان فرمای ممالک قیصری

آورده اظهار صداقت و دوستی و استحکام بنیان مصالحه و استقرار قواعد اتحاد و یکدلی نموده بوسیلهٔ مقربان درگاه خلافت
سعادت بساطبوسی دریافته بعنایات شاهی و تفقدات شاهنشاهی مفتخر و مباهی گشت و تحف و هدایا که از جانب سلطان
روم آمده بود بنظر اقدس در آورده از ینجانب نیز مکتوب بر وجه مرغوب در قلم آمد توختهٔ بیک یوزباشی استاجلو که در
سال گذشته داروغهٔ اصفهان بود برسالت روم تعیین فرموده در مرافقت آقای مذکور با تحف و هدایای لایقه روانه گردید
و امر مصالحه فیما بین برین نهج قرار یافت که قاعدهٔ زمان پادشاه جنت مکان شاه طهماسب علیه الرحمة و الغفران و سلطان
سلیمان که اعقل و اعدل سلاطین روم بود مرعی بوده باشد و تغیری که در آن شده و موجب مناقشهٔ طرفین بوده تبدیل
ولایت اخسقهٔ گرجستان قسق است که در زمان مذکور داخل سنور قزلباش بود و درین عهد در تصرف رومیان
مانده با الکای درتنگ و قلعهٔ زنجیر که در میان قلمرو همایون و عراق عرب واقعست و در آن زمان داخل سنور روم
بود و الکنون بتصرف این دولت در آمده قرار یافت که از جانبین به تبدیل مذکور راضی بوده مناقشه ننمایند و باقی
بقاعدهٔ زمان پادشاهان مرحوم مذکور معمول بوده باشد هر چند حضرت اعلی در باب اخسقه راضی نمیشدند درینوقت
بنا بر ملتمس خلیل پاشا و خیرخواهان طرفین رضا داده بدین قاعده استمرار پذیرفت و ابراهیم آقا ایلچی استدعای
احکام مطاعه درین باب بحکام و ولایت سرحدها نموده حسب الاستدعا احکام برحسب مدعا حاصل نموده مقضی المرام
روانه گشت و موجب آسودگی ضعفا و زیردستان سرحدها گردید اما سپهر بیمقدار و روزگار غدار ناپایدار کی میگذارد
که آسودگی در عالم استمرار پذیرد عنقریب شعر بار فلک شعبده باخته کین همه احوال تبه ساخته امید که آنچه خیر و بهبود
مسلمانانست استمرار یابد

در بیان صرف همت والا نهمت همایون اعلی بدر آوردن آب کرنگ بصوب دار السلطنه اصفهان بتوفیق خالق جهان و جهانیان

آب کرنگ دو چشمه است یکی باین نام موسوم دیگر را چشمهٔ محمودی می نامند که از جبال
ولایت زاروبزوح سرحد صفاهان بجانب جنوب بیرون آمده از نهر متفرع بطرف کوه کیلویه و خوزستان رفته بشط العرب
می پیوندد و در کتاب نزهت القلوب و صور الاقالیم و مسالک الممالک و از ین قبیل کتب آنچه بنظر رسیده و عیون
و انهار را شرح نموده اند صفت آب کرنگ و ذکر آن جای بنظر نرسیده و آنچه درین عهد مسموع گشته گویند هر دو چشمه
که از بلندی بپائین ریخته یکی میشود برابر زاینده رود صفاهانست و از منبع تا شط العرب زمین که از هر دو طرف
ارتفاع عظیم دارد و هیچ زمینی را شرب نمینماید و منفعتی بمزروعات آنحدود نمیرساند حضرت شاه جنت مکان علیین
آشیان اراده نموده بود که آن آب را بدار السلطنه صفاهان آورده مضاف زاینده رود گردانند که اهالی آنملک
در خشکسال از قلت آب تنقیص نکشیده باعث ازدیاد معموری و احداث مزارع و بساتین گردد میرفضل الله شهرستانی

که و زیر آنملک بوده بدین جهت نامور گشته و چون کوه رفیع در میانه واقع است که بدون کندن اجزاء آن آب ممکن نیست
میر فضل الله نقبها در ان کوه کنده مدتی مدید نقابان و جاه کنان کار کرده بجائی رسیده اند که دیگر کندن آن ممکن نیست
ازان مایوس گشته دست باز داشته اند چند سال بود که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را اراده در خاطر انور رسوخ داشت
مکرر معماران و مهندسان فرستاده جمعی کوتاه همت پست فطرت سخنانی که مشعر بر عدم امکان بودن باشد
مذکور می ساختند و این امر لایق عایق میگشت یکدو سال قبل ازین الله بیک لله غلامانرا که سرکار عمارت خاصه
شریفه صفاهانست با چند نفر مهندس کاردان و مردم صاحب وقوف راست گفتار فرستادند که دیگر باره ملاحظه
نمایند و تصدیق کردند که اگر بندی بارتفاع هشتاد ذرع در پیش آب بسته که آب بقدر آن بلندی گیرد کوهی را
که سد راه صفاهانست یکصد و پنجاه ذرع عمق و سه هزار ذرع طول کما ینبغی حفر نمایند محتملست که آب باینطرف بریزد
و الله بیک مذکور تعهد مینمود که در عرض چهار پنجسال این خدمت بتقدیم رساند حسب الامر اعلی شروع در کار کرد
لیکن چون امر عظیمست و همت والای شاهی بران مقصور است که بیمن الطاف الهی و جنود غیبی این اراده از قوت
بفعل آمده در زمان خجسته نشان حضرت اعلی آب مذکور بزمین صفاهان جاری گشته موجب نیکنامی دنیا و مثوبات
عقبی گردد خاطر اشرف بتعهد الله بیک اطمینان نمی یافت درین سال امامقلیخان بیگلربیگی فارس را سرکار حفر کوه
مذکور و حسین خان حاکم لرستان و مهتر بختیاری زیرا که در آن حدود می باشد و درین هنگام جهانگیر خانست سرکار
بند بستن فرموده تحویلات بجهت اخراجات و ترتیب مصالح بند بایشان دادند که سرکار سال مصالح سرانجام نموده
سال آینده شروع در بند بستن نمایند بنایان و سنگتراشان از اطراف و جوانب سر براه فرموده حکم شد که تمام
مردم فارس و صفاهان و الوار آنحدود در حفر نهر کوه مذکور کار کرده اجرت واقعی ستانند و امراء عظام مذکور
فرمان فرمانده زمان را بجان و دل پذیرفته بر سر آب رفته شروع در اقدام خدمت مذکور نمودند امید بکرم
نامتناهی الهی آنست که اکنون خاطر خیر اندیش حسب المدعا تمشیت پذیرفته کشت زار امل ساکنان ملک صفاهان
بآبیاری نیت صافی طویت آنحضرت نضارت یافته ثمرهٔ مقصود ببار آورد و جمعی دون همتانرا عقیده آنست
که اجرای آن آب بزمین اصفهان متعذر است زیرا که در میان کوهی واقع است محتملست که سنگ یک
پارچه پیش آید که بریدن آن متعذر و سنگتراشان خارا شکاف نبوده باشد چون آنولایت سردسیر است و هوایش
در نهایت برودت سالی زیاده از چهار ماه یا پنج ماه از شدت سرما و یخ بند کار نمیتوان کرد باین تقدیر کار
پنجساله در عرض بیست سال از پیش میرود و درین اثنا عوایق ضروری مثل لشکرکشی و دفع اعادی و غیرها

روی مید هد و وقوع این مدعا و حصول این مطلب علیا امریست بغایت دشوار اما رای جهان آرای برخلاف جمهور همت والا مصروف داشته اند که بدین خیر جاری موفق گردند در زمان دولت این تایید یافته آلهی بسی امور مشکله که در نظر ارباب فطنت و دیده وران روزگار مستبعد و دور از کار مینمود بیمن اقبال همایون و اندک توجه آنحضرت بر وجه احسن صورت مدعا چهره نما گشته رجا واثق است که بتوفیق آلهی این امر خطیر بطریق دیگر امور مشکله تمشیت یافته بر حسب مرام زود تر سر انجام پذیرد و مثوبات آن عاجلا و آجلا بروزگار فرخنده آثار همیون اعلی عاید گردد بمنه و کرمه

ذکر فرستادن ایلچیان باطراف مثل سلاطین روم و هند و دکن و امثال اینها

در اوایل این سال خان عالم که از جانب بادشاه ذی جاه شاه سلیم فرمان فرمای هندوستان برسالت آمده بود رخصت انصراف یافته از خاصان بارگاه معلی زینل بیک بیکدلی توشمال باشی شاملو را برسالت هند تعیین فرموده همراه فرستادند خان عالم را بخلع فاخره و انعامات وافره از نقود و اقمشه نفیسه و اسپان تازی نژاد سرافراز فرموده آنچه از بدایت حال که داخل قلمرو همایون شده تا حین انصراف باو عطا فرمودند و آنچه در هنگام رخصت مرحمت فرمودند زیاده از پانزده هزار تومان عراقی شد سوای تکلفات امرا و مقربان و اعیان اردوی معلی و حکام خراسان و تحف و هدایا که بجهت بادشاه والاجاه ارسال یافت از مرصع آلات نفیسه روم و فرنگ و ارس و بلاد ایران و تحفهای غریب هر دیار و اسپهای تازی نژاد زیاده از آن بود که در حیز شمار آید از جمله هدایا مرغوبه یک زنجیر حیقه زلف خفار نادره روزگار که زبده چندین هزار زلف بود مرصع بلعلهای ثمین و یواقیت رنگین و لآلی آبدار که از آن جمله یک قطع لعل خوشاب بزرگ بود که در خزانه هیچ بادشاه ذی جاه عدیل آن نتوان یافت مبصران جوهر شناس بمبلغ هفت هزار تومان بلکه زیاده قیمت نموده بودند و اسم میرزا الغ بیک بن شاهرخ بن امیر تیمور کورکان بران نقش بود و از زمان حضرت خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل علیه الرحمه والرضوان از خزاین سلاطین بنت درامده در خزانه عامره بود از تحف و هدایای بادشاه روم نیز که درین سال ایلچی آورده بود حصه وافی برادرانه جهت حضرت بادشاه والاجاه ارسال یافته و مکتوب محبت آیین دوستانه مشعر بر اظهار انواع محبت و دوستی برادرانه و اتحاد و یکدلانه بی تکلفانه در قلم آورده دقیقه از دقایق مردمی و وداد فرو گذاشت نفرمودند و همچنین ایلچیان سلاطین دکن را که بپایه سریر اعلی بودند رخصت ارزانی داشته بانعامات وافره نوازشات فرمودند طالب بیک ایواغلی را همراه میر خلیل ایلچی ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور و قاسم بیک سپهسالار مازندران همراه شیخ محمد خاتون ایلچی قطب شاه والی گلکنده برسالت تعیین فرموده روانه نمودند و بجهت هریک از سلاطین خلع فاخره بادشاهانه و هدایای ملوکانه مناسب حال ارسال داشتند و درویش محمد بیک را که از سادات مرعشیه قزوینیست در سلک طبقه شاملو

وملازمان رکاب اقدس انتظام داشت بالچکری نظام شاه والی احمدنگر دکن تعیین فرموده روانه نمودند لیکن مشارالیه در شیراز فوت شد
محمدی بیک ولد مشارالیه در عوض بخدمت پدر مامور شد ذکر فتح ولایت دورق و بدست درآمدن قلعه آنجا که درین سال بتصرف اولیای
دولت قاهره درآمد ولایت دورق در زمان حضرت شاه جنت مکان در تصرف امراء قزلباش حکام کوه کیلویه بود و بعد از ارتحال
آنحضرت که مهمات ممالک ایران از نظام و نسق افتاده در هر گوشه متغلبی سر برآورده بود سید مبارک در عربستان حویزه مستولی
شده آنولایت را از تصرف افشار بیرون آورده داخل حوزه حویزه ساخت و سید مطلب پدرش سالها در آنملک فرمانروا
بود چون سید مبارک در مقام عبودیت و دولتخواهی بود ولایت دورق با او و پدرش سید مطلب گذاشته بودند تا این
سال در تصرف آن سلسله بود در حین کشته شدن سید راشد والی حویزه که در ذیل مذکور خواهد شد سید سلامه نامی
تصرف در آنجا نموده قلعه را استحکام داده بود درین سال امام قلیخان بیگلربیگی فارس حسب الفرمان قضا جریان بتسخیر
آن مامور گشته لشکر بولایت دورق فرستاد و قلعه را محاصره کردند سید سلامه مذکور بر فرمان لازم الاذعان اطلاع
یافته جز قلعه سپردن چاره نیافت دست از آن باز داشته راه حویزه پیش گرفت و آنولایت بتصرف اولیای دولت
قاهره درآمد دست ولات حویزه از آن کوتاه شد از سوانح این سال کشته شدن سید راشد است که بعد از فوت سید ناصر
ولد سید مبارک بنوعی که سبق ذکر یافت مورد تربیت شاهانه شده والی آنولایت شده بود شرح واقعه آنکه افراسیاب پادشاه حاکم بصره
لشکر بر سر یکی از خصماء خود مشهور بحسن بن بانه یحیی که با الکاء سید راشد قریب بود فرستاده بود و او استغاثه بسید راشد کرده از او
استمداد نموده بود سید راشد ایجاب ملتمس او کرده با گروهی از عشایر عرب بدانصوب رفت لشکر بصره از آمدن او اطلاع
یافته مراجعت نمودند جمعی از اعراب حویزه آل فضل بعد از فوت سید مبارک ببصره رفته ملازمت افراسیاب پاشا اختیار
نموده بودند درینوقت سید راشد ایشانرا طلب داشت ایشان قرار دادند که بمنزل عود نموده از بصره نزد او آیند
او قایل نشده در طلب شده و اصرار نمود از غرور و سوء تدبیر و نقصان رای چند مرحله تعاقب کرد اکثر مردم از تعاقب
باز ایستادند و او با فوج قلیل رفت آن جماعت از شدت و اصرار او خایف گشته با او بمحاربه پیش آمدند و در معرکه
فرصت یافته آل فضل او را بقتل آوردند اما معلوم نگشت که مرتکب قتل او جمعی از آل فضل شدند که رفیق او بودند
یا آن جماعت که ببصره رفته بودند غالب آنست که جماعه رفیق او بموافقت و تحریک اقربا و عشیرت خود این جرأت کرده
باشند علی ای التقدیرین بعد از قتل او اعراب دو سه گروه شدند جمعی شاهی سیون از روی دولتخواهی بر سر عبدالله
لقمان که او یکجهت این خاندان بود جمع گشته قلعه مشکوک و حویزه کوچک را قایم کرده در آنجا اقامت نموده حقیقت
حال بدرگاه گیتی پناه عرض کردند از سوانح عجیبه این سال خیال فاسد چند نفر از شیخان سیاه کیلان است هر چند طبع بشری

اقتضاء آن مینماید که بوساوس شیطانی فریفته گشته همواره خیالات فاسد در سویداء خاطر راه دهند اما طبقهٔ گیلانی زیاده از دیگران
باندک وسوسه از طریق مستقیم عافیت و سلامت جوئی و منهج عاقبت اندیشی انحراف جسته بامور ناشایسته و اعمال خطرناک
جرات و جسارت مینمایند و اصلا از وخامت عاقبت و مآل حال اندیشه ندارند و لهذا گیلان موافق است با جنگل دد
و عدد گیلانی با دد جنگلی از دد جنگلی توقع عقل و حزم بیعقلی است موید این معنی آنکه درین سال چند نفر از شیخان شیاد خیال فاسد
و اراده بیحاصل که از غلوی نشاء بنگ خیزد در سویداء خاطر جا داده یکی از ایشان سید محمد نام خود را رسول و نایب مناسب
حضرت صاحب الزمان صلواة الله علیه الرحمان نامیده دو سه نفر دیگر را از خلفا و اعیان خود شمرده در اول حال و ابتدای
اظهار اینمقال دو نفر را برسالت بخدمت حضرت شاه عالم پناه ظل الله فرستاده بشارت ظهور آنحضرت داده منشوری
باسم سامی آنحضرت از جانب خود مشتمل بر مواعظ و نصایح و اینکه من رسول حضرت صاحب الامر و فلان و فلان خلیفه
و داعی منند در قلم آورده مهر خود بآداب سلاطین بران منشور زده در مازندران ارسال داشت فرستادگان بنظر اشرف
در آمدند همگنان را موجب استبعاد و استعجاب گشته ندما و ظرفاء محفل معلی سرمایهٔ مطایبه و استهزا بدست افتاد کس فرستاده
سید محمد مذکور را نیز بآداب معظم آوردند و در قول خود مقر بود از سفاهت و بیعقلی و خبط دماغ خود را مستحق جزا و مورد سیاست
گردانیدند در حین جزا یافتن که نشاء بنگ از کلهٔ ایشان بر پرید اعتراف بکذب قول خود نمودند اما بنا بر مصالح ملکی آگاهانیدن
این گونه سفیهان تا عاقبت اندیش و سیاست ایشان تاخیر جایز نداشته بجزای کردار ناصواب رسیدند
سانحهٔ دیگر
درین سال از تاثیرات افلاک و انجم احتراق عطارد و رجعت مشتریست میانهٔ ارباب قلم و وزرا که از منسوبات این دو کوکب اند
گفتگوئی پدید آمده بایکدیگر خشونت آغاز نهادند و قواما محمد اکفرانی اصفهانی که مستوفی الملکی بود با خواجه محمد رضاء فدوی که
ده سال وزیر عامل امور دیوانی آذربایجان و شروان بود در تنقیح محاسبات و مناقشات نموده مبلغها بر و باقی کشیده
بود و او قبول نداشت بعد از آن که مکررا دیوان شده حقیقت سخنان متنازع فیما طرفین بعرض اشرف رسید مبلغها
کلی تشخیص یافت که باقی بود ادعای فدوی آن بود که من تصرفی در مال دیوان نکرده ام آنچه باقی آمده از قرار محاسبه
جزو و تصدیق نویسندهاء من در محال است امر جهانمطاع که طبع همایونش معیار حسابدانی و حقانیت بصدور پیوست
که دیوانیان وجوه مذکور را تنخواه باقی فدوی عمل کرده بمودیان حواله نداشته اند اگر احدیرا دران باب سخنی باشد
یا وکلاء فدوی گرفته باشند بایکدیگر تشخیص دهند و هر کس سخنی نداشته باشد از عهده بیرون آید قطع مناقشهٔ طرفین
فرمودند اما میانهٔ مستوفی الممالک و فدوی مذکور در اثناء محاوره و گفتگوی حساب در مجلس بهشت آئین سخنان
ناهموار مذکور گشته فدوی نیز او را و سایر کتاب دفترخانه همه را بالخیانت و تقصیرات متهم گردانیده و از نتایج آن گفتگو

حضرت اعلی اندک بکتاب دفترخانه بی اعتماد کشته چند نفر را کیرانیدند و تهدیدات فرمودند از انجمله آقا عزیز اصفهانی که اوارجه نویس
خراسان بود مرد افیونی بود به تیمور بیک یساول صحبت ایواغلی کیرانیده بلفظ کهربار فرمودند که سیاست او همین است که افیون
باو ندهند روز دیکر تیمور بیک اظهار مردمی با او کرده افیون آورده که برسم معتاد بکار برد مشارالیه از خوردن افیون ابا نموده
کفته بود که حضرت شاه که مرشد و ولی نعمت ماست بلفظ مبارک خود فرمودند که سیاست افیونی همین است که افیون باو ندهند
اکنون این تکلیف شما خلاف رضای ولی نعمت ماست شاید اراده خاطر اشرف برین نهج بر جزو سیاست بنده تعلق
کرفته باشد من خلاف رضای اشرف نمی نمایم اکر بنفس نفیس ترحم فرمایند فبها و الا سر مبارک حضرت اعلی بسلامت بوده باشد
تن شاه باید که باشد درست من و جمله راکو شود پای سست تیمور بیک رفته در خدمت اشرف این ماجرا را نقل نمود
و قسم بخاکپای همایون یاد کرد که هر چند با و کفتم که آنچه حضرت شاه فرمودند بر سبیل مطایبه بود نه با فراط انحراف مزاج اشرف
ازین طبقه بالطبع راضی نیستند که ازین ممر ضرر جانی بشما رسد از ناخوردن معتاد لرزه بر اعضایش افتاده در پیچ و تاب
بود و در ابا و اصرار مینمود حضرت اعلی منبسط کشته ترحم فرمودند و رخصت دادند قرار یافت که هر یک فراخور حال جزی
برسم ترجمان بمحصلان دهند و وکلاء فدوی بدفترخانه همایون رفته بتقصیر و تهاون و خیانتی که واقع باشد موافق قانون
حساب تشخیص داده بعرض اقدس اعلی رسانند تا سیه روی شود هر که در او غش باشد حسب الامر خواجه معصوم
که از جانب فدوی مستوفی آذربایجان و راتق فاتق حساب بود با خواجه ملک احمد اصفهانی که مقرر و معاند مستوفی
الممالک بود بدفترخانه رفته بهر سرکار نویسنده تعیین نموده شروع در تحقیق محاسبات سنوات و بقایا نموده با شش ماه
در دفترخانه صاحب اقتدار بودند درین اثنا قواما محمدا مستوفی را ذکر عارضه ذات حمیده صفات اشرف و صحت یافتن
بعنایت و الطاف حکیم علی الاطلاق و مالک الملک بالاستحقاق چون از ظهور ستاره ذو ذوابه و علامات آسمانی
که در سال کذشته واقع شده از اقوال ارباب تنجیم دلالت میکرد که بیماری در اکثر بلاد عام شود اما در بلاد شمالی بیشتر
خواهد بود حضرت اعلی بعد از تنبیه جرایم عمله دیوان و ارباب قلم متوجه مازندران بهشت نشان شده در انجا ز عفونت هوا
و اشتداد کرما بتاثیر افلاک و انجم بیماری عظیم شیوع یافت عرض و مرض بذات مبارک اشرف سرایت کرده تب محرق
کردند و در کمال ضعف و شدت تب از فرح آباد بیرون آمده به ییلاق فیروزکوه دماوند تشریف بردند در هوای ییلاق
بیماری در میان اهل اردو اشتداد یافته جمعی کثیر از خواص و عوام پهلو بر بستر ناتوانی نهادند کمتر کسی صحیح و سالم بود
بسیاری از عوام الناس و برخی از خواص راه عدم پیمودند چند نفر از مشاهیر که رخت به [illegible] کشیدند در تحت
متوفیات مرقوم میکردد ارباب اخلاص نذر و تصدقات جهت صحت ذات مبارک بمستحقین رسانیدند و بندیخانهای

ممالک محروسه را از بندیان خلاص ساختند و خلایق دست دعا بر آسمان و روی نیاز بر زمین نهاده سلامتی ذات اشرف را از حضرت
مجیب الدعوات مسالت مینمودند تا آنکه اثر اجابت دعای بی ریای مستمندان ظهور یافته از شفاخانه و ما هو شفاء و رحمة
للمؤمنین شفای عاجل کرامت گشته عارضه روی بانحطاط آورد روز بروز ضعف و سستی تنزل پذیرفته قوای جسمانی قوت
گرفت و از دماوند بعزم زیارت سلطان روضهٔ رضا امام مفترض الطاعة واجب الاطاعة علیه التحیة والثنا تا حدود
سمنان و دامغان تشریف بردند و بجهت بعضی از مصالح ملکی و تدبیرات ملکداری فسخ عزیمت لازم آمده از راه استراباد
بدار السرور فرح آباد عود نمودند درین سال قشلاق همایون در مازندران بهشت نشان واقع شد ذکر سوانح آن ایام آنکه
خاطر انور ملک آرا و ضمیر منیر جهان پیرا اشرف اعلی علی الله تعالی بدان مایل و راغب گشته که مملکت گرجستان کاخت را
که از دستبرد حوادث دوران ویران و از مآثر غضب قیامت لهب شهنشاه زمان از صاحب و ناطق در آن دیار نشان
نبود بحلیهٔ آبادانی درآورند و جمعی دیگر از ایماقات را بدانجا فرستند که اقامت نموده بزراعت و عمارت پردازند
و از بقیة السیف گرجیان اگر معدودی پناه بجبال آورده و برده باشند یا در گرجستانات پراکنده گشته آوارهٔ دیار ادبار
شده باشند چون نایرهٔ غضب فی الجمله تسکین یافته و ظهور رشکه از جهل و غرور لکد بر دولت خود زده سرگردان دیار
بی نام و نشانیست و آواره گشته نوید امن و امان داد برعیتی ترغیب نماید لهذا پیکر سلطان ایگرمی دورت را از اوار
ایالت و دارائی آنولایت دانسته بلقب ارجمند خانی سرافراز فرمودند بدان صوب فرستادند و حکم معلی بنفاذ پیوست
که با ایل و اویماقات خود از قراباغ بدانجا رفته در سرزمین اطراف قلعهٔ قرلانقوچ رحل اقامت اندازد و جمعی
از هر طبقه و طایفهٔ اویماقات که مناسب اقامت آنملک بودند تعیین یافتند پیکرخان حسب الفرمان قضا جریان
روی توجه بآنولایت آورده اکثر پراکندگان گرجیه نوید بخشش و سعادت بخشایش یافته روی باوطان آوردند بقدر
آبادانی بهم رسیده یمن معدلت شاهانه روی بمعموری آورد ذکر متوفیاتی که درین سال بامر داور تقدیر از دار
ملال بسرای [illegible] انتقال نمودند شهزاده ابوطالب میرزا برادر اعیانی حضرت اعلی که در قلعهٔ الموت مسکن داشت و بیمن اشفاق
و مراحم شاهی مدتی روزگار بفراغت میگذرانید درین سال مریض گشته رخت بسر منزل ملک فنا کشید دلو محمد سلطان
شمس الدینلو در سلک امرای قراباغ و از جملهٔ مقربان بساط اقدس بود در اصفهان مریض گشته چون مقید بمعالجه و مداوا
نبود از اغذیه و اشربهٔ نامناسب احتراز نمینمود مرض مزمن گشته در فرح آباد وداع عمر و دولت کرده بعالم عقبی شتافت
امارت ایل شمس الدینلو به برادرش سلیم بیک مسلم گشت مرتضی قلیخان کسکری ولد امیره سیاوش حاکم کسکر که در عهد
صبی در ظل حمایت و تربیت همایون اعلی نشو و نما یافته و از زمرهٔ امرا و مقربان محفل اعلی بود در فرح آباد و فیروزکوه

مریض گشته معالجه و مداوای اطبا مفید نیفتاد بجهت تغییر آب و هوا او را از دماوند بطهران بردند در انجا طبل رحیل فرو کوفته در
کشور بقا منزل گزید چون پسرانش کودک بودند حکومت کسکر در اول حال بهبود خان چرکس تعلق گرفت و در ثانی الحال
بیوسف خان غلام خاصهٔ شریفه تفویض یافت حکیم عنایت الله یزدی که در سلک اطبای سرکار خاصهٔ شریفه منسلک
و معالج خوب بود زوجه اش که صبیه مولانا زین الدین حکیم یزدیست که بحذاقت و تصرفات ذهنی مشهور و بی بدل بود
حکیمهٔ خدمهٔ حرم محترمست و خود در خدمت اشرف زیاده از دیگران و حکمای زمان قرب و منزلت و محرمیت داشت بشرف
مکالمه و همزبانی اعلی امتیاز داشت و محل اعتماد شاهانه بود در فیروزکوه بیمار شده بمقتضای آنکه ترسم که طبیب را
طبیبی باید معالجه اش مفید نیفتاد چند روزه حیات مستعار را تصدق فرق مبارک اشرف نموده اجزای ترکیبات را
بمعاجین ممات آمیخته بجهان باقی شتافت قواما محمدا مستوفی وی از موضع کوران صفاهانست و از اکابرزادهای آنملک
و مستوفی الممالک ایران بود در روز دوشنبه دهم ماه رمضان بی آنکه بیمار و ناتوان باشند در اثنای شغل کتابت
بخود فرو گرفته از هوش و تکلم باز ماند در آن روز تا شب و شب تا صبحدم حالش برین منوال بود اطبای صفاهان تشخیص
حال او نتوانستند کرد بعضی غشی قوی قرار دادند و بعضی میگفتند که اخلاط فاسد در معده سمیت یافته و بعضی زیادتی
خون فاسد را به بیهوشی میشمردند صبح روز دوم قرار بفصد دادند و قریب بهشتاد مثقال خون گرفتند بعد از فصد
ضعف قوی طاری گشته همان لحظه روح از بدن مفارقت گزید بعد از فوت جمعی را از ظهور آثار و علامات آن مظنه
سم شد که او مسموم شده العلم عند الله بالجمله نعش او را چندگاه در صفه مدرسه که در جنب منازل خود احداث نموده بود
گذاشته از انجا نقل بعتبات عالیات نموده در ارض کربلا و جایر روضهٔ مقدسه حضرت سید الشهدا مدفون گشت الحق
مرد کریم الذات خیر اندیش و نیکوخواه خلق بود ارباب استعداد تواریخ مرغوبه یافته در سلک نظم کشیدند از انجمله این
تاریخ ثبت افتاد دریغا که مستوفی نیک رای که جز نام نیکش بگیتی نماند کمیت سخاوت در ایام جود چو حاتم ز میدان
گردون جهاند زبان و بیان عاجز از مدح اوست ز ادراک وصفش خرد باز ماند چو رفت از جهان آنجهان کمال
خرد را شعوری ز اند و نماند همی جستم از عقل تاریخ فوت ز غیب این اشارت بگوشم رساند بدل گفت تاریخ فوتش بگوی
قواما چو شد نام نیکش نماند منصب استیفا بمیرزا سعید نوادهٔ خواجه قاسم مستوفی شاه جنت مکان که مرد صاحب دیانت
کم طمعست تفویض یافت ذکر وقایع سال تنخاقوی ئیل ترکی مطابق سنه ثلاثین و الف هجری که سال نجم از قرن ثانی جلوس
دولت افزون مبارک عباسیست شد چمن تازه دگر موسم بستان آمد گل ز خلوتکدهٔ خود بگلستان آمد دختر رز که بصد پرده نهان
بود ز غیر خوش حریفانه دگر همدم مستان آمد مژدهٔ مقدم گل داد دگر فصل بهار بلبل دلشده در ناله و افغان آمد

لاله سان ساقی گلچهره رخ افروخت ز می   قابل بزمگه خسرو ایران آمد   درین سال نیر اعظم که بحکم دادار جهان آفرین که واسطهٔ
نظام عالم است در روز شنبه بیست و پنجم ربیع الثانی بعد از انقضاء نه ساعت و یازده دقیقه منزلگاه حوت به برجگاه حمل نقل نمود
و از فروغ خدا آفرین ظلمت افسرده دی را از اشعهٔ انوار الهی روشنی داده سریرآرای بارگاه شرافت و اقبال گشت خود
نباتات را موجب آراستگی و پیراستگی گردید   شعر   بفرخندگی تازه شد روزگار   جهان مشکبو شد چو گیسوی یار   زمین از
گل و لاله شد دلربای   هوا عطر بیز و صبا مشکسای   القصه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در مازندران جنت نشان ایام
نشاط افزای بهار را بفرخی و فرخندگی گذرانیده بسیر و شکار معتاد تر نزهت بخش ریاض طبع اقدس بود چون از نوروز دلفروز
دو ماه و چند روز گذشت موسم ایام بهار و خرمی روزگار سپری گشته هوای آن دیار گرمی آغاز نهاد و هنگام عطر بیزی دشت
و کوه و ییلاق شد عنان اشهب نیکوخرام را بجانب دار السلطنهٔ اصفهان انعطاف داده ساحت آن بلدهٔ ارم نهاد
و از غبار سم سمند صبا پیوند رشک ارم ذات العماد گردید و چند گاه آن خطهٔ خلد آئین عشرتگاه شهریار باداد و دین بود از
وقایع متنوعه و سوانح اقبال که در اوایل این سال روی داده آنکه توختهٔ بیک یوزباشی استاجلو که برسالت روم رفته
بود عود نموده محمد آقا نام ایلچی معتبر از علماء روم مکتوب محبت اسلوب دوستانه آورده با صحایف صداقت آئین وزرا
و ارکان دولت سلسلهٔ آل عثمان بنظر انور در آورده تاکیدات که در استحکام بنیان مصالحه و استقرار قواعد دوستی
نموده بودند معروض گردانیده اعزاز و احترام یافت دیگر آمدن والی ولایت کیچ و مکران ملک میرزاست که درینوقت
بپایهٔ سریر اعلی آمده سعادت بساطبوس دریافت ولایت مذکور از توابع هندوستان با لکاته و سند پیوسته
و بفرمان فرمای ممالک هندوستان اطاعت گونه بظهور می آوردند و بجهت بعد مسافت دهلی که دار السلطنهٔ هندوستانست و
باندک پیشکشی از ایشان راضی شده دست تسلط و اقتدار فرمان فرمای ممالک هند از تعرض و اتیان آن ولایت کوتاه هست
چون بحدود و اقصی ولایت کرمان و سیستان و هرمز که قلمرو همایون اعلی قریب است حضرت اعلی شاهی ارادهٔ تسخیر
آن ولایت فرمودند در سنهٔ مذکور بنوعی که سابق ذکر یافته گنجعلیخان حاکم دار الامان کرمان به بنی فهل که از توابع
آن ولایت و حکومتگاه ملک شمس الدین بود که از زمرهٔ ملوک آن ملک است فرستاده قلعهٔ آنجا را بقهر و غلبه گرفته ملک
مذکور را بپایهٔ سریر اعلی آورده مناشیر عتاب آمیز بوالی آن ولایت در قلم آورده مصحوب ملک شاه حسین که از ملک زادگان
سیستانست فرستاده بودند ملک میرزا والی مکران که بزرگترین ولاة و ملوک آن ملک است آوازهٔ گیتی ستانی
و مهابت آنحضرت هراس بیقیاس بخود راه داده در میان خوف و رجا عزم عتبه بوسی درگاه عرش اشتباه جزم
نموده روی امید و ضراعت بدرگاه سدره منزلت آورده با معدودی چند در دار السلطنهٔ اصفهان بسعادت

آستانبوس مشرف شده و روی نیاز بر آستان سعادت آشیان نهاده بزبان عجز و انکسار اینمقال ادا نمود شعر ای خسرو خسروان
جهان سزاوار دیهیم و تخت کیان باخلاص شه را کمین بنده ام بدرگاه حاجات سر افکنده ام حضرت اعلی در ازای ظهور
بندگی او را منظور نظر مرحمت گردانیده بنوازشات شاهانه و تشریفات لایق پادشاهانه و تاج و کمر و اسب و زین
و سایر تفقدات و اصطناعات خسروانه معزز و گرامی گردانیده ملک موروث بر و مسلم داشته رخصت انصراف ارزانی
داشتند او مسرور و شادمان بدیار خود عود نموده روانه گردید واقعه دیگر آمدن جناب هدایت مآب عبدالرحیم خواجه
ولد خواجه کلان خواجه بخاری که در بخارا بسادات جویباری مشهور و مطاع خلق اند در ان دیار در خدمت سلاطین
اوزبکیه معزز و محترم و بتقرب و منزلت و اسباب جاه و مکنت از سایر خواجهای ماوراءالنهر امتیاز تمام دارد و بقصد
حج و طواف بیت الله الحرام از انجا بر آمده بدارالسلطنهٔ اصفهان آمد که شرف ملازمت اشرف دریابد و از خدمت
حضرت عزیمت سفر حج نماید صدور عظام و سادات کرام و علماء انام و فصحاء موزون کلام حسب الامر اشرف
باستقبال او رفته بتاریخ روز چهارشنبه بیست و سیم شهر شعبان المعظم باعزاز و احترام بشهر آمده در منازل
دلگشاء بادامستان فرود آوردند حضرت اعلی بنا بر توقیر و احترام مشار الیه بوثاق او تشریف برده ملاقات فرمودند
و بانواع تعظیمات پادشاهانه و اصناف تکریمات خسروانه معزز و گرامی گردید نزل و اقامت بر وجه لایق مرحمت
شد در خلال اینحال ویرا عارضهٔ بیماری روی داده چندگاه سقیم المزاج بود اطبا بمعالجهٔ او پرداخته همه روزه از
جانب همایون اعلی پرسشهای اشفاق آئین و نوازشهاء مرحمت قرین بحیز ظهور می آمد تا آنکه بیماری روی
بانحطاط آورده بصحت مبدل گردید چون وعدهٔ سفر مبارک گذشته بود حصول مطلب اعلی و وصول بدین مقصد
اقصی در عقدهٔ تعویق مانده از حکمت بالغهٔ ربانی درین سال میسر نشد دیگر توجه همایون اعلی بجانب آب کرنگ و آنحدود
چون توجه خاطر اشرف باوردن آب کرنگ بطرف دار الملک اصفهان در نصاب کمالست اراده خاطر فیض مآثر
بدان متعلق گشت که بنفس نفیس آنجا رفته بکیفیت و کمیت آب و شقوق آوردن باز رسیده برای العین
مشاهده فرمایند لهذا از مقر سلطنت عنان عزیمت بدان صوب معطوف گردانیده روزی چند در ییلاقات
آنحدود منزل گزیدند و مشاهدهٔ نیک و بد آن فرموده بامراء عظام در انجام خدمت مرجوعهٔ آب سفارشات
بلیغ فرموده امام قلیخان بیگلربیگی فارس و حسین خان حاکم لرستان و جهانگیر خان بختیاری و صفی قلیخان
حاکم همدان و اعیان فارس و اصفهان که بدان خدمت مامور بودند هر یک بمهام مرجوعه کماینبغی اقدام
نموده در بند بستن و کوه کندن فرهادآسا سعی موفور بظهور می آوردند که مکنون خاطر دریا نوال بر وجه دلخواه بسمت ظهور پذیرد

تفویض ایالت عربستان حویزه بسید منصور عرب فرمودند چون مهمات عربستان بجهت قتل سید راشد چنانچه از پیش گذشت مختل گشته
نظام و انتظام نداشت و در هر سری از سرداران عرب سودائی پدید آمده بود و سید منصور برادر سید مبارک که چند گاه
بود که بپایهٔ سریر اعلی آمده جهت رفع فتنهٔ اعراب و تمشیت مهمات سید راشد حسب الامر در استراباد اقامت داشت
درینوقت بپایهٔ سریر خلافت مصیر طلب داشته بعد از استسعاد بسعادت بساطبوس مورد الطاف شاهانه گردید بتفویض
ایالت و دارائی عربستان و لقب ارجمند خانی سربلندی یافته و حسین خان حاکم لرستان و علی سلطان جغتای حاکم ششتر
بمعاونت او مامور گشتند و ایشان با جنود موفور بعربستان رفته خبر اطاعت جار یافته از قلاع و مکتبه [illegible] گردانیده در حویزه کوچک عبدالله
لقمان اطاعت فرمان کرده قلعهٔ مشکوک او را بتصرف او داد که در تصرف داشت صرف باو واشت و دست باز کشید
و امرای عظام مذکور خاطر از مهمات او جمع کرده بحکومتگاه خود باز گشتند ذکر [illegible] ارکان دولت قاهره
[illegible] فرنگیان پرتکال جزیره [illegible] چون از جماعهٔ فرنگیهٔ پرتکالیه که در جزیرهٔ جرون اقامت داشتند مکر و حیله و تزویر بظهور
آمده پای از دایرهٔ ادب بیرون نهاده بودند خلاف عهد و شرطی که در آغاز اقامت جزیرهٔ جرون با والیان مسلمانان
کرده بودند و بخودسری در جزیره که منبع آن آب جرونست مشهور بجزیرهٔ قیش قلعهٔ احداث نموده حارث و نگهبان تعین
کرده در ازدیاد عمارت و استحکام آن میکوشیدند امام قلیخان بیگلربیگی فارس از نیمعنی خبر یافته جمعی را بتسخیر و تخریب قلعهٔ
مذکور مامور ساخته حقیقت معروض گردانید حقایق آنحال و رفتن امام قلیخان بدانصوب و تسخیر جزیرهٔ جرون و انعدام
فرنگیهٔ پرتکالیه از ان ملک مشروحاً در سال آینده مرقوم قلم وقایع رقم خواهد شد انشاء الله تعالی ذکر دعوت جمعی از
نصاری بدین اسلام درین سال رای عالم آرای همایون که ممهد بنیان دین و دولت و مقوی ارکان ملک و ملت است اقتضای
نمود که گروهی از ارامنه و نصاری که حسب الامر در فریدون سرحد قرب جوار بختیاری اقامت و محل زراعت
دارند بدین اسلام دعوت فرمایند و از وفور ترحم و غمخواری که چون دنیا محل حوادث و دار فتور است مبادا در هنگام
وقوع حادثه و عدم استقامت ملک از الوار قرب که جور و اعتساف جبلی آن طایفه است با ایشان که مطیع الاسلام
و اهل ذمه اند دست درازی واقع شود نسا و صبیان بذل اسیری گرفتار آیند و جمعی ازان طبقه دعوت همایون را بقدم
اذعان تلقی نموده طوعاً و کرهاً پذیرای فرمان شدند غرض اصلی آن بود که در مواضعی که ایشان مسکن گرفته اند معبدی
که ساخته اند بمسجد شهرت یافته آواز موذنی ازان برآید که شعار مسلمانی ظهور یافته عاقبت حال ایشان بخیر و خوبی
مقرون باشد سیادت پناه میر ابو المعالی نطنزی مجلس نویس همایون را که آبا عن جد از ملازمان این دودمان ولایت
نشان است و از عهد صبی در ظل تربیت همایون اعلی شاهی ظل اللهی نشو و نما یافته است بشرف قرب و منزلت سرافراز

وبکمال اعتماد و محرمیت از اکفا ممتاز است بدین خدمت سعادت افزا سرافراز گشت و او حسب الحکم اعلی متوجه این امر خطیر خیرانجام
گشته بمیامن انجاعت رفت بعضی توفیق رفیق گشته بالطوع و رغبت هدایت یافتند و جمعی که ترک ملت مسیح باغوا و تحریک
رهبانان و کشیشان بر ایشان دشوار بود و تغیر کیش نصاری بکروه خاطر ایشان مینمود باندک تهدیدی که به قیسیان و
رهبانان در ترک ممانعت نمودند از منع متقاعد گشته آن القوم چاره بجز انقیاد نیافته باکراه قدم در دایره اسلام نهادند
واکثر نساء و صبیان در شوق و شعف آمده بر یکدیگر سبقت جستند و زبان بکلمه توحید و ترک ملت نصاری و قبول دین
متین شریعت بیضا گویا ساختند سیادت پناه میر مشار الیه بیمن عاطفت شاهانه توفیق این سعادت عظمی یافته تا موازی
پنج هزار نفس بحلیه اسلام متحلی گشته شعار مسلمانی ظاهر ساختند و هر گروهی که بکلمه طیبه شهادتین زبان میگشودند کتب
ایشانرا از سواد انجیل و ما یکون من هذا القبیل از دست کشیشان و قیسیان گرفته مقرر داشتند که معلمان مسلمانان
ایشانرا تعلیم قرآن و احکام شریعت مینموده باشند و همچنین کل نصاری و ارمنی را که نقل مازندران شده بودند تکلیف
مسلمانی کرده بدین اسلام دعوت فرمودند مولانا محمد علی تبریزی بدین خدمت مامور گشت اکثر آن طایفه دعوت پادشاهانه
اسلام را پذیرفته از روی صدق و یقین و قلیلی باکراه العلم عند الله زبان بکلمتین جاری ساخته در زمره اسلام انتظام
یافتند امید که حضرت رب الارباب مثوبات این امور خیر را عاجلاً و آجلاً بروزگار فرخنده آثار همایون عاید گردانیده
از عمر و دولت متمتع باشند آمین یا رب العالمین

ذکر عزیمت همایون اعلی بنابر مصالح ملکی بجانب خراسان و وقایعی که خلال این احوال روی داد

چون همواره تسخیر و تصرف ملک قندهار که موروثی این سلسله است و چند سال که از حوادث روزگار
چنانچه از صحیفه وقایع قران اول این کتاب در طی احوال میرزایان قندهار اولاد بهرام میرزا اشارتی بآن شده بتصرف
فرمانروای ملک هندوستان درآمده مکنون خاطر انور بود و بنابر روابط دوستی و مصادقت و موالات که فیمابین
واقع بود متعرض نشده بمردم آن طرف گذاشته موجب طعن اضداد و تشنیع هرزه درایان بیهوده گویان دوست و دشمن
بود در سال گذشته بخان عالم ایلچی هندوستان صریحاً اظهار این حکایت فرمودند درین وقت از تقریر واردین و عرایض
دولتخواهان که در آن دیارند بوضوح پیوسته بود که جماعتی از مفسدان خوش آمدگوی در خدمت حضرت پادشاه والاجاه
محمد سلیم پادشاه مانع دادن قندهار شده و میشوند بر ذمت همت شاهانه لازم شد که عنان عزیمت بجانب خراسان
معطوف داشته بمیامن تائیدات الهی مهم قندهار بر وجهی که لایق طرفین باشد و قصوری و فتوری در میان دوستی
و محبت نشود صورت یابد و هم دراز دست درازی و بی ادبیهای که در چندین سال که در آذربایجان و گرجستان
مشاغل عظیمه پیش آمده بود همت والا بدفع اعادی مقصور بود طایفه گم فرصت اوزبک بظهور آمده چند مرتبه بنوعی که

در سالهای گذشته تجربه پیوست لشکرها بتاخت خراسان فرستاده بودند بر وجه اتم تادیب نموده گوشمال سزا داده شود بتخصیص درینسال

که اوزبکیه بلخ بدلالت و رهنمائی جمعی مفسدان و فتنه خواهان وچند نفر از منافقین اویماق جمشیدی انتهاز فرصت نموده شبی

علی الغفله بر سر قلعه بالامرغاب آمده بطرز دزدان بقلعه راه یافته جمعی از قزلباشیه که حارث و نگهبان قلعه بودند بقتل آورده

کوتوالان قلعه را که از معتبران شاملو بودند گرفته ببلخ بردند و قلعه را متصرف شدند و بادغیس نیز آمده چند نفر از شاملوها

مقتول و اسیر ساختند چون رستم محمد خان ولد ولی محمد خان در سرحد ما بین بلخ و خراسان اقامت نموده بمعاونت جنود

قزلباش در کمین بلخ نشست و در سال گذشته تا قریب سه هزار اوزبک که بر سر او جمع شد تاخت اند خود و شبرغان رفته خرابی

بسیار کرده بود درین سال در مقام انتقام در آمده لشکر عظیم بر سر رستم محمد خان بالکاء اوبه و شافلان فرستادند

اگرچه رستم محمد خان از عزیمت ایشان آگاه گشته بهرات آمده مردم اوبه و شافلان بقلعهها خود در آمدند اما اوزبکیه در ان

الکا خرابی بسیار کرده مراجعت نمودند و قراتغمه نام که از سرداران معتبر اوزبک که در سالها گذشته بخراسان آمده

شکست عظیم یافته از معرکه بیرون رفته بود و درین چند سال بی نام و نشان میزیست درین سال بقصد آنکه در کمین

بوده شاید رستم محمد خان را بدست تواند آورد بحوالی چیچکتو از اعمال غرجستان آمده بقلعه که بنا نموده بود در ان قلعه

اقامت دارد لاجرم بنا بر مقدماتی که تجربه پیوست که طوایف رفیعه قزلباش و ملازمان رکاب اشرف از اطراف

و جوانب در حرکت آمده بجانب خراسان نهضت نمایند و در خلال انحال ذات قدس اعلی شانه از جاده اعتدال

منحرف گشته چند روزی سقیم المزاج بودند اطبا مسیح دم بقانون حکماء مقدم بمعالجه و مداوا پرداخته ارباب اخلاص

نذورات و تصدقات بارباب استحقاق و احتیاج رسانیده از برکات انفاس دعاگویان صادق العقیده که

هر صبح و شام بدان مواظبت نموده صحت ذات عدیم المثال را از درگاه ایزد متعال مسالت مینمودند مرض روی

بانحطاط آورده حکیم علی الاطلاق صحت عاجل کرامت کرده بنا بر ضعف ایام نقاهت چند روزی توجه خراسان

در عقده تعویق افتاد مقرر گشت که عیسی خان قورچی باشی سرکرده قورچیان عظام و علیقلیخان دیوان بیکی

باشی شاملو سرکرده آقایان و ملازمان درگاه منوچهر بیک یوزباشی لله غلامان و لد قرچغای خان سپهسالار سرکرده

غلامان و تفنگچیان بوده بخراسان رفته در نیشابور قشلاق نمایند که چون رایات جلال بمقتضای ربانی بدانصوب

رسد بموکب همایون پیوندند فرمان برداران بر حسب فرمان عمل نموده امراء عظام و افواج قاهره فوج فوج از

هر طرف روی توجه بخراسان آورده بر طبق فرمان جهان مطاع در ولایت نیشابور اقامت نموده منتظر وصول

موکب ظفر قرین بود شرح نهضت موکب ظفر نشان بجانب خراسان و وقایع آن سفر خیر اثر در طی حالات سال آینده

بدستیاری توفیق حضرت آفریننده زمین وزمان نگاشته کلک سوانح نگار میگردد ذکر ایلچی فرستادن سلاطین اوزبک به درگاه
سلاطین پناه باستدعاء مصالحه نمودن و برخی از حالات اوزبکیه چون آوازه نهضت همایون و لشکر قیامت اثر قزلباش باطراف
خراسان و اطراف و اکناف سرحد و حدود ماوراء النهر شیوع یافته و لوله و آشوب در میانه اوزبک و جغتای انداخت
سلاطین اوزبک از اعمال ناهنجار و جسارت ناهموار و بی ادبیهای که از ایشان بظهور پیوسته بود پشیمان و نادم گشته
در مقام اعتذار آمدند و سلطنت شعار ندر محمد خان برادر امام قلیخان پادشاه ماوراء النهر برای خود یا اصلاح برادر
علی ای التقدیرین بابنده میرزا نام چوره اقاسی خود را که بعرف اوزبکیه قورچی باشی است با مکتوب مرغوب ضراعت
اسلوب مخلصانه برسم رسالت بپایه سریر اعلی فرستاده باوی صداقت و الفت و آشنائی شده بود والده اش که از بنات
مکرمه سادات عظام رضوی مشهد مقدس و همشیره اعیانیه میرزا ابوطالب ولد میرزا ابوالقاسم است که در زمان
فرمانروائی عبد الله خان و تسلط عبد المؤمن خان ولد او در مشهد مقدس تیلم خان برحسب تقدیر و اقتضاء قضا
بحباله خود در آورده عریضه اخلاص آئین بخدمت اشرف نوشته بعد از تذکره حقوق بندگی و دعاگوئی موروثی استدعا
نموده بود که اگر قلم عفو بر تقصیرات فرزند ارجمندش که بجهت کلفت و منازعت عمزاده اش رستم محمد خان وقوع یافته
کشیده شود و در مقام عطوفت و مخلص نوازی باشند مدة العمر از جاده دوستی و اخلاص منحرف نمیشود و انواع
تملقات و پیشکشهای لایق ارسال داشته بودند آنچه از اقوال مترددین احوال ماوراء النهر سلاطین اوزبک معلوم گشت
آن دیار که امام قلیخان والی ماوراء النهر بدفع سلاطین قزاق که برتاشکند و اندجود تسلط یافته دست تطاول بملک
سمرقند دراز میکردند لشکر با آنصوب کشیده بود و میانه او و لشکر سلاطین زادهای قزاق در آنطرف آب شاهرخیه که بی
احتیاطانه عبور نموده بود حربی عظیم و نبردی قوی وقوع یافته شکست بجانب امام قلیخان افتاده تا موازی بیست
هزار کس العهدة علی الراوی از سپاه ماوراء النهر در معرکه بقتل آمده و آنچه در وقت انهزام از روی اضطرار خود را
باب انداخته غریق لجه فنا گشتند و امام قلیخان شکسته و بدحال بنجارا باز گشته کس نزد برادرش ندر محمد خان ببلخ
فرستاده اعلام نموده بود که با لشکرهای اندجود و بهوسته دیگر باره متوجه قزاق شوند و ندر محمد خان بواسطه قرب
جوار رستم محمد خان و بیم تسلط او بر ولایت بلخ عذر خواسته از برادر نیز فی الجمله اندیشه مند و بدظنه بود امام قلیخان
ازین جواب متقاعد نگشت با معدودی بی تکلفانه ببلخ آمد و با برادر ملاقات نموده بعد از مشاوره و لنگکاش
یالنتوش بهادر را با فوجی از لشکریان بلخ و حصار و اندجود همراه کرد و امام قلیخان بخیال انتقام و جبر شکستی
که از قزاق یافته بود دیگر باره لشکری فراهم آورده بسرکردگی یالنتوش بهادر بسمرقند فرستاد و خود نیز متعاقب رفته

کرت دیگر فیمابین محاربهٔ عظیم بوقوع پیوست در نیمرتبه نیز شکست بر لشکر بخارا و بلخ افتاده جمعی کثیر در معرکه بقتل آمدند و بالتوتین
پریشان حال برگشت و جناب ارشاد مآب هاشم خواجه در پای میدان مصالحه نهاده فیمابین امام قلیخان و سلاطین
قزاق خصوصاً ترسون محمد خان بوساطت جناب ارشاد مآب صلح گونه واقع شده گرگ آشتی کردند و هر کس بموضع خود
شتافته رفتند القصه پاینده محمد میرزاء مذکور در دولتخانهٔ مبارک نقش جهان بوساطت مقربان درگاه بعد از ابلاغ
رسالت و گذرانیدن تحف و هدایا که از الجمله چهل و پنج راس اسب الشه حصاری و قرقزی و بدخشی بود از جانب
نذر محمد خان گذرانیده اظهار اخلاص و نیازمندی و صداقت و دوستی بیش از بیش نموده و چون مرد خردمند
سخندان بود بلوازم امر رسالت کماینبغی اقدام نموده مشمول نوازش و الطاف شاهانه گردید و جناب هدایت
مآب عبدالرحیم خواجه نیز از جانب امام قلیخان تواضعات دوستانه نموده التماس نمود که چون همیشه پدران ما
میانهٔ سلاطین و طوایف انام باعث ائتلاف و التیام بوده آتش فتن و فتور را بزلال مواعظ و نصایح تسکین
داده واسطهٔ صلح و صلاح که موجب آسودگی خلق الله است میشده‌اند و اکنون برحسب اتفاق و تقدیرات آسمانی
چنین واقع شد که این خیرخواه سعادت ملازمت اشرف دریافت و چون بنابر عارضهٔ بیماری و توقفات ضروری
هنگام سفر مسالک مکهٔ معظمه و موعد ادراک سعادت حج بیت الحرام گذشته بخاطر میرسد که بماوراء النهر بازگشته هرگاه
ارادهٔ ازلی متعلق بآن شده باشد و بخت مساعدت نموده توفیق رفیق گردد بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها این
اراده وقت دیگر از قوت بفعل آید و آنچه از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیدهٔ حضرت اعلی مسموع شده بود یکی را
هزار بعین الیقین مشاهده میشود که رحمة للعالمین اند و جز ترفیه حال عباد الله امری از اطوار آنحضرت بظهور نمی
پیوندد توقع آنست که چون نذر محمد خان باوی الفت و دوستی گشته اظهار صداقت و اخلاص مینماید حضرت اعلی
شاهی بمقتضی معنی مضی ما مضی از اعمال سابقهٔ اوزبکیه اغماض فرموده چون امام قلیخان نیز از کرده خود پشیمان است
قلم عفو بر اعمال و جرایم افعال هر دو برادر کشیده در مقام رأفت و عاطفت باشند و این محب خیرخواه متعهد
میگردد که فیمابین قواعد دوستی و مصالحه بر وجهی استحکام دهد که بعد الیوم عجزه و مساکین و زیردستان طرفین
مرفه و آسوده حال بوده باشند و بدعای دولت ابد قرین حضرت اشتغال نمایند و درین نهضت فقرا و ضعفای
ماوراء النهر حسب الاستدعاء این خیراندیش از آسیب لشکر قیامت اثر قزلباش در امان بوده موجب حصول
نیکنامی این دولتخواهان گردد چه پیداست که نتیجهٔ خصومت و نزاع سلاطین جز خون ریختن خلایق و نهب و اسر
مسلمانان و پایمال گشتن عجزه و مساکین و زیردستان چیزی دیگر متصور نیست چون ادراک سعادت حج بیت الله

دست نداد بیمن مرحمت شاهی توفیق این مدعا یافته از مثوبات بهجت انتهاء و عافیت واسودگی اکثر خلق الله که حج اکبر است
بهره ور بوده باشد حضرت اعلی بلفظ گهربار فرمودند که از الطبقه خود درین چند سال که ما را در آذربایجان و گرجستان مشاغل عظیم
پیش آمده بود فرصت یافته انواع دست درازی و بی اندامیها بظهور آمده تدارک آن بر ذمه غیرت و حمیت شاهانه لازم
بل واجب است و حال سفر خیر اثر خراسان بجهات مختلفه در خاطر تصمیم یافته چون ندر محمد خان ایلچی فرستاده اظهار
اخلاص و صداقت نموده در مقام اعتذار و تدارک مافات است بنا بر رافت جبلی که نسبت باحباب و دوستان مرکوز
خاطر صدق آیین مراعات جانب سیده عفیفه والده اش که از منسوبات اشراف و اهالی این دیار است شایسته
آنست که ما نیز ایلچی فرستاده با دوستان در مقام دوستی و اتحاد باشیم هر گاه امام قلیخان نیز در مقام موالات و
دوستی باشد چه بهتر ازین که مسلمانان در زمان دولت همایون و عهد سلطنت ابد مقرون بفراغت و عافیت باشند
انشاء الله تعالی در خراسان بدانچه وقت اقتضا نماید و موجب ترفیه حال خلایق و لایق دولت و حفظ ناموس
سلطنت باشد بظهور آید الحاصل پاینده میرزا را مورد الطاف شاهانه گردانیده محمد صالح بیک وزیر سابق شروان را
برسالت بلخ تعیین فرموده بندر محمد خان و والده اش مکاتیب دوستانه و اشفاق خسروانه در قلم آورده همراه
پاینده میرزا روانه فرمودند و جناب هدایت مآب خواجه عبد الرحیم خواجه نیز که عزم بازگشتن جزم کرده بود مورد
توجهات پادشاهانه و انعام و احسان و تفقدات خدیوانه گردیده مسرور و شادمان روانه گردید بعد از رفتن
ایشان رایات نصرت آیات بتاریخ غره شهر ربیع الثانی از اصفهان بجانب خراسان در حرکت آمده از راه بیابانک
و طبس گیلک روانه شدند شرح حالات آن سفر خیریت اثر و رفتن و آمدن محمد صالح بیک و سوانح آن ایام انشاء
الله تعالی در سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد گفتار در سوانح آمدن حبش خان ایلچی از جانب دولت آباد
دکن نظام شاه والی احمدنگر و دولت آباد و ملک عنبر حبوی حبشی سپهسالار که موسس مراتب امور دولت آن سلسله
و ناظم مهمات سلطنت نظام شاهیه است برسم رسالت بدرگاه خلایق پناه آمد وی از امرای آن سلسله و حبشی
زاده است مردی سنجیده معقول سخندان و از دوستداران خاندان ولایت و کرامت و از مسائل علمی آگاه
و با شعار فارسی ربط تمام داشت در بار بدر آن بهشت نشان سعادت بساطبوسی دریافته از جانب نظام شاه
عرض اخلاص و صداقت موروثی نموده پیشکشهای لایق گذرانیده در هنگام توجه صفاهان رخصت زیارت روضه
مقدسه حضرت امام ثامن ضامن علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا حاصل نموده مشرف به مشهد مقدس معلی گردید
بعد از استسعاد بدان سعادت عظمی بازگشته باصفهان آمده در سفر خیر اثر خراسان و قندهار که در ذیل مرقوم میگردد ملازم

رکاب اشرف بود از وقایع متنوعه و سوانح غریبه که درین سال روی داد قضیهٔ مکحول شدن شاهزادهٔ نادان سلطان محمد میرزاست
که از اقتضاء قضا بظهور آمد بر عقلای روزگار پوشیده نیست که لایق بحال صاحبان دولت بتخصیص شاهزادگان پاک طینت
نیکو سیرت آنست که در مبادی هر حال نظر بر خاتمت احوال و حسن و قبح مآل انداخته در جمیع امور خرد خورده بین را پیشوای کردار و
گفتار خود ساخته بهوای نفس اماره در کاری که جز ندامت و پشیمانی نتیجه و حاصلی نداشته باشد بیجا باشروع ننمایند شعر
دشمن بدشمن این نپسندد که بیخرد ✿ با نفس خود کند بمراد هوای خویش ✿ چاهست و راه و دیدهٔ بینا و آفتاب ✿ تا آدمی نگاه کند
پیش پای خویش ✿ نظیر این حال و مصداق این مقال صورت احوال میرزای بیخرد نادانست که با با و والد بزرگوار که خدای مجازی
و سایهٔ پروردگار حقیقی است در مقام اخلاص و یکدلی بود و مراعات ادب مینمود همواره انوار عاطفت خسروانه
و اشعهٔ اشفاق پدرانه بر وجنات احوالش می تافت همانا درین اوقات که از کوته خردی قدر عافیت ندانسته از جادهٔ
مستقیم عاقبت اندیشی انحراف جسته بود باغواء جهلا و مردم نادان باعمالی که منافی ادب و اخلاص بود مبادرت
مینمود بتخصیص در ایامی که ذات مقدس را در فیروزکوه چنانچه مذکور شد عارضهٔ بیماری دست داده بود جناب
شهزادگی بعیش و حضور پرداخته مترصد آن بود که بزودی کامیاب دولت گردد از معنی غافل که زمام سلطنت
و عنان دولت و فرمانروائی بر حسب کریمه و ربک ما یشاء و یختار بقبضهٔ اراده و تقدیر قادر مختار است شعر کسی را رسد
رایت افراشتن که دین را تواند نگهداشتن ✿ مجملا چون اطوار جناب شاهزاده از انهای نیکخواهان صافی اعتقاد
بعرض قدس رسید میرزای مذکور مستشعر گردیده و سلب اعتقاد از خود کرده بتحریک کارفرمایان عالم قضا بشآمت کردار
ناهنجار بچشم خود دید آنچه دید و از خودبینی چشم از مشاهدهٔ مصنوعات عالم وجود پوشیده روی کامیابی ندید و با وجود
عدم بینائی با چند نفر از جهلا و نادانان از و داناتر اراده نموده بود که بطرفی بیرون رود از اهل مواضعه عباس قلی ولد
محمد حسین بیک توشمال را وقوع اینحال در حوصله نگنجیده حقیقت معروض داشت و میرزای مذکور معترف شده بعذرهای
نادلپذیر تمسک جست حضرت اعلی از عواطف جبلی بآنچه باو رسیده بود اکتفا فرموده اغماض نمودند اما جمعی که متکفل
بیرون بردن او شده بودند بسیاست رسیدند و اسباب معیشت جناب میرزائی حسب المرام انجام یافت دیگر از
سوانح انکه درین سال مزاج مبارک اشرف از میرزا ابوطالب ابن اعتماد الدوله مرحوم حاتم بیک که بمعالی منصب
وزارت دیوان اعلی سرافراز و بدین پایهٔ بلند و رتبهٔ ارجمند بین الاقران الاعاظم و الاعالی معزز و ممتاز بود انحراف
یافته سببی که ظاهر بود جز مشتهیات نفس اماره که لازم نشاء جوانی است نبوده الحاصل از آن منصب عالی معزول
گردید که چندگاه از تمشیت و فراز دولت قدر این مرتبهٔ علیا شناخته تجربهٔ روزگار مهذب گردد و منصب وزارت

سلیمانخان ولد شاه علی میرزا نواده عبدالله خان که بمصاهرت این دودمان سرافرازی داشت و مرد صاحب شعور
و حسابدان و مربوط نویس و از علوم متداوله فی الجمله آگاهی داشت مفوض گشت دیگری از سوانح معدلت آیین آن
دوران آنکه درین سال جمعی از اجامره و بیدولتان قمی که درانولایت سرشورش و فساد براورده آزار و اضرار ایشان
بخلق آن دیار میرسید بدست در آمدند چون دفع شر این گونه اشرار موجب استقامت ملک و آسودگی خلق الله است
در صفاهان بسیاست و یاسا رسیدند و یکی از معتبران شاملو شاه قاسم بیک نام که در خدمت اشرف زبان خود
باستشفاع ایشان گشوده ضامن نیک و بد ایشان میشد که من بعد مرتکب امور ناصواب نگردند بجهت آشنائی
بآن طبقه مورد غضب شاهانه گشته شریک سیاست ایشان گردید شعر هر که بدی کرد و ببدیار شد هم ببد خویش گرفتار شد
و اهالی دار المومنین ازین واقعه مسرور گشتند و مسلمانان از شر ایشان خلاصی یافته در ازدیاد دعاگوی دولت ابد مقرون
حضرت جهان پناه و پناه اهل جهان کوشیدند ذکر متوفیات این سال جمعی از مشاهیر و اعیان که درین دو سال وداع
عمر و زندگانی کرده در مراجع خاک غنودند قاضی خان صدر سابق که در اواخر سال گذشته در قصبه طرشت ری مریض گشته
در اوایل اینسال رخت بعالم آخرت کشید نعش او را بمشهد مقدس معلی نقل کردند وی از سادات عظیم القدر سیفی حسینی
بود که آبا عنجد در دار السلطنه قزوین و نواحی آن بمنصب جلیل القدر اقضی القضاتی معزز و منظور نظر سلاطین بوده اند و او سید
عالیشان کریم الذات و باخلاق حسنه و فضایل و کمالات نفسانی و روحانی آراستگی داشت در زمان دولت همایون منصب
قضای عسکر ظفر اثر یافته چندگاه بدان شغل شگرف پرداخت و چون دامن از آن شغل در چیده توفیق حج بیت الله الحرام
دریافت در سنه یونت ئیل خمس و عشر و الف چنانچه در واقعه آنسال اشارتی بآن شده بمنصب عظیم الشان صدارت
سربلندی یافته دوازده سال من حیث الاستقلال بآن امر قیام نموده طلبه علوم و ارباب استحقاق و احتیاج از موائد
انعام و افضالش بهره ور بودند یک پسر هفده ساله داشت که باکتساب علوم مشغولی مینمود بعد از فوت والد در
همین سال از حکمت بالغه الهی در دار السلطنه اصفهان بمرض آبله از هم گذشته در عالم جوانی بمنزل جاودانی شتافت
دیگر فریدون خان حاکم استراباد در ییلاق ساد بیماری بهم رسانیده او را بشهر آوردند روز بروز مرض اشتداد پذیرفته
معالجات اطبا مفید نیفتاد و والی طبیعتش دست از حکومت ملک بدن کوتاه کرده میل بسر منزل بقا نمود نعش او را بمشهد
مقدس رضویه نقل کردند وی از قبیله چرکس و از زمره عبید نواب همایون اعلی بود آنحضرت جوهر رشد و دانائی از
از ناصیه احوال او مشاهده فرموده در مقام تربیتش در آمدند و همواره مورد توجهات شاهانه بود تا آنکه بحکومت
دار المومنین استراباد سربلندی یافت هژده سال بدارائی آنولایت اشتغال داشت و با خلق آن دیار سلوک پسندیده

نموده بین الجمهور بسلامت نفس مشهور و بصفت عدالت و نیکنامی موصوف بود و اورا در مدت دارائی با طوایف اشرار متمردین
۱۰۳۰
ایل صاین خانی مشهور بیقه ترکمان که همیشه در حدود استراباد طغیان ورزیده شورافزائی مینمودند محاربات قوی و نبردهای
عظیم روی داده به نیروی اقبال همایون و شجاعت و دلیری همیشه فیروزی یافت چنانچه ازان طبقهٔ متمرد خصوصا کوکلن
داودخلو که در تمرد و عصیان از سایر آن قوم در پیش و بکثرت و قوت بیش بودند صاحب وجودی نگذاشت ایالت آن ولایت
به بهبود خان چرکس تعلق گرفت سلوک او بر وفق رضای مردم آن دیار نبود بنابران معزول گشته بخسرو خان که در سلک
غلامان درگاه منسلک و مرد ضابط و کاردان بود تفویض یافت دیگر وفات عارف معارف ازلی واقف علوم
خفی و جلی شیخ بهاء الدین محمد جبل عاملی رحمة الله علیه که شمهٔ از اوصاف کمال و شرذمهٔ از فضل و افضال آن حمیده خصال
در صحیفهٔ اول این دفتر رقم نگارش یافته ظاهر حالش بوفور دانش و تبحر علوم آراسته و بدرجات عالیه اجتهاد و
اخلاق حسنه پیراسته باطن فیض مواطنش بفقر و درویشی نهادی موصوف و بسیر و سلوک معروف و با زمرهٔ اهل الله قرین
بود درین سال روزی در مقابر مشهور بتربت عارف ربانی بابا رکن الدین صفهانی بادای صلوة مشغول بود آوازی
از قبری بگوش وی رسید که در عالم روحانی یکی از اهل قبور و آسودگان نهانخانهٔ خاک با او بتکلم درامده گفته بود که شیخ
غفلت چیست حالا وقت تیقظ و هنگام آگاهیست و قایل اسم و نسب خویش اظهار نموده بود و از اسرار خفیه حرفی
چند بر زبان آورده اما حضرت شیخ تقریر آنها ننموده و زیاده از حرف غفلت و ایمای آگاهی و انتباه اظهاری نکرده
بعد از واقعهٔ آنحضرت یکی از احبا که محرم اسرار شیخ بود دو سه کلمه اظهار نموده الحاصل بعد از وقوع این واقعهٔ غریبه بسی در تحیر
تفکر فرو برده چند روز ترک معاشرت احبا و خلان و مباحثهٔ طالب علمان نموده آمادهٔ سفر آخرت میگردید و مترصد
ارتحال ازین دنیای فانی و دار ملال متنغص منتصف ماه شوال بود و لحظهٔ بفراغ خاطر نمی غنود تا آنکه طلبهٔ علوم که همه روز
ازو مستفیض بودند ببراهین عقلیه و دلایل نقلیه شیخ را ترغیب نمودند که در باطن با خدا بوده در خاطر فیض القاء تعلیم علوم از طلبه
باز نگیرد و مثوبات آنرا علاوه طاعات و عبادات شمرده از تکرار اینگونه مقالات خاطر شریفش فی الجمله آرام گرفته رفته رفته
با خلق الله بدستور آمیزش نموده تا سه ماه دیگر ظاهرا اوقات را بمباحثهٔ علوم و افادهٔ تلامذه صرف نموده باتمام نسخهٔ
شریفهٔ جامع عباسی اهتمام داشت و باطنا با آسودگان عالم ارواح همراز و با روحانیان عالم اشباح و همساز بود تا آنکه
در چهارم شهر شوال این سال مریض گشته هفت روز پهلو بر بستر ناتوانی داشت در روز هشتم که سه شنبه دوازدهم
شهر شوال بود طایر روحش از تنگنای قفس بدن بیرون خرامیده بعالم قدس پرواز نمود حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
در ییلاق تشریف داشتند جمعی از اعیان که در شهر مانده بودند در پیش و پس جنازهٔ مغفرت اندازه اش قدم بر خاک نهاده

وضیع و شریف در برداشتن جنازه بر یکدیگر سبقت میجستند از دحام خلایق بمرتبه بود که در میدان نقش جهان با همه وسعت و فسحت بر زبر

یکدیگر افتاده از غایت هجوم عوام بردن جنازه دشوار بود در مسجد جامع عتیق بآب چاه غسل داده علما و فضلا بران جنازه محفوف

برحمت حی لایموت نماز گذارده در بقعهٔ شریفه منسوب بحضرت امام الساجدین و قبلة العارفین امام زاده زین العابدین

مدفون نموده از انجا نقل بمشهد مقدس معلی نمودند بر وفق وصیتی که خود کرده بود در پائین پای امام انام در منزلی که در ایام

اقامت مشهد مقدس مدرس شیخ بوده است مدفون گشت ارباب استعداد تواریخ مرغوبه یافته در سلک نظم کشیدند

ازانجمله جناب اعتماد الدوله میرزا ابو طالب این تاریخ از ریاض طبع وقاد شگفته شعر رفت چون شیخ ز دار فانی گشت ایوان

جنانش ماوای • دوستی جست زمن تاریخش گفتمش شیخ بهاء الدین وای • فرزند محمد صالح برادرزاده راقم حروف چنین یافته

ع افسوس ز مقتدای دوران ذکر آغاز سنه یونت ئیل ترکی مطابق احدی و ثلاثین و الف که سال ششم قرن ثانی از جلوس

مبارک شاهی ظل اللهی است باز طنطنهٔ رایات بهار طلیعه افروز عرصهٔ روزگار گشته جهانیان را تازگی نوید فتح و مژده

فیروزی داد و آفتاب عالمتاب که نیر اعظم و منور ساز عرصهٔ عالم است با کوکبهٔ نور و اشعهٔ جهان آرائی بهجت و سرور

قدم بر بساط شرف نهاده ساحت گیتی را از فروغ عالمگیر روشنی تازه و طراوت بی اندازه بخشید درین سال خجسته آغاز

سعادت فرجام نوروز فیروز در روز سه شنبه هشتم جمادی الاول مطابق احدی و ثلاثین و الف هجری اتفاق افتاد و نو

عروسان حجلهٔ خاک بآراستگی و پیراستگی سر از جیب مغاک خاک بر آورده در بساط جهان آرائی چمن روزگار بجلوه گری

درآمدند سپاه لاله و ازهار بصد زیب و بها در عرصهٔ روزگار صف آرای گشته عندلیب آسا بهزار زبان ثنای شهریار نکوکار

کامران بار دارسانیدند شعر بهار آمد و گر عالم نوی یافت فرح از بزمگاه خسروی یافت خلایق را ز نو آسودگی داد جهان را

مژدهٔ فرخندگی داد • موکب نصرت قرین همایون شاهی ظل اللهی را بنابر مقدماتی که در سال گذشته اشعار شد توجه خراسان

در خاطر انور تصمیم یافته بود لهذا عنان نصرت نشان فیروزی و اقبال بجانب خراسان در حرکت آورده در قصبهٔ طلبس

گیلک نزول اجلال داشتند شادروان عظمت و اجلال دران خطهٔ دلگشا برافراشته بعد از مراسم جشن نوروزی و انجاح

مطالب و مقاصد عجزه و زیردستان عنان اشهب صبا پیوند بعزم سیر و شکار سواحل رود هیرمند و انتظام مهام

ضروری خراسان بدان صوب انعطاف داده از راه تومان و دشت بیاض قاین در حرکت آمده فرمان قضا جریان

بنفاذ پیوست که امرای عظام و عساکر ظفر فرجام که در ولایت نیشابور قشلاق فرموده بودند بولایت فراه آمده دران جا

بموکب معلا ملحق گردند و سپاه ظفر پناه فوج فوج و قشون قشون روی توجه بدان صوب آورده چون موکب همایون بفراه رسید

طبقات حشم و افواج خدم بنظر همایون فرمان فرمای عرب و عجم درآمده بقانون و آئین مقرر بعرصه گاه شتافته زبان بدعا و ثنای شهریار نکوکار

شهریار کامکار کامران گشودند سوانح این سفر خیریت اثر و فتوحاتی که روی داده در ذیل مرقوم قلم عنبرین رقم میگردد ان شاء الله تعالی
گفتار در شرح فتح و تسخیر مملکت بهجت افزای قندهار و زمین داور بعون عنایت داور زمین و زمان و آفریدگار
جهان و جهانیان جلت عظمته و [illegible] بر کارآگاهان عالم صورت و هوشمندان انجمن معنی مخفی نماند که در صحیفهٔ اول و ثانی این دفتر عالم
آرا حقایق احوال ولایت قندهار که چگونه از تصرف منسوبان این دودمان بیرون رفته بتصرف منتسبان سلسلهٔ گورکانیان درآمده
مکرر جابجا بتقریبات مرقوم قلم بیان گشته در طی این داستان مناسب چنان دید که از تکرار نه اندیشیده شرح حالات سابقه
و لاحقه را دیگر باره از ابتدا تا انتها بدستیاری کلک دو زبان در صحیفهٔ بیان نگارد که تشنه لبان وادی اخبار را موجب سیرابی گشته ارباب
فتوحات و اصحاب مردمی توجه همایون را بد الصوب باعث نقصان دوستی نشمرند در صحیفهٔ اول در وقایع زمان شاه جنت مکان
بتحریر پیوسته که مملکت قندهار مرة بعد اولی و کرة بعد اخری بمساعی جمیلهٔ امرای عظام قزلباش بتصرف این دولت ابد پیوند
درآمده ایالت و دارائی آنجا بسلطان حسین میرزای ابن بهرام میرزا شفقت شده بود و او چند بفرمان عم بزرگوار حاکم باستقلال
آن ولایت بود بعد از آنکه ایام زندگانی میرزای مذکور در متابعت و فرمان برداری عم عالیمقدار سپری گشت ایالت قندهار
حسب الفرمان نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه بمظفر حسین میرزای پسر بزرگتر و زمین داور به پسر کوچکتر رستم میرزا
تفویض یافت و در زمان طغیان اوزبکیه بنوعی که در صحیفهٔ دویم در طی احوال میرزایان مذکور رقم پذیر کلک ظهور گشته میرزایان
مذکور از کوته خردی طغیان اوزبک را منظور داشته از بی اتفاقی برادران خود روی بجانب هندوستان آورده مملکت را
بتصرف منسوبان حضرت پادشاه غفران پناه جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن همایون بن میرزا بابر فرمانفرمای ممالک
هندوستان دادند و در سنهٔ یونت ئیل مطابق سنه سبع و الف که در خراسان آتش طغیان اوزبکیه بزلال تیغ آبدار شهریار
کامکار عالی تبار یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی تسکین یافته تمامت ملک موروث خراسان مجدداً بتصرف اولیای
دولت ابد بنیان درآمده بنابر رابطهٔ الفت و دوستی که قدیماً میان این دو سلسلهٔ علیه واقع است حقیقت فتح
خراسان را بحضرت پادشاه والاجاه غفران دستگاه اعلام نموده مصحوب میرزا علی بیگ نام قورچی خدابنده لو فرستادند
و در نامهٔ محبت آیین دوستانه که بآنحضرت اعلی ارسال شده بود بقلم مودت رقم در باب قندهار ایمائی شده بود که
بیمن الطاف الهی و توجه باطنی آن ابوت پناهی تمامت مملکت خراسان که در تصرف مخالفان بود مع شئی زاید بدست
درآمده سوای قندهار که در تصرف منسوبان آنحضرت است محلی در تصرف دیگری نمانده و از اتحاد و یگانگی فیمابین مسلک گشت
آنهم فی الحقیقه بدست ما درآمده در تصرف بیگانگان نیست در حقیقت دوستی قدیم و طریقهٔ محبت پدر فرزندی جدید اقتضاء
آن میکرد که ازین حسن ادا و خواهش دوستانه در باز گذاشتن قندهار مضایقه ننموده اساس خلت و دوستی بظهور این مردمی

تازه استحکام دهند حضرت پادشاه مغفور از ان ایما و اشعار دوستانه اغماض نموده توفیق این مردمی نیافت و حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی از وسعت حوصله و پاس طریقهٔ یکانکی از جای نرفته رابطهٔ صداقت و اتحاد را از دست ندادند تا آنکه آن پادشاه
والاجاه بجوار رحمت الهی پیوست مهین فرزند ارجمندش نور الدین محمد سلیم پادشاه قایم مقام پدر عالی گهر گردید در آغاز جلوس
بمنازعهٔ سلطان خسرو مهین فرزند خود که داعیهٔ سلطنت داشت مشغول بود بعضی امراء قرب جوار خصوصاً حکام فراه و سیستان
با فوجی از جنود ظفر ورود به هرات متوجه آن دیار گشته مملکت را متصرف شده قلعه را احاطه کردند در حینی که رایات جلال در
آذربایجان بود حقیقت بعرض اشرف رسید با آنکه باندک توجه و اشارتی در کمال سهولت و آسانی تسخیر قلعه میسر بود چون
هنوز بنابر مشاغل ملک داری که ضرورتا بسیاری از امور لایقه را عایق میگردد و از ینطرف پرسش تعزیت و آداب
تهنیت که لوازم حلت و وداد است بظهور نیامده بود این حرکت ناهنجار که شیوهٔ پست همتان کم فرصت است از
آئین مردمی دور دانسته امراء عظام را منع فرمودند و بشاهی بیک خان جغتای که از جانب آن سلسلهٔ عالیه حاکم
قندهار و در قلعه محصور بود منشور عاطفت و فرمان استمالت عز صدور یافته مصحوب حسین بیک نامی از طایفهٔ خدابنده
لوی شاملو فرستادند که چون میانهٔ ما و حضرت پادشاه والاجاه رابطهٔ محبت و برادری مسلوک است با یکدیگر
بالکا و مملکت مضایقه نداریم او بفراغ خاطر بدارائی آنمملکت مشغول باشد اما مترصد آن بودند که بعد از فرستادن
ایلچی معتبر و تقدیم مراسم تعزیه پرستی و اظهار تهنیت جلوس و ظهور آنگونه خاطرجوئی که ملک بدست درآمده را باز گذاشتند
آنحضرت نیز نگاهداشتن قندهار را که در نظر دوست و دشمن مشتبه بعدم ارتباط یکانگی میگردد لایق ندانسته
بقاعدهٔ محبت و مقتضاء قواعد مصادقت و وداد بآزادمردیهاء سابق و لاحق باز گذارند و بعد از آنکه یادگار علی
سلطان طالش که معتبران طایفهٔ رفیعهٔ قزلباش و کار آگاهان خرد پرور بود بنوعی که سبق ذکر یافته برسم رسالت رفته
لوازم پرسشهای دوستانه و تواضعات مهربانانه که راه و رسم منتظمان کارگاه ابداع است بظهور آمد مشار الیه و ایلچیان
دیگر که متعاقب میرفتند مکرر بکنایه و صریح بوکلا و نیکخواهان سلسلهٔ گورکانیه اظهار معاملهٔ قندهار مینمودند و از انطرف
راه این گفتگو نداده اثری بر گفتهای ایلچیان مترتب نمیشد و بقهر و غلبه گرفتن سزاوار الفت و دوستی نبود بدین جهات
که تحریر پیوست مدتهای مدید آنولایت در تصرف منتسبان آن سلسله ماند تا آنکه میرزا برخوردار مشهور بخان عالم که از امراء
بزرگ آن سلسله بود و از جانب پادشاه والاجاه بخطاب مستطاب بهائی یعنی برادری سرافراز بود و کمال محرمیت نیز
داشت برسم رسالت آمده حضرت اعلی در اثنای محاورات و همزبانیها و اظهار محبت و دوستی اسرارانه اظهار معاملهٔ
قندهار و تغافلی که درینمدت بنا بر پاس رابطهٔ الفت نموده بودند و اغماضی که از انطرف میشد یاد فرموده صریحاً گفتند که خصوصیت و یکانگی

و یکانگی میانهٔ ما و حضرت پادشاه والاجاه زیاده از انست که با یکدیگر مضایقه بالکا و مملکت داشته باشیم لیکن درباب قندهار
که داخل خراسان و ملک موروث این برادر دوستی دوست است مردم دور و نزدیک که چشم بر امور متعارفهٔ صوری دارند
و از عالم معنی بیخبر اند سخنان لایعنی در محافل و انجمنها بر زبان آورده حمل بر نوعی دیگر مینمایند سزاوار محبت و مقتضای دوستی
آنست که آن برادر کامکار بجهت دفع ظن اضداد آنملک را که از ولایت هندوستان بغایت دور است و درین میانه
خرسنگ شاهراه محبت شهریار انست باین برادر مهرگزین واگذارند که هم زبان هرزه درایان بیهده گوی که ظاهربینان
عالم اسباب‌اند کوتاه باشد و هم بتجدید آوازهٔ خصوصیت و یکانگی این دو سلسله در آفاق و اقطار اشتهار یافته رابطهٔ
الفت و وداد تازه استحکام پذیرد و بر سلاطین قرب جوار خصوصاً طوایف اوزبکیه که معاند هر دو طرف اند مراتب
وفاق و اتفاق جغتای و قزلباش با یکدیگر ظاهر گشته هر اینه اینمعنی را منتج انواع فواید شمارند و اگر بازگذاشتن آن بر
طبع شریف آنحضرت بسیار دشوار باشد نارضا خاطر انور را بر مطالب عالیهٔ دنیویه راجح میدانیم اما برسم سیر و شکار یکدو
خواهیم آمد که چند روزی باتفاق منسوبان آنحضرت در شکارگاه آنولایت بنشاط شکار پرداخته بازگردیم و از منسوبان
آنحضرت راه و رسم مهمان پذیری و میزبانی بظهور آید و بر عالمیان ظاهر گردد که بازگذاشتن آنملک بایشان محض خصوصیت
و راه و رسم دوستیست و در میانه مغایرت و جدائی نیست و زینل بیک بیکدلی توشمال باشی که از خاصان درگاه محرمان
سراپردهٔ قدس بود چنانچه در محل خود سمت گذارش یافته همراه خان عالم برسالت و تجدید قواعد الفت رفته اظهار
این مدعا کرده بود و جمعی خوش آمدگویان تقرب جوی که بوساوس شیطانی فتنه انگیز و آشوب طلب اند مانع حصول
مطالب گشته این ممانعت را دولتخواهی نام نهاده‌اند اما دور اندیشان کارآگاه و آگاه دلان خیرخواه نیکو دانند که دولتخواهی
صاحب و ولی نعمت آنست که دشمنان از حسن سلوک دوست گردانیده دوستان را محرک افزایش دوستی باشند و هر آینه
اینمعنی را موجب روزافزونی دولت دانند فکیف چنین دوستی که آغاز اتحاد و نتایج دوستی او بین السلاطین دستان اگر
موجب ازدیاد جاه و حشمت و باطناً استحکام بنیان سلطنت باشد و اگر از خود رنجانند نعوذ بالله ازین مقوله اندکی از
بسیار گفته آید و سخن بدرازی کشد القصه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در اول بهار خجسته آثار این سال بر حسب وعده
که بخان عالم فرموده بودند بنوعی که در فوق مذکور گشته برسم سیر و شکار سواحل رود هیرمند و از عنداب عزیمت آندیار
فرمودند و از فراه منشور عاطفت بعبدالعزیز خان حاکم قندهار و سایر امرا و اعیان جغتای که در انجا بودند مصحوب وصال
بیک ایواغلی که از معتمدان درگاه بود ارسال فرمودند و پیغام دادند که چون سفر خیر اثر خراسان بنابر مصالح ملکی اتفاق
افتاد از فراه متوجه سیر و شکار آنحدود و دیم طریقهٔ آنکه توجه موکب همایون را بآن طرفها محض سیر و شکار تصور نموده

از روی یکدلی و یگانگی باستقبال آمده سعادت رکاب بوسی دریابند که چند روزی در نجد و بنشاط شکار پردازیم ایشان
نیز در رکاب اشرف بوده از جانب برادر کامکار مهمان پذیر بوده لوازم میزبانی بظهور آورند و خاطر مطمئن و آسوده دارند
که سوار اعزاز و احترام نسبت بملازمان حضرت پادشاه والاجاه برادر بجان برابر امری مخطور خاطر صفا آئین نیست و غرض
اصلی ازین نهضت بنوعی که بجانب عالم گفته بودیم آنست که بر عالمیان تخصیص بمعاندان اوزبکیه قرب جوار طرفین ظاهر گردد
که ملک ما و شما یکیست و در میانه جدائی نیست حمل بر نوع دیگر نکنند و بعد از فرستادن وصال بیک از فراه سیر کنان و شکار
افکنان روانه شده چون کنار آب هیرمند مضرب خیام اقبال گردید میرزا قلی سلطان سیاه منصور حاکم گرشک چند
نفری از جماعت جغتای که عبدالعزیز خان درینوقت بجهت محارست و استحکام قلعه بند تیمور فرستاده بود مطلع شده
بر سر ایشان رفته گرفته بنظر اقدس رسانید حضرت اعلی او را مورد عتاب و خطاب گردانیدند که اکثر منسوبان و ملازمان
حضرت پادشاه والاجاه خورشید کلاه بما تعلق دارند بخودسری سبب این حرکت لایق و مناسب نیست گرفتاران
مذکور را خلعت افتخار عنایت فرموده رخصت دادند که بر سر کار و خدمت مرجوعه خود روند اما عبدالعزیز خان و اعیان
جغتای چون بر مضمون فرمان عاطفت عنوان و منشور التفات شاهی معزز و مباهی گشتند میرزا باقی کابلی را که از ملازمان
معتبر آن پادشاه والاجاه است با عریضه ضریبه الاخلاص بما حیله اند و فرستاده اظهار نموده بودند که حضرت شاه ازین
اراده منصرف گشته از همانجا باز گردند که اگر بحوالی شهر تشریف آورند ما را در راه و رسم نوکری بجز مخالفت و قلعه داری
و جنگ و جدال ممانعت جایز نیست چون ازین پیغام نفاق آلود بوی وفاقی بمشام همگنان نرسید و ساحت الوالا
مضرب سرادقات جاه و جلال شده بود و ایجاب ملتمس و مطلب ایشان نمودن لایق دولت نمینمود چنین ممانعت
بوالفضولانه که از ان کوته خردان ظهور یافته مخالفت و بیگانگی بر اتحاد و یگانگی که مکنون خاطر صفا آئین بود گزیدند
موجب انحراف مزاج اشرف گشته در رفتن ره گرم عنان گردیدند خسرو سلطان میر بازکی را با فوجی از افواج
قاهره بر سر قلعه زمین داور که بحراست شاه کلان مقرر بود فرستادند بتاریخ روز چهارشنبه هشتم شهر رجب [illegible]
قندهار مضرب خیام اقبال گردید عبدالعزیز خان و رفقا از معامله نافهمی بنوعی که پیغام داده بودند با حضرت اعلی در
آشنائی بستند و مخالفانه در حصار بیگانگی نشستند و بعذرهای نادلپذیر تمسک جسته بسرانجام اسباب قلعه داری
پرداختند و بجانب اردوی معلی توپ انداختن شروع نمودند و جنگ و جدال آغاز نهادند مع هذا حضرت اعلی شاهی
روزی چند بصبر و تغافل پادشاهانه گذرانیده جنود اقبال را از محاربه و قتال ممنوع گردانیده بدستور قدیم انتظام بخش
عالم و داد و جهتمندی بودند مکرر آن جماعت را بموافقت و یکدلی دعوت نموده نصایح ارمیدانه از طرف بظهور پیوست

که شاید بدلالت عقل دوربین ترک لجاج و عناد نموده طریق امن و سلامت اختیار نمایند مفید نیفتاده در قلعه داری و عناد
و جدال اصرار نمودند بقهر و غلبه گرفتن آن ملک را در آیین سلطنت و آداب جهانداری بر ذمت همت خسروانه لازم آوردند زیاده ۱۰۵۸
ازین مسامحه در حوصلهٔ خاطر دریا مثال نگنجیده که بیش ازین تغافل سزاوار حمیت شاهانه و غیرت پادشاهانه نبود شعلهٔ قیامت اثر
غضب لهب زبانه کشیده عساکر ظفر شعار بمحاصره و قلعه گیری مامور گشتند با وجود آنکه اصلا اسباب قلعه گیری خصوصاً توپ
و بادلیج و عملهٔ توپخانه و بیلداران که از لوازم مایحتاج قلعه گشائی اند همراه نبود بهادران موکب معلا و دلیران قلعه کشا
اطراف و جوانب قلعه را احاطه نموده سیبها پیش بردند دلیران آهنین چنگ چون هژبران بیشهٔ جنگ بناخن برج
و باره یازیده در عرض هفده روز رخنها در اساس قلعه انداختند و نقبها زده بنیان حصار را چون خانهٔ زنبور و مانند
او هن البیوت عنکبوت سست بنیاد گردانیده در هر روز چند برج عالی چون بنای دولت سست عهد سیاه بخت
از هم فرو میریخت و زمانه گرد ادبار و تیره روزی و سیه روئی بر فرق آن گروه کم بهای نادان میریخت حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی از وفور ترحم که شامل حال جهانیانست جنود قاهره را رخصت یورش نمیدادند که مبادا ضعفا و زیردستان
باشتباه زبردستان و رعایا بغلط سپاهیان چون مور پایمال چابک روان عرصهٔ دلیری و دلاوری گردند القصه
چون محصوران بر تخلخل بنیان بروج و باره و تزلزل احوال قلعه و خوف و هراس قلعه داران اطلاع یافته عجز و اضطرار
خود را برای العین مشاهده نمودند اندکی از خواب غفلت بیدار شده از همه طرف خود را غریق لجهٔ بلا و اضطراب
و اضطرار یافته در مقام استیمان در آمدند و سایل و شفیعان انگیخته امان طلبیدند حضرت اعلی با وجود آنکه نهایت
بی ادبی از آن طبقه صدور یافته بود همان لحظه رابطهٔ دوستی را منظور داشته مروت و فتوت جبلی که شیوهٔ منتسبان
خاندان نبوت و ولایت است در بارهٔ عموم جماعهٔ محصوران در حرکت آورده امان دادند و از پاس سخط
قهرمانی ایمن گردانیدند در روز سه شنبه یازدهم شهر شعبان عبدالعزیز خان با سایر امرا و اعیان خصوصاً شمشیر خان
و علیقلی دورمن و میرزا فاضل مشهور بمخدوم زاده و خواجه آفتاب و شاه محمد خان ولد شاهی بیک خان حاکم
سابق ملقب بخان دوران و قور خان و غیرهم از قلعه بیرون آمده اراده نمودند که بطریق گنهکاران شمشیر
و ترکش در گردن آویخته بنظر اقدس در آیند حضرت اعلی که قاعده آموز ظاهرآرایان عالم صورت و سلسله
جنبانان روابط معنوی اند تلاش چند روزهٔ ایشان را حمل بر آداب خدمت و چاکری کرده رضا بآن ندادند و آنجماعت
در کمال خجالت عز ملازمت دریافته لوازم کورنش و تسلیم بقاعده و آداب آن سلسله بتقدیم رسانیدند و حضرت
اعلی در کمال مرحمت و اعطاف با ایشان سلوک فرموده همگی بخلعتهای فاخره و تشریفات لایقه نواخته مشمول

انواع نوازش و احسان و خواطر واهمه آلود همه را اطمینان بداده باز رخصت رفتن بقلعه یافته بمنازل خود مراجعت نمودند
بعد از سه روز عبد العزیز خان و تمامی اعیان جغتای و سپاهیان قلعه که سوی ملازم و خدمتکار قریب بچهار پنج
هزار سوار بودند بیرون آمده در جوار اردوی معلی خیام اقامت نصب نموده با همه الطاف و مرحمتهای بیدریغ شاهانه
که درباره آنطبقه بظهور میرسید با کمال تزلزل خاطر و پراکنده دلی بسر میبردند بعد از بیرون آمدن گروه جغتای و سپردن
قلعه روز جمعه چهاردهم شهر مذکور که شب برات باشد صدور عظام و خاصان درگاه بشهر رفته در مسجد جامع که
منبر آن از بیست و پنج سال متجاوز بود که از ذکر مناقب و مفاخر حضرات عالیات ائمه اثنی عشر علیهم الصلواة الله
الملک الاکبر عاری و عاطل بود بتوفیق کردگار که به نیروی اقبال بیزوال شهریار جوانبخت کامکار بدین رتبه بلندی
و ارجمندی یافته پایه افتخار برفراز منبر نه پایه عرش اعظم رسیده بالقاب سامی نامی همایون زیب تازه و آرایش
بی اندازه یافت و آنقوم که آزادی یافته بودند در کمال ندامت اراده رفتن دیار هند کرده التماس نموده که پیشکش
لایق بر سبیل ارمغانی و شکرانه جانبخشی گذرانیده رخصت حاصل نمایند همت بحر خاصیت خسروانه اصلا نظر قبول بران
نینداختند و تجملات و ما یعرف آنقوم را خاک سیاه و نابود انگاشته در گردآوری دلهای پراکنده آن جمع توجهات
فتوت آئین مبذول داشته پیشکش را نیز بایشان عطا فرمودند و زاد و راحله و اسپان سواری تازی نژاد عراقی نژاد
و قطارهای استر بردعی توانا و شتران بختی و مایه ترکی بقدر احتیاج عنایت فرموده همگی را با اموال و اسباب سالما و غانما روانه
هندوستان ساختند و مکتوب محبت آمیز برادرانه بحضرت پادشاه والا جاه فرمانفرمای دار الملک امن و امان یعنی هندوستان
نوشته مصحوب حیدر بیگ یوزباشی قراداغلو برفاقت عبد العزیز خان و رفقا ارسال داشتند و عذر این نهضت والا که از
تقدیرات آسمانی و اقتضای قضای ربانی بی اختیار روی داد بابلغ وجوه و احسن بیان خواستند و دو کلید از طلای
بیغش ده دهی از روی اتحاد و دوستی که مفتاح ابواب مصادقت و یکتادلی تواند بود ترتیب داده بر یکی اسم قندهار
و بر دیگری اسم ممالک نزهت بخش ایران نقش کرده بخدمت آنحضرت فرستادند بر زبان محبت و وداد و برادری
پیغام دادند که چون منسوبان آنحضرت از غفلت و کوته خردی فیمابین مغایرت و بیگانگی بظهور آورده ابواب یگانگی
و آشنائی که سالهاست بین الجانبین مفتوح است مسدود گردانیدند بر حسب تقدیر اینصورت وقوع یافت اکنون
بدستور اول بلا از زمان عالی تعلق دارد و ترصد آنست که کل ولایت ایران زمین را که از عطیه خانه ایزدی باین برادر
تفویض یافته یک قلعه تصور نموده کلید اختیار آنرا که هر آینه مفتاح مقالید خصوصیت و وداد است در قبضه اقتدار
خود تصور نمایند و اینمعنی را از مقوله تکلف و تواضع متعارفه رسمی نشمرند سبحان الله الفت و اتحاد حمایتم را در عالم خلقت

چه مایه پایه بلند است که فرمان روایان والاشکوه با کمال تسلط و اقتدار چندین موجبات وحشت انگیز که هریک در عالم اسباب
وتشا، تعلق بر هم زدن هنگامهٔ جهانی تواند بود کان لم یکن انگاشته بمقتضای وحدت ازلی این شیوهٔ ستوده را الحکم سلطان
خرد و فرمان فرمای عقل که ذات کامل الصفات پادشاه عدالت شعار اضعاف مضاعف عالمیانست از دست ندهند
الحاصل چون این جماعت عازم رفتن شدند کس نزد شاه کلان حاکم زمین داور فرستاده از صورت واقعه اعلام دادند
که قلعه را با مرا عظام شاهی سپرده هر کس میل رفتن دیار هند داشته باشد بدیشان پیوندد که باتفاق روانه شوند اما
از انجماعت بمحض سفاهت و بیعقلی و توهمات بیجا نه لایعنی امری در نهایت غرابت و عملی بسیار ناهنجار بظهور آمد
که بیجهتی خود را در معرض هلاک و بوار انداختند شرح واقعه انکه چون خسرو سلطان با فوجی از افواج قاهره بنوعی که بتحریر
پیوست بپای قلعهٔ زمین داور رسیدند مستحفظان قلعه بدستور عبد العزیز خان سلوک طریق خلاف اختیار کرده
در مقام سرکشی و قلعه داری در امدند تا بیست روز تلاش بیفایده کردند بعد از ان که خبر فتح قندهار بایشان رسید
از قلعه داری مایوس گشته با کمال یاس و نومیدی بیرون آمدند اما از مخالفت و جنگ و جدال که فیمابین وقوع یافته
بود خایف و هراسان بوده بمظنهٔ انکه مبادا که سپاه قزلباش در مقام انتقام در آیند باخود مخمر میساختند که در هنگام
فرصت دستبردی زنند اگر توانند بطرف کابل روند روزی خسرو سلطان بجهت دفع مظنه و دلگرانی و تالیف
قلوب و طمینان خاطر انجماعت و قاعده و آداب بزرگان اظهار خصوصیت و آشنائی دوستانه کرده طرح
ضیافت و مهمانی انداخت و شاه کلان را با خواص و اعیان آنطبقه دعوت نموده بزم ملوکانه آراست هنوز
امرا و اعیان قزلباش جمع نشده بودند که شاه کلان بسایر مهمانان سبقت گرفته با چند نفر از ان مغلوبان طغیان
و اهمه پیشتر آمده در مجلس قرار گرفته همگی بوگده و جمدهر هندی و آلات جارجه با خود داشتند خسرو سلطان
با ایشان تواضعات ادمیانه که راه و رسم مردمی و آئین میزبانی و مهمان نوازیست بظهور آورده بمظنهٔ
انکه مبادا موجب افزونی وحشت و موهم دلگرانی آنقوم گردد در تکلیف اسلحه و یراق گشودن که عرف و عادت
قدیمهٔ بزم آرایان محافل روزگار است تامل داشته تا انکه گروه دیگر از سپاهیان بهمان دستور یراق بسته
نمایان شدند خسرو سلطان برفق و ملایمت و مردمی یارانه و مخصوصانه بشاه کلان اظهار نمود که درین گرمی
هوا در منزل دوستان یراق بسته نشستن چه لازم است اگر برفقا و یاران خود اشاره نماید که الات جارجه
و یراق گشوده بی تکلفانه بشیوهٔ دوست نوازی سلوک دارند هر آئینه موجب راحت و آسودگی و استراحت
خواهد بود چندی از خدمتکاران برسم عادت پیش میروند که وظیفهٔ خدمت بجای آورده التماس یراق گشودن

مینمایند آنجماعت ابا و امتناع نموده مضایقه مینمایند در اثنای کشاکش خدمتکاران که وظیفهٔ عموم خدمه است از آن معلومان
معرکه و هم یکی و جاهل نادان از کمال سفاهت و جهالت دست بیوکده وجه هر برده حوالهٔ پیش خدمتیان نموده خسرو سلطان
از مشاهدهٔ این حال بتوهم آنکه مبادا از آن طبقه آسیبی باو رسد و احتمال دیگر داشته باشد از روی حزم و احتیاط از مجلس
برخواسته ارادهٔ بیرون رفتن مینماید آنجماعت بتصور غلط و خیال باطل بهم برآمده اکثر دست بآلات جارحه برده بخسرو
سلطان حواله نمودند و چند نفر را زخمی کردند طایفهٔ قزلباش که چند نفر را زخمی و آن طایفه را حریص و پرخاشجوی و
باشمشیرهای برهنه آمادهٔ نزاع می یابند از اطراف و جوانب شمشیرها کشیده در مقام دفع ضرر و تلاش نزاع کنندگان
در می آیند غوغای عام بلند شده از هجوم عامه احدی متوجه تسکین نایرهٔ فتنه و آشوب نتوانست شد خواجه مغل
از جماعت زمینداوریان از خصومت و عنادی که با شاه کلان در دل داشت پیش دستی کرده بزخم شمشیر او را
از پای در آورد و بعد از کشته شدن او سپاهیان جنگجوی آشوب طلب با آن طبقه روی آورده از تقدیرات آسمانی
دست فتنه درازی کرده محفل بزم معرکهٔ رزم گشته بطرفة العینی اکثر آن گروه طعمهٔ شمشیر قضا و هدف تیر تقدیر
شدند چنین واقعهٔ عظمی و حادثهٔ کبری بی اختیار روی داد سبحان الله آنچه بوالعجبیهاست که از کارخانهٔ قضا بروی
کار از نهانخانهٔ تقدیر بجلوه گاه ظهور می آید ارباب ظاهر طرح جشن و سرور انداخته اسباب التیام سرانجام میدهند
و پرده گشایان سراپردهٔ قضا و کارکنان کارگاه قدر در اندیشهٔ کار دیگر بوده مصالح وحشت آماده میسازند و تماشائیان
عالم ظهور را جز بدیدهٔ تسلیم و رضا نگریستن چاره نیست فاعتبروا یا اولی الابصار یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
بلی قضاست بهر نیک و بد عنان کش خلق   بدین دلیل که تدبیرهای جمله خطاست   کسی ز چون و چرا دم نمیتواند زد
که نقشبند حوادث ورای چون و چراست   القصه آن تیره بختان تیره روزگار از بخت برگشتگی و ادبار بدین حادثه
گرفتار آمدند و چون این خبر وحشت انگیز باردوی معلی رسید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را تعجب تمام دست داده
بجهت اطمینان قلوب عبدالعزیز خان و رفقا با خسرو سلطان غایبانه عتاب و خطاب آغاز نهادند با آنکه از تقریر
چند نفر از ایشان بوضوح پیوست که از خسرو سلطان بی ادبی بظهور نیامده آن طبقهٔ نادان بادی این معرکه شدند
القصه حضرت اعلی بآن گروه هر روز لطفی تازه و هر زمان عنایتی بی اندازه بهر یک بظهور می آوردند و بایشان
ظاهر شد که این واهمه بمحض توهم غلط و فکر باطل این طایفهٔ نادان و جهالت جاهلان و بیعقلان [illegible] تندخوی فتنه
انگیز رسیده که وقوع یافت که از وساوس شیطانی و نشاء کیفیت تمام واهمه بادی این حرکت [illegible] انجام رسیدند
بازماندگان آنجماعت از نسا و صبیان و جمعی که در اجل ایشان تأخیری بوده تفقد و دلجوئی کرده و بزاد و راحله امداد

نموده بعبد العزیز خان و رفقا سپردند که در زمان سلامت بی قضای ربانی بجا و مقام خود رسانند از سوانح سعادت انجام
که در ایام اقامت قندهار روی داد آمدن ایلچی فرخنده پیام زاهد بیک نام است از جانب شاهزادهٔ والاقدر خجسته شیم سلطان
خرم ابن شاه والاجاه گردون بارگاه محمد سلیم پادشاه فرمان فرمای ممالک هندوستان که چون بمشهد مقدس رسیده
از آوازهٔ حرکت رایات فیروزی آیات بصوب خراسان در روضهٔ رضویه توقف نموده منتظر وصول رایات ظفر آیات
بود درینوقت حسب الاشارهٔ همایون اعلی بقندهار آمده بسعادت بساطبوسی استسعاد یافته سجدهٔ تحیت و تسلیم تقدیم
رسانید و صحیفهٔ اخلاص آیین فرزندانه که از جانب شاهزادهٔ نامدار بآداب تعظیم و قواعد تسلیم ترقیم یافته بود با نفایس
تحف و پیشکشهای لایق بنظر اقدس در آورده بوفور توقیر و احترام شاهی مباهی و معزز گردید و چند روز که در موکب
جهانگشای و اردوی معلی اقامت داشت پیوسته بعز مجالست مجلس خلد آئین محافل خاص عز اختصاص می یافت
و حضرت اعلی نسبت بحضرت شاهزادهٔ کامکار عواطف خسروانه و اشفاق مهربانانه و مهربانیهای پدر فرزندانه بظهور
می آوردند و جواب مکتوب بر وجه مرغوب مرقوم گردید ایلچی مذکور بعرض اشرف رسانید که چون حضرت شاهزاده
کامکار از جانب پدر نامدار عالیمقدار بین الاخوین بخطاب عالی شاهجهانی مخاطب و ممتاز گردیده التماس شاهزاده
آنست که از موقف معلی شاهی ظل اللهی نیز بدین خطاب نامی معزز و گرامی گردد لهذا درین صحیفهٔ لطیفه این بیت از واردات
او طبع میرزا ملک مشرقی نگاشته کلک عطوفت سلک گردید شعر زخرمی شد از آن بخت روزگار جوان که نور دیدهٔ
خورشید گشت شاهجهان ۰ و در همان ایام رخصت معاودت یافته بشمول انعام و احسان روانهٔ دیار هندوستان
گردید سانحهٔ دیگر آمدن اسفندیار خان ولد عرب محمد خان والی خوارزم است بدرگاه سدره اشتباه چون سلاطین
خوارزم تخصیص حاجی محمد خان پدر عرب محمد خان همیشه باین درگاه والا توسل جسته در هنگام شدت و رخا طریقهٔ آمد شد
مرعی داشته از وقوع حوادث پناه باین درگاه می آوردند و بمعاونت منسوبان این دولت خود فایض گشته اند
چنانچه آمدن حاجی محمد خان و اولاد او در زمان استیلاء عبدالله خان اوزبک و پسر او بدین درگاه بهمین توجه
و امداد همایون بر مسند سلطنت آن دیار تمکن یافتن در طی وقایع آن ایام سمت تحریر یافته درین اوقات که پسران
اسفندیار خان با پدر یاغی شده باتفاق یکدیگر پدر را گرفته بی اختیار ساختند چون اسفندیار خان باعمال ناهنجار
برادران انکار نموده بمعاونت پدر با برادران تنازع مینمود پدر را میل کشیده مکحول گردانیدند و قضیه گرفتن او
داشتند چون سه برادر بیکدیگر ملحق شده بودند اسفندیار خان تاب مقاومت نیاورده خود را بیرون انداخته بحدود
استراباد آمده عزیمت درگاه معلی نمود و در سفر قندهار بموکب ظفر قرین پیوسته مورد توجهات شاهانه گردید بعد از مراجعت

ازین سفر خیر اثر احکام باسم امرا و سرخیلان صاین خانی درباب معاونت مشارالیه عز اصدار یافته حاکم دار المؤمنین استراباد
و امرا آنجه و دبکومک او معین گشتند و او بمیانه سرخیلان ایل و اویماق صاین خانی رفته حشری فراهم آورده باستظهار
لشکر استراباد با برادران محاربه نموده ظفر یافت از جمله برادران ابو الغازی سلطان بطرف او میل نموده و بمصلحت وقت
در موافقت دانسته برادران مخالف را دفع نموده در سلطنت استقلال یافت و مملکت را قسمت نموده با یکدیگر
بحسب ظاهر موافقت داشتند و ابو الغازی نسبت باسفندیار خان اطاعت و انقیاد بظهور می آورد و از جانب
اسفندیار خان همواره ایلچیان بدرگاه خلایق پناه آمده عرض عبودیت و اخلاص بجای آورده مشمول نوازش
و احسان باز میگردیدند ذکر مراجعت موکب همایون و وقایع روزگار بوقلمون سپهر دون چون مملکت قندهار
بنوعی که در فوق بتحریر پیوست ضمیمهٔ ممالک محروسه گردید حضرت اعلی متوجه ضبط و نسق آن شده ایالت و دارائی
آن ولایت را بگنجعلیخان زیگ که از امرای بزرگ و قدیمان این دولت ابد قرین و مرد شجاع و دلیر مردانه با رای
و هوش بود و مدتهاست که بایالت و دارائی چهارصد در چهارصد دار الامان کرمان سرافرازی وارد تفویض
یافت و انتظام امور آن ملک را بقبضهٔ درایت او داده کل طوایف اکراد که ملازم رکاب اقدس بودند بمعاونت
او مامور گشته در قندهار ماندند و احمد سلطان مجکلی حاکم ترشیز بجهة تعمیر و شکست و بست قلعه تعین یافت
بعد از فراغ از ان ولایت در روز بیست و چهارم ماه شعبان عنان فیروزی عیان بصوب مراجعت انعطاف
داده از ظاهر قندهار کوچ کرده در جوار مزار قدوهٔ ارباب حال بابا حسن ابدال نزول اجلال فرمودند درین منزل
مراسلات یالنتوش بهادر اوزبک که در سرزمینهای بلخ اقامت دارد مبنی بر اعتذار اعمال سابق و شکر
الطاف و اعطاف که حسب الالتماس عبد الرحیم خواجه نسبت باعیان اوزبکیه بظهور آمده و باینده میرزا
جوره آقاسی نذر محمد خان والی بلخ را شادمان و خشنود بار گردانیده بودند بمقربان بساط اقدس سیما اسفندیار
بیک اوجی باشی عربکرلو متواتر گشته مکرر عرض عبودیت و بندگی کرده استدعاء عفو جرایم و زلات نموده
مناشر عاطفت و استمالت حسب المرام عز صدور یافت چون موکب آسمان فرسای سلطان طارم چارم
یعنی آفتاب جهانسوز عرصهٔ سرطان را طی کرده عازم برج اسد بود در حرارت هوا و اشتداد گرمای فلک
بر تابه زمین بریان و سرطان از گرمی هوا و آب جوشان العطش گویان سینه بر ریگ روان داشت
بود آنگونه هوا گرم که بر آب روان سینه بر ریگ نهادی ز حرارت سرطان مراجعت اردوی اعظم از راه
گرمسیر فراه که هنگام شدت گرما و قلت میاه بود میسر نبود از راه غور که ییلاقست عزیمت تصمیم یافته در ذی حجه

دوازدهم ماه رمضان از جوار آن مزار کوچ واقع شده از راه مذکور روانه شدند عرصه ولایت غور اگرچه برطبق کلام انوری که گفته
عرصه مملکت غور چه نامعدود داشت   که دران عرصه جهان لشکر نامعدود داشت   دلالت بر کمال فسحت و وسعت دارد اما در
ارتفاع جبال وضیق طریق و استحکام امکنه مشهور آفاق است و تمامی شوارع سنگلاخیست بر نشیب و فراز   طایر وهم کم کند پرواز
تنگی گذار اکثر محال بمثابه ایست که عبور یک سوار از انجا بسیار دشوار است ازینجهت ملکان باستظهار محکمی جا وزمینهای
قلب چندین سال دران سرزمین لوای حکومت وبلند نامی افراخته از حوادث دوران پناه بآن محکمه می برده اند و سوای
ملکان مذکور و اتباع ایشان که نشو ونما یافته آن سرزمین در باستان نامها بنظر رسیده که هیچ یک از پادشاهان عرصه
روزگار از صعوبت راه و شوامخ جبال با لشکر و حشر بیشمار از انجا عبور نموده باشند حضرت اعلی اردوی اعظم را منقسم و قسم
گردانیده هر گروهی متعاقب یکدیگر از طرفی روانه شده بتدریج طی مسافت مینمودند مجملا عساکر انجم شکوه به نیروی اقبال
ازان دشت و کوه بسلامت عبور فرمودند همانا از سم ستوران بیشمار و ثقل بختیان کوه کوهان باربردار اردوی اعظم
که از حیز احصا بیرون بود آن جبال توتیا مثال در یکدیگر کوفته شده بچشم زمین جای گرفته دشت و هامون گشادگی پذیرفته
بود در اثنای راه جمعی از عساکر نصرت نشان که بسرکردگی خلف بیک سفرچی باشی از راه غور بالا میرفتند برخیل متمردان
فیروزکوهی که باستحکام مکان مغرور گشته گاهی با مخالفان دولت قاهره آمیخته شورافزائی مینمودند درین اوقات
برکنار جسته باستقبال موکب همایون نیامده بودند دوچار گشته دمار از نهاد آن خیل سرکش براورده خرمن عمر تردی
محمد نام سرخیل آنقوم و بسیاری از انطایفه اوباش بآتش قهر سوخته گردید و موکب جهانگشای عالم نورد به بیست وشش
کوچ آنعرصه را پیمودند در روز بیست و هفتم داخل دار السلطنه هرات شدند و دران خطه دلگشا رحل اقامت انداخته
روزی چند از کوفت راه و سواری گاه وبیگاه آسودگی یافتند سوانح ایام اقامت دار السلطنه هرات بعد از فتح
وتسخیر بلده هرمز که هم درینسال وقوع یافت رقم زده کلک بیان میگردد ذکر فتح قلعه وتسخیر بلده هرموز که بسعی امام قلیخان
ولد الله وردیخان بیگلربیگی فارس مع غزاه فرنگی و نصاری که به تقدیر قادر قدرت نما وقوع یافت از فتوحاتست
که درین سنه مبارکه یعنی ایت ئیل مطابق احدی وثلاثین والف به نیروی اقبال قرین حال اولیای دولت بیزوال گردید
فتح قلعه وتسخیر بلده هرمز است که بسعی امام قلیخان امیر الامرای فارس بوقوع پیوست در سال گذشته اشاره شده که
بنابر ظهور بی ادبیهای فرنگیه پرتگالیه متعین انجا امیر الامرای مذکور لشکر بتادیب ایشان فرستاده خود نیز متعاقب رفت
جزیره هرمز را در تاریخ جهان آرا نوشته اند که شهاب الدین ایاز نامی از فروغ اتابکان سلغری لرستان و شولستان
از ملکان قیس خریده آغاز عمارت کرد شهری بزرگ شده در حکومت انجا استقلال یافت بعد از فوت او حکومت هرمز

و توابع بملک کردانشاه نامی که نسب خود را از جانب پدر به هود النبی ع و از جانب مادر بکیتهم ابن اشک که از نژاد ملوک عجم است
درست مینمود قرار گرفت و اولاد او نسلاً بعد نسل در آن ولایت حاکم و فرمانروا بوده اند از انجمله سلغرشاه بن شهاب الدین شاه
بن توران شاه صاحب چتر و لوا گشته بسیار عالیجاه و کریم الذات بوده چنانچه یکی از شعرا در مدح او گفته بحر با کاسهٔ
چوبین نه نشبی اهداست کف برآورده گدای در سلغرشاه است و چنین گویند که در صلهٔ این بیت او را بی نیاز ساخته
در سنهٔ ثلاثه عشر و تسعمایه در اوان جهان گشائی ظهور خروج حضرت خاقان سلیمان شاه اسمعیل علیه الرحمه و الرضوان
و عهد حکومت سلغرشاه ثانی بن توران شاه فرنگیهٔ پرتکالیه بخدعه و تغلب بر جزیرهٔ هرمز استیلا یافته در کنار دریا کوت
که بعرف فرنگیه عبارت از قلعه است ترتیب داده از تجار و متردین ناد عشور گرفته قلیلی بحاکم و والی مذکور میدادند و بتدریج
جمعی از فرنگیه آنجا جمع آمده در هر سال کپتیان از جانب پادشاه پرتگال بآنجا می آمده و کپتیان بعرف فرنگیه ریش سفیده
و سرکردهٔ قوم و صاحب اختیار مهمات آن بندر اند و طبقهٔ فرنگیه بمرور دهور و ایام شریک کل مداخل و مخارج آن ولایت
شدند و چون زمان دولت و خانوادهٔ سلغرشاهیه بفرخ شاه بن توران شاه و بعد از و به پسرش فیروز شاه رسید
فرنگیه بیشتر از بیشتر اقتدار و استقلال یافته کلی و جزوی مهمات آنجا منوط برای کپتیان و طبقهٔ فرنگیه بود چنانچه از والی
مسلمانان جز نامی نمانده بود در عهد دولت روز افزون و ایام فرماندهی ابد مقرون همایون چون سلاطین فرنگیه
با منسوبان آستان اقبال آشیان شاهی فتح الباب آشنائی نموده همیشه قواعد محبت و دوستی را با آمد شد رسولان
و ارسال هدایا استحکام میدادند از جانب همایون اعلی تعرضی بحال آنجماعت نمیشد اما بحرین و بیرونات هرمز را که بحکام
مسلمانان متعلق بود و فرنگیه تمکین نمیدادند حکم شد که خان مغفور الله ویردیخان امیر الامراء فارس بحیطهٔ تسخیر و
تصرف در آورد و خان مرحوم مذکور بنوعی که در محل خود سبق ذکر یافت بتصرف در آورد و جزیرهٔ هرمز همچنان
در تصرف فرنگیهٔ پرتگالیه بود خرج یومی از مداخل و مخارج آنها بجهت حاکم که درین عهد محمود شاه بن فرخ شاه بود
تعیین نموده بودند اما از فرنگیه آثار بی اندامی و طغیان صدور یافته با متردین مسلمانان سلوک ناهموار می نمودند و
با منسوبان این دولت بمکر و حیله پیش آمده یکدو مرتبه سفاین و لشکر توپخانه را از راه دریا باسترداد بحرین فرستاده
کاری از پیش نبردند قبل ازین در بیرون هرمز کنار دریا که به بندر گنبرو مشهور است در هنگام فرصت و آغاز جلوس
همایون که مشاغل عظیمه در پیش بود بخلاف قاعدهٔ زمان شاه جنت مکان قلعه احداث نموده جمعی را بحراست
تعیین نموده بودند چون درانوقت از والی لار حسابی نگرفته بخود سر و بی رخصت همایون قلعهٔ احداث نموده
بودند و منتج مفاسد کلیه بود این زیاده روی بر مزاج اقدس گران آمده الله ویردیخان بتسخیر و تخریب آنها مامور گردیده

امام قلیخان پسرش حسب الفرمان قضاجریان جبراً و قهراً قلعه را از ایشان گرفت و الیوم به بندر عباسی مشهور است و درین چند سال
با آن طبقه مدارائی میشد و بجهت آمدن سفاین بنادر هند و دکن امنیت راههای دریا و منفعت خرید و فروخت تجار و تردد
بالکلیه در مقام مدافعه ایشان نبودند درین اوقات مکر و خدیعهٔ دیگر از ایشان بظهور رسید که بجود سر در جزیره قشم که جزیره‌ای از
نیز می نامند و منبع آب شیرین است که از آنجا بار کشتی نقل بشهر مینمایند ارادهٔ قلعه ساختن نموده پوشیده و پنهان مصالح عمارت
جمع نموده بر سر چشمه منبع آب مذکور قلعه احداث نمودند چون این امر مادهٔ عصیان و طغیان کفرهٔ مذکور بود منع و تادیب
ایشان بر ذمت همت شاهانه لازم آمده خان شجاعت شعار امام قلیخان خلف صدق خان مغفور که بدستور والد امیر
الامراء مملکت فارس است بر تنبیه و تادیب فرنگیه و تخریب قلعه مامور گردید و او بر حسب فرمان فوجی از جنود قاهره را
بسرکردگی بساط بیک و امام قلی بیک ولد بیک و یردی بیک ایشک آقاسی بر سر ایشان فرستاد که از قلعه ساختن
ممنوع گردانیده آنچه عمارت شده باشد ویران سازند آن طبقه ضاله بمنع او ممنوع نگشته در اتمام آن سعی موفور بظهور
آورده در همان قلعه تحصن جسته با غازیان بجنگ و جدال پرداختند بساط بیک نیز بمحاصره قیام نموده حقیقت بخان اعلام
نموده امام قلیخان جمعی دیگر را بکومک فرستاده بالاخره خود را نیز بآن صوب رسانید جنود فارس در تسخیر آن حصار سعی
بسیار بظهور آورده مکرراً یورشهای عظیم کردند اگرچه جمعی از جنود ظفرورود در مدت محاصره و حین تسخیر آن حصار بدرجهٔ
شهادت فایض گشتند اما عاقبت بقوت بازوی قاهره اسلام و نیروی دولت و اقبال فتح و نصرت قرین حال مجاهدان
خورده دین مبین گشته بر آن حصار مستولی شدند و محصوران بجزا و سزا رسیدند حصار چنین منبع آب شیرین بود بر قرار داشته
حارس و نگهبان تعیین نمودند چون از کفرهٔ هرمز و طبقهٔ پرتکالیه عمل ناهنجار صدور یافته بمحاربهٔ جنود نصرت شعار قزلباش
دلیری نمودند خان شجاعت شعار از وفور حمیت و غیرت اسلام فتح و تسخیر بلدهٔ هرمز و استیصال فرنگیه را پیش نهاد همت
ساخته حقیقت بعرض عاکفان سدهٔ جلال رسانیده بدین خدمت رخصت یافت بین الجمهور چنین مذکور میشد
که هرگاه طبقه فرنگیه پرتکاله را در هرمز دخلی نبوده باشد مانع آمدن سفاین و جهازات نبادر شده آمد شد تجار انقطاع
می یابد و موجب خرابی آن بلده گشته از انتفاع می افتد بدینجهت و ظایف خدمتکاری و باج گذاری که بحسب ظاهر
از ایشان بظهور می پیوست تا غایت اهتمامی در تسخیر آنجا نمیشد و بمدارا میگذرانیدند قبل ازین جمعی از فرنگیه انگلیسیه از
جانب والی انگلیس بدرگاه خلایق پناه آمده اظهار صداقت و اخلاص و خدمتکاری نموده بنابر منازعه که میانهٔ ایشان
و طبقهٔ پرتکالیه واقعست و از فرق نصاری فی الجمله اختلاف مذهب نیز با ایشان دارند و از خدمت اشرف نیز متقبل
و متعهد شده بودند که هرگاه ارادهٔ خاطر اشرف بتسخیر بلدهٔ هرمز متعلق گردد ایشان با عساکر نصرت نشان موافقت نموده

بعد از فتح و تسخیر از بندری که بفرنگیه انکلیسیه تعلق گرفته بود جهازات گرفته نگذارند که جماعت پرتگالیه مانع آمدن جهازات
گردند درینوقت که فرنگیه پای از دایرهٔ ادب بیرون نهاده باموری که بتحریر پیوست اقدام نموده بودند و دفع و رفع
آن طبقه در خاطر رسوخ یافت مضمون این مثال که گر آب چاه نصرانی نه پاکست جهودی مرده میشوییم چه باکست
جماعت انکلیسیه را نیز اخبار نموده ایشان نیز حسب وعده آمادهٔ خدمت شدند القصه خان شجاعت شعار با جنود قاهره
فارس متوجه آن صوب گشته خود در بندر کنبرو که الیوم به بندر عباسی موسوم است اقامت گزید و افواج قاهره
فارس از دریا با کشتیها و سفاین عبور نموده داخل جزیرهٔ هرمز شدند کپتیان فرنگیه و محمود شاه والی مسلمانان هرمز بقلعه
در آمده ساکنان بلده از تجار و محترفه و اصناف خلایق طوعاً و کرهاً بقلعه تحصن جسته نصاری و مسلمانان بلوازم قلعه
داری پرداختند و ازینجانب بمحاصره قیام نموده مورچلها قسمت نمودند و جمعی از طبقه انکلیسیه نیز با کشتی از راه دریا آمده
در یکطرف قلعه که با آب دریا متصل بود لنگر اقامت انداختند و همه روزه از طرفین جنگ و جدال وقوع می یافت و دلیران
کار طلب پای جلادت و مردانگی پیش نهاده بعضی شربت شهادت می نوشیدند تا آنکه جناب خانی خود نیز از دریا
عبور نموده بشهر در آمد غازیان بیشتر از پیشتر در امر قلعه گیری ساعی گشته مردانگیها بظهور می آوردند چنانچه
در اندک زمانی غازیان سیبها پیش برده بپای بروج رسیده شروع در حفر زیر برجها کردند از مردمان صحیح القول
راست گفتار چنین مسموع گشته که عرض دیوار قلعهٔ هرمز که فرنگیه ترتیب داده اند از سی ذرع بیش است که بسنگ
و آهک استحکام یافته و غازیان عظام زیر دو برج از بروج حصار را خالی کرده باروت انباشته آتش زدند با دود
اجزای بروج را بهوا برده فرو ریخت هنوز دو دانک برج بحال بود بمجرد اندک رخنهٔ که بهم رسید غازیان مستعد
یورش شدند و محصوران بقدر قوت در مدافعه کوشیده مراسم قلعه داری بظهور می آوردند تا آنکه کار بر محصوران
تنگ شده از مقاومت عاجز گشتند فرنگیه بجهت نصرانیت و هم کیشی بطایفهٔ انکلیسی توسل جسته دست از قلعه باز
داشتند و احمال و اثقال بکشتیهای ایشان در آوردند و بمیانهٔ آن جماعت رفتند قبل از آن میانهٔ امام قلیخان و
عظام انکلیسیه قرار یافته بود که بعد از فتح قلعه طبقه نصاری با غنایم و اموال با ایشان تعلق داشته باشد و گروه
مسلمانان بجنود قزلباش متعلق باشند چون مطلب که تسخیر قلعه و شهر بود بحصول پیوست جناب خان بر حسب
عهد و پیمان معارض نشده فرنگیه را بجماعت انکلیسیه گذاشت که بهر طریق رضا داشته باشند با ایشان عمل نمایند
القصه بعد از دو ماه و چند روز امتداد ایام محاصره و جنگ و جدال به نیروی اقبال بیزوال که همواره قرین حال
منتسبان این دودمان والاست قلعهٔ رفیع بنیان هرموز که در متانت و حصانت شهرهٔ جهان و از کارهای عظام

نادرهٔ فرنگیان است بسعی اولیای دولت قاهره گردید محمود شاه والی هرموز و اتباع او بدست در آمدند و از طبقات خلایق که بقلعه در آمده بودند جمعی که با کفره موافقت و معاونت نموده بمحاربت پیش آمده بودند بجزای سزا رسیده و رعایا و عجزه و غربا که در حین ورود لشکر در شهر بوده باکراه و زور برده بودند نجات یافته سالم و غانم بمنازل خود آرام گرفتند و جناب خانی حاکم تعیین نموده رعایا و برایا مستمال گشته در ظل لوای معدلت غنودند از یراق قلعه و غنایمی که بدست در آمده چند عدد توپ بزرگ و بادلیج خرد و کلان که فرنگیه بعنوان غریبه ترتیب داده بودند هر یک کارنامهٔ عدیم المثال توپچیان فرنگست و دیگر اشیاء مرغوبه آنچه لیاقت قبول نظر اشرف داشت جهت سرکار خاصهٔ شریفه جدا کرده تتمه بجنود ظفر ورود قسمت یافت و بعد از انتظام مهام ضروریه و نظم و نسق احوال سپاهی و رعیت طبل ارتحال از انجا کوفته بدار الملک شیراز عود نمودند و حقیقت این فتح مبین را بپایه سریر اعلی عرض نمودند در حین که رایات عز و جلال و عساکر ظفر شعار بتسخیر قلعهٔ قندهار قیام داشتند خبر فتح هرمز رسید که گوش و سامعهٔ فلک و ملک صدای طبل بشارت این فتح و غزوات شنید جناب خان مورد تحسین و آفرین شاه و سپاه گردید آن خبر بهجت اثر بر مبارزان قلعه‌گشای همایون مبارک و میمون آمده در همان دو سه روز قلعهٔ قندهار بتوفیق کردگار جهان چنانچه سبق ذکر یافت مفتوح گردید شعر

شکر خدا که از مدد لطف دادگر ... در یک زبان گرفت دو اقلیم معتبر
عباس پادشاه شهنشاه نامدار ... شاهنشه زمین و زمان شاه دادگر
از هر طرف که چشم گشائی نشان فتح ... بر هر طرف که گوش نهی مژدهٔ ظفر

ذکر وقایع متنوعه و سوانح ایام اقامت در دار السلطنه هرات

چون رایات ظفر آیات بنوعی که مرقوم قلم وقایع نگار گردید از سفر خیر اثر قندهار عود نموده در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرمودند تا مدت دو ماه و نیم دران بلدهٔ فاخره اقامت فرموده بداد دهی خلق و ارباب حاجات و انتظام مهمات خراسان و انجاح مطالب و اسعاف مآرب اهالی آن دیار مشغول بودند از سوانحی که در ایام اقامت آن دار السلطنه روی نمود آمدن ابراهیم خواجه است از سادات و خواجهای معتبر بلخ از جانب ندر محمد خان اوزبک والی انجا برسم رسالت باتفاق محمد صالح بیک وزیر سابق شروان که در سال گذشته همراه پاینده میرزا ایلچی بلخ و جناب هدایت مآب عبد الرحیم خواجه بخاری برسالت سلاطین بلخ و بخارا رفته بود و شرح آمد و رفت محمد صالح بیک آنکه چون باتفاق پاینده میرزا به بلخ رسیده با ندر محمد خان ملاقات نموده مکتوب عنایت اسلوب شاهی را رسانیده از مضمون عطوفت مشحون نامهٔ نامی مبتهج و مسرور گشته در لوازم تعظیم و تکریم کوشیده بعد از آسودگی راه او را بجانب ماوراء النهر تسییل کرد او در شهر سمرقند با امام قلیخان والی بخارا ملاقات نموده بعد از اطلاع بر مضمون نامه و مراحم اشفاق شاهی نسبت بخلق آن دیار که حسب الاستدعاء جناب هدایت مآبی مرقوم گشته بود عظما و اعیان اوزبکیه و عموم مردم آن دیار که از اعمال سابق متوحش بودند درین هنگام

که نزول اجلال در خراسان واقع شده تسخیر قندهار اتفاق افتاد خوف و بیم عظیم داشتند آن عنایت نامهٔ نامی را حرز امان
دانسته فی الجمله اطمینان یافتند و محمد صالح را قرین اعزاز و احترام روانه نمودند و ندر محمد خان ابراهیم خواجه را که از زمرهٔ معتبران
خاص و امرای اعیان آنجاست جهت تاکید بنیان مصادقت و موالات ارسال داشته التماس نموده بود که هر چند
مخاصمت ایرانیان با تورانیان رسم قدیم است چون برادر بزرگترش امام قلیخان با حضرت اعلی در مقام اخلاص
و اتحاد و حسن ارادت اعتقاد اند در زمان فتنه نشان همایون اعلی که گرگ و میش را با یکدیگر الفت است برخلاف
ازمنهٔ ماضیه من بعد فیمابین مصادقت و دوستی مسلوک باشد و متعاقب ایشان از جانب خواجهای جویبار بخارا نیز کسان
معتمد آمده همین استدعا نموده بودند که سلاطین ماوراءالنهر خصوص ندر محمد خان التماس نموده اند که رستم محمد خان ابن
ولی محمد خان را که پناه بآنحضرت آورده درین سرحد جا داده اند چون بودن او درینحدود باعث فساد است بجهت دفع
مادهٔ فساد اگر او را همراه خود بعراق برند موجب امیدواری مخلصان و استحکام بنیان مصالحه و دوستی است زیرا که
میانهٔ او و بنی اعمام خصومت و عناد است و جمعی اوباش غارتگر اوزبکیه فتنه جوی و آشوب طلب بر سر او مجتمع گشته پیوسته
بجهت نهب و غارت و اخذ اموال مردم دست درازی بحواشی مملکت مینمایند و اگر در کار او تغافل نمایند موجب
تشویش و عجز رعایا و خرابی الکاست و اگر متوجه منع و تنبیه شویم چون در قلمرو همایون واقع است از عبور لشکر
مضرت و آسیب برعایا و مملکت شاهی میرسد موجب نقص معاهده و پیمان و انحراف مزاج اقدس اعلی خواهد بود حسب
الاستدعا قرار یافت که رستم محمد خان در رکاب همایون اعلی بعراق آمده من بعد در عراق اسباب معیشت او و
ملازمان معتمد سرانجام یافته جمعی اوباش غارتگر نااعتماد که جمع آمده اند پراکنده سازند چه بر دوستی و دشمنی اینگونه
مردم اعتماد نیست الحاصل از شمول عاطفت و توجه ظاهر مرحمت گستر ترفیه حال عباد الله و امنیت و استقامت سرحد
ایجاب ملتمس ایشان فرمودند رستم محمد خان در حین توجه عراق در رکاب همایون بود شرح فرستادن ایلچیان مذکور
ازمازندران و بعضی از دار السلطنهٔ اصفهان در ذیل رقمزده کلک بیان میگردد دیگر از وقایع اقامت هرات آنکه
چون فیمابین همایون اعلی و سلطان عثمان فرمانفرمای دیار روم بوساطت خیراندیشان طرفین قواعد مصالحه و
دوستی استحکام و استقرار یافته بنوعی که سبق ذکر یافت ایلچیان معتبر آمد شد نمودند بمسامع جلال رسید که سلطان
عثمان با عموم سپاه متوجه دفع سلاطین فرنگیه که بثغور اسلام درآمده دست درازیها کرده بودند متوجه شده بخاطر
انور رسید که مسرعی فرستاده از حقایق حال و فتوحاتی که جنود اسلام را روی داده باشد استعلام فرمایند و حقیقت
فتح قندهار و دفع و رفع کفرهٔ پرتگالیه هرموز را اعلام دهند و لهذا چلبی بیک قورچی قاجار را ارسال داشته نامهٔ محبت آیین

دوستانه در قلم آورده فتح و نصرت سپاه اسلام که همواره از درگاه احدیت مسالت میشد در نامهٔ نامی درج فرمودند بعد از آن
که ایلچی مذکور بسرعت و استعجال روانه شد هنوز موکب همایون فال در دار السلطنهٔ هرات نزول داشت که از اخبار شورش و فساد
لشکر روم و انقلاب آن مرز و بوم و کشته شدن سلطان عثمان از گردش چرخ و از کون و کجروی سپهر بوقلمون ورود
یافت **ذکر اخبار شورش و انقلاب روم و کشته شدن سلطان عثمان فرمانفرمای آن مرز و بوم** شرح واقعهٔ مذکور بنوعی که از واردین
استماع شده و ایلچی روم نیز متعاقب آمده بیان کرد ماحصل کلام آنست که سلطان عثمان درین سال از سفر فرنگ
مظفر و منصور عود نموده بود بین الجمهور مذکور میگشت که در همین سال ها اراده سفر حجاز و عراق عرب عزیمت قشلاق حلب دارد
و گویند که با پادشاه اعظم اکرم شهریار دیار عرب و عجم اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی العلم عند الله نقض عهد و پیمان
در خاطر داشته طایفهٔ ینکچری که معظم سپاه روم اند عرض نموده اند که این عزیمت که منتج انواع مفاسد و موجب تهییج
فتنه و آشوب سرحد عرب و قزلباش است لایق دولت نیست مع ذلک در قانون عثمان در یکسال دو سفر نمی باشد
و هنوز عسکر روم که از سفر فرنگ عود نموده اند در منازل و اوطان قرار و آرام نگرفته اند درین سال این عزیمت
موقوف باشد که در سال آینده اگر صلاح دولت باشد بمصلحت جمهور بعمل آید سلطان عثمان از غرور جهل و جوانی
و عدم اطلاع بر قوانین معتبرهٔ عثمانی باغواء دلاور پاشا که درین هنگام وزیر اعظم شده با ینکچری آقاسی معاند بود
و میخواست اقتدار و اختیاری که طایفهٔ ینکچریرا درین امور می باشد کمتر شود چند نفر دیگر از خوشگویان صاحب داعیه
طایفهٔ ینکچریرا معاتب ساخته در عزیمت قشلاق حلب راسخ و جازم گردیدند ینکچری آقاسی و جمیع عظمای آن طایفه
بشورش در آمده قتل دلاور پاشا و چند نفر از عظمای معتبر آن طایفه که در آنوقت صاحب رای و مشورهٔ امور دولت
بودند باخود محضر ساخته کس بخدمت پادشاه فرستادند که دلاور پاشا و این جماعت نادولتخواه شده داخل ساختن
در امور دولت موجب تخریب بنیان سلطنت است و ما از سلوک ایشان راضی نیستیم التماس آنست که
حضرت پادشاه آن جماعت را بدست ینکچری سپارد که بجزا رسانند و عرض نموده اند که در قانون سلسلهٔ
عثمان چنین اراده که طایفهٔ ینکچری بنابر صلاح دولت مینموده اند بدان شمار رضای خاطر ینکچری جسته بفعل
می آورده اند حالا نیز ملتمس آنست که این مقدمه بظهور پیوندد سلطان عثمان مقدمهٔ مذکور را انکار بلیغ نموده تهدیدات
عظیمه باعیان آن طبقه نموده شد و طایفهٔ ینکچری طغیان عظیم ورزیده در دفع و رفع آن جماعت راسخ و ساعی گشتند
و دلاور پاشا و رفقا از بیم ضرر خود را بسرای پادشاهی انداختند و فوجی کثیر از خدمتکاران و عملهٔ سرای و سپاهی
اغلانی جمعیت نموده در دفع فتنه انگیزان آن طایفه یکجهت شدند تا از جانبین مهم بجنگ و جدال انجامیده

جمعی کثیر در میانه بقتل و جماعت ینکچری آثار غلبه بظهور آورده باندرون سرای پادشاهی ریختند و میگفتند که پادشاه
سلطان مصطفی برادر سلطان احمد است زیرا که بعد از فوت سلطان احمد باو بیعت کرده قرار سلطنت و پادشاهی
او داده بودیم و خلع او موافق رضای ینکچری نبود و حق بیعت او در ذمهٔ اوست سلطان عثمان از واقعهٔ مذکور
خوفناک گشته بمصلحت چاره جویان کس نزد ینکچری اقاسی فرستاده پیغام داد که من بجهت خوردسالی اطلاعی از قانون
پدران نداشتم حالا از آن نادم و پشیمان گشته آنچه رضای شماست چنان میکنم بعضی از اهل تدبیر صلاح دیدند که چون
کار از صلاح و پیغام گذشته و ینکچریان چیره بخانه شده‌اند علاج منحصر در نیست که پادشاه باز باوجاق ینکچری پناه برده خود را
بخانهٔ ینکچری اقاسی اندازد و بایشان توسل جوید شاید که حمیت دامنگیر گشته ارادهٔ سلطنت سلطان مصطفی باز آیند و سلطان
عثمان بمصلحت نیکخواهان فرصت جسته از سرای سلطنت بیرون آمده در عین ستیز و غوغا و کمال اضطرار بخانهٔ ینکچری اقاسی رفت
اما ینکچری در اندرون سرای دلاور پاشای وزیر اعظم و رفقا او سیاحسین پاشا وزیر ثانی و قوللر اقاسی و حاجی سوباشی
نامی از معتبران طایفهٔ سپاهی اغلانی و جاووش پاشا و بستانجی باشی که صاحب اختیار سرا است و امثال اینها بدست
آورده بضرب تیغ و تبر از پای درآوردند و بوثاق سلطان مصطفی رفته او را از مسکن خود بیرون آورده تهنیت پادشاهی
گفتند و درین اثنا مشخص شد که سلطان عثمان بمنزل ینکچری اقاسی رفته و باو توسل جسته چون ینکچری اقاسی خبر یافت
که پادشاه در خانهٔ اوست بمنزل آمده پادشاه را ملازمت کرده عذر مقدم خواست و در مقام حمایت درآمده با عظمای
ینکچری بگفتگو درآمد و گفت چون پادشاه باوجاق شما پناه آورده و از کرده نادم است اولی آنست که باقتضای مروت
و رفع بدنامی باز خاطر او را بدست آریم و چون آنچه مطلب بود بحصول پیوست معاندان دفع شدند من بعد ما با
پادشاه در مقام اعتذار و دلجوئی باشیم و درین ماده راسخ گشته غلو نمود طایفهٔ ینکچری از بیم آنکه مبادا این مهم بسعی
ینکچری اقاسی تمشیت پذیرد و پادشاه که جوان و جاهل است و کینه‌ها در دل دارد عاقبت انتقام کشد خاطر بدفع
ینکچری اقاسی قرار داده بر سر او هجوم آورده فی الفور بقتلش پرداختند سلطان از خانهٔ او بیرون آورده بقلعهٔ مشهور
ببدی قلعه که در جوار قسطنطنیه است فرستادند و باو اکتفا نکرده از بیم آنکه مبادا صورتی روی نماید که دیگر
باره سلطنت و پادشاهی باو قرار گیرد همگی آن طایفه یکدیگر اتفاق نموده ببدی قلعه رفته او را از میان برداشتند
روز دیگر عموم طبقات سپاه ینکچری و غیرهم لباس سوگواری پوشیده بمضمون آنکه خودکشتهٔ حافظ را خود تعزیه میدارند
نعش او را از ببدی قلعه بتعظیم و اکرام تمام بشهر آورده بتجهیز و تکفین پرداخته در عمارت مقبرهٔ سلطان احمد در جنب قبر او
الموردولت
و دفن کردند القصه اسم سلطانی دیگر باره بر سلطان مخلوع اطلاق فرموده طایفهٔ ینکچری بیشتر از بیشتر صاحب اختیار

امور دولت شده وزیر اعظم و ارباب مناصب بمصلحت ایشان تعیین یافت چون سلطان مصطفی بشوریدگی طبع و خبط دماغ
موسوم بود والده اش بمصلحت وزرا متوجه قطع و فیصل مهمات سلطنت میشد و مکتوب محبت اسلوب از جانب او
بحضرت اعلی شاهی ظل اللهی مشتمل بر وقایع و سوانح مذکور که باقتضاء قضا روی داده و تجدید قواعد مصالحه و دوستی نوشته
مصحوب ایلچی سخندان فرستادند و ایلچی مذکور در دار السلطنه هرات بپایه سریر اعلی رسیده مکتوب مذکور را بنظر انور
در آورده حقایق حالات نیز بزبانی عرض کرده نمود که الیوم طایفه ینگچری که قصد پادشاه خود کرده در حینی که دخیل ایشان
شده بود بقتل آوردند در میان دولتخواهان سلسله آل عثمان مطعونند و جمعی از ینگچرها را اراده چنانست که چون سلطان
مصطفی بشورش دماغ شهرت یافته و از سلطنت او محتملست که امور دولت اختلال پذیرد هرگاه قدرت یابند سلطان مراد
نام برادر سلطان عثمان را که کودک خورد سال است بپادشاهی اختیار نموده طالب خون سلطان عثمان باشند و طایفه ینگچری
بدینجهت راضی بسلطنت سلطان مراد نیستند و این گفتگو فیمابین واقع است و این مقدمات بسایر ممالک سرایت نموده
در هر گوشه متقلبی سر بفساد بر آورده در هر سری سودائیست در خلال اینحال ملازم حسین خان حاکم لرستان با یکنفر
چاووش از بغداد آمده شرح برهمخوردگی عراق عرب و نزاع فیمابین عظماء دار السلام بغداد وقوع یافته بنوعی که
در ذیل مرقوم میگردد معروض داشت شرح وقایع و قضایایی دار السلام بغداد و فتور عراق عرب و مجملی از وقایع حالات
مدتی مدید و عهدی بعید است که آقایان و عظمای سپاه بغداد بخودسری معتاد گشته هر ایامی یکی از ایشان صاحب اقتدار
گشته کل مداخل و مخارج آنملک را بقبضه اختیار خود در آورده حکام و پاشایانی که از جانب سلطان روم می آمدند
دخل نمیدادند و احیانا بعضی اطاعت گونه بظهور می آوردند پاشا را در سرای حکام فرود آورده وجه معیشت سرانجام مینمودند
هر کدام که بآن تسلی نمیشدند تنگ آمده راه مراجعت می نمودند و آنکه تسلی میشد روزی میگذرانید در این عهد محمد قنبر نامی
که آقای ینگچریان بغداد بود و بکر سوباشی که از عظمای آقایان معتبر بود با یکدیگر اتفاق نموده هر کدام جمعی از ملازمان
خاصه خود که در میان رومیه سکبان می نامند بهم رسانیده هر یک اراده حکومت و خودسری سر بعصیان و طغیان
بر آورده بودند و تمکین هیچ پاشا و حاکمی نمیکردند رفته رفته بکر سوباشی اقتدار و اختیار بیشتر از پیشتر یافته بدینجهت فیمابین
وحشت پدید آمده محمد قنبر در مقام دفع بکر سوباشی شده در حینی که او با فوجی از جنود بغداد و سکبانان خود بجهت
اخذ مال متمردان حله رفته بود محمد قنبر کس بحله فرستاد که تمکین او ندهند و خود با گروهی از تبعه قصد غارت اموال
بکر سوباشی کرده بر سر خانه او رفت و گروهی بحمایت او ممانعت نموده بین الفریقین مهم بمحاربه انجامید بکر سوباشی
در راه این خبر شنیده سپاهیان را که همراه او بودند بانعامات و وعده های جمیل با خود متفق ساخته بشهر عود نمود القصه

سپاهی بغداد دو گروه گشته یک گروه با محمد قنبر در نارین قلعه و گروه دیگر با بکر سوباشی در شهر بودند و فیمابین جنگ و جدال
وقوع یافته آخر الامر بکر سوباشی اهل قلعه را نیز فریب داده اکثر از محمد قنبر روگردان شده خود را از قلعه بشهر می انداختند
مجملا بکر سوباشی بر قلعه مستولی شده محمد قنبر را بدست آورده او را با چند نفر دیگر که مظنهٔ خلاف داشت از میان برداشته
اموال و اسباب بی‌نهایت بدست آورده به بکباشیان و سپاهیان خود داده چند نفر از مشایخ مزار ابوحنیفه را که با محمد قنبر
متفق بودند در کشتی نشانیده آتش در کشتی زد و خانهای ایشان را بغارت داد چنانچه بعضی اسباب و اشیاء مزار نیز بغارت
رفت و بر حکومت عراق عرب رقم اختصاص کشید و چون خبر عصیان و طغیان بکر سوباشی بپایهٔ سریر خواندکار روم
رسید ارکان دولت عثمانی ایالت بغداد بحافظ احمد پاشا نامزد نموده فرستادند که مهمات آنجا را موافق صلاح
دولت باصلاح آورده متمردان اهل طغیان را بجزا رساند بکر سوباشی که دل بر حکومت عراق عرب بسته استقلال تمام
یافته بود از آمدن پاشا خوفناک گشته با حکام سرحد قزلباش طرح آشنائی انداخته کس نزد حسین خان حاکم
لرستان فرستاده معلوم نموده بود که این امور از روی اخلاص بحضرت شاه عالم پناه از من صدور یافته من بعد
دست ارادت در فتراک بندگی آن آستان زده بحمایت منسوبان درگاه مستظهر و امیدوارم و ملک بغداد را که
موروثی آنحضرت است بجهت آنحضرت نگاه داشته ام حسین خان ملازمی همراه کرده او را بدرگاه جهان پناه فرستاده
حقیقت حالات بنوعی که تحریر پیوست عرض کرد و چون حافظ احمد پاشا بحدود دار السلام رسید بکر سوباشی کل سپاهیان
بغداد را بخود متفق ساخته تمکین او نکرد و او از اطاعت و انقیاد جنود بغداد مایوس گشته ندای العود احمد در داده
بازگشت و از دیاربکر حقیقت حال بدرگاه پادشاه روم عرض کرد و از درگاه پادشاهی علی پاشا نامی مشهور بعلی پاشا
کمانکش از جانب سلطان مصطفی ایالت بغداد یافته چون بآنجا رسید در این مرتبه بکر سوباشی اطاعت گونه بظهور آورده
او را بقلعه راه داده چند روزی با او مدارائی میکرد و او نیز بحکومت مالی راضی شده روزی میگذرانید ارکان دولت
سلطان مصطفی این مسامحه و خویشتن داری از و نپسندیده او را معزول ساخته یوسف پاشا نامی را نصب نمودند
مشار الیه که به بغداد آمده خواست که اقتدار و استقلال عیان ساخته متمردان را از میان بردارد بکر سوباشی در
ملاقات روز اول مکنون خاطر او را از طرز سلوک دریافته دیگر دیدن او را مشی نکرده بدستور تمرد و عصیان بظهور آورده
با فوجی بر سر او رفته او را گرفت و طمع در اموال و اسباب او کرده بقتلش مبادرت نمود و علانیه کوس مخالفت میکوفت
بعد از آن کور حسن پاشا که حاکم موصل بود بایالت بغداد آمده او نیز مدخل نیافته بازگشت و کار [illegible] اقتدار و استقلال
یافت شرح وقایع باقی حالات بغداد و سبب توجه موکب همایون بآنصوب و تصرف درآمدن آن ولایت در سال آینده

مرقوم قلم سوانح نگار خواهد شد انشاء الله تعالی ذکر مراجعت موکب ظفرنشان و قشلاق نمودن افواج قاهره در خراسان و توجه
نواب همایون اعلی شاهی ظل اللهی جریده و سبکبار بصوب مازندران بهشت نشان و دیگر حالات ۴۶۵ چون مدت اقامت اردوی گردون
شکوه در دار السلطنه هرات بدو ماه و نیم کشیده مهمات ضروریه خراسان صورت انجام یافت ندای کوچ در داده عنان یکران
عزیمت بصوب مشهد مقدس رضویه انعطاف دادند و رستم محمد خان را حسب الالتماس سلاطین ماوراء النهر با جمعی از ملازمان معتمد مصحوب
موکب مقدس گردانیدند و در حدود غوریان خواجه جلال الدین اکبر غوریانی که وزیر خراسان بود پیشکشهای لایق کشیده کماینبغی
بلوازم خدمت و ایثار نزل و اقامت پرداخت و مصدر خدمات پسندیده گردید و چون در مشهد مقدس نزول اجلال واقع
شده چند روز دران آستان ملایک آشیان بلوازم خدمت و دعا و زیارت قیام و اقدام نمودند درین سال تولیت سرکار
فیض آثار بمیرزا ابوطالب رضوی تفویض یافت چون صلاح دولت قاهره دران بود که جهت استحکام مهمات قندهار و تمشیت
مهام اسفندیار خان والی خوارزم که فرستادن او بدان صوب سبق ذکر یافته دیگر بجهت بعضی امور ملکی که درین سال عساکر نصرت
نشان در خراسان قشلاق نمایند و حزم و احتیاط مقتضی آن بود و اقامت کل عساکر در یک محل موجب عسرت و ضیق معیشت
و فقدان ماکولات بود بنابران افواج خدم و حشم بدین قسم منقسم گردانیده هر گروهی از طبقات لشکر را در محل مناسب قشلاق
فرمودند و از مشهد مقدس معلی هر فوجی از افواج قاهره بقشلاق معین خود رفتند و حضرت اعلی بعد از فراغ ازین امور جریده سبکباری
با معدودی از ملتزمان رکاب اشرف و مقربان والاجانب بمازندران بهشت نشان در حرکت آمده قصبه درخزین را
بر رستم محمد خان اوزبک عنایت فرموده بدان صوب فرستادند ابراهیم خواجه ایلچی نذر محمد خان و ایلچیان خواجهای بخارا در رکاب
ظفر انتساب بمازندران رفته ایلچیان بخارا از آنجا رخصت یافته مشمول انعام و احسان پادشاهانه بازگشتند و ابراهیم خواجه
چندگاه در موکب مقدس کامیاب عزت و منظور نظر شفقت و مرحمت بود و در سال آینده از اصفهان رخصت یافته
بروجه لایق روانه دیار خود گردید دیگری از سوانح زبده ارباب فضل و فصاحت و کمال میرزا فصیحی الانصاری الهروی است
چون ذات اشرف همایون اعلی و طبع فطانت سرشت هنرپرور آنحضرت که میزان قدرسنجی و معیار سخن شناسی است
بصحبت فضلای دانشور و سخنوران بلاغت گستر رغبت تمام داشت و دارد اگرچه بحسب ظاهر بنابر مشاغل عظیمه جهانداری
و عدم فرصت که فرمانروایان جهان را از آن چاره نیست و باده پیمایان خمخانه سلطنت را از آن گزیری نه گاهی
صحبت فیض موهبت روح بخش افاضل و سخنوران روزگار کمتر اتفاق افتد اما همیشه بالطبع مایل اند که از بزم آرایان
محافل دانش اگر نادره گوئی بسعادت حضور اقدس فایز گردد وجود چنان کسی را عزیز و چون گوهر گرانبها گرامی شمرده
صحبت او را جهت تنشیط خاطر و انبساط ضمیر مغتنم شمارند و خاطر اکثر ما تر متوجه آن بوده و هست که محافل انس و جامع قدس

از وجود چنان نادره آرایش صوری و زینت معنوی داشته باشد لهذا درین اوقات خجسته ساعات که در دار السلطنه هرات
اتفاق نزول افتاد بصحبت کثیر البهجت سرآمد ارباب فضل و هنر سخن پرداز بلاغت گستر ناظم اشتات معانی زیبنده ملک نکته دانی
میرزا فصیحی هروی که از جمله سادات و اشراف و اعیان آن ولایت و منتسب بسلسلهٔ علیه انصاری و بزیور ابداع فضایل و
کمالات آراسته و بمراتب بلند پروازی پیراسته لآلی طبع دُر نثارش آویزهٔ گوش و گردن مستعدان روزگار است
مسرور گشتند ارادهٔ خاطر اشرف بدان متعلق گشت که همیشه حضور اقدس و محفل قدس از وجود گرامیش زینت فزا بوده
از صحبت فیاضش منبسط و منشط و از نوادر طبع سحر آفرینش متبهج و مسرور باشند تکلیف مرافقت و همعنان موکب
همایون فرموده و امر قضا پیوند بسرانجام سفر آنجناب بنفاذ پیوست و مومی الیه از وفور اخلاص امتثال امر همایون را
بقدم انقیاد تلقی نمود آهنگ عراق ساز داده اگرچه آن بلدهٔ طیبه از وجود گرامی آن گوهر بحر دانش و افضال رشک
فزای بلاد و امصار بود خالی مانده از نزاهت و خرمی بی طراوت گشت اما مجلس بهشت آیین را طراوت تازه و طبع همایون
را مسرتی بی اندازه روی داده همعنان موکب مقدس گردید و اکنون در زمرهٔ مقربان صحبت اقدس است والحق
تا این طبقه باشند القصه موکب معلی بفیروزی و اقبال مازندران بهشت نشان رسیده در قصبهٔ اشرف و منازل خلد
آیین که در انمکان نزهت بخش ترتیب یافته اقامت فرمودند و گاهی بدار السرور فرح آباد تشریف برده در ان روضه
دلکش و بساتین فرح بخش آنجا بخرمی و کامرانی گذرانیده بهجت افزای روزگار زمان بودند از سوانح زمان اقامت مازندران
آمدن یوسف خان بیگلربیگی شروان و سایر امرا و اعیان آنجاست که بقصد ادراک ملازمت بدریافت عز بساطبوسی آمده
بدین سعادت عظمی سرافرازی یافتند و بکرر امجالس و محافل ارم تزیین انعقاد یافته از پرتو توجهات خاطر خورشید ضیا
کهربا ساحت آمال یوسفخان و امرای رفیق او تا فت پایهٔ عزت و افتخار باوج فلک دوار رسانیدند و پیشکشهای لایق
از غلامان غلمان صفت و کنیزان حوروش زلیخا صورت و الشهاء صبا رفتار و شتران کوه کوهان باربردار و نقود
وافره و اجناس فاخره و اقمشهٔ نفایس هر دیار و هر ملک و پوستینهای سمور و روسی گرانبها و کرکهای نادرهٔ ولایت
جرکس و تفنگهای قیمتی درست نظر دور انداز بیخطا و امثال ذلک زیاده از احصار اشمار از نظر اقدس گذرانیده بزبان
هر یک بمضمون این مقال مترنم و گویا بود العبد و ما فی یده کان لمولاه چون یوسفخان غلام خاصهٔ شریفه بود این کلام
در شان او مستحسن افتاد آنچه من از پرتو لطف تو دارم میکنم جمله ایثار قدومت نقد جان هم بر سرش مجملا یوسفخان
قطع نظر از تکلفات متعارفه و اغراقات سخنورانه پیشکشها گذرانید که زمانهای ارباب عقول ~~جانب~~ رفدویان جان نثار را
بتحسین و آفرین گویا کردانید و هر روز بل هر ساعت بلطفی خاص معزز و شفقتهای گوناگون مفتخر و ممتاز میگشت و

چندگاه در رکاب مقدس بسیر و شکار مازندران مشغول بود و پیوسته حریف بزم خاص و مشمول عواطف عز و اختصاص بود در هنگامی
که انصراف شده رخصت می یافت بخلعتهای فاخره و تشریفات تمام از زر و جواهر سرافرازی یافته مقضی المرام بالکاو ولایت
خود عود نمود قرچغای خان سپهسالار ایران که حاکم مشهد مقدس بود از اوان کودکی و عهد صبی با یوسفخان طریقهٔ اخوت
و برادری مسلوک داشت و مدتهای مدید بود که ملاقات بایکدیگر اتفاق نیفتاده بود درینوقت که او بپایهٔ سریر اعلی آمده
بنوعی که مذکور شد سعادت بساطبوسی دریافت حضرت اعلی از شمول عاطفت و اشفاق قرچغای خان را از مشهد
مقدس طلب فرموده او در شدت شتا از مشهد مقدس بیرون آمده بمازندران شتافت بین الاخوین عهد ملاقات
تازه شد چندگاه بصحبت یکدیگر مسرور بودند یوسف خان رخصت یافته قرچغای خان در رکاب اشرف اقدس ماند

ذکر توسیع شوارع مازندران

بر اذکیا پوشیده نماند که در کل دار المرز خصوصاً مازندران ضیق طریق و صعوبت راه و تنگی
گذار که از جبال رفیع و کمرهای کوه که از غایت ارتفاع و بلندی بساحت آسمان دست در کمر دارند بمثابه ایست که عبور
یکسوار از مضایق ناهموار جبال بغایت دشوار بود و در هر قدم از خوف خطر پیاده شدن ناچار و گذار شتران خود بکمال
آهستهروی از انجا امری بود محال مردم آندیار که هرگز چشم بر پیکر بدیع شتر نیفتاده بلکه در خیال نگذرانیده بودند
چون ترکیب عجیب آن فرشته نهاد دیدند بر حسب کریمه و الی الابل کیف خلقت تعجب در ترکیب آن جانور قوی هیکل
میکردند چون حضرت اعلی پرتو التفات بتعمیر و ترتیب آن دیار نزهت بخش فرح افزا انداخته شهر طرب انگیز فرح آباد
و قصبهٔ شریفهٔ اشرف را بنوعی که در محل خود ذکر شده مرکز خاطر جاه و جلال گردانیده متنزهات آنولایت دلگشا مطبوع
طبع واقع میشد و در شکارگاههای عدیم المثال آنولایت بنشاط شکار مسرت بخش خاطر مهر مظهر میبودند و ملازمان
رکاب اشرف و مترددین اردوی گردون شکوه از صعوبت راه و تنگی گذارهای خطرناک و بسیاری گل و لای
که از کثرت بارندگی همیشه در زمینهای آنولایت بود آزار و اضرار بسیار و نقصان و خسران بیشمار بعساکر ظفر شعار
و مترددین میرسید درین سال رای جهان آرای بدان متعلق گشت که در وسعت شوارع و همواری راهها توجه فرموده
نوعی سازند که شتران قطار بفراغبال بی خوف و خطر عبور نموده آسیبی از ان ممر بمترددین نرسد و همت عالی نهمت
بدین امر شگرف که در نظر خلایق دشوار بل محال مینمود گماشته جناب دستوری میرزا تقی وزیر طبرستان را بانجام
این خدمت مامور فرمودند و مقرر شد که اهالی مازندران در ان امر خطیر مدد و همراهی کرده کارکنان اجرت واقعی
از خالص مال خاصهٔ شریفه ستانند و جناب دستوری پذیرای فرمان گشته بعون عنایت الهی و نیروی اقبال شاهنشاهی
دامن همت بر میان زده شروع در انجام این خدمت کرده نهایت سعی و بذل جهد در ان امر شگرف بظهور آورده

اعظم شوارع مذکوره راه سوادکوه است که از الکاء خوار و فیروزکوه بمازندران بهشت نشان میرود و تردد مترددین
اردوی معلی از آن راهست و تا فرح آباد قریب هشت نه مرحله است تخمیناً چهل و پنج فرسخ بلکه زیاده است القصه استادان
خاراتراش چابک دست و تبرداران و بنایان عمله آن کار از هر طرف جمع آورده و مصالح سرانجام داده بر رودخانها
که بر سمت راه واقع است پلهای عالی استوار بقدر طغیان هر رودخانه بسنگ و آجر و گچ و آهک تعمیر و ترتیب دادند
و در ممر سیلابهاء عظیم که در وقت بارندگی از قلل جبال میریزد نقبها کنده در هر جا مظنه آن بود که ممر و راه ایام از آسیب
سیلاب منهدم و خراب گردد بسنگ و آجر و آهک ممر را استحکام داده برودخانه ملحق گردانیدند و در همواری
خیابانها طرح کرده آنچه بیشه و جنگل بود تبرداران از درختان سطبر عالی خالی کردند و خاک و ریگ از جایهای دور دست
آورده جاهای پست بلند گردانیدند و در دو طرف آن جویها کنده شده که آب باران از شوارع بجویها ریخته برودخانها
جاری گردد چنانچه در میان راه که محل عبور مترددین است اصلاً از گل و لای سم ستوران آلوده نمیگردد
و مضایق الجبال را بفنون غریبه توسیع داده بعضی جایها را جوبهای قوی انداخته آنچه سنگ خارا بود سنگ
بران خاراتراش تراشیده صنایع بدایع بظهور آوردند چنانچه اسم کارهای فرهادی که در نظر عقل دور از کار مینمود
گردید در اندک زمانی این کار خیر بنیروی همت والا و مددکاری اقبال معلی بنوعی که مکنون خاطر انور و پسند خاص
و عام بود صورت انجام پذیرفته موجب تحسین و آفرین گردید اکنون شتران باردار قطار قطار پهلوی یکدیگر
بفراغت عبور مینمایند در بیان متوفیات این ایام خصوصاً خواجه محمد رضای فدوی مشهور بساروخواجه که وزیر آذربایجان
بود در سفر گرجستان لقب فدوی یافت دو سه سال بود که در ملازمت اشرف بسر برده از مقربان بساط اقدس
و محرمان بزم مقدس بود شرح شمه از احوال او در طی حالات سابقه نگاشته کلک بیان شده خواهد بود مولودش
از موضع جوین قزوین است از وزارت ذوالفقارخان قرامانلو بملازمت اشرف رسیده وزیر مستقل آذربایجان
گشت و از کاردانی و توفیرات اموال دیوانی روز بروز بمدارج اعلی و مدرج علیا ترقی کرده صاحب رای مشوره
بود با شعرا و شعر و شاعری ربط تمام داشت و بذله گوی و شیرین بیانی در محفل همایون جلیس و انیس همزبان
گردیده بود درین سال او را ضعف معده طاری گشته متوجه معالجه کمتر میشد در سفر قندهار کوفتش ازدیاد
پذیرفته در الکای تون خراسان از رکاب اشرف باز ماند که بتانی می آمده باشد در موضعی که مدفن امامزاده محمد است
برحمت یزدانی پیوست و در مشهد مقدس معلی مدفون گشت خالی از همتی نبود در رعایت حال و تفقدات احوال
شعرا و فضلا و آشنایان و اهل احتیاج خود را معاف نمیداشت و این بیت از گفتار اوست [illegible]

سویت ای عمر رضا کرد دسترس مید آتشم   محمد صالح بیک وزیر سابق شروان که از رسالت ماوراءالنهر آمده چند گاه در مازندران
ملازم رکاب اشرف بود بمنصب وزارت و کلانتری دار المومنین قم سرافرازی یافت درین اثنا او را بیماری عارض گشته
در حالت بیماری و سقم مزاج روانهٔ دار المومنین مذکور گشت در راه مرض اشتداد یافته در دو منزلی قم فرمان یافت و
بملک آخرت شتافت اهالی قم که آمادهٔ استقبال بودند استقبال نعش او کرده بروضهٔ مطهرهٔ معصومه بر آوردند شعر از آن
سر و آمد این کاخ دلاویز که چون جا گرم کردی گویدت خیز اینجا مهلت جا گرم کردن نیز نداد   خوش دشمن اهل روزگار است
این گردش بیدار دوار یک لحظه بکام دل کسی را نگذاشت فغان ازین ستمکار   وی تبریزی الاصل بود و در خدمت
فرهاد خان قرامانلو نشو و نما یافته بود و ترقی در آنجا نموده بعد از قتل او بملازمت اشرف سرافرازی یافت هر چند گاه بمنصبی
از مناصب دیوانی مشغولی داشت بسیار مرد خلیق آدمی کریم الذات سلیم النفس بود در ایام عمل خود با خلایق سلوک
پسندیده نمود و خلق از و راضی بودند وقایع سنه مبارکه تنکوزئیل ترکی مطابق سال اثنی و ثلاثین و الف هجری
که سال هفتم قران دوم جلوس مبارک عباسی است   دیگر ره ماه فروردین بشادی خبر داد از بهار و کوه و وادی جهان را
از قدومش تازگی داد گلستان را بلند آوازگی داد صلای باده خوردن داد شه را ز گل خجلت فزا شد مهر و مه را
دیگر باره بهار دلگشا با هزاران برگ و نوا آغاز شد ضابط چهار ارکان مربی قوایم روزگار چهار فصل هشت و چهار
یعنی خورشید جهان آرا که فرمان روای طارم چهارم است هشت ساعت و چند دقیقه از شب دوشنبه
نوزدهم ماه جمید الاول گذشته با طنطنهٔ شکوه و جلال چون ماهچهٔ شقه لوای فلک اعتلای خسرو بیهمال بتختگاه دار الملک
شرف و اقبال خرامیده اورنگ چهار پایهٔ سبع سموات را بوجود فیاض آراسته زیب و زینت دو جهانی داد و
پرتو انوار تربیتش خاک بر گرفتگان نباتی را نشو و نمای تازه داد مشاطهٔ بهار دختران رز را جهت هم آغوشی حریفان
بزم عشرت بصد زیب و زینت و بها آراسته در انجمن کامرانی و کامیابی بجلوه گری قد لربایی در آورده نغمه سرایان
هزار دستان باغ و بستان گاه از مژدهٔ تشریف قدوم گل و ریحان نوای غم زدای طرب و خرمی ساز و غزلخوانی
آغاز مینمودند و گاه از بیم تطاول و تعدی شبروان که اوراق گل را پریشان ساخته بباد بی نیازی میدادند از اندوه فراق
که عنقریب با آن مبتلا میگردند ناله و افغان در گرفته از فوارهٔ دیده جوی خون میگشادند داری   چنین است رسم سرای سپنج
گهی باشد آسایش و گاه رنج   چون نو عروس حجلهٔ نشاط و خرمی با حسن صورتی با خسرو عهد بصد شیرینی و دلارائی هم آغوش
و طفل بهجت و شادکامی با شهریار زمان توام و طغیانند لهذا حضرت اعلی در مازندران جنت نشان بلوازم جشن و سرور
روز نوروز پرداخته مقربان بساط والا و ارکان دولت جهان پیرا در آن انجمن بهجت فزا چون سوسن ده زبان بدعا

وثنای شهریار کامبخش کامران رطب اللسان بودند و بزبان صدق بیان این مقال می سرودند شعر شها بخت و دولت ترا یار باد
همیشه خدایت نگهدار باد بود در جهان تا ابد نام تو برآید ز گیتی همه کام تو القصه بعد از فراغ جشن نوروزی در سر منزلهای
بهشت اساس آنهمه یار بسیر و شکار پرداخته لذت از لعل یار می بردند و از دل و جان غبار می بردند در بیان وقایع متنوعه
ایام خجسته بهار و آمدن متوجب الحضرة الخاقانی زنبیل بیگ یکه ای توشمال باشی شاملو است که برسالت هندوستان
رفته بود حیدر بیگ یوزباشی قراداغلو و میر ولی بیگ که بعد از فتح قندهار رفته بودند شرح رفتن آمدن زنبیل بیگ آنست که
چون خان عالم از انجانب برسالت آمده بود گویند از امرای بزرگ آن سلسله بود و با اسباب و یراق و تجملات بزرگانه
بنوعی که در محل خود تحریر یافته بایران آمد حضرت اعلی نیز بعد از امکان نظر بحال امرا و مقربان و معتبران این دولت
مشار الیه را که باهلیت ذاتی و سنجیدگی و علو همت و آزادگی و آداب دانی و حسن سلوک متصف و باعتقاد و اعتماد محرمیت
و ازدیاد قرب و منزلت از اقران ممتاز بود شایسته امر رسالت و سزاوار این خدمت دانسته چنانچه در محل خود ذکر
شده همراه خان عالم روانه فرمودند چون بآنخدمت مامور گشت و همت مصروف آن داشت که از روی اخلاص
و حسن اعتقاد و صوفیگری سر و جان و مال در راه مرشد و ولی نعمت دریغ نداشته بنوعی بدین خدمت اقدام نماید
که در نظر دوست و دشمن شایسته و پسندیده باشد لاجرم بر وجهی که درخور همت و غیرت و لایق ناموس دولت
بود بتجهیز و یراق آن سفر پرداخته با شکوه و عظمت ملوکانه و اسباب و تجملات بزرگانه از اسبهای تازی نژاد صبا
پیوند و زینهای مرصع بطلا و جواهر بیمانند که بهتر زیب و زینت سپاهی آنست و اقسام مرصع آلات و اشیا و تجملات
بزرگانه زیاده از حد و شمار و با جمعی کثیر از ملازمان و پیش خدمتیان و عمله کارخانها با آراستگی و پیراستگی تمام از خدمت
اشرف جدا شده در مرافقت خان عالم روانه شد چون قدم بملک هندوستان نهاد بهر جا و بهر ولایت که
رسید بشرایط اقبال و لوازم اعزاز و احترام قیام نمودند چون بلاهور رسید حضرت پادشاه والاجاه فرمانفرمای
ممالک هندوستان بسیر کشمیر تشریف برده بودند هنگام بازگشتن شده زنبیل بیگ حسب الفرموده در لاهور توقف
نمود و خان عالم پیشتر رفت بعد از وصول پادشاه بلاهور مشار الیه شرف ملازمت دریافته لوازم تحیت و تسلیم آداب
تعظیم و تکریم چاکرانه چنانچه رسم آنجاست بجا آورده و از جانب همایون اعلی پرسشهای دوستانه و نیازمندیهای
برادرانه بظهور آورده نامه همایون فال خاقانی را با تحف و هدایا گذرانیده در آداب رسالت و شرایط سفارت
بر وجهی که سزاوار محبت و دوستی طرفین بود فروگذاشتی نکرد حضرت پادشاه والاجاه را رسم معتاد که از روزی
که تولد یافته الی الغایت هر سال دو باره جشن عظیم در دهلی منعقد میفرمایند و نذوری که در حالت ولایت و روز مولود گردد

بروجهی که معتاد ایشان است بعمل می آورند و در روز تولد ماه عربی و فارسی که موافق باشد ایشان را برابر یکسر ترازوی طلا که بازنجیرهای
زر مسلسل ساخته اند کشیده بر سر دیگر زر مسلوک در وزن قمری سیم مسلوک و در شمسی زر سکه دار وزن میکنند و گویند آن نقد را
بفقرا و اهل احتیاج تصدق مینمایند و در مرور ایام میانه شمسی و قمری تفاوت بهم رسیده بنابران دوباره وزن مینمایند چون
وعده آن روز جشن نزدیک بود آنحضرت در لاهور توقف ننموده بسرعت متوجه دهلی میشده زنیل بیک حسب الصلاح خان عالم
اظهار معامله قندهار بروجهی که مامور بود بارکان دولت و اعیان حضرت نموده چون جوابی که موجب تسلیه خاطر باشد
نشنید عزیمت داشت که از همانجا باز گشته پیش شاه رود و از گفتگوی صلاح اندیشان متقاعد نمیگشت درین اثنا از جمله
هدایا که سبق ذکر یافته جیقه مرصع بلعل بزرگ که اسم پادشاه مغفور میرزا الغ بیک بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان
بران نقش یافته بمناسبت گورکانیت جهت آنحضرت فرستاده بودند چون در حین رفتن زنیل بیک اتمام نیافته بود
متعاقب می آوردند رسید و بعضی از تحف و هدایا پادشاه روم نیز حضرت اعلی خصه و الوش برادرانه جهت آنحضرت
ارسال داشته بودند درینوقت ورود یافت رقم مبارک که درباب گذرانیدن آنها باسم زنیل بیک صدور یافته بود
رسید لاجرم بالضروره بایلغار متوجه دهلی گشته بعد از انعقاد جشن مذکور و گذرانیدن تحفهای مزبور در رکاب سعادت
انتساب پادشاه والاجاه از دهلی بدار السلطنه اکره رفت همواره منظور انظار عاطفت و اشفاق بود اما هرچند در باب
قندهار بارکان دولت و محرمان سرایر سلطنت سخن میگفت جوابی مقرون بصواب نمیشنید و حقایق احوال از ولی نعمت
خود مخفی نداشته در طی عرایض خود اشاره و ایمایی دران ماده کرده بعد ازان که مهم قندهار بروجهی که تحریر پیوست
صورت وقوع یافت خبر بهندوستان رسید زنیل بیک را محرک این واقعه دانسته چند روزی باو سرگران بودند
تا آنکه حیدر بیک یوزباشی قراداغلو و میرولی بیک داروغه سرخاب متعاقب یکدیگر رسیده مفاوضه محبت طراز
شاهی بمعاذیر دلپذیر که درباب قندهار اندراج یافته بود رسانیدند عذر پذیر گشته اظهار مسرت و ابتهاج نموده مجددا
باستوار قواعد مصادقت و دوستی ظاهری که فیمابین واقع بود مستظهر گشتند در حینی که حضرت پادشاه والاجاه عزیمت
ولایت کشمیر نموده بود در مقام رخصت زنیل بیک و رسولان مذکور در آمده نامه محبت آیین محتوی بر تواضعات
دوستانه و تکلفانه یگانه کانه در قلم آورده بود و این عبارت دران مفاوضه شریفه مرقوم بود که ما محبت و دوستی
آن زیبنده افسر کیانی را بعالمی برابر نمیکنیم و هیچ عطیه را با آن نمی سنجیم زنیل بیک و رسولان مذکور را رخصت انصراف
داده روانه نمودند در قانون سلسله اکبری تعظیم و کورنش مخصوص و متعارفست که در وقت انعام و تحسین صاحبان
انعام در ازاء تفقدات بدان اقدام مینمایند و در هنگام جدا شدن زنیل بیک حضرت پادشاه والاجاه در خصوص او

اظهار تفقد و احسانی کرده چون آن گونه لورتشی که آنرا در اصطلاح تسلیم میگویند نزد ایشان خالی از خواری و فروتنی و مذلتی نیست
زنیل بیک از علو مرتبه و غلوی بندگی این آستان تن بآن در نداد هر چند نیکخواهان طرفین دران ماده مبالغه نمودند اوابا کرده
و گفته که این رسم معتاد درگاه ولی نعمت ما نیست اگر پادشاه عنایت خاص فرمایند که غرض آلوده مال دنیوی نباشد در ازاء
آن شفقت خاص آنچه باید کرد مضایقه نیست بعضی از ارکان دولت جهت استمرار رسم و عادت و نقاری که از او در دل
داشتند کوته همتی بولی نعمت خود روا داشته در ایصال آن احسان تغافل و تعلل ورزیده مشار الیه نیز نام نبرده روانه
شد مجملا در اوایل این سال ایلچیان مذکور بدرگاه سدره مثال رسیده در ملک مازندران بسعادت بساط بوسی فایز
گشتند و خدمات زنیل بیک بسیار مستحسن آمده مورد توجهات بیکرانه خسروانه گردید و پایه قدر و منزلتش در تلافی آن بلند
همتی بکمال ارتفاع و سربلندی یافت دیگر از وقایع آنکه چون خاطر انور از مهم قندهار و استحکام شکست و بست و قلعه
اطمینان یافت سلطانان اوزبک متواتر و متعاقب ایلچیان فرستاده اظهار خلوص عقیدت و یکجهتی نمودند و کوتوال
قلعه بالامرغاب را که در سال گذشته گرفته ببلخ برده بودند و قلعه را متصرف شده بودند باز فرستاده قلعه را بدستور
بملازمان درگاه عالم پناه سپردند و مهمات اسفندیارخان در خوارزم تمشیت پذیرفت دیگر بودن عساکر فیروزی
نشان در خراسان لازم نبود بنابران حکم جهانمطاع آفتاب شعاع بشرف نفاذ پیوست که عیسی خان قورچی باشی و
علیقلیخان ایشک آقاسی باشی سان لشکر فیروزی اثر گرفته غازیان را رخصت اوطان دهند و ایشان حسب الفرموده
عمل نموده لشکریان بمساکن و اوطان خود رفتند و رایات فیروزی آیات عز و جلال بکامرانی و اقبال از مازندران بهشت
نشان متوجه پایه سریر سلطنت بنیان گشته در ساعت سعد بدار السلطنه اصفهان وارد گردیده در دولتخانه مبارکه
نقش جهان نزول اجلال فرموده و تا تشتماه در دار السلطنه مذکور کامیاب دولت بوده بانتظام مهام ضروریه
می پرداختند ابراهیم خواجه ایلچی بلخ رخصت انصراف یافته با نامه عطوفت آئین و هدایای لایقه صداقت تزیین مشمول
نوازش و الطاف شاهانه راه دیار خویش پیش گرفت درین اثنا بعضی اخبار از جانب عراق عرب رسیدن گرفت که
توجه موکب همایون بدان صوب بی اختیار روی داد و بنوعی که شرح آن در ذیل مسطور میگردد دستور خیر اثر دار السلام بغداد
اتفاق افتاد ذکر بعضی از حالات دار السلام بغداد و آمدن حافظ احمد پاشا بعساکر روم بر رای رزین صاحب خردان
حقایق بین پوشیده نیست که دار السلام بغداد از بلاد مشهوره آفاق دار الملک عراق عرب و زیاده از پانصد سال دار الخلافه
و محل اقامت فرمانفرمایان عرب و عجم و ترک و دیلم بود بکثرت زراعت و آبادانی و انبوهی خلایق معموری از شرح و بیان
مستغنی است و در ظهور دولت پادشاهان علوی ارکان صفوی بنیان همچنانکه در مجلد اول این نسخه عالم آرا در طی قضایا و سوانح

زمان اعلی حضرت جمجاه جنت مکان رقم زدهٔ کلک بیان گشته ایالت و دارائی آنولایت در زمان آنحضرت بمحمد خان شرف الدین اغلی
تکلو مفوض بود در سنهٔ اربعین و تسعمایه که اولامه سلطان و غازیخان مهردار که امراء بزرگ تکلو بودند ازین دولت روگردان
شده نزد سلطان سلیمان خواندکار روم رفته و او باغوای ایشان و تحریک آن مردودان لشکر بدیار عجم کشیده طایفهٔ
تکلو حرام نمکی کرده محمد خانرا که یکرنگ و دولتخواه بود از میانهٔ خود بیرون کرده آنولایت را بسلطان سلیمان دادند
درین چند سال آن بلدهٔ طیبه ارم تمثال و تمامت عراق عرب در تصرف رومیه بود اکنون بیست و پنجسال متجاوز است
که خطهٔ دار السلام از شورش عام و طغیان اوباش و لیام از نسق و نظام افتاده هر چند گاه یکی از غظاء سپاه بهوای
حکومت و خودسری لوای عصیان و طغیان افراخته حکام و پاشایان که از جانب پادشاه روم منسوب گشته می آمدند
خصوصاً محمد پاشا و دیگر پاشایانرا چنانچه در پیش مذکور شد تمکین نمیدادند و مکرر فیمابین جنگ و جدال وقوع می یافت
جمعی از سپاهیان عرصهٔ تیغ فنا میگشتند و از عدم اقتدار حاکم مستقل و تسلط اوباش و خودسران طایفهٔ رعایا و برایا
پایمال حوادث و نوایب بودند و سکنهٔ عتبات عالیات سدره مرتبات از بیم ضرر و آسیب آنطایفه شبی بر بستر راحت
و استراحت آسودگی نمی یافتند الحاصل بر حسب تقدیر و اقتضاء قضا تزلزل و اختلال باحوال خلق آندیار راه یافته بود
علی الخصوص درین دو سه سال که میانهٔ محمد قنبر و بکر سوباشی نزاع و جدال پدید آمده محمد قنبر بقتل آمد چنانچه بتحریر پیوست
بکر سوباشی اقتدار و اعتبار یافته دست جور و تعدی گشوده ارباب تمول و اغنیا بمصادره و مواخذهٔ او گرفتار بودند
و بجهت جذب قلوب سپاهیان مانع ایشان در دست درازی و ارتکاب امور بیحساب نمیشد و بر طبق مضمون مقال شعر
به نیم بیضه که سلطان ستم روا دارد زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ ارباب زرع و دهقنت از جور و تعدی بجان آمده
دست از زراعت کشیده خلایق از فقدان حبوبات در کمال عسرت و بی سامانی میگذرانیدند از حکمت بالغهٔ الهی درین
شورش سحاب نیز از تقاطر باز مانده خشکسالی علاوهٔ سایر کربات و مکروهات گشته قحط غلات در آنملک پدید آمده خلایق
در مضیق حیرت و تنگنای عسرت مانده جمعی که بقدر مونتی داشتند سرمایهٔ خود را مصرف اوقات نفس کرده بفقر
و تنگدستی گرفتار آمدند و اوسط الناس آنچه قدرت بیرون رفتن داشتند اکثر روی بتفرقگی آورده قریب یکصد هزار
نفس از ذکور و اناث و نسا و صبیان از شهر و ولایت جلا اختیار کردند و در دیار عجم پراکنده شدند و برخی بجانب
بصره و عربستان حویزه رفتند مجملا در هر جا از قرص نان نشان جستند روی بآنجا آوردند گمان نان جو در
جائی نبردند سپاهیها کلاه خیمه خوردند جمعی کثیر از مردم عالمند پسران و دختران خود را بمعرض بیع در آوردند
و تن بمفارقت جگرگوشگان در دادند راقم این نگارستان از اصفهان متعاقب اردوی ظفر نشان متوجه بغداد بود

در هیچ منزلی نزول نکرد و بهیچ قریه از قرای ممالک نرسید که از مردم عراق عرب جمعی پسر و پا ندید که بقوت لایموت خیرات
و تصدقات دهقانان قناعت نموده اقامت اختیار نکرده باشند فقرا و درویشان که نه سامان بودن داشتند
و نه حالت بیرون رفتن از غایت استیلای جوع و فقدان نان از تاب و توان افتاده گروه گروه بر سر راهها بصد حسرت
و هوان در آرزوی نان جان میدادند درین حال حافظ احمد پاشا که در دیار بکر از درگاه سلطان روم سردار شده
بدفع ارباب طغیان و تنبیه متمردان مامور گردیده بود و نظام و نسق ملک بغداد را برای و رویت او منوط گردانیده
سلیمان پاشا نامی را بایالت دار السلام موسوم ساخته همراه نموده بودند که بعد از دفع طاغیان او را در ایالت
آن ولایت متمکن گرداند و او حشری انبوه از عساکر دیار بکر و پاشایان سرحد و سنجق بیکیان اکراد جمع آورده با موازی
سی هزار کس بر سر بغداد آمده چون حدود دار السلام محل نزول این سپاه گردید بعضی از اوباش و لیام را که در انجا
جمع آورده بودند سر خود گرفته بیرون رفتند و سپاهیان دایمی از بیم تمرد و عصیان که بکرات و مرات از ایشان
صدور یافته بود ابواب موافقت مسدود ساخته بدستور متابعت بکر سوباشی اختیار نمودند بیشتر از بیشتر در مقام
خلاف در آمده ببرانجام اسباب قلعه داری پرداختند و حافظ احمد پاشا دفع و رفع آن طایفه سرکش و انتزاع
آنملک از ید متغلبه پیشنهاد خاطر ساخته چون بحوالی قلعه فرود آمد عساکر بغداد تا موازی پنجهزار کس کما بیش بعزم رزم
از قلعه بیرون آمده در برابر آن سپاه موفور با کمال جهل و غرور صف آراستند و از جانبین دست بآلت کارزار
برده فیما بین حربی صعب اتفاق افتاد لشکریان سردار که اضعاف مضاعف بغدادیان بودند غالب آمده عسکر
بغداد مغلوب شدند تا موازی یکهزار و پانصد نفر تخمینا از جنود بغداد درین معرکه کشته گشته بقیة السیف منهزم و بدحال
بقلعه آمدند بکر سوباشی را تزلزل و اختلال بحال او راه یافته از خوف جان متواتر و متوالی قاصدان نزد امرا
عظام قزلباش که در حدود همدان و لرستان و آنحدود بودند فرستاده استعانت مینمود و اعلام کرد که عزم صمیم القلب
آستان عرش نشان شاهی که ملجا و منجای عالمیانست توسل جسته بغیر از درگاه عالم پناه پناهی ندارم و این
ولایت که ملک موروث آنحضرتست بمنسوبان آن درگاه تعلق دارد هرگاه ساحت این ولایت مضرب سرادقات
جاه و جلال گردد ازین بنده دولتخواه بجز اطاعت و انقیاد امری دیگر بظهور نمیرسد صفی قلی خان بیگلربیگی قلمرو
همدان و حکام آن سرحد حقایق حال بعرض عاکفان سده جلال رسانیدند حسب الامر اشرف بجهت ضبط سرحد
و دفع مضرت و آسیب لشکریان عثمانی سردار تا قلعه زنجیر و درتنگ رفتند که مبادا از استخلاص گروه بی مآل دست درازی
بحواشی مملکت قلمرو همایون واقع شود شاید از آوازه حرکت قزلباش بیچارگان پریشان روزگار آن دیار را

استخلاصی روی دهد از استغاثهٔ بکر سوباشی مکرراً کمال اضطرار روی مینمود ترحم بحال عجزه و زیردستان و بیچارگان آن ملک
که با کمال عسرت و ضیق معاش و الم جوع پایمال لشکریان هر دو طرف یعنی سردار و بغدادیان بودند همه روزه نهب
و غارت یافته سرگردان بادیهٔ حیرت شده بودند یکدو سه مرحله پیشتر رفتند و مکتوبی بحافظ احمد پاشا نوشته مصحوب
معتمدی از غازیان خدابنده لوی شاملو فرستادند خلاصهٔ مضمون آنکه آنچه از احوال عراق عرب معلوم ما گشته آنست
که احوال عجزه و رعایای آن ملک که ودایع بدایع مالک الملک علی الاطلاق اند بنابر شیوع قحط غلات که دو سه سال
از حوادث وقوع یافته اختلال پذیرفته اکثر جلاء وطن اختیار نموده‌اند و خرابی در ملک پدید آمده و جمعی سکنهٔ پریشان روزگار
که مانده‌اند از سپاهی و رعیت از غایت اضطرار از بیم حادثه پناه بسایهٔ معدلت نواب کامیاب همایون شاهی ظل اللهی
آورده‌اند و اکنون ما را جهت ترفیه حال بیچارگان و خلاصی درماندگان وادی حیرانی در نجد و اتفاق نزول افتاده
اگر ایشان نیز درین هنگام ترک مجادله و نزاع نموده باز گردند که عامهٔ خلق آن دیار از سپاهی و رعیت فی الجمله
از تنگنای عسرت خلاصی یابند بصلاح اندیشی اقرب و ترفیه حال خلایق و غمخوارگی عباد الله که بر ذمت همت خداوندان
جاه و سپاه لازم است اولی و انسب مینماید حافظ احمد پاشا چون از مراسلهٔ امرا و قرب وصول ایشان اطلاع یافت
با وجود آنکه سی هزار کس همراه داشت و سپاه قزلباش هفت هزار نفر زیاده نبود بمعارضهٔ لشکر قزلباش دلیری
نتوانست کرد روز دیگر کوچ کرده بصوب مراجعت روی آورد اما در حین رفتن کسان معتمد نزد بکر سوباشی
بقلعه فرستاد که از جانب حضرت خواندکار انتظام مهمات این ملک برای و صلاح اینجانب مفوض گشته و ما حکومت
بغداد را باو مسلم داشتیم و از پیشکش و ترجمانی که میداد گذشتیم باید که مملکت را خوب ضبط نموده قزلباش اگر اراده
کردو شهر و قلعه راه ندهد درین امد و رفت حافظ احمد پاشا حوالی بغداد تا شهروان نهب و غارت یافته خرابی بسیار
در آن دیار وقوع یافت و عجزه و رعایا پایمال حوادث و نوایب بودند بعد از رفتن او صفی قلیخان و امرا پیشتر رفته رعایا
باستظهار ورود لشکر قزلباش فی الجمله اطمینان یافته در مساکن و اوطان قرار و آرام گرفتند امرای عظام حقیقت رفتن
خود را بجد و دار السلام و بازگشتن حافظ احمد پاشا و اظهار اطاعت و انقیاد پیشتر از پیشتر که بکر سوباشی مینمود بپایهٔ سریر
اعلی عرضه داشت نمودند چون این اخبار بدار السلطنهٔ اصفهان بساحت آستان بهشت آشیان بپایهٔ سریر بی نظیر
رسیده بالهام غیبی و تائید لاریبی نهضت همایون بآن طرف اتفاق افتاده رایات فتح آیات بدان صوب مبارکی در
حرکت آمد **ذکر یورش جهانگشای همایون بصوب عراق عرب و ادراک زیارات و طواف روضات مطهرات عالیات
رفیع الدرجات حضرات ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و فتوحات اتفاقات بتقدیر حضرت قاضی الحاجات و سامع المناجات**

چون ذات حمیده صفات همایون شاهی ظل اللهی به بندگی ولای سلطان ولایت و مسندآرای عرصهٔ امامت مفطور و مجبول است
و از وفور ارادت و اخلاص بندگی و حسن عقیدت و اختصاص همیشه خود را کلب آستان سعادت آشیان غروی نشان
اعنی سلطان خطهٔ نجف میشمارد و پیوسته آرزوی خاکروبی آن روضهٔ مقدس و زمین مطهر اقدس و زیارت مراقد متبرکهٔ
ائمهٔ کرام سلام الله علیهم اجمعین در ضمیر منیر اخلاص گزین آنحضرت رسوخ تمام داشت لیکن بنابر ظهور هرگونه موانع و مشاغل
روزگار و صورت صلحی که فیمابین آنحضرت و رومیه واقع شد و نظر بآن منافی عهد و مغایر پیمان مینمود تا غایت در عقدهٔ
تعویق مانده بر حسب الامور مرهونة باوقاتها از قوت بفعل نمی آمد درینوقت که رومیه بپادشاه خود عصیان ورزیده
بقتل سلطان عثمان دلیری کردند و در هر سری سودائی پدید آمده حکام و پاشایان رومی در سرحدها بامور مغایر صلح
اقدام نمودند بهیچ یک مقید بامر و نهی دیگر نبودند بتخصیص مردم بغداد که نه مطیع رومی بودند و نه قزلباش و اختلال احوال
سکنهٔ آنملک و مجاورین عتبات عالیات بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت در حینی که عزیمت قشلاق مازندران فرموده
متوجه بودند بالهام ملهم اقبال و اشارهٔ غیبی فتح منوال فسخ عزیمت مازندران فرموده بقصد زیارت روضهٔ مطهرهٔ
شاهنشاه عالم ولایت و حضرات مقدس ائمهٔ کرام سلام الله علیهم اجمعین که همیشه مرکوز خاطر و مکنون ضمیر انور بود بسفر خیر اثر بغداد
متوجه گردیدند که بتوفیق الله تعالی بآن سعادت عظمی فایز گشته از پرتو ورود موکب مسعود میمنت مورود و قدوم سعادت
لزوم اشرف استقامتی در احوال سکنهٔ آنملک و سدنهٔ روضات مقدسات پدید آمده بیچارگان و درماندها [illegible]
از جنگ ارباب ظلم و عدوان خلاصی روی دهد و از لطایف غیب که مشعر بر امضاء این عزیمت شد آنست که چون حضرت اعلی
برسم معتاد و عادت معهود که در امور کلیه و جزئیه بی تفأل فرمودند و در ابتداء سطر اول صفحهٔ یمنی آن صحیفهٔ مبارکهٔ متبرکه
بسم الله الرحمن الرحیم که بین الجمهور دلیل بر افتتاح مقصد و مبارکی سفر است بر آمد باین اشارت بابشارت مستبشر گشته
در ساعت مختار که سعود توفیق اقتباس سعادت از آن نمایند از دار السلطنهٔ اصفهان برهنمونی قاید توفیق با قلیلی
از جنود قاهره که در رکاب مقدس حاضر بودند با جهان جهان شوق و عالم عالم شعف قدم توکل بر شاهراه مقصد
که مقصود اعظم اهل ایمان آنست نهادند و از اتفاقات حسنه توکلت علی الله از واردات طبع ضیاء محمد یوسف قزوینی
تاریخ خیر اثر این سفر معتبر است چنانچه درین قطعه بیان کرده قطعه دیریست که عزم نجف شاه ولایت میداشت
شهنشاه جهان در دل آگاه اسباب عزیمت همه چون گشت مهیا گردید ز سر کرده عزم آن راه چون گفت
توکلت علی الله و روان شد تاریخ همان شد که توکلت علی الله و صلای زیارت بخاص و عام در دادند که هر کس را آرزوی
آن مطلب علیا در دل باشد متوجه گشته بموکب اخلاص گزین پیوندد و خلق عالم متوجه اردوی ظفر قرین گشتند با آنکه شهرهای دور را

خبر نشده بود چندان خلق بشوق دریافت آستانبوس صاحب خود هجوم آورده بودند که از حساب بیرون بود و منشور
عاطفت بالقاب ایالت و خانی باسم بکر سوباشی عز اصدار یافت و از نهضت مبارک موکب مقدس معلی اعلام دادند
وصفی قلیخان و امراء عظام که پیشتر آمده مایهٔ استظهار و استخلاص او شده بودند بظاهر دار السلام رسیده خیام اقامت
نصب نمودند و حکیم همایون که باسم او عز اصدار یافته بود دارسال داشته منتظر بودند که بوعدهای جمیل که مینمود وفا نموده
طریق میزبانی بر وجه مرغوب مسلوک دارد اما بکر سوباشی که از زمین ورود جنود قزلباش از تنگنای محاصره و اضطرار
خلاصی یافت و از جانب سردار مذکور نوید ایالت بغداد شنید با جنود قزلباش شیوهٔ ناپسندیده ارباب حیله و نفاق
پیش آورده اصلا راه و رسم مردمی که متوقع ایشان بود از و بظهور نرسید هر چند روزی طریق مدارا مسلوک داشته گاه
مراسم ملاقات و آشنائی را با امراء عظام بورود موکب همایون موقوف میداشت و گاه بدیگر وعدها و عذرهای
نامقبول تمسک جسته بلیت و لعل میگذرانید تا آنکه بعد از چند روز بالکلیه ابواب آشنائی مسدود ساخته دروب شهر و قلعه
را خاک ریز کرده توپ و بادلیج بامراء معلی و اردوی معلی انداختن شروع کردند امراء عظام بطرفی که از آسیب توپ
و بادلیج محفوظ بود نقل نمودند و حقیقت عذر و نفاق او را بخدمت اشرف عرض کرده منتظر فرمان قضا جریان و وصول
موکب ظفر نشان بودند در یورت کنکاور عریضهٔ امرا بدرگاه معلی رسیده حقایق حال معلوم گشت چون غرض اصلی نواب
همایون از ارتکاب این سفر خیریت اثر سعادت طواف و زیارت عتبات عالیات بود دیگر باره از موقف جلال
منشور عز و اقبال باسم بکر سوباشی مرزوق الطرفین عز اصدار یافت و او را بانواع نوازشات شاهانه مستمال گردانیدند و در آن
منشور اقبال درج نمودند که هرگاه بر جادهٔ اخلاص و یکجهتی چنانچه مکرر عرض نموده ثابت قدم و راسخ دم بوده باشد
حکومت بغداد بدستور باو متعلق است و مارا بجز ادراک سعادت زیارت مطلبی دیگر نیست و میر ولی بیک داروغهٔ
شترخانه حامل آن عنایت نامهٔ نامی گشته روان شد تا باز گشتن او بتباطی مسافت میشد و چون حامل نامه ببغداد رسید
بکر سوباشی باغوای چندی از متعصبان مذهب با او ملاقات ننموده آن صحیفهٔ دولت را از و نگرفت و بعضی از جهلا
و بیدولتان یکی از رفقای او را بقتل آوردند و اراده داشتند که او را نیز از بالای قلعه در اورند شخصی از آن طبقه که گویند
عبد الرحمن نام داشت عاقبت اندیشی کرده مانع این حرکت شنیع شد و میر ولی بیک خود را از چنگ آن قوم بد مآل
بیرون انداخته بخدمت اشرف رسید و اصرار بکر سوباشی و سپاهیان بغداد را در مخالفت و قلعه داری بعرض اقدس
رسانید امواج بحر غضب الهی یعنی خشم شهنشاهی در تلاطم آمده فتح و تسخیر آن ولایت و سر دادن ارباب حیل و آن طبقهٔ غدار و
قتل و قمع آن بدبختان که چند سال بود که بخود سری بر آمده همیشه فتنه انگیز و آشوب طلب بوده اند با رومی و قزلباش

بحیله و تذویر زند کانی مینمودند پیش نهاد همت والا گردانیدند و عیسی خان صفوی قورچی باشی را با مقرب الحضرت زینل بیک
بیگدلی تو شمال باشی شاملو که از رسالت هندوستان آمده مورد تربیت و الطاف شاهانه بود و فوجی از افواج قاهره از
درتنگ پیشتر فرستادند که اگر بکر سوباشی بدستور گوش مخالفت و قلعه داری زند باتفاق امراء عظام که ببغداد رفته اند
تنگ و بد قلعه و شهر را بنظر احتیاط در آورده راه خروج و دخول رومیه را مسدود گردانیده بلوازم اسباب محاصره پردازند
و سرداران مذکور پذیرای فرمان گشته از آن سرزمین روان شدند ذکر فتوحاتی که قبل از وصول موکب همایون اعلی شاهی
ظل اللهی بنیروی اقبال بی زوال سمت وقوع یافت از دلایل فتح و علامات نصرت و ظفر که در بدایت این سفر مبارک
میمون روی نمود بدست در آمدن قلعهٔ محمد لک است که از سنجق بیگیان تابع بغداد بود شرح بر سبیل اجمال آنکه محمد مذکور
از طایفهٔ لک آباد باطله احشامات قلمرو همایون بود در ایام فتور جمعی بیدولتان بر خود جمع نموده بقطع طرق و نهب و
غارت اقدام مینمود و از خوف امراء قزلباش در حدود درهاب از اعمال درتنگ قلعه قایم کرده بود و بعضی محال تابعه بغداد را
نیز متصرف شده اظهار دولتخواهی رومیان مینمود و از جانب پاشایان بغداد مرتبهٔ سنجقی یافت و پیوسته متعرض خلق الله
میشد درین سال محمد مذکور فوت شده پسر و برادر او در قلعه اقامت داشتند و از نهضت موکب مقدس خبر یافته
کس نزد امراء عظام فرستاده اظهار شاهی سیونی کردند امراء مذکور جهانگیر بیک قوم قاسم سلطان ایمانلو را
با موازی پانصد سوار از غازیان بدانجا فرستادند که اگر پسر و برادر محمد لک در قول خود صادق باشند قلعه او را
متصرف شده ایشان را باستقبال موکب همایون برند و چون جهانگیر بیک و غازیان بپای قلعه رسیدند پسر و برادر
محمد مذکور در رواج اعمال الحیله و تذویر اظهار اطاعت و انقیاد نمودند در هنگام فرصت علی الغفله بهانه آنکه بخدمت اشرف میروم
با جمعی که از قزلباش متوهم بودند بیرون آمده راه گرکویه و شهر زور پیش گرفتند جهانگیر بیک واقف گشته جمعی از غازیان را بتعاقب
فرستاده بهر کس دست یافتند از پا در آوردند قریب شصت هفتاد نفر بقتل آمدند بقیة السیف در کمال اضطرار احمال و اثقال
ریخته جان بدر بردند و غازیان سالماً غانماً عود نموده قلعه و اموال و اشیاء ایشان بتصرف اولیای دولت قاهره
در آمد و حقیقت حال بعرض عاکفان سدهٔ جلال رسید چون عبور رایات اقبال از آنجا واقع شد قلعه را بجهانگیر بیک
مذکور سپردند گفتار در محاربه امراء عظام با گروه لئام بغداد و ظفر یافتن بتأیید آفریننده بلاد و عباد جل عظمته و جلاله
و عمت عطیه و الآلاء تبیین این مقال آنکه در روزی که عیسی خان قورچی باشی و زینل بیک تو شمال باشی بظاهر بغداد رسیده نزول
نمودند و بکر سوباشی در مقام قلعه داری در آمده ابواب جنگ و جدال گشودند روز دیگر صف [illegible] و امراء فریق او را
که بیشتر آمده بودند مقرر داشتند که از دجله عبور نموده بطرف بغداد کهنه رفته در آن سرزمین هارکش اقامت اندازند که

آمده شد رومیه انطرف انقطاع باید و امرا عظام یکید و سفینهٔ کهنهٔ شکسته بدست آورده در برابر روضهٔ مقدسهٔ کاظمین حسب المود
۴۷۲
اراده عبور داشتند که بکر سوباشی و اهل قلعه از عزیمت عبور لشکریان اطلاع یافته موازی یکهزار نفر از جوانان کار آمدنی
بسرکردگی حمزه آقا برادر بکر سوباشی و امرا و کدخدا و کیل و ضریر آقا که از عظما و معتبران آن طایفه بودند بدان طرف فرستادند
که قزلباش را از عبور مانع آیند هنوز زیاده از یکصد نفر مرد و شصت هفتاد راس اسب تخمیناً با امرا نگذشته بودند که سپاه
مخالفان نمایان شده صف قتال آراستند امرا عظام از وفور غیرت و مردانگی و نیروی اقبال همایون قبل از آنکه کمیت
و کیفیت لشکر قزلباش که از آب عبور کرده بودند بر فوج مخالف معلوم گردد بر صف سپاه ایشان تاخته معرکهٔ رزم را گرم
کردند در همان حملهٔ دلیرانه اول مخالفان شکست یافته راه هزیمت پیش گرفته این بیت بر یکدیگر می خواندند شعر گریزی بهنگام
سر بر بجای به از پهلوانی سر زیر پای و سرداران آن فوج هر سه کس گرفتار شدند عمر کدخدا را اسمعیل بیک سفرچی حسین
خان حاکم لرستان گرفته بود و گیرندهٔ دو نفر دیگر معلوم سودا و راق نشد بالجمله غازیان هزیمتیان را تا سر جسر تعاقب
نموده موازی سیصد نفر بلکه بیشتر بقتل در آوردند شکستگی فاحش بران فواحش راه یافته دلاوران سپاه منصور بفتح
و ظفر اختصاص یافتند درین معرکه از صفی قلیخان و حسین خان و سایر امرا مردانگیها صدور یافته هر یک از امرا که بیشتر از لشکر
از آب گذشته بودند بنفسه مباشر حرب گشته موازی هفت هشت نفر را نیز رسانیده بطعن سنان از اسپهاشان انداخته
بودند و در بدایت حال اولیای دولت را چنین فتحی که کارنامهٔ فتوحات شجعان روزگار است روی داد اگر خرد
پروران خرده بین و دوربینان عالم یقین بدیدهٔ تامل و تعمق درین کارنامه نگرند شکست یافتن یکهزار جوان از شجعان
قوم از شصت هفتاد نفر بسامان و بی یراق و اسب که بجهت عبور آب و کشتی استعداد جنگ نداشتند بجز عنایت
الهی نیروی اقبال همایون شاهی چیزی دیگر نخواهد بود مجملاً شرح این فتح مبین بعرض اقدس رسیده امرا [illegible] از خوردن تحسین
و آفرین گشتند و ازین دستبرد دلیرانه مجدداً دلیری و دلاوری جنود قزلباش در میان آن گروه بی عاقبت شیوع یافته
سر بقلعه فرو بردند چنانچه کشف سر در خود کشیده اما بنوعی از بادهٔ پندار و غرور سرمست و بیشعور بودند که ازینگونه وقایع
در نظر دوربینان مراتب دانش موجب مزید بینائی و آگاه دلانرا باعث ازدیاد آگاهی تواند بود اصلاً از خواب
غفلت بیدار نشده باستحکام بروج و باره می پرداختند و خود را آماده فنای مطلق میساختند دیگری از سوانح اقبال قتل و استیصال
گروهی از جماعهٔ مفسد و اشرار است که بطمع مال باستقبال تجار و طبقهٔ سوداگر رفته بودند که ایشانرا تاراج کنند جمعی از
سوداگران و ارباب تجارت از طرف حلب بجانب عراق عرب می آمدند چون بحدود دار السلام رسیدند بکر سوباشی
از آمدن ایشان اطلاع یافته بطمع مال فوجی از جنود بغداد را باستقبال قافله فرستاده که اموال و اسباب را زود کم

بقلعه رسانید که مبادا بدست جنود قزلباش درآید آنگروه قافله را دریافته رقم تملک بر بضاعت کل آن بیچارگان کشیدند
و اهل قافله سرگشته و حیران دست از مال و جان شسته چشم براه لطیفهٔ غیبی داشتند که مگر صورتی از عالم غیب روی نماید
که اگر مال رود بجان امان یابند و بصد اندوه گرفتار آن گروه بودند چون بجدود دار السلام رسیدند از آمدن سپاه قزلباش
آگاه شدند و بر آن گروه باندیار اطلاع یافتند پوشیده و پنهان قاصدی فرستادند که اگر ورود قزلباش صورت وقوع داشته باشد گرفتاری
و بیچارگی قافله را ببرادران لشکر عرض نمایند چون قاصد رسید امراء عظام که از دجله عبور نموده بودند فوجی از غازیان باستقبال
آن گروه فرستادند و ایشان را در صحرائی دریافته بغدادیان را شکاری وار در میان گرفتند و تمامت اهل عدوان
طعمهٔ شمشیر غازیان گردیدند و مایعرف ایشان نصیب غازیان شد حیرت زدگان قافله از آن بلیه نجات یافته بمحامد
الطاف ربانی و شکر مواهب یزدانی قیام نمودند در حینی که ساحت دار السلام مضرب خیام خسرو گردون احتشام شده
بود همگی مردم قافله مذکور سالما و غانما بار دوی کیهان پوی داخل شده در ضمان و امان پروردگار جهان در سایهٔ معدلت
نوشیروان زمان آسوده حال گشته بدعای دولت ابد پیوند قیام مینمودند گفتار در نزول رایات ظفر فرجام در ارض مقدس
دار السلام بغداد و محاصره قلعه و فتح و تسخیر آن بعون الله تبارک و تعالی جل جلاله چون ارادهٔ ازلی تعلق گرفته بود که
مملکت عراق عرب را که از تسلط خودسران اوباش از استقامت افتاده محل فتن و فتور گشته بود بزیور معدلت و انصاف
آراسته مهبط امن و امان گردد و اسباب آن بدستیاری کارفرمایان قدر و کارکنان قضا سرانجام می یافت و اینجا
نکته ایست بس دقیق که چون جور و تعدی بکر سوباشی و اتباع او در آنملک از حد اعتدال تجاوز نموده بود و از درگاه منتقم جبار
مکافات ظلمه و استخلاص عجزه و ملهوفان از جور و تعدی اهل طغیان و عدوان بمنسوبان حضرت اعلی حواله شده بود و اگر
بکر سوباشی ... عهد و وفا نموده اطاعت و انقیاد بظهور می آورد بالضروره از دست بمانی باز آنملک را با و می بایستی گذاشت
فاما ... جو تیره شود مرد راه و ز کار همه آن کند کش نیاید بکار همانجا حضرت منقلب القلوب بحکمت بالغه دلهای
آن طایفه را که زنگار گرفتهٔ ظلم و عدوان بود و شایستگی آن نداشت که صیقل حسن عهد و پیمان انجلا پذیرد بجانب
خلاف راغب و مایل ساخته که با کمال مدارا و نهایت مواسا و چندین آثار تلطف و تفقد که از جانب حضرت اعلی نسبت
بایشان بظهور پیوست در سلک مخالفت راسخ بوده از آن جادهٔ عدول نمودند تا مکافات عمل یافته رسید بایشان
آنچه رسید القصه موکب ظفر قرین همیون بعد از فرستادن قورچی باشی و زینل بیک از راه رهات در تنگ حوالی قلعهٔ
محمد لک متوجه شده در غرهٔ شهر ربیع الاول بظاهر بغداد رسیده در حوالی مزار ابو حنیفه نزول ... شادروان عظمت
و اقبال برافراختند و بجهت رفع حجت یکمرتبه دیگر کس نزد بکر سوباشی و عظمای قلعه فرستاده ... و انقیاد

وایفای وعده ولالت فرموده تا سه روز مهلت دادند که در کار خود فکری بصواب اندیشیده طریق امن و سلامت اختیار نمایند
اگر تا سه روز آثار انقیاد بظهور نیاورده آمادهٔ جنگ و جدال بوده بعد از آنکه بتوفیق حضرت ذو الجلال قلعه بقهر و غلبه مفتوح گردد
توقع عفو و امان نداشته باشند آن گروه بد عاقبت سر بخبر اطاعت در نیاورده شروع در توپ انداختن کردند و فرستادهٔ
همایون را بخود راه نداده تهدید قتل او نمودند بعد از سه روز عساکر نصرت شعار بمحاصرهٔ قلعه مامور گشته بر دور آنحصار
استوار از محیط گردیدند و بلوازم اسباب قلعه گیری مشغول شدند در خلال این حال بمسامع غزو جلال رسید که
حسن پاشای حاکم موصل باستعانت بکر سوباشی نوموده حافظ احمد پاشا با موازی پانصد نفر از ابطال رجال بکومک
قلعه بغداد می آید و ذخیرهٔ فراوان همراه دارد که بقلعه رساند فوجی از افواج قاهره و تفنگچیان رکاب اشرف بسرکردگی
معتمد الخاقانی زمان بیک ناظر بیوتات بر سر ایشان تعیین شدند و مبارزان قلعه گشا از هر طرف مورچلها و سیبها
ترتیب داده در تضییق محصوران سعی موفور و کوشش غیر محصور بظهور می آوردند بتخصیص جانب غربی شهر طرف نارین
قلعه که درویش محمد بیک ولد بکر سوباشی محافظت مینمود و بحسن سعی قورچی باشی و جمیع قورچیان عظام مفوض گردیده
بود سیبها پیش آورده در اندک روزی بپای بروج رسانیده شروع در حفر زیر باره و بروج کردند و در عرض
بیست روز چنان کار بر محصوران تنگ شد که جمعی از حارسان نارین قلعه بتخصیص درویش محمد مذکور چاره بجز
استیمان نیافته فریاد الامان برآوردند در شب بیست و یکم فوجی از قورچیان عظام حسب الامر نموده قورچی باشی
از طرف نارین قلعه هجوم نموده از دریچه که از جانب سیبهٔ قورچی باشی بود دلیرانه بالا رفته داخل نارین قلعه شدند
و در آن شب تا موازی سیصد نفر بالا رفته بالآخره قورچی باشی نیز داخل شد و در نارین قلعه کرنا کشیده صدای
فتح غلغلهٔ ظفر در شهر افتاد دلیران قلعه گیر از نارین قلعه روی بشهر آوردند بکر سوباشی و عظمای قوم که در شهر مقام
داشتند از صدای رعد آوای کرنای و ولوله و آشوب مبارزان قلعه گشا خبردار گشته اندکی از خواب غفلت بیدار
گشتند چون نارین قلعه از دست رفته جنود قزلباش داخل شهر شده بودند ترک سعی و ستیزه بیفایده کرده
درویش محمد مذکور و یک یک از آقایان و عظماء قوم در ندامت و خجالت نزد قورچی باشی آمده از خوف جان در
سایهٔ مروت شاهانه پناه می جستند القصه در روز یکشنبه بیست و سیم شهر ربیع الاول مذکور قلعهٔ گردون اساس
دار السلام بغداد که چندین سال بود که از تصرف منسوبان این دودمان بیرون رفته بود کمند همت هیچ یک از
پادشاهان سلسلهٔ تیموریه بر کنگرهٔ آن حصن حصین نرسیده بود بقوت قاهرهٔ یزدانی و نیروی کلی حضرت اقبال شجرهٔ خضره
آثار اعلی خاقانی مسخر اولیای دولت روز افزون گردیده بتصرف در آمد امیدواری بکرم بلا انتهای حضرت باری عز اسمه

آنست که انقراض زمان در ید اقتدار منسوبان این خاندان صفوی بنیان باقی و پایدار مانده دست تطاول و تعدی ارباب
خلاف بر دامن خاکریز شریف مرساد حضرت واهب العطایا ذات اقدس همایون را بمقتضای نیت درست و حسن اعتقاد
تا ظهور قایم آل محمد صلعم توفیق خدمت روضات مطهرات آن ارض مقدس معلی کرامت کناد القصه بعد از فتح قلعه درویش
محمد ولد بکر سوباشی و عبد الرحمان چلبی و چند نفری که از روی اخلاص پیش آمده از بحر غضب قیامت لهب بساحل نجات
افتاده مورد بخشایش الطاف شاهانه گشتند از حال دیگران تجسس نموده هر کدام که شیعه مذهب بودند با آنکه خلاف
وعناد بظهور آورده با جنود قاهره جنگ و جدال نموده و حجت بر ایشان تمام شده بجهات مختلفه مستحق انواع و سیاسات
شده بودند بیمن تشیع و ولای اهل بیت طیبین و طاهرین بجان و مال امان یافته بقیه ظلمه و اهل عدوان بجزای اعمال
ناصواب رسیدند و سایر عجزه در سایه معدلت آرام گرفته ساحت دار السلام مهبط امن و امان گردیده گرسنگان
شهر و قلعه که چشم بر خوشه پروین دوخته جز قرص ماه و آفتاب نشانی از قرص نان نمی یافتند فی الجمله از بلیه جوع و قحط و
غلا رهائی یافته چندین هزار نفس از نسا و صبیان و درویشان و محتاجان بی نوا جوعان گویان بمعسکر همایون روی
آوردند اهل اردو تفقد حال ایشان نمودند و از ورود موکب اعلی و نزول اردوی معلی وسعتی در معاش سکنه آن ملک
پدید آمده عسرت و تنگی بیسر و فراخی تبدیل یافت باعتقاد راقم حروف خیر و اعظم حکمت بالغه یزدانی در ارتکاب این
سفر که در حین تفأل بسم الله الرحمن الرحیم چنانچه مذکور شده بفال در آمد خلاصی خلق آن دیار از بلیه جوع و قحط غلا بود
که بمیمنت ورود رایات منصوره وقوع یافت در روز جمعه بیست و هشتم ماه مذکور در مسجد جامع قدیم که در زمان
مستنصر خلیفه عباسی تعمیر یافته بود و اسم او در کتابه درگاه مرقوم و منقوش است خطبه دوازده امام علیهم السلام بنام
نامی فرخنده فرجام همایون خوانده شد و فراز منابر که چندین سال از زین میمنت عاری و عاطل بود بعد حمد الهی و
درود حضرت رسالت پناهی بذکر مناقب و مفاخر حضرات ائمه اثنا عشر صلواة الله الملک الاکبر زیب و زینت
و آرایش یافت ایالت آن ولایت بصفی قلی خان که حاکم همدان و امیر الامرای آن سرحد بود تفویض یافته علاوه الکای سابق
گردید و یکماه بجهت نظم و نسق آن مهمات توقف واقع شده همواره بسعادت زیارت مراقد متبرکه کاظمین فایز گشته
خدمه و مستحقین و عموم سکنه و مجاورین آن روضه خلد آیین را بصلات و تصدقات نوازش فرمودند و فرشهای
ملون و صندوق پوشهای مزین و غیرها زینت افزودند بعد از انجام مهام ضروریه بغداد روی توجه بخاک پاک نجف
اشرف آورده در یک منزلی آستان ملایک آشیان سلطان سریر ولایت و شاهنشاه کشور خلافت امام المشارق
والمغارب اسد الله الغالب امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام با جهان جهان یکدلی و عالم عالم اخلاص

پیاده قدم در راه نهاده بشرف خاکبوسی آن عتبهٔ علیه مشرف گشتند و تا ده روز دران سدهٔ سنیه بمراسم دعا و زیارت اقدام نموده
بخدمت جاروب کشی آن روضهٔ بهشت آسا مشغولی داشتند و بر نظم و نسق آن سرکار فیض آثار قیام نموده نهر آبی که پادشاه
غفران پناه جد اعلی همایون ابو البقا شاه اسمعیل نور الله مرقده حفر نموده از نهر فرات آب بخطهٔ نجف اشرف برده بودند و
بتصاریف زمان و استیلاء مخالفان انباشته گشته بود احیا فرموده کل عساکر ظفر نشان بدان خدمت مامور شدند
و آب را تا مسجد کوفه که بر روی زمین جریان میسافت جاری ساختند و زبان حال دولتخواهان این سلسلهٔ علیه بدین مقال
گویا بود شعر دشمن آتش پرست بادپیما را بگو خاک بر سر کن که آب رفته باز آمد بجو مولانا شرف الدین علی سروری یزدی
باین چند بیت و تاریخ ملهم شده غایبانه درین کتاب مستطاب داخل کرد تا حق نعمت صاحب آن ولی نعمت و مربی خود
فی الجمله گذارده باشد قطعه شاه عباس چو بغداد گرفت رو بسوی نجف اشرف کرد وز پس طوف برون آورد آب
وان هنر را بتن الطف کرد از سر صدق زمین خود میکند آنچه با بیل کند با کف کرد گوش هر گفتهٔ مخلوق نداشت
هر چه کرد از خبر هاتف کرد بنجف چون شتر آب آورد مست گشت و لب خود کف کرد تشنگی برد چو از ریگ نجف
دل اعدا ز الم پر تف کرد سال تاریخ چو از دل جستم گفت طوف نجف اشرف کرد چون از زمین کوفه تا ارض
مقدس نجف زمین ارتفاع کلی دارد قرار داد خاطر انور آنست که انشاء الله از کوفه بطریق قنات و کاریزها چاهها
حفر کرده آب را از روضهٔ مقدس گذرانیده بدریای نجف اشرف سر دهند و دران خطهٔ شریف برکها و پایابها بجهت آب برداشتن
ترتیب دهند که بزینه پایه رفته آب بردارند تا من بعد سکنه و مجاورین آنجا که بآب تلخ و شور چاه قناعت میکردند از تلخ
کامی خلاصی یابند رجا واثق که از درگاه حضرت واهب العطایا توفیق این خدمت یافته چنانچه کنه آن خاطر فیاض و متمم
سعادات دارین است باحسن وجوه بظهور پیوندد و دراز اء این امر شکرف بمدلول آیهٔ کریمه و سقیهم ربهم شرابا طهورا از دست
ساقی کوثر شیرین کلام و بهره ور گردند القصه در مدت ده روز ایام اقامت نجف شب و روز در نهایت خضوع
و غایت خشوع جبههٔ اخلاص بدان خاک پاک شوده جمیع خدمه و مجاورین روضهٔ مقدس و کل سکنه و مستحقین و عورات
و ضعفا و ایتام خطهٔ نجف را علی قدر مراتبهم با درارات و نذورات و تصدقات نوازش فرمودند و از آنجا احرام
حریم ارض مقدس کربلا و حایر مطهر حضرت شاه شهدا ثالث ائمهٔ هدی خامس آل عبا بسته متوجه طواف آن روضهٔ
ملایک مطاف شدند چون سال باخر رسیده بعضی از وقایع که درین یورش عالی اتفاق افتاده تحریر نیافته بود
بعد از تسوید آن وقایع باقی احوال این سفر میمنت اثر در طی قضایای سال دیگر مرقوم قلم سوانح نگار میگردد انشاء الله تعالی

ذکر آمدن لشکر موصل بکومک بغداد و رفتن فوجی از افواج قاهره بر سر آن طایفه و استیصال آن جماعه در فوق تحریر پیوست

که کور حسن پاشا حاکم موصل با موازی پانصد نفر پیاده و سوار و ذخیرهٔ بسیار بکومک و معاونت قلعهٔ بغداد می آید و فوجی از جنود
اقبال بسرکردگی زمان بیک ناظر بر سر آن جماعت تعیین شده بود و حسن پاشا چند مرحله طی نموده در اثنای طریق از ورود موکب
مقدس همایون اعلی و آمدن جنود قزلباش بر سر او خبر یافته چون ادبار آن طبقه روی آورده رشتهٔ حیات اکثر آن قوم
بتیغ تقدیر انقطاع یافته بود و تدبیر بازگشتن آن وقت که چارهٔ آن کار منحصر در ان بود بخاطر نیاورده از عجب و غروری که داشتند
کهنه رباطی را که در ان راه بود مأمن تصور کرده با تحصار نااستوار درآمدند و کس بموصل فرستاده از عشایر اکراد و قبایل
تابعهٔ موصل مدد و کومک طلب نمودند و از اینطرف سپاه ظفرپناه بپای حصار رسیده آن بخت برگشتگان تیره روزگار را
مرکزوار در میان گرفتند زمان بیک ناظر که سرکردهٔ آن غازیان ظفرشعار بود کس معتمد نزد حسن پاشا و عظماء آن طایفه فرستاده
ایشانرا بترک مخالفت و حصارداری و ادراک ملازمت درگاه شاهی دلالت نموده از وخامت عاقبت و شآمت
جنگ و جدال تخویف نموده حسن پاشا و آن گروه بمعاقبت عاقبت کار و صلاح اندیشی را پشت پا زده بمقتضاء قضا
چون زرکردون فروهشت پر همه عاقلان کور کردند و کر خصوصًا این عاقلان جنگ و جدال اختیار نموده چند روزی
حصارداری و صیانت احوال خود کرده منتظر مدد و کومک موصل بودند و ازینطرف جنود قاهره در تضییق محصوران کوشیده
بین الجانبین سفیر تیر و پیک تفنگ آمد شد نمودی با آنکه خبر فتح و تسخیر دار السلام بغداد بآن گروه رسیده از مدد و کومک
نیز که انتظار می بردند مأیوس شدند حسن پاشا بیچاره که شنبه زیاده از ان قوت مدافعه و حصارداری در خود نیافت عاقبت
مغلوب جنود قزلباش گشته غازیان بر حصار مستولی شدند و پاشا و اکثر سپاهیان بدست درآمده عرضهٔ تیغ فنا گشتند
و متملکات و اموال ایشان با ذخیره که بقلعه می آوردند غنیمت سپاه ظفرپناه گردید و زمان بیک و رفقا مظفر و منصور
بار دیگر بدون شکوه باز گشته سعادت بساط بوسی دریافتند و خدمت ایشان مستحسن افتاد ذکر فرستادن قرجغایخان
سپهسالار سپاه ظفرپناه ایران بتسخیر موصل و توابع کرکوک و غیره و سوانح سفر خیر اثر باراده خالق خیر و شر
بعد از فتح تسخیر قلعهٔ بغداد و قتل حسن پاشا و رفقا اختلال عظیم بحال مردم موصل و کرکوک و شهرزور راه یافته از خوف و بیم
سپاه قزلباش تفرق و پراکندگی در میانهٔ ایشان افتاد و اکثر سپاهیان عاقبت طلب سلامت جو سر خود گرفته
بهر طرف رفتن آغاز نهادند رعایای بیچاره در کمال قلق و اضطرار روزی میگذرانیدند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
بمحض صیانت عجزه زیردستان قرجغایخان سپهسالار ایران را با فوجی از افواج قاهره و طبقات لشکر فیروزی اثر از امرا
و قورچیان و غلامان و تفنگچیان و غیر ذلک بجانب موصل و تسخیر آن ولایت فرستادند و خان احمد خان اردلان را
نیز با الکاء کرکوک و شهرزور که با الکاء اردلان اقربست ارسال داشتند سپاهیان قلعهٔ کرکوک با وقوف نیاورده

بطرف دیاربکر شتافتند و قلعه بتصرف خان احمد خان و عشایر اردلان درآمده رعایا را استمالت کردانیده بضبط الکا و صیانت و نکاهداشت
رعایا قیام نمودند اما کروهی بی عاقبتان تیره روزکار به بسیاری ذخیره و یراق قلعه داری فریب خورده در قلعه موصل
توقف نمودند و بلوازم اسباب قلعه داری پرداخته با عساکر ظفر شعار که بآن دیار رفته بودند جنک و جدال آغاز نهادند
جناب سپهسالاری قاسم بیک ایمانلوی افشار را با فوجی از افواج قاهره بمحاصرهٔ قلعه موصل مامور کردانیده خود را
با بقیهٔ سپاه تا حدود دیاربکر رفته ساحت آنولایت را بجاروب نهب و غارت رفته با غنایم موفور بازکشته بر سر قلعه
آمده محصوران در تنکنای محاصره بودند عجز و انکسار و اضطرار خود را دریافته از مخالفت و ارادهٔ قلعه داری نادم
و پشیمان بودند و ازینطرف غازیان قزلباش سپه پیش برده کار بر محصوران تنک ساختند قلعه مشرف بر فتح و تسخیر
شده بود که سپهسالار رسید و جنود اقبال بیشتر از پیشتر در تسخیر قلعه مجد و ساعی کشته از اطراف و جوانب هجوم کردند
محصوران فریاد الامان برآورده اظهار ایلی و انقیاد و که در انوقت حکم ایمان باش داشت کردند اما غازیان بظهور غلبه
بر قلعه مستولی کشته جمعی را که پیش بجنک آمده بودند بتیغ قهر کذرانیدند بعضی از ابطال رجال که در اجل ایشان تاخیری
بود بجان امان یافتند و اموال و اسباب ایشان غنیمت غازیان شد و قرچغای خان سپهسالار مظفر و منصور
ازان دیار عود نموده در حینی که حضرت اعلی خاقانی ظل سبحانی کرت بعد اولی بقصد زیارت و قفه ماه مبارک رجب
و دریافت آن فرخنده مطلب متوجه نجف اشرف و کربلای معلی بودند بسعادت بساط بوسی فایز کشته با کروهی از جنود
مسعود که بآن خدمت مامور کشته سعادت زیارت نیافته بودند در رکاب نصرت انتساب همیون بدانصوب شتافته
بدان مقصد اصلی فایز کشتند و قاسم سلطان ایمانلو برتبهٔ سربلند خانی سرافرازی یافته ایالت موصل باو اختصاص
یافت و یوزباشیان عظام و قورچیان ظفر فرجام افشار عموماً بکومک و معاونت او مامور کشته روانهٔ آنصوب شدند
و قاسم سلطان ولد پیر غیب خان استاجلو برتبهٔ امارت و لقب خانی سرافراز کشته الکاء جوار و متعلقات آن باو
تفویض یافت ذکر رفتن امیر کونه خان حسب الفرمان قضاجریان بر سر اخسقه و فتح قلعه و تفویض ایالت آنولایت
بسلیم خان شمس الدینلو درین سال امیر کونه خان قاجار بیکلربیکی چخور سعد بتسخیر اخسقه مامور کشته با فوجی از امرا و
عساکر فیروزی نشان بدانصوب شتافت و در وقایع سنین سابقه مرقوم کلک بیان کشت که اخسقه از اعمال
کرجستان قسق است اکر کرجستانات ثلثه که در حین مصالحه شاه جنت مکان علیین آشیان و پادشاه مرحوم
سلطان سلیمان خواندکار روم بانیطرف تعلق کرفته داخل سنور قزلباش بود و والی آنجا متابعت و خراج کذاری این
دودمان اقدس مینمود بعد از سنوح واقعهٔ شاه جنت مکان بنوعی که در قضایای آن ایام رقم تسطیر یافته بتصرف

درامده بود یکدو مرتبه مابین حضرت اعلی خاقانی و سلاطین که روم صلح گونه واقع شد در دادن ولایت قسق مضایقه نمود
در کشاکش جانبین بود درین سال که تسخیر ملک بغداد اتفاق افتاد حکم معلی بنفاذ پیوست که امیرگونه خان با بعضی از امرا
و عساکر بآن صوب نهضت نموده قلعهٔ اخسقه و توابع آنرا بتصرف در اورند خان مذکور حسب الفرموده لشکر بدان صوب کشیده
میان افواج قاهره و رومیان و گرجیان مکرر محاربات بوضوح پیوست و فتح ظفر قرین حال منتسبان دولت روز
افزون گشته بسعی و تدابیر خان شجاعت شعار قلعهٔ اخسقه که معظم قلاع قسق بود و درین عهد حاکم نشین حکام رومیه بود
بتصرف اولیای دولت قاهره درامد و از درگاه معلی ایالت آن ولایت بسلیم خان شمس الدینلو که حاکم لوری بود تفویض یافت و
امیرگونه خان و عساکر امراء ظفر نشان قلعه را باو سپرده هریک بمقر خود شتافته سلیم خان با موازی یکهزار نفر از تفنگچیان
رکاب اشرف که بمحارست قلعه و معاونت او مامور بودند و غازیان شمس الدینلو و ملازمان او داخل قلعه شده بضبط
و ربط قلعهٔ مذکور و سایر قلاع تابعه آنجا و نظام و نسق الکا قیام و اقدام دارند ذکر متوفیات که درین سال عالم
فانی را بدرود کرده در مضاجع خاک غنوده اند شیخ لطف الله مفتی عرب جبل عاملی که از افاضل دهر و فقهای عصر بود و شمهٔ از احوالش
در صحیفهٔ اول ازین دفتر در طی احوال علما و مشایخ زمان شاه جنت مکان رقم زده کلک بیان گشته در اوایل این سال قبل از فتح
دار السلام بغداد که هنوز رایات جلال در ییلاقات فیروزکوه بود در اصفهان مریض گشته بعالم بقا پیوست پیشنمازی
مسجدی که در مقابل درگاه دولتخانهٔ مبارک نقش جهان احداث نموده معمار همت والا است باو مفوض بود در حریم
مسجد منزل گزیده همواره بافادهٔ علوم دینیه و تنقیح مسایل یقینه و پیشنمازی مسجد قیام داشت و قولش در مسایل
دینیه معتبر و موثوق بود در حین تحریر تاریخ وفاتش چنین بخاطر رسید قطعه شیخ لطف رفت از دار دهر • رخت بربست
از جهان بیمدار • عزم عقبی کرد از دنیای دون • شد جنانش مامن دار القرار • سال تاریخش همی جستم ز عقل • گفت با من
نکتهٔ آن پیرکار • چون دو لا از نام او ساقط کنی • سال تاریخ وفاتش زان شمار • شیخ جعفر نام پسر بزرگترش بسیار
صاحب جمال و متورع مصداق الولد سر ابیه بلکه در مرتبهٔ علمی از پدرش در پیش است باز ماندگانش بامضاء وظایف و ادرارات
معزز گشته منظور نظر انوار شفقت شاهانه اند محراب خان که حاکم مرو شاهیجان بود اول اینسال اورا درد و بیماری عارض
گشته دست از اطبا از معالجه و مداوا قاصر آمده داعی حق را لبیک اجابت گفت نعش او را بمشهد مقدس معلی
برده در روضهٔ رضیهٔ رضویه مدفون ساختند مشار الیه در آغاز جوانی و اوان جلوس همایون شاهی ظل اللهی
از قراباغ بعراق آمده در سلک ملازمان درگاه عرش اشتباه انتظام یافت در اول [illegible] دواتداری باو تعلق داشت
بحسن خدمات و آداب دانی از زمرهٔ مقربان بساط عزت گشت و در ایام تسلط اوزبکیه آثار کاردانی و جلادت و مردانگی

۴۷۷

از صورت حالش نمایان و ظاهر بود منصب دواتداری به برادرش لطیف خان بیک تفویض یافته او برتبهٔ امارت ترقی کرده ایالت ولایت طبس کیلکی باو متعلق گردید و چند سال آن سرحد را از شر اشرار اوزبکیه نیکو محافظت نموده در میانهٔ اوزبکیه بلند آوازه شد و بعد از رفع تسلط اوزبکیه هر چند سال بایالت ولایتی از ولایات خراسان معزز و ممتاز میگردید در حینی که حاکم مشهد مقدس معلی بود دکبیش خان استاجلو حاکم مرو فوت شد محراب خان بایالت مرو سرافراز شد در ایام ایالت حکومت مرو میانهٔ او و جنود اوزبکیه محاربات عظیم بوقوع پیوسته در ان سرحد کارنامها از و بظهور آمد و تا حین حیات منظور نظر و ملحوظ خاطر مرحمت گستر همایون بود بعد از فوت او ایالت مرو شاهجهان بعاشور خان چکنی تفویض یافت خواجه علی اکبر مستوفی اصفهان در مازندران بهشت نشان بیمار شده در ییلاق کلاره دشت بیماری در میان اهل اردو شیوع داشت اوراق دفتر حیات را در نوردیده بروحانیان دفترخانهٔ ملکوت اتصال یافت وی از مشایخ موضع اندان باربین اصفهان بود که خود را از احفاد عارف ربانی شیخ ذو النون مصری میشمارند او بسیار مرد صادق القول سلیم النفس متدین بود در اول حال بنا بر ظهور راستی و درست قلمی ضابطه نویس دفترخانهٔ همایون شد بعد از فوت آقا ابو الفتح اصفهانی که مستوفی خاصه بود خواجه مذکور بدان منصب سرافرازی یافته چند سال من حیث الاستقلال بآن مهم پرداخته همواره منظور نظر عاطفت بود مهم مذکور بآقا حسین نامی از اهل اصفهان که از محرران دفتر بود رجوع شد او نیز در همان چند روز سررشتهٔ حیاتش بمقراض اجل منقطع گردید و سر کوچهٔ خاک منزل گزید منصب استیفاء خاصه بمیرزا باقر که صاحب توجیه دیوان اعلی بود مفوض گشت عفت قباب خان آغا خانم صبیهٔ مراد بیک بایندر ترکمان که زوجهٔ مرحوم علیقلیخان شاملو نوادهٔ دورمیش خان بود در اوان کودکی حضرت اعلی که علیقلیخان بدار السلطنهٔ هرات رفته برتبهٔ للگی و اتالیقی حضرت اعلی سرافراز بود عصمت قباب مشار الیها از ان تاریخ الی یومنا هذا متکفل خدمت نوباوهٔ بوستان شهنشاهی بوده از سایر پرستاران حریم عزت بدوام خدمت ممتاز و مرتبهٔ بلند انگی یعنی مادری سرافراز بود که بانوی حریم حرم محترم و محل وثوق اعتماد خاص بود درین سال هنگام بیرون آمدن از قشلاق مازندران رخت اقامت بر راحلهٔ فنا بسته سفر آخرت اختیار نمود حضرت اعلی نظر بدوام خدمت آن مرحومه نعش او را بکربلاء معلی نقل نمودند دران ارض مقدس که در شان او گفته اند

آنرا که بکربلا گذار است   با آتش دوزخش چکار است

مدفون گردید میر ابو المعالی نطنزی وزیر غلامان و مجلس نویس همایون در وقت توجه نجف اشرف در رکاب ظفر انتساب بود چون بحله رسید بی آنکه بیماری داشته باشد آخر روزی وقت کوچ بحمام رفتند بعد از استحمام بیورت خود آمده

لحظهٔ استراحت اختیار نموده ملازمان وقت کوچ اسباب سرانجام داده هنگام سواری خواستند که بیدارش کنند سفر آخرت

گزیده بود ملازمان بمظنهٔ آنکه سکته است اورا فصد کردند مفید نیفتاد چند قطرهٔ خون بیش نیامد نعش او را بکربلای معلی رسانیده

در مدفنی که همان چند روز جهت خود ترتیب داده بود مدفون ساختند حضرت اعلی از فوت چنان قدیم الخدمتی صادق

العقیده متاسف گشته نظر بدوام خدمت آن سلسله مهم او را بمیرزا محمد رضای پسر بزرگ او که باستعداد و قابلیت

کسی از و در پیش نبود و در کسب نیکوئی از پدر در پیش بود تفویض فرمودند وی از سلسلهٔ سادات برزرود نطنز بود

که خود را از اولاد و احفاد زبدة السالکین سید جمال الدین اصفهانی میدانند و سید جمال الدین از خدمهٔ مقبول الخدمهٔ

حضرت سلطان الاولیا و برهان الاتقیا شیخ صفی الدین اسحق قدس سره بود و از زمرهٔ مریدان و معتقدان بمزید اخلاص

و نیکو خدمتی ممتاز و آنحضرت را نظر توجه تام بآن سید مذکور بود چنانچه در هنگام رحلت بنابر وصیت شیخ او بشرایط

غسل و تدفین آنحضرت قیام نمود الحق مشار الیه نیز سید سلیم النفس متواضع نیکو اخلاق بود و از عهد صبی الی یومنا هذا

در ملازمت اشرف نشو و نما یافته بمساعی جمیله و حسن خدمات مرضیه از مراتب پدران برتری یافته از جملهٔ مقربان

و محرمان سراپردهٔ سلطنت بود جمعی از ملازمان رکاب سعادت انتساب که در سفر خیریت اثر عراق عرب همراه بودند

رحلت نمودند از آنجمله شیخ جمال الدین کاشی که از فضلاء دهر و متقیان روزگار بود در سال گذشته امر پیشنمازی

مسجد مبارک جامع جدید عباسی اصفهان باو تفویض یافته بود در این سفر خیر اثر ملازم موکب معلی بود بعد از فتح

در مسجد مرقد مقدس کاظمین و مسجد جامع بغداد و نجف اشرف خطبهٔ حضرات ائمهٔ اثنا عشر بنام نامی همایون او خواند

در کربلای معلی بیماری یافت و همانجا برحمت ایزدی پیوست و سعادت تدفینت آن ارض مقدس یافت

حکیم نور الدین علی طهرانی مشهور بحکیم خیراتی بقصد زیارت عتبات عالیات رفیق موکب همایون بود او نیز در

کربلای معلی بیمار شده بسعادت تدفینت آن ارض مقدس که همین آرزوی محبان اهل بیت است فایز گردید میرزا عنایت الله

اصفهانی نوادهٔ خواجه نعمت الله مالمیری که سالها وزیر مهتر حاجی بود و در این سال وزیر دار العبادهٔ یزد گشته بود در این

سفر همراه بود در بغداد بعد از مراجعت کربلا و نجف مریض گشته بعالم عقبی شتافت و نعش او را بکربلا برده در جوار مرقد

مدفون گشت اکنون وقت آنست که اشهب مشکین فام قلم در مضمار وقایع سال نو تنگاپو در آمده تتمهٔ احوال خیر مآل لوی ئیل

بغداد مرقوم کلک عنبرین سلک سوانح نگار گردد وقایع سنهٔ مبارکهٔ سیچقان ئیل ترکی مطابق سنهٔ ثلث و ثلثین و الف هجری

که سال هشتم قرن دوم جلوس همایون اعلی شاهی ظل اللهی است باز طلیعهٔ بهار معرکه آرای عرصهٔ روزگار گشته در روز چهارشنبه

سلخ جمید الثانی دو ساعت و چهل و هشت دقیقه از روز گذشته نیر اعظم و فیض بخش مرسله عالم مربی نتایج بحر و کان

زبده عساکر اخشیجان قدم بر بساط جهان آرائی نهاده گلشن سرای حمل را از فر قدوم همیون نزهت و تازگی بخشید و نوعروسان
چمن که از دم سردی دی افسردگی یافته در حجلهٔ نقاب مختفی بودند باز هزاران نغمه سرائی و جلوه نمائی آغاز نهادند از کیفیت
بهار سرسبزی کوه و دشت لاله همراز پیاله گشت ⁘ گشت جهان رشک بهشت برین ⁘ دل چمن آرای و چمن دلنشین سرو
بخوبی علم افراخته ⁘ جان و جهان تازه و تر ساخته ⁘ لاله رخان چمن از خرمی ⁘ چهره فروزان ز می بیغمی ⁘ شهریار جوانبخت
کامکار در ارض مقدس کربلای معلی نوروز جهان افروز را دریافته بمبارکی و فرخندگی در روضهٔ معطر منور سید الشهدا
خامس آل عبا شرف زیارت و طواف آن نوادهٔ بوستان اصطفی و ارتضی قرة العین بتول عذرا و مراقد منور مطهر لب تشنگان
بادیهٔ کرب و بلا مشرف گشته گلشن اخلاص و حسن اعتقاد خود را بزلال کوثر مثال دریافت سعادت زیارت آن تشنه
لبان وادی شهادت حضرت و طراوت جاوید افزودند و ضروریات مشاهد مقدسه از جنس پوششهای دیبا و زربفتهای
زیبا و فرشهای ملون زرتاری و غیر ذلک و شمعدان و پیه سوز و قندیلهای سیمین و زرین سرانجام فرموده جمیع
خدمهٔ روضات مقدسه و صلحا و اتقیا و کافهٔ سکنه و مستحقین آن خطهٔ طیبه ذکوراً و اناثاً بانعامات و تصدقات
مسرور و شادکام گردانیدند و از غلوی شوق و حسن اعتقاد و آرزوی خاکبوسی ارض مقدس نجف اشرف یکمرتبه
دیگر از کربلای معلی بقصد زیارت روضهٔ متبرکهٔ شاهباز عرصهٔ امامت و خلافت بدان سدهٔ سنیهٔ سدره منزلت
توجه فرموده کرة بعد اولی بدان سعادت عظمی فایز گشته بکربلا عود نمودند و از زمرهٔ صوفی زادگان صادق الاخلاص
سارو سلطان بیگدلی برادر مقرب الخاقانی زینل بیک توشمال باشی را بنابر وفور کاردانی و عدالت و رعیت
شایستهٔ امور تولیت و خدمتکاری روضات مقدسات ائمهٔ کرام علیهم السلام یافته تولیت آن آستانهای متبرکه
و حکومت بلدهٔ شریفهٔ حله را باو تفویض فرموده موازی پانصد کس از طوایف عقیدت گزین قزلباش قورچی نجف
کرده قورچی باشیگری قورچیان مذکور را نیز باو ارزانی داشتند و تمامی داد و ستد و ضبط و ربط و نظام و
نسق زراعات سرکارات مذکور را برای ضابط او منوط و مربوط گردانیده بعد از فراغ خاطر از امور ضروریهٔ
آنجا عنان عزیمت بصوب دار السلام معطوف داشته دیگرباره بسعادت زیارت مراقد متبرکهٔ کاظمین علیهم السلام
استسعاد یافته صندوق پوشهای زرتاری دیبا و فرشهای ملون زیبا سرانجام دادند چون ماه جمید الثانی از
عشر ثانی گذشته ماه مبارک رجب که ایام وقفهٔ روضهٔ مقدس حضرت سید الشهدا ابی عبد الله الحسین علیه الصلوة
والسلام است نزدیک رسیده بود و احادیث صحیحه در باب زیارت امام وقفهٔ رجب مشهد معطر و مرقد منور
آنحضرت و مثوبات عظیمه که بران مترتب است و از حضرات عالیات ائمهٔ کرام علیهم السلام وارد است حضرت اعلی

بعد از اطلاع بر شرافت آن ایام ادراک این سعادت عظمی و دریافت این عطیهٔ کبری از صفای طویت و خلوص اعتقاد حضرت
دانسته اردوی اعظم را در بغداد گذاشته با معدودی از ملتزمان رکاب اقدس و هر کس که ذوق ادراک این منزلت
علیا داشت جریده و سبای با قتضای العود مع العود گویان و راه صدق پویان بدان اماکن شریفه باز گشته
بتوفیق زیارت ایام و لیالی متبرکه وقفهٔ مذکور موفق گردیدند بعد از حصول این مقصد اقصی و وصول بدین مطلب
اعلی بصوب دار السلام عود نموده چند روز ببقیه امور ضروریهٔ بغداد برداختند و ندای کوچ در داده روی توجه
بصوب خطهٔ مبارک سر من رای که بین الجمهور بسامره اشتهار دارد و در کمال مسکنت و نیازمندی بسعادت زیارت
آستانهٔ رفیعهٔ عسکرین و مقام حضرت صاحب الزمان و خلیفة الرحمان قایم آل محمد صلی الله علیه بلا شبه و ریب مهبط فیض
و رحمت یزدان و محل اجابت دعای مستمندان و نیازمندان است فایز گردیدند کل سکنهٔ آن مکان متبرکه را از مذکر
و مونث حتی اطفال و کودکان شیرخواره بشماره در آورده هر یکی را نصیبی و قسمتی دادند از غرایب حالات در آن شب
از عورات حامله عورتی وضع حمل نموده صباح پدرش آمده دعوی نصیب و قسمت او میکرد و بدستور سایر کودکان
رضیع حصه و نصیب او را گرفت و از آنجا عنان فیروزی بصوب مراجعت انعطاف داده چند روز در طاق
و سطان رحل اقامت انداخته بسان عسکر ظفر نشان پرداختند و غازیان را رخصت انصراف بمساکن و اوطان
دادند و موکب نصرت نشان بجانب دار السلطنهٔ اصفهان بحرکت آمده بتاریخ روز پنجشنبه هفدهم شهر رمضان
در مقر سلطنت و مستقر خلافت نزول اجلال فرمودند وقایع متنوعه و سوانح ایام اقامت دار السلطنهٔ اصفهان فرستادن
آقا محمد مستوفی غلامان است برسم رسالت بجانب هندوستان چون فیما بین حضرت شاهی ظل اللهی و حضرت
والا جاه شاه سلیم فرمان فرمای آن ملک اساس دوستی و محبت و طریقهٔ اخوت و یکتا دلی بنا بر رابطهٔ قدیمی که
میانهٔ این دو خانوادهٔ رفیعه مسلوک بود بتازگی استحکام پذیرفته از طرفین حقایق حالات و سوانح امور دولت
بیکدیگر انها و اعلام مینمودند درین سال که فتح دار السلام بوقوع پیوست لازم بود که حقیقت آن بآنحضرت
اعلام دهند لهذا المکتوب محبت طراز محتوی بر استمرار مراسم الفت و برادری و استقرار مراتب صداقت و یکدلی
مرقوم کلک نکته پرداز گردانیده حقیقت ارتکاب این سفر خیر اثر و فتح دار السلام در طی نامهٔ نامی و صحیفهٔ گرامی
انها و اخبار فرمودند و تحف و هدایای نفایس این دیار و حصه و الوش برادرانه غنایم بغداد بر وجه لایق
ارسال داشتند دیگری از سوانح تفویض ایالت و لایت عربستان حویزه است بسید محمد خان ولد سید مبارک
تبین این مقال آنکه قبل ازین تحریر پیوست که سید منصور برادر سید مبارک را تربیت فرموده بایالت آن ولایت

نسب فرمودند و در امر ریاست و حکومت مستقل کردند و در آغاز سفر بغداد حکم همایون بنفاذ پیوست که با عساکر آنجا متوجه عراق
عرب گردیده دران سفر خیر اثر در رکاب سعادت انتساب بوده مصدر خدمات پسندیده گردد مومی الیه توفیق این خدمت
نیافت و در نیامدن خود بعذرهای نامعقول تمسک جست بلکه باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده با جمعی که اورا اطاعت
و انقیاد دلالت مینمودند خصوصاً شیخ عبد الله لقمان منازعه آغاز نهاد و این موجب غبار خاطر مبارک گشته بعد از
مراجعت آن سفر سید محمد ولد سید مبارک را مورد تربیت گردانیده بلقب ارجمند خانی و ایالت آنولایت معزز و سربلند گردانیده
شیخ عبد الله لقمان را مصحوب او گردانیده بدولستان فرستادند و امام قلیخان بیگلربیگی فارس بامداد و کومک او مامور گشت
چون سید محمد خان بحویزه رسید سید منصور با متابعان خود بقلعه درامده در مقام خلاف شد امام قلیخان بموجب
فرمان قضا جریان متوجه گشته قلعه را محاصره نمود چون کار برو تنگ گردید خود را از قلعه بیرون انداخته فرار نمود و
سید محمد خان بقلعه درامده سید منصور بجانب آل فضول توسل جسته بمیانه ایشان رفت و در انجا قلعه قایم کرده
در انجامی باشد و تا حین تحریر که مطابق سنه ثلاثه و ثلثین و الف است دران قلعه بسر می برد تا من بعد چه بر سرش آید
عنقریب سزای کافر نعمتی خواهد یافت **دیگر از سوانح** آمدن ملک اختیار الدین است از بن فهل و کیچ و مکران بدرگاه
سدره نشان وی از عظماء ملوک آنولایت است در ینولا بدلالت هادی بخت و یاری اقبال احرام عتبه علیه گردون
مثال که کعبه آمال عاکفان جاه و جلال است بسته از روی صدق و صفاء طویت بدین سعادت عظمی فایض گردیده
برطبق نام خود بختیار گشت و صدق قول او از طرز خدمت و آداب وزری بر صفحه ضمیر انور پرتو انداخته او را بدستور
مخلصان جان سپار مشمول عواطف ساخته الکاء بن فهل را باو مرحمت فرمودند و زیاده از مامول نوازش یافته کامیاب
مطلب آنولایت گشت و در سفر ثانی دار السلام بغداد با جمعی از تفنگچیان آندیار بآن یورش حاضر گشته مصدر خدمات
پسندیده گشت و مقضی المرام روانه جا و مقام خود گردید **دیگر از وقایع** متنوعه تفویض وزارت دیوان اعلی است
بسلطان العلمائی خلیفه سلطان ولد میر رفیع الدین محمد صدر ولد مرحوم میر شجاع الدین محمود که از سادات عظیم القدر
اصفهان مشهور بسادات خلفا و احفاد اکرام میر بزرگ والی مازندران اند شمه از احوال میر شجاع الدین محمود مذکور
و فضل او در صحیفه اول در طی اسامی شریفه سادات و علماء زمان شاه جنت مکان رقم نگارش یافته اکنون میر رفیع الدین
محمد مزبور بعالی رتبه صدارت سرافرازی دارد و خلف ارجمندش بزیور فضل و کمال آراسته بمحاسن اخلاق و سلامت
نفس پیراسته در مراتب علوم ترقی فاحش نموده حاوی فروع و اصول و جامع معقول و منقول است و بنو مصاهرت
حضرت اعلی سرافرازی دارد و در نیسال سلیمان خان ولد شاه علی میرزا را که وزیر دیوان اعلی شده بود اجل طبیعی دریافت

حضرت اعلی بعد از امعان نظر بجال ارباب استعداد و شایستگان این منصب عالی مومی الیه را که بجوهر ذات و اهلیت و سیادت
حسبی و نسبی بین الافاخم والاعالی شرف امتیاز داشت سزاوار تکفیل این امر عظیم القدر دانسته بپایهٔ قدر و منزلت او تفویض
این منصب ارجمند سربلندی یافت بلکه این منصب ارجمند بلندی از وجود گرامی آن معدن فضل و افضال یافته بذروه بلند
نامی رسید ارباب استعداد تواریخ مرغوب درین باب یافته در سلک نظم در آوردند از آن جمله زیبندهٔ افسر وزارت از
الهامات غیبی است ع وزیر شاه شد سلطان داماد نیز تاریخ این منصب عالی است که فرزندی محمد صالح برادرزادهٔ
مسود اوراق در سلک نظم کشیده و هم درین سال قرار یافت که خواجه محمد معصوم که ناظر دفترخانهٔ همایون و مستوفی بقایا
بود و در احکام داد و ستدی که از دفاتر بقایا شود بجای مستوفیان ممالک مهر زند و مستوفیان عظام بقایای ملک و ممالک را در آخر
سال بیرون نوشته باو بسپارند ذکر وقایع دیار روم که چون موقوف علیه مقدمات از ایراد آن راقم را لاچاره و گریزی نیست
قبل ازین سمت گذارش یافت که در روم طایفهٔ ینکچری بر سلطان عثمان بن سلطان احمد پادشاه خود شوریده او را بدست آورده
در حصار موسوم بیدی قلعه استنبول حبس کرده سلطان مصطفی مخلوع عم او را پادشاه کرده بر تخت خواندکاری
نشاندند و بالاخره از بیم اوباش و مظنهٔ استخلاص خاطر سلطان عثمان قرار داده او را از میان برداشتند و سلطان مصطفی را
کرّهٔ بعد اولی بر سریر سلطنت عثمانی متمکن ساختند چون این اخبار در بلاد روم منتشر گردیده محمد پاشا بیگلربیگی ارزن الروم
که بین الجمهور بابازه پاشا مشهور است بنجاهمت ینکچریان برخواسته خون سلطان عثمان را وسیلهٔ طغیان و عصیان ساخت
و از طایفهٔ ینکچری هر کس را در هر جا بدست آورد بی محابا بانتقامش پرداخته رقم تملک بر متعلقاتش کشید و شیوهٔ جلالیان
پیش گرفته جمع کثیر از لوندان بی سر و پا بر سر خود جمع کرده و ولایات قریبهٔ ارزن الروم که حال الارض روم می نامند بحود
در تصرف نموده بعزیمت آنکه باستنبول رفته سلطان مراد برادر سلطان عثمان را بر تخت سلطنت نشاند و از طایفهٔ
ینکچری انتقام کشد با فوجی کثیر ببا سکودار که در حوالی استنبول است رفته در همه جا نهب و غارت کرده بر احدی از
طبقهٔ ینکچری ابقا نمیکرد و آنچه بافواه شیوع شد العلم عند الله تا ده هزار نفر ینکچری را بتیغ انتقام گذرانیده اموال
بینهایت بدست آورده بطایفهٔ لوندان میداد عظما و ریش سفیدان و دولتخواهان سلسلهٔ آل عثمان بر خلاف
متوقع انکار اعمال او کرده او را ازین فضولی منع کردند و این حرکت ناهنجار او را موجب تخریب دولت دانسته
در صدد دفع او در آمدند و او از عظما و اعیان درگاه عالی مایوس گشته بارض روم مراجعت نمود و درین شگرف نامهٔ
اقبال اندراج یافته که سلطان مصطفی بشورش طبع و خبط دماغ موسوم بود بدین جهت مخلوع گشته سلطنت بسلطان عثمان
قرار گرفته بود گویند درین اوقات که دیگر باره بسلطنت رسید شورش دماغ او طغیان کرده اعمال خارج از دایرهٔ

عقل و حرکات نامناسب از و صدور می یافت بدین جهت رای عظما و ریش سفیدان سلسلهٔ آل عثمان از بیم تزلزل و بی انتظامی
امور دولت بدان قرار گرفت که او را از تصدی امر سلطنت معاف داشته سلطان مراد برادر سلطان عثمان را که کودک
و خورد سال بود بر تخت سلطنت نشانند طایفهٔ ینکچری از بیم بازخواست قضیه سلطان عثمان راضی بسلطنت او نمیشدند
والدهٔ سلطان مراد با عظماء آن طایفه تملق و فروتنی بسیار کرد و معتبران طبقات لشکر را برانگیخت که با طایفهٔ ینکچری عهد و پیمان
ورزند که من بعد اصلا از مقولهٔ واقعه سلطان عثمان حرفی بر زبان نیاورند و از بازخواست خون او درگذرند و
طایفهٔ ینکچری همان اقتداری که بر طبق قانون همیشه داشته اند بدستور داشته باشند بعد از انعقاد عهد و پیمان و استرضای
خاطر آن طبقه و صلاح اندیشی خیرخواهان و استفتای مفتیان سلطان مراد را جلوس فرمودند سلطان مصطفی دیگر باره مخلوع
گشت و در خلال این احوال دار السلام بغداد در آمدن بدست فیه قزلباش چنانچه تحریر پیوست بپایهٔ سریر اعلی عثمانی
رسید جمعی که درینوقت صاحب اختیار امور دولت گشته متکفل مهام دولت بودند مغرورانه در مقام استرداد آن ملک
در آمده بعد از مشاورهٔ گفتگو حافظ احمد پاشا را که بین الاقران بمزید کیاست و کاردانی اتصاف دارد و از نگاهی حالات
بغداد خبر و آگاهست و بیگلربیگی دیار بکر بود وزیر اعظم و سردار کرده انتظام امور سرحد قزلباش برای صوابدید او
منوط و مربوط گردانیدند که بهر طرف صلاح دولت دانند توجه نماید و ینکچری آقاسی سابق چون در فتور سلطان عثمان
بقتل آمده بود دیگری را ینکچری آقاسی کرده با عموم ینکچریان متقبل شدند که بسرحد آمده ایازه پاشا که بقتل ینکچریان دلیری
کرده و عصیان و طغیان از و بظهور رسید دفع نموده کمر تسخیر ملک بغداد بندند و عموم سپاه استنبول که قاپو اغلی
می نامند بتدارک سفر مشغول گشته با خزانه و توپخانه و اسباب یورش بغداد روانهٔ دیار بکر شدند که با حافظ احمد پاشا
پیوسته بامور مرجوعه قیام نمایند و حافظ احمد پاشا چون نوید وزارت اعظم و سرداری یافت احکام موکده با حضار
پاشایان و عساکر تمامت دیار روم از مصر و شام و حلب و اروم ایلی و اناطولی و غیر ذلک فرستاده ایالت ولایت
دیار بکر را بمراد پاشا نامی تفویض نمود و آن سال در دیار بکر قشلاق نمودند که دیگر سال دیگر متوجه مهام سرحد گردند شرح
لشکر سردار مذکور بعراق عرب و بازگشتن بی نیل مقصود بعد تشویش و تعب در وقایع سال آینده مرقوم قلم مشکبار
میگردد انشاء الله تعالی شرح آمدن ایلچیان [illegible] مثال و بعضی از سوانح احوال این سال چون بعد از معاودت
یورش بغداد چندگاه دار السلطنهٔ اصفهان از فر قدوم موکب نصرت نشان رشک روضهٔ رضوان گردیده اوقات
فرخنده ساعات بعدل پرائی و انجاح مطالب ارباب حاجات و عشرت و شادکامی چراغان و آیین بندی گذران
بود ذات مبارک اشرف را بقدر عارضه روی داده در اندک روزی بصحت گرائیده از مقر سلطنت قشلاق مازندران

بهشت نشان فرموده بعد از طی مراحل و مراتب سیر و شکار ساحت دار الملک فرح آباد و عرصهٔ نزهت بخش قصبهٔ اشرف که قطعه از جنان
بلکه جنان قطعه از آنست از میمنت قدوم مسرت لزوم عطر سائی و نزهت افزائی آغاز نهاد ایلچیان خجسته پیام از هر طرف بپایهٔ
سریر اعلی آمده بعد از ادراک عتبه بوسی و شرف مجالست مجلس بهشت آیین در ادای رسالت و سفارت بشمول انعام و اکرام
رخصت انصراف یافته روانهٔ دیار خود گردیدند از جمله سفرا و ایلچیان بندر میرزا نامی اوزبک ایلچی بلخ بخت که از جانب نذر
محمد خان والی آنجا بدار السلطنهٔ اصفهان آمده چون جواد خوش خرام موکب اقبال بجانب مازندران در حرکت آمده
حاکم و وزیر و اهالی اصفهان بمراسم استقبال قیام نموده باحترام و اعزاز در عمارت سروستان باغ خلد آیین نقش
جهان فرود آوردند روزی چند که در اصفهان اقامت داشت کما ینبغی بلوازم میزبانی پرداختند بعد از آنکه فی الجمله از رنج
راه آسودگی یافت متوجه مازندران گشته در خطهٔ طیبهٔ اشرف بسعادت کورنش همایون و عز بساط بوس دریافت و صحیفهٔ
اخلاص و صداقت آیین که آورده بود با هدایای آن دیار بنظر اقدس در آورد و تا دو ماه که در ملازمت اشرف بود همواره
بانواع نوازش و احسان و الطاف شاهانه سرافرازی داشت بعد از دو ماه رخصت انصراف یافته با مکتوب عنایت
اسلوب روانه گشت سانحهٔ دیگر خواجه حاجی نام ایلچی فرخنده پیام شاهزاده جوانبخت کامکار سعادت فرجام دولت یار
شاهزاده خرم ابن پادشاه والا جاه گردون بارگاه شاه سلیم فرمان فرمای هندوستان است که در قصبهٔ شریفهٔ اشرف آمده
بتقبیل بساط جلالت مناط سرافراز گشت مکتوب محتوی بر حسن ارادت و اخلاص و شرح منازعه که بافساد مفسدان که میانهٔ
او و منسوبان والد عالیشان او روی داده بود بنظر اشرف در آورد و در آن مخالصت نامهٔ نامی شکایت بسیار از بی
توجهی و بی التفاتی پدر بزرگوار بغایتی که لشکر بر سر او فرستاده نموده بود حضرت اعلی خواجه حاجی مذکور را بنوازشات
شاهانه سرافراز فرموده تا نوروز جهان افروز در پایهٔ سریر اعلی بود بعد از نوروز فیروز اجازت معاودت یافته
جواب نامه بر وجه مرغوب پدر فرزندانه مرقوم گشته در آن مفاوضهٔ سامی نصایح مشفقانه درج فرموده اعلام نمودند
که چون الطاعت والدین بفرمان واجب الاذعان آفریدگار زمین و زمان بر ابنا و فرزندان فرض و متحتم است
لایق بحال فرزند سعادتمند آنست که در رضاجوئی خاطر شریف پدر بزرگوار بوده آنحضرت را بوفور خدمتکاری
و رعایت حسن ادب بر سر رضا آورده از اموری که مکروه طبع شریف آنحضرت باشد اجتناب لازم داند که هر آینه این معنی
فی نفس الامر موجب خشنودی خالق و پسندیدهٔ خلایق و سرمایهٔ عزت و اقتدار و برخورداری آن فرزند سعادتمند
خواهد بود و با خصمان و ارباب غرض مدارائی کرده بتفقد و دلجوئی وافر پایهٔ حشمتمندی بخشد چنانچه خواجه شیراز گفته
آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است   با دوستان مروت با دشمنان مدارا   و ایلچی مذکور را با صنوف عنایات خسروانه نواخته

مقتضی المرام با تنسوقات لایقه روانه فرمودند ایلچی شاهین کرایخان پادشاهزادهٔ تاتار است که چنانچه سبق ذکر یافت از حوادث
روزگار و عناد جانی بیک کرای عمزاده اش که بتقویت رومیان بسلطنت قوم تاتار رسیده با او معادات ورزید التجا بسایهٔ
چتر اقبال همایون آورده مدتی در رکاب سعادت انتساب معزز و کامیاب بود و در دربند شروان محل اقامتش قرار یافته
در کمین سلطنت موروثی بود و حضرت اعلی همت والا بر حصول این مطلب گماشته معاونت و معاضدت صوری و معنوی
بظهور می آوردند و درین سال بمعاونت جنود غیبی و هر گونه وسایل که در مشیت الهی و در لوح محفوظ مرقوم و مثبت بود
سلطنت قوم تاتار و فرمان روائی مملکت آن دودمان بمحمد کرایخان برادر بزرگتر او قرار یافته عظمای قوم بسلطنت او
و ولی عهدی برادرش شاهین کرایخان که باصطلاح تاتار قلغای می نامند اتفاق نموده او را طلب داشته بودند
و او از خدمت اشرف استمداد همت کرده روانهٔ ولایت خود گردید و بر حسب دلخواه کامروان گشته اعیان آن طایفه
همگی بسلطنت محمد کرای و ولی عهدی شاهین کرای پذیرفته از تقریر ایلچی مذکور و وارد این الصوب چنین معلوم گشت
که از جانب خواندکار روم نقود وافره و تحف و هدایای فاخرهٔ ذاخره جهت او آورده ارکان دولت عثمانی او را
باطاعت و انقیاد سلسلهٔ آل عثمان و مخاصمت جنود قزلباش دلالت کرده بودند و او از وفور اخلاص و حسن ارادت
دست رد بر سینهٔ ملتمس ایشان نهاده خود را از هواخواهان صادق العقیدهٔ حضرت اعلی میشمرد چنانچه نقش نگینش که
بر ضمن مکتوب صداقت اسلوب شاهی زده بود غلام شاه عباس شاهین کرای بود و با پاشایان روم که بمعاونت
جانی بیک کرای که بر سر او تعیین یافته بودند در کفه محاربه نموده غالب آمده بود حقایق حال و انتظام احوال خود را
که به نیروی اقبال و توجهات ظاهری و باطنی آنحضرت دلالت میمنت و توسل مخلصانهٔ او بدین دودمان والا
وقوع یافته بود بعرض اقدس رسانیده شکر الطاف و اعطاف شاهانه که درین چند سال شامل حال او بود باحسن
وجوه و ابلغ بیان ادا نموده بود و حضرت اعلی از وفور توجه و غایات عنایات و اشفاق ایلچی او را مشمول نوازشات
شاهانه گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشتند و مکتوب عنایت اسلوب در قلم آورده در باب حسن سلوک و
مدارا با دوست و دشمن نصایح ارجمند و ارشاد مرشدانه درج فرموده هدایا و تنسوقات وافره با خلع فاخره ارسال
داشتند ایلچی محمد پاشا ایاز است سید عزیزی بود موسوم و معروف بامیر افندی در میان رومیان عموما سادات را
بنابر تعظیم میر افندی می نامند باعث ایلچی فرستادن او آن بود که چون بیکلربیکی ارض روم بود بنابر قرب جوار و
مصلحت دنیاداری با امیر گونه خان بیکلربیکی چخور سعد طرح آشنائی انداخته با او طریقه مدارا سلوک میداشت
بعد از واقعه سلطان عثمان و طغیان او بجهت بازخواست آن واقعه و مایوس گشتن از موافقت عظمای رومیه

چنانچه بتحریر پیوست بنابر احتیاط و صلاح حال خود بوسیلهٔ امیرگونه خان اظهار توسل باین دولت ارجمند نموده ایلچی مذکور که از محرم
او بود به پایهٔ سلطنت مصیر فرستاده خود را از جملهٔ هواخواهان و منسوبان درگاه شاهی شمرده هرچند از سخنان ایازه رایحهٔ
صدق و اخلاص بمشام حضرت اعلی نرسید غرض اصلی و اظهار عقیدت و اخلاص او جز این نبود که اگر رومیه در ازاء
اعمال که از و صدور یافته با او در مقام مخاصمت باشند و او را واقعهٔ پیش آید ما منی و گریزگاهی داشته باشد
امّا بنابر مراعات سلسلهٔ ظاهری همچنانکه شیوهٔ رضیه و اخلاق مرضیهٔ آنحضرت است که رعایت جانب بیگانگان زیاده
از آشنایان مرعی میدارند امیر افندی را منظور نظر التفات گردانیده منشور عاطفت بخطاب ارجمند خانی بنام ایازه
در قلم آورده مشتمال عنایت شاهی گردانیدند و تنسوقات و هدایای شاهانه نوازش فرموده نوروز بیک نام
قورچی استاجلو را در مرافقت امیر افندی نزد او فرستادند و ایازه در بدایت حال بورود آن منشور اقبال
افتخار نموده مقدم قورچی را باعزاز و احترام تلقی نمود بالآخره دوربینی و آثار مکر و حیله از و ظاهر شدن گرفت
و نسبت بمنسوبان درگاه مکر و حیله و اعمال حیله اندود بظهور آورده چنانچه عنقریب در ذیل این اوراق مرقوم
کلک بیان میگردد شعر هست آیین دوبینی ز هوس قبلهٔ عشق یکی باشد و بس
چون اخبار روم و سرداری حافظ احمد پاشا و اجتماع لشکر در دیار بکر بنوعی که مذکور شد از انهای ممیان و جواسیس
بمسامع عزّ و جلال رسید بمظنّهٔ آنکه مبادا لشکر بطرف آذربایجان کشند حزم و احتیاط مقتضی آن گشت که محل عبور
لشکر روم را از ذخیره و مایحتاج عاری سازند و آمد شد رومیان بطرف آذربایجان از دو راه واقع میشود یکی راه
ارض روم و دیگری راه وان چون ارض روم از عصیان و طغیان ایازه پاشا محل فتن و فتور است از دیار بکر
براه وان آمدن مناسبت بیشتر داشت و از مقربان بساط عزت رستم بیک یساول صحبت را بدار السلطنهٔ تبریز فرستادند
که باتفاق شاه بنده خان بیگلربیگی آذربایجان امرا و عساکر آنحدود را جمع آورده بجانب وان روند و حوالی
وان را هر جا که امکان عبور رومیه بوده باشد نهب و غارت کرده از ذخیره و مایحتاج لشکر در آن دیار دیّار و
آثار نگذارند رستم بیک حسب الفرموده بدان صوب نهضت نموده باجتماع امرا و عساکر اشاره نمود چون جنود
ظفر ورود جمع آمدند هر کس قشون و لشکر خود را فراخور الکا و مداخل و غیرت دین و دولت سرانجام داده بود در
حضور بیگلربیگی و رستم بیک بمعرض ارض در آورده با قشون آراسته و لشکر نامعدود دلیر آراسته در کمال شوکت
و اقتدار بجانب وان رفتند و آن نواحی را از ذخایر و صامت و ناطق پرداخته قرین ظفر و اقبال معاودت نمودند
و احدی از جنود رومیه و پاشایان و اکراد آن سرحد جرات مقابله و معارضه با احاد لشکر فیروزی اثر قزلباش نتوانست

نمود و رستم بیک در مازندران بخدمت اشرف رسیده حقایق حالات عرض نموده مورد الطاف و استحسان گردید دیگری

۴۸۳

در موصل [illegible] محاربهٔ قاسم خان و قورچیان افشار است با مخالفان دین و دولت در موصل شرح واقعه آنکه قاسم خان
ایمانلو و یوزباشیان و قورچیان افشار چنانکه از پیش گذشت در موصل اقامت بضبط قلعه و انتظام امور آن سرحد
قیام داشتند درین سال جمعی از رومیان اتحاد و اکراد و اعراب تابعه بسرداری حافظ احمد پاشا و جمعیت دیاربکر
مستظهر و قوی خاطر گشته تا سه هزار نفر که هفتصد نفر از آن تفنگچی بودند بسرکردگی حسن پاشا نامی از امرای رومیه و برادر
کور حسن پاشا که در حوالی بغداد گرفتار گشته بود بپای سار رسیده بموصل آمدند در آنوقت زیاده از سیصد نفر ملازم بر سر قاسم
خان جمع نبود که با یوزباشیان و قورچیان افشار مجموع هفتصد نفر نمیشدند به نیروی دولت و تائید اقبال کمر نهمت
بدفع اعادی جهت بستند و عزم محاربه جزم کردند و از طرفین صفوف سپاه آراسته گشت از دلیران گروه ارشلو یکی
جلادت پیش نهاده بر صف سپاه مخالف تاختند و سایر یوزباشیان و قورچیان موافقت نموده قاسم خان و مردم
او نیز در گرمی قتال جلو ریز بمعرکه در آمده از طرفین آتش حرب اشتعال گرفت و بحملات دلیرانه سپاه منصور مخالفان
دل باخته دست از محاربه کشیده پای هزیمت گشودند و افواج قاهره بر آن فیه کثیره غالب آمده تا موازی یکهزار
نفر بلکه زیاده بقتل آمده غنائم موفور بدست سپاه منصور آمده بقیة السیف پراکنده شدند بعد از اطمینان خاطر از فتور سرحد
یوزباشیان و قورچیان قاسم خان را وداع نموده با سرها و اختر مهار و سفیدانه بپایهٔ سریر اعلی آمده در فرح آباد
جنت نهاد بنظر همایون در آوردند شرح واقعهٔ مذکور از تقریر یکدو نفر از قورچیان حضار مجلس آنمعرکه بتحریر پیوست

ذکر فرستادن [illegible] بیک [illegible] بانتظام مهام عراق عرب و شرح محاربه که او را با اعادی در موصل روی داده

[illegible] چون واقعهٔ مذکور بوقوع پیوست و مشخص شد که مخالفان حدود موصل باستظهار سردار
و دلگرمی جنود روم دست تطاول گشوده اند و بمسامع جلال رسید که فوجی از اعراب نیز خصوصاً اباطالب
ولد ناصر مهنا در مقام غدر و نفاق در آمده بجانب حله و نجف حرکت کرده آزار و اضرار ایشان بخلق آن دیار میرسد
و طایفهٔ افشار بنابر علت وبا که در موصل شیوع یافته از طرف لشکر اندیشیده جمعیت دلخواه نتوانستند نمود و قاسم
خان با اندک مردمی در قلعهٔ موصل است و آن ولایت محل شورش و انقلابست و این مقدمات موجب تزلزل و اختلال
منتسبان دولت قاهره است رای همایون جهان آرا اقتضاء آن کرد که یکی از کاردانان بساط عزت خاصان
درگاه بوفور غیرت و مردانگی و فدویت و جانسپاری در راه دین و دولت اتصاف داشته باشد از درگاه
معلی روانهٔ آنطرف گردانند که عساکر قلمرو علیشکر و اتحاد و در جمع نموده کمر همت بدفع اعادی بندد و هر یک از

محافظان ثغور و سرحد را حادثه روی نماید که بکومک و مدد احتیاج افتد معاونت بظهور آورده در همه باب آنچه صلاح دولت
قاهره بوده باشد بعمل آورد و از جمله مقربان اخلاص شعار زینل بیک توشمال باشی شاملو را که بصفات حسنه اتصاف دارد
بدین خدمت مأمور گردانیده با فوجی از عساکر ظفر شعار و میر فتاح مین باشی تفنگچیان اصفهان و جمع دیگر از تفنگچیان
رکاب اشرف روانه آنطرف فرمودند چون زینل بیک از رکاب اقدس جدا شده روی عزیمت بآنصوب آورده
بسرحد نزدیک شد بوضوح پیوست که جمعی از جنود رومیه و متجنده حدود موصل بعزم تسخیر قلعه در حرکت آمده اند و
قاسم خان با موازی دویست سیصد کس از غازیان افشار که در قلعه موصل با او بودند از فقدان آذوقه و ذخیره
و علت وبا که هر روز جمعی راه عدم می پیمودند صلاح در توقف و قلعه داری ندیده قبل از وصول مخالفان بیرون
آمده مخالفان تصرف در قلعه نمودند و سیم آنست که خان احمد خان اردلان نیز بدبختی قلعهٔ کرکویه را انداخته
آن قلعه نیز بتصرف اعادی در آید و میانهٔ سارو سلطان بیگدلی برادر زینل بیک که متولی روضات مقدسات
و قورچی باشی قورچیان نجف اشرف است و طایفهٔ اعراب مهنا که بحدود کربلا و نجف آمده بودند محاربه وقوع
یافته زینل بیک از ورود این اخبار در حرکت مسارعت نموده چون بحوالی درتنگ رسید حسین خان حاکم
لرستان با معدودی چند آمده باو پیوست و در انجا بوضوح انجامید که سردار فوجی از رومیه را بسرکردگی
حسن پاشا جرکس بضبط ولایت موصل و کرکویه و قلاع انجا تعیین نموده قریب پنج شش هزار نفر از رومی و کرد
و عرب بر سر او جمع آمده متوجه آنصوب شده اند و تا دو سه هزار خانه وار رعیت از حدود قلعه زهاب مشهور
بقلعه ایک و آنحدود کوچانیده اند که از آب گذرانیده و بآنطرف برند زینل بیک بعد از استماع این اخبار با آن
عساکر ظفر شعار که در آنوقت جمع بودند که فوت موازی سه هزار نفر سپاهی یراق دار و تفنگچی بشمار در آمدند از انجا
بر سبیل ایلغار آن مسافت بعیده را در دو روز طی نموده روز سیم بر سر مخالفان رسیدند و از شدت
ایلغار زیاده از دو هزار کس نرسیده بودند و از انطرف مخالفان از آوازهٔ ورود قزلباش و لشکر ظفر
اثر متزلزل گشته گروهی اکراد و اعراب پراکنده شدند از ان جمع سه هزار کس که تاب جنگ آمده از جانبین
صفوف قتال آراسته گشت دلیران رزم آزمای دست باستعمال سیف و سنان برده فیما بین آتش حرب
اشتعال پذیرفت و باندک زمانی تزلزل بارکان ثبات و قرار سپاه مخالف راه یافته شکست بجانب اعدا افتاد
و جنود قزلباش بنیروی دولت و اقبال بران طبقه ظفر یافته قریب شش هزار نفر طعمهٔ شمشیر آبدار شدند و از سپاه
ظفر پناه کسی چنان ضایع نشد و حسن پاشا با بقیة السیف منهزم خود را بحریم قلعه رسانیدند و اردوی ایشان قرین نهب و غارت

عمازیان و تفنگچیان گردیده بعلت وباکه در شهر و قلعه طغیان عظیم داشت و هر روز جمعی از ایشان تلف میشدند میانه
حسن پاشا و زنیل بیک رسولان آمد شد نموده قرار دادند که چون در قلعه و پاست هر دو لشکر کوچ کرده کسی در شهر و قلعه
نگذارند که بعد از تسکین علت طاعون آنچه از جانبین مصلحت باشد بعمل آرند زنیل بیک رضا باین معنی داده ایل و الوس را
که کوچانیده و برده بودند باز گردانیده مظفر و منصور معاودت نموده حسب الامر اشرف میر فتاح را با تفنگچیان بقلعه
بغداد فرستاد که همراه بیگلربیگی بمحارست قلعه قیام نماید و خود باز گشته در حینی که رایات منصوره بقصد سفر گرجستان بیرون آمده در سلطانیه
اقامت داشت بملازمت اشرف سرافرازی یافت و شرح محاربه مذکور و آمد و رفت او از تقریر دو سه نفر از حضار آن معرکه
تسوید یافت از سوانح این سال رفتن قرچغای خان سپهسالار ایران است بجانب گرجستان و ظهور عصیان و طغیان مورد
اوپید و لتان ضلالت نشان کفرستان بر هوشمندان عالم صورت و خرد پروران جهان معنی واضح و لایح و نزد محققین
ثابت و راسخ است که هر امری از امور که در مشیت الهی قرار یافته در لوح محفوظ رقم ثبت پذیرفته باشد بر حسب یفعل الله
ما یشاء و یحکم ما یرید بی اشتباه از کتم عدم بحیز ظهور می آید و هیچ تدبیری از تدابیر عقلاء دهر و مدبران روزگار دافع شمشیر
قضا و مانع تیر تقدیر نمیتواند شد و فحوای العبد یدبر و الله یقدر مؤکد این معنی است و چون در سنه آینده باقتضای گردش
فلکی و حوادث آسمانی بعضی فتن و فتور و محن و شرور رقم پذیر کلک تقدیر شده بود که لابد بظهور آمد و زمانه فتنه ساز
ابواب محنت و بلیات بر روی روزگار خلایق گشوده بود بر حسب اذا اراد الله شیأ هیأ اسبابه اسباب آن بدستیاری
کارکنان عالم غیب سرانجام می یافت صورت اینحال و نظیر اینمقال فرستادن قرچغای خان سپهسالار ایران است
بجانب گرجستان که باعث ظهور وقوع چندین قضایای عظیمه و منتج حدوث انواع فساد و خونریزی و محرک بلایای
و فتنه انگیزی گردید شرح وقایع آن در قضایای سال گذشته مرقوم کلک بیان گردیده که از حکومت ولایت گرجستان
کاخت بعد از آن که خلق آن دیار مکرر او را از بی ادبیها و عصیان و طغیان طهمورث جاهل نادان مورد غضب و سخط
شاهی که نمونه از سخط الهیست گشته از قتل و اسر و خرابی از حیز انتفاع افتاده بود و به پیکرخان ایکرمی دورت
قاجار تفویض یافته او را با بعضی ایماقات بآنجا فرستاده بودند و او در حریم قلعه قرا انقوج محل اقامت اختیار
نموده بنای شهری انداخته هر طبقه خانهای مرغوب و خانات و حمامات و عمارات ساخته بودند و بقیة السیف گرجیان
را نوید عفو و مژده امان داده بودند گروهی از آوارگان که از بیم قتل و اسر باطراف و جوانب پراکنده گشته در زوایای
خمول خزیده بودند بمقتضای حب الوطن من الایمان اگرچه ننگ ایمان نخشیده بودند بآنجا جمع آمده بتعداد آبادانی
بهم رسیده بود و رفته رفته گروهی از ناوران و سپاهیان نیز که بیم فتنه از ایشان بود بمقام اصلی جمع آمده بودند و فسال

مکرر از انهای بکرخان و تقریر گرجیانی که در خدمت همایون اعلی راه مکالمه دارند بعرض اقدس رسید که میانهٔ ازناوران
وسپاهیان گرجی که بآنجا آمده اند وطهمورث آمد و شد و مراسلات نهانی بوقوع انجامد و محتمل است که آن طبقهٔ ضلال رعایا
تیز کرده عنقریب از ایشان فتنه حادث گردد درای عالم آرا بدان متعلق گردید و یکی از ارباب کیاست و فراست و اصحاب
درایت بدالصوب فرستند که بحقایق حالات گرجیان رسیده در دفع و رفع فتنه انگیزان و تنظیم و نسق ملک آنچه صلاح
دولت قاهره بوده باشد بعمل آورد ولهذا قرچغایخان سپهسالار که در مازندران در پایهٔ سریر سلطنت بنیان بود بدین
خدمت مامور گردانیدند و موراویک گرجی را که سمت وکالت سمایون خان والی گرجستان کارتیل داشت اما ده سال
متجاوز بود که اظهار اسلام نموده با پسران و خانه کوچ در خدمت اشرف معزز و محترم و صاحب تیول والکا واز جملهٔ مقربان
بزم اقدس بود در رفیق سپهسالار گردانیدند که چون صاحب وقوف نیک و بد مهمات گرجستان است و بحسن اخلاص و
ظهور بندگی و خدمتکاریها محل اعتماد شاهانه گشته آنچه لوازم دولتخواهی و خیراندیشی نظام و نسق آن ولایت لایق دولت دانند
معمول گردانند و صبیهٔ عیسی خان قورچی باشی را که نبیره و دختری همایون اعلی است نامزد سمایون خان بوده مصحوب معتمدان
مذکور روانه گردانیدند و حکم شد که امرای قراباغ و شروان همگی نزد سپهسالار جمع آمده در هر باب لوازم همراهی بتقدیم
رسانند و قرچغایخان و موراویک بگرجستان رسیده امرای شروان و قراباغ را اخبار نمودند و چون عروسی و دامادی
سمایون خان در میان بود یوسف خان بیگلربیگی شروان و محمدقلی خان زیاداوغلی بیگلربیگی قراباغ و امرای عظام و
سایر لشکر اسلام با تجملات و زینتهای گوناگون بایشان پیوسته اول جشن عروسی انعقاد یافت و بعد از آن چون هنوز
کوکب بخت گرجیان کاخت از حضیض وبال بیرون نیامده ارادهٔ ازلی بقتل فوجی دیگر از ایشان تعلق گرفته بود
جهت تحقیق و تمیز سپاهی و رعیت عموم آن طایفه را بتقریب همراهی غزای گرجیان باشی اچوق که شهرت داده بودند
احضار نمودند قریب دو هزار کس همگی با اسلحه و یراق جمع آمده علامات فساد و عصیان از صورت حال ایشان
نمایان بود بوساطت موراو خاطر بدفع و رفع آن گروه اشرار قرار گرفت تکلیف کردند که چون رفتن باشی اچوق
بموافقت ملت و هم کیشی بر شما دشوار است آلات جارحه خود را بغازیان داده خود از همراهی سفر باشی آچوق معاف
باشند بعد از گرفتن اسلحه و یراق تمامی آن کفرهٔ فجره را لشکاری وار در میان گرفته بطرفة العینی دمار از نهاد آن قوم
برآوردند و تر و خشک بآتش قهر سوخته معروض تیغ یاسا گردیدند بعد از ظهور آن صورت موراو مذکور خبث باطن وارتداد
خود را ظاهر ساخته از غیرت هم کیشی یا بهوس حکومت و بزرگی کارتیل با ازناوران و عظمای آن طایفه مواضعه نموده
بحیل و تدویر مرتکب قتل سپهسالار و بعضی امرا گشته انواع فساد و خون ریختن و فتنه انگیختن از و بظهور پیوست تفصیل حالات

ظهور عصیان و طغیان آن شوریده بخت تبه روزگار نمک حرام در وقایع سال نو نگاشته کلک سخن پرداز میگردد در این
سال از تاثیرات فلکی و تقدیرات ایزدی علت وبا و طاعون در بعضی محال آذربایجان شیوع یافت و در دار الارشاد اردبیل
شدت آن بلیه بمثابه بود که در نفس بلدهٔ زیاده از بیست هزار کس تلف شده در مواضع و محال قریبه خصوصا مشکین و سراب
وارش و کرمرود و خلخال قریب بهشتاد هزار نفر که از مجموع بلا اغراق یکصد هزار نفر زیاده راه عدم پیمودند و از پیران معمر
روزگار دیده استماع افتاد که هرگز دران دیار این شدت بلیه بدین مثابه و طغیان نبوده و بعضی محال طارم و
قزوین نیز بنابر قرب جوار سرایت کرده تلف شدند **ذکر متوفیات که درین سال جهان فانی را وداع نمودند بعالم جاودان
انتقال گردید** اسفندیار بیک عرب گرلو که از جملهٔ مقربان بساط اقدس بود در هنگام معاودت از سفر خیر اثر بغداد در حوالی
نهاوند در وقتی که سواره با چند نفر از رفقا طی مسافت مینمودند حال برو متغیر گشته از رفتن باز ماند خبر بحضرت اعلی رسید آنحضرت
از شمول عاطفت محفهٔ تخت روان فرستادند بمحفه در آمده چند قدمی پیموده بیطاقت شده باز میل سواری نموده
تاب سواری نیز نیاورده اظهار بیطاقتی کرد او را پایین آوردند که لحظهٔ در سر راه استراحت نماید چون پیمانهٔ حیاتش لبریز
شده بود ودیعت زندگانی بمتقاضی اجل سپرده متوجه سفر آخرت شد وی ولد کمال بیگست که ابا عن جد از زمرهٔ صوفیان
صافی طویت این دودمان بود و منصب اوچی باشیگری سرافرازی داشت در اواخر ایام حیات از وفور اعتماد ایشک آقاسی
باشی حرم علیهٔ عالیه شد بعد از فوت پدر منصب اوچی باشیگری که موروثی آن سلسله بود باو تعلق گرفت و بوفور
اهلیت و آداب دانی بمدارج علیا رسیده ترقی نمود روز بروز پایهٔ قدر و منزلتش بلندی یافته از زمرهٔ مقربان
خاص و مخصوصان بزم اختصاص گردید صاحب رای و مشوره بود چون پسرش صغیر و کودک بود منصب موروثی
باحدی تفویض نیافت که بعد از آنکه نشو و نما یافته باهلیت آن خدمت داشته باشد باقتضای آن عمل شود سلیمان خان
ولد شاه علی میرزا که وزیر دیوان اعلی و اعتماد الدوله بود بعد از معاودت یورش بغداد در دار السلطنهٔ اصفهان
مریض گشته نشان علت سرطان در بدنش ظاهر گشته بان الم مبتلا گردید مکرر فصد کردند و تبرید نمودند اصلا
مفید نیفتاد و رفته رفته مرض مستولی گشته معالجات اطبا و تصرفات جراحان دافع قضا نگشت عاقبت رحل
اقامت بر چیده رخت امل بسر منزل آخرت بر دید پدرش شاه علی میرزا خواهرزادهٔ شاه جنت مکان بود همشیره
آن سلسله مشرف بمصاهرت این دودمان بودند وی نیز دو مرتبه باین رتبهٔ والا سرافرازی یافته مقطوع العقب
بوده فرزندی از و در وجود نیامد متروکات خود را در زمان حیات و صحت بدن بحضرت اعلی هبه کرده بود چنانچه
مسود این اوراق مکرر از وی این اعتراف شنیده بود و آلودگی مال دیوان نیز داشت بنابران متملکاتش بحیطهٔ ضبط

درامد و منصب وزارت دیوان اعلی چنانچه سبق ذکر یافت بسلطان العلمائی خلیفه سلطان بن رفیع الدین محمد صدر تفویض یافت

ذکر وقایع اودئیل ترکی مطابق اربع ثلاثین والف سال نهم از قرن دوم ایام سلطنت همایون عباسی

باز نسیم عنبربوی بهار بمشام روزگار وزیده زمانه عطرسائی آغاز نهاد و لشکر افسردگی که در عرصه جهان دم از طغیان و از فر قدوم سعادت لزوم نوروز پراکنده گشته در زوایا افسردگی متواری گشته خورشید جهان آرا با هزاران فر و شکوه در عرصه گاه عز و شرف جلوه گری کرده لوای جهانگیری برافراخت یعنی در روز پنجشنبه دوازدهم شهر جمادی الثانی ده ساعت و هفده دقیقه از روز گذشته ببرج حمل تحویل نموده سعادت افزای منزل معهود گشت ※ از لطف هوا دیدهٔ نرگس گشته ※ در تازگی و تری برابر خون جگر چشم بلبل و بهار بموافقت روزگار فتنه آغاز نهاد سوسن که نشان آزادگی داشت بقصد جوشن غنچه خنجر تیز کرده در کمین غارت اوراق زرین گل نشست شاهد دلارای چمن جهت نوخطان بزم بهار فرش زمردین گسترده بر رخساره زیبا از گل و لاله پیرایه بست ※ باز نسیم بهار غالیه سا شد مگر ※ کز حرکاتش چمن تازه و تر شد دگر ※ لطف هوای بهار انجمن آرای گشت ※ چون خط مشکین یار یاسمن سای گشت ※ حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در قصبهٔ لطیفهٔ اشرف مازندران بهشت نشان بخرمی و کامیابی میگذرانیدند جشن نوروزی در خلوتخانهای زرنگار آن خطهٔ شریفه که رشک فرمای قصور جنان و زینت افزای روضهٔ رضوانست اتفاق افتاد ارکان دولت قاهره و اعیان خلافت باهره ایلچیان سلاطین و بزرگانه هر طبقه که دران جشن جهان پیرا حاضر بودند زبان اخلاص بنیان به تهنیت سال نو و مبارکی نوروز فیروز گشاده لوازم دعا و ثنای شهریار کامکار ادا نمودند چون عادت قدیمه و خواص ذمیمهٔ روزگار غدار است که پیوسته بتلاطم امواج بحر محن برهم زن هنگامهٔ عافیت و آسودگی گشته گاه سفاین راحت و استراحت را غریق بحر فنا میسازد و گاه ابواب فراغت و آسایش را مسدود گردانیده درهای رنج و عنا بر روی روزگار طبقات انام میگشاید و عالم فانی خالی از مفاسد و بلایا نیست درین سال از گردش روزگار و اقتضای فلک کج رفتار و سپهر ناساز کار فراغت و آسودگی از خلق کناره جسته فتنهای غنوده بیدار گشته و از هر طرف لشکرها در حرکت آمده وقایع عظیمه بظهور پیوست ※ سر فتنه دارد دگر روزگار ※ که دلها ز محنت نماید فکار ※ دل خرمی را ز اندوه خست ※ زمانه در عافیت را ببست ※ اگرچه هر گونه حادثه روی داد و فتن و فتوری در هر جا ظهور یافت عاقبت بلطف یزدانی و صحت وجود فایض الجود خاقانی و نیروی اقبال و حسن سعی و تدابیر صایبهٔ آنحضرت روی باختلاط آورده مفاسد باصلاح انجامیده زیرا که گفته اند ※ تن شاه باید که باشد درست ※ من و جمله را گو شود پای سست ※ اما زمانه بیکم دمحنت بر خلایق ریخت و بسی خونهای عزیزان

ملت امیخت نخست قضیه شورش واشوبیت که از گمراهی و عصیان وطغیان مورا گرجی شوریده بخت تیره روزگار
٤١١٥
بظهور پیوست ونتایج عظیمه بران مترتب گشته ازان ممر ضرر وآسیب بسیار بخلایق وعباد الله رسیده ومیرسد
چنانچه در ذیل مرقوم میگردد ذکر طهورث گفته خواهد شد اول بیان شورش وارتداد وعصیان مورا گرجی تیره بخت
بد نهاد واعمال وافعال ناهنجار آن سرخیل فتنه وفساد وشقاق آن نابکار سیه روزگار شرح این واقعهٔ کبری وکیفیت
این واهیهٔ عظمی آنکه چون گروهی از کفرهٔ فجرهٔ گرجستان کاخت بنوعی که مفهوم گشت ومرقوم شد مکافات نیت فاسد
وجزای بدطینتی یافتند آنچه یافتند مورا بدسرانجام تیره روزگار که بمصلحت وقت شعار ستوده اسلام ظاهر ساخته
ودست از کیش وملت نصاری باز نداشته بود گرجیان کارتیل که همیشه دولتخواه این دودمان والا بودند طریق
اطاعت وبندگی بقدم اخلاص ویکجهتی می پیمودند وتوجه والتفات شاهانه دربارهٔ آنطایفه درجهٔ کمال داشت
وبسخنان کاذبه واقاویل غیر واقع ومفتریات از جادهٔ اخلاص منحرف گردانیده حرف چند از زبان گوهرفشان
آنحضرت که مشعر بر بی توجهی ومایهٔ وحشت وازدیاد توهم بود خاطرنشان آن گروه نادان کرده چون در درگاه معلی
محل اعتماد گشته کمال محرمیت داشت مفتریات او را مقرون بصواب دانسته خوف وبیم ایشان روز بروز از لشکر
فیروزی اثر زیاده تر میگشت درحینی که اکثر امرا مثل محمد قلیخان بیگلربیگی قراباغ وبیگرخان ایگرمی دورت هریک
حسب الصلاح مورا بخدمتی مامور گشته بر سر سغناقهای کفره رفته بودند خاطر بظهور عصیان وقتل سپهسالار
قرار داد صبحی یراق بسته بکمل ومسلح از خیام خود بدر خیمه قرچغایخان آمده از روی دولتخواهی مذکور میسازد که
گرجیان کارتیل عموما یاغی شده آمادهٔ خلاف ومستعد جنگ وجدال اندبی آنکه تاملی کنید سوار می باید شد که مبادا
ازان گمراهان که بقزلباش بدمظنه شده اند ومغلوب سلطان واهمه اند مضرت وآسیبی بجنود قزلباش رسد و
بامور ناشایسته جسارت ودلیری نمایند چون قرچغایخان وامرا قرب ومنزلتی که آن بدبخت را در خدمت
اشرف بود بارها دیده واشفاق والطافی که از جانب نواب همایون یوما فیوما قرین حال او میگشت مشاهده
نموده بودند ویک پسر او با کوچ ومتعلقان در نیولایت منظور نظر شفقت ومرحمت وکامیاب عزت وعنایت
بودند اصلا احتمال نمیدادند که مشارالیه مصدر امری که بوی نادولتخواهی ازان آید تواند بود بالجمله قرچغایخان
بصوابدید مورا مستعد سواری وسوار شدن شده قبل از آنکه ملازمان رسند آن غدار نابکار تیره روزگار
تیرهٔ حوالهٔ او کرده چنان زد که نوک سنان از جانب دیگر نمایان گشت وخود بطرف خیمه یوسف خان امیرالامرای
شروان رفته با او نیز از روی حیله وتدویر همین عمل پیش برد طایفهٔ گرجی بعد از قتل این دو سردار عالی مقدار

باردوی قزلباش درامد یک پسر قرجغایخان امام ویردی بیک نام و هر کس دیگر که بدست ایشان درامد از پای درآوردند اهل اردو
فزع روز محشر مشاهده نموده خواص و عوام در کمال سراسیمگی یوم یفر المرء من اخیه گویان خود را بیرون انداخته بهر طرفی شتافتند
تمامی اردوی قزلباش نهب و غارت یافت و اموال و اسباب لایعد و لایحصی بدست گرجیان درامد بعد از انتشار
این خبر بنوعی اضطرار و سراسیمگی بطبقهٔ قزلباش راه یافت که هر کدام از امرا و عساکر قراباغ و شروان که بخدمتی
مامور گشته بطرفی رفته بودند فرصت معاودت و جمعیت یکجا نیافته از هم آنجا که بودند راه نجات جسته بیرون رفتند
سمایون خان والی کارتیل فرصت درامدن قلعهٔ تفلیس که مقر حکومت و مرکز دولت او بود نیافته باتفاق محمد
قلیخان بیگلربیگی قراباغ باغچه قلعه درامده تحصن جستند مورا بعد از گشتن امرا و نهب و غارت اموال و اسباب
قزلباش با جمعی کفرهٔ فجره بعزم تسخیر و تصرف قلعهٔ قرلانقوج و بدست آوردن بیکرخان و قتل و غارت و استیصال
اویماقات اکیرمی دورت و غیرهم که در انجا می بودند متوجه آنصوب شد بیکرخان از وقوع این حادثه بی آرام
گشته از بی تابی مردم ایل و اویماق که همگی اهل و عیال همراه داشتند تاب توقف نیاورده در مقام بیرون
بردن اهل و عیال و احمال و اثقال شدند در حینی که بکنار کر رسیده بعضی عبور نموده بعضی دیگر عبور مینمودند
که مورا با جنود گرجیه رسیده اموال و اسباب بسیار و مواشی غنایم بیشمار یغما نموده جمعی کثیر از نسا و صبیان
مسلمانان باسیری بردند و بیکرخان با متعلقان خود بسلامت گذشته ببردع آمدند و قلعهٔ قرلانقوج با اموال
و امتعه بسیار که از انجمله پنجاه خروار ابریشم بود بتصرف گرجیان درامده و از انجا بپای قلعهٔ تفلیس آمد که آن قلعه را
که حکومتگاه ولایت کارتیل است بلطایف الحیل بدست آرد جماعت تفنگچیان لوری سرکردهٔ ایشان شاطر
شاهی نام که حارث و کوتوال قلعه بودند بعد از اطلاع بر قضایائی که مذکور شد چون بنصاری تفلیس اطلاعی
و اعتمادی نداشتند متعلقهٔ سمایون خان را بنابرین بقلعه بردند و با وجود فقدان ذخیره و عدم استطاعت
قلعه داری کمر همت بضبط و محارست آن جست بسته بهر کس از طبقهٔ مسیحیه که مظنهٔ خلاف داشتند منجر بجنگ
و جدال شد و از طرفین چند کس بقتل آمدند و تفنگچیان از ذخایر اموال مقتولان و غیره و نصاری ذخیره دو ماهه سرانجام
نموده در محافظت قلعه سعی موفور بظهور آوردند و مورا تیره روزگار جمعی از کفره را بر سر قلعه گذاشته خود با جنود
گرجیه متوجه قراباغ شده تا بلدهٔ گنجه رفته و آن بلده را که مسکن بیگلربیگی و اعیان ایل و اویماقات قاجار است
نهب و غارت نموده اموال و اسباب بی نهایت آورد و از انجا نیز جمعی از عیال و اطفال مسلمانان باسیری بردند
و تمامی مردم ایل و الوس قراباغ از جا و مقام خود رمیده تا پل خدا آفرین آب ارس عنان باز نکشیدند و مورا برگشته بکخیت

بعد از انکه کنجه و الحدود را از صامت و ناطق پرداخت و بقصد انکه قلعهٔ تفلیس را بدست آرد بدان صوب شتافت بمراسله و پیغام
و چرب زبانی و وعدهای جمیل بسیار کرد و سعی و حیلها انکیخت که شاطر شاهی را فریب داده دست در کردن مقصود
حمایل کند مفید نیفتاد و تفنکچیان دامن همت بر میان زده در محافظت قلعه میکوشیدند و جواب مراسله و پیغامهاء
مورا اجز بتوسط سفیر تیر و کلوله تفنک نمیدادند القصه سرعان از جانب امرا و تفنکچیان بپایهٔ سریر خلافت بنیان
آمده حقایق حالات بنوعی که تحریر پیوست عرض کردند و بوضوح پیوست که مورا نابکار بعد از صدور این اعمال
ناهنجار اظهار دولتخواهی سلطان روم کرده سرهای مقتولانرا مصحوب یکی از معتبران کرجی بدیار بکر نزد سردار فرستاده
تحف و هدایا از نفایس امتعه و اموالی که بدست آورده ارسال داشته سردار را بطرف کرجستان و شروان آمدن ترغیب
نموده سردار این وقایع را مقدمهٔ فتح و ظفر دانسته منشور ایالت کارتیل و کاخت را باسم طهمورث فرستاده طهمورث
آمده بیکدیکر ملحق شدند و هر یک تکیه بر مسند حکومت زده بانتظام حال خود و استقامت مملکت مشغول شدند خوش
کرفتند حریفان سر زلف ساقی   کرفلک شان بکذارد که قراری کیرند   و در تسخیر قلعهٔ تفلیس سعی موفور بظهور می آورند
حضرت اعلی بعد از وضوح این خبر و حالات عیسی خانرا سردار لشکر ظفر شعار کردانیده بدفع فتنهٔ مورا و انتظام کرجستان
مامور کردانیده و قزاق خان چرکس را که داروغهٔ لاهیجان کیلان بود بجای یوسفخان امیر الامرا شروان نموده مقرر شد
که بر سبیل استعجال بانصوب رفته با امرا و عساکر آنجا بعیسی خان قورچی باشی ملحق کردد و امیر خان بیکلربیکی آذربایجان
نیز با عساکر تابعهٔ خود بمرافقت قورچی باشی مامور کشتند و قورچی باشی پذیرای فرمان کشته موکب جاه و جلال نیز از
مازندران بهشت نشان متعاقب درحرکت آمده در دار السلطنهٔ قزوین نزول فرموده چند روز دار السلطنهٔ
مذکور محل اقامت شهریار مظفر و منصور بود از انجا به ییلاق سلطانیه توجه فرموده چون اخبار حرکت لشکر روم متواتر
میرسید روزی چند چمن سلطانیه مخیم سرادقات اقبال کردید که بهر طرف عزیمت موکب همایون لازم آید عنان
توجه بانطرف معطوف کردد امامقلیخان بیکلربیکی فارس با عساکر آنحدود آمده در چمن سلطانیه باردوی ظفر
قرین پیوست و حکم شد که از عساکر منصوره هر کس تا غایت بکرجستان نرسیده باشد در اردوی کیهان پوی توقف
نموده در رکاب ظفر انتساب باشد شرح نهضت همایون بصوب عراق عرب بعد از ذکر وقایع کرجستان و قضایائی
که در خلال اینحال در هر طرف بوقوع آمد رقم زد کلک بیان میکردد ذکر محاربه که فیمابین جنود ظفر نشان و کرجیان
بد ایمان بوقوع پیوست و ظفر یافتن لشکر ظفر ورود و عاقبت محمود چون قورچی باشی بنوعی که در ما فوق تحریر پیوست
روانه کرجستان شد قورچیان عظام و غلامان و تفنکچیان سرکار خاصه و امرا و عساکر عراق و آذربایجان و شروان

که حسب الفرمان حضرت همایون بمرافقت او مامور بودند فوج فوج و قشون قشون رسیده در هر یورت جمعی ملحق میشدند
تا آنکه لشکر عظیم در اردوی قورچی باشی فراهم آمده روی بمقصد آوردند و از انطرف مورا باتفاق طهمورث و آتابیک
خان ولد منوچهر خان والی قسق که هر دو از بیم سپاه ظفر همراه قزلباش در کرجستان تابعه روم بسر برده هر کدام در
گوشه خزیده بودند درینوقت بمعاونت و استظهار سردار و ترغیب نمودن او باو پیوسته بودند عظما و اعیان
و خلق کرجستان کارتیل و بقیة السیف کاخت تا موازی بیست هزار سوار و پیاده درهم آورده آماده پیکار و رزم
گشتند در روز دوشنبه بیست چهارم شهر رمضان در موضع کوشکوار توابع آل کت جائی تفلیس فریقین را قرب
جوار اتفاق افتاد و از جانبین صف سپاه آراسته مستعد محاربه بودند چون شاه بنده خان و لشکر آذربایجان
قریب شده روز دیگر داخل میشدند سپاه قزلباش جنگ را جهت رسیدن شاه بنده خان در ان روز بتاخیر
انداخته شب درمیان درامد و از طرفین محاربه دست بهم نداد و کرجیان نیز در ان حوالی اقامت نموده از جانبین
بمراسم پاس پرداختند صباح روز سه شنبه بیست و پنجم ماه مبارک مذکور صفوف قتال آراسته شد قورچی باشی در
قول قرار گرفت امیر گونه خان بچرچکری مقرر گشت میمنه و میسره جنود اقبال بمبارزان معرکه کارزار استحکام پذیرفت
از انطرف کرجیان نیز رسیده بیکدیگر تلاقی شدند فیمابین جنگ عظیم درپیوست در اول حال گروه انبوهی [illegible] اجتماع
پیش آمده بیکبار بر چرخچیان جنود قزلباش حمله نمودند چرخچی تاب صدمه آن گروه انبوه نیاورده از یکدیگر پاشیدند
و امیر گونه خان لحظه پای ثبات محکم و استوار داشته زخمهای قوی یافت چون بحسب اتفاق بمحل مناسب
جنگ بهم دست نداده بود و از میمنه و میسره جنود قزلباش بمعاونت دست نداد طایفه قاجار امیر گونه خان را
زخمدار از معرکه بیرون بردند کرجیان در همان گرمی قتال بمیانه جماعه تفنکچی درامده از صدمات آن گروه صفوف
تفنکچی نیز متلاشی گشته جمعی کثیر از جنود ظفر ورود خصوصاً از جنود تفنکچی شربت شهادت چشیدند و سرخ روی
بمعرکه جنان شتافتند گروه کرجی جنان خیره شده پیش آمدند که گروهی از ایشان بیکطرف که سر کوبی نداشتند
باردوی قزلباش درامده در جانب اردو بازار دست بغارت و یغما براوردند مردم اردو بازار و شاگرد
پیشکان که در اردو بمحافظت اغرق مانده بودند بهم برامده شورش و برهم زدگی عظیم در اردو شیوع یافت
چنانچه مردمان بی سر و پا و بیدولتان اوباش که در اردو مانده بودند دست بغارت اموال یکدیگر براورده
فرار بر قرار اختیار کردند اردو بی صاحب مانده ازین ممر اذیت و خسران بسیار [illegible] نصرت شعار
رسید چون مذکور شد که در محل مناسب طرح جنگ اتفاق نه افتاده بود درینوقت که در گوشه گروهی از لشکریان

که در گوشه و کنار و یمین و یسار بودند چون قول بزرگ نمایان نبود ازین غوغا و آشوب چرکی سپاه کفر و ضلال تصور آنکه العیاذ بالله شکستی
بحال لشکر اسلام راه یافته پای اقامت ایشان سستی پذیرفته بعضی از جبین و بددلی و بعضی بدوستی مال و صیانت اموال
از معرکه روبرتافتند و این آشوب و انقلاب بر لشکر قول هم سرایت کرده تزلزل و تفرق بحال سپاه راه یافته لیکن
قورچی باشی از وفور غیرت و دلیری با معدودی از دلاوران جان بناموس داده از مشاهدهٔ این حالات اصلا تزلزل
بخاطر راه نداده در معرکه پای ثبات و قرار استوار داشته جمعی از جنود قاهره که مشاهدهٔ صبر و ثبات نمودند قوی دل
گشته تکیه بر قوت اسلام و نیروی اقبال شهریار گردون غلام کرده بآرزوی شهد شهادت قوی دل و گشاده پیشانی
بجانب کفره تاختند و خاک معرکه را از خون آن خون گرفتگان گلگون ساختند مقارن این حال شاه بنده خان
که نیز از عقب می آمد با فوجی از پیشروان سپاه خود از گرد راه برزمگاه رسیده مایهٔ استظهار و دلگرمی گرجیان وادی
ادبار گشته روی به نبردگاه آوردند تیغ یمانی غازیان سرافشانی آغاز نهاده بطرفة العینی بطعن سنان ثعبان مثال
و ضرب شمشیر صاعقه کردار تا موازی ده هزار پیاده و سوار آن گروه اشرار بر خاک هلاک افتاده دمار از نهاد آن خاکساران
بادیهٔ گمراهی برآوردند بقیة السیف مورا اسیر بخت و طهمورث بیدولت و اتابیک سپاه کفره و ضلال تار و مار
خود را سرگشتهٔ وادی ادبار دیده پشت بمعرکه داده راه هزیمت پیمودند و حامیان حوزهٔ اسلام برحسب الحق
یعلو و لا یعلی غالب گشته مغلوبان تیره روزگار بجانب تفلیس شتافته چون بآنجا رسیدند از آب که عبور نموده
پل را که از چوب ترتیب داده بودند سوختند و خود را به بیشهای انبوه پر درخت و جایهای سخت کشیدند از
معارف سپاه سرداران گرجی طهمورث میرمحزاد و آقا تنگیر و ایوال و بیجن بیگ و سهراب بیگ از جملهٔ قتیلان بودند
از عسکر منصوره چند نفر از یوزباشیان و قورچی و غلام تفنگچی در حملهٔ اول بقتل آمده شهادت یافتند از اوسط
الناس قریب که اکثر آن جنود تفنگچی بودند شربت شهادت نوشیده شرخ روی دنیا و آخرت گشتند بعد از
فتح و ظفر که قورچی باشی و امرا و عساکر بازگشته باردو آمدند خیمها را از ما فی الخیمه خالی یافتند و از اسب و استر
و شتر نشان ندیدند نهایت بی سامانی در میانهٔ لشکر واقع شده رفته رفته اخبار فتح و فیروزی انتشار یافت
و پراکندگان اردو بتدریج جمع آمده آنچه از دواب و شتران و اموال و اشیا بدست آمده صاحبان تصرف
درآوردند و در اصلاح حال خود کوشیده فی الجمله انتظامی در معسکر پدید آمد و از آنجا کوچ کرده بتفلیس رفته
محصوران از تنگنای محاصره و عسرت معاش خلاصی یافتند جمعی از کفره بطرف باشی اچوق رفته سغناقی کرده
کرده بودند سغناق بزبان گرجی جمعیت را گویند شاه بنده خان و قزاق خان را با فوجی از جنود قاهره بر سر ایشان

فرستادند بر ایشان ظفر یافتند و غنایم موفور و اسیر بسیار بدست در آورده مظفر و منصور باز گشتند و حقایق حالات
بدرگاه جهان پناه عرض کرده در حینی که موکب همایون از دار السلطنه قزوین حرکت کرده در بیرون شهر اقامت داشت
مسرعان وارد شده مژده ظفر رسانیدند **ذکر رفتن فوجی از افواج قاهره بصوب قراقلقان و کشته شدن شاه بنده
خان بتقدیر قادر منان و زنده جاویدان جل جلاله** از اصابت عین الکمال و اثر چشم زخم روزگار که درین سفر خیر انجام بعساکر اسلام
رسیده کشته شدن شاه بنده خان و گرفتاری قراق خانست در راه قراقلقان شرح واقعه آنکه عبد الغفار بیک ولد
فرامرز بیک که از معتبران طایفه گرجی است که سعادت اسلام دریافته در خدمت اشرف بغایت معزز و گرامی و همشیره اش
در سلک پردگیان سرادق سلطنت و پرستاران حریم عزت منتظم و خود نسبت دامادی امام قلیخان بیگلربیگی فارس
داشت درین هنگام در گرجستان بعد از ظهور اسلام او را بچشم نگاه میداشتند و خاطر اشرف همایون اعلی
بآن متعلق بود که عساکر منصوره در استخلاص او و متعلقان او ساعی بوده بهر عنوان که میسر باشد بدست آورند
بعد از محاربه مذکور مشخص شد که متعلقان او در قلعه قراقلقان اند و این قراقلقان محلیست از توابع گرجستان
صعب المسالک قلعه دارد که بجهت صعوبت راه و انبوهی بیشه و جنگل محل استظهار گرجیانست قورچی باشی و جمعی
از امرا و عساکر منصوره را بسرکردگی شاه بنده خان بیگلربیگی شروان و خسرو میرزای برادر بکرات خان گرجی
بحصول این مدعا بر سر قراقلقان فرستاده خوانین عظام و عساکر نصرت فرجام از راه صعب بمقصد شتافته
بپای قلعه رسیده احاطه نمودند اهل قلعه معدودی بودند که اسم و رسمی نداشتند راضی شدند که متعلقان
عبد الغفار را تسلیم نمایند و عساکر منصوره مراجعت نموده دیگر تعرضی نرسانند امرای عظام نیز صلاح در توقف
ندیده کوچ و متعلقان او را بدست آورده کوچ کردند جمعی از گرجیان و طبقه باغیان ازین خبردار گشته در چند
محل تنگنای راه تفنگچی و کمان دار گذاشته محل عبور لشکر را مسدود گردانیده که در وقت مراجعت عساکر منصوره
دستبردی نمایند از مؤیدات اقبال قاید تقدیر عنان امرای عظیم الشان را از آن راه برگردانیده راه دیگر اختیار
نمودند و پیش و پس لشکر بمردان کار استحکام داده باحتیاط تمام طی مسافت مینمودند و مخالفان بعد از انتظار
بسیار واقف شدند که سپاه قزلباش از راه دیگر رفته اند جمعی را بآنطرف فرستادند روزی در اثنای عبور که
لشکریان اکثر گذشته بمنزل نزدیک شده بودند شاه بنده خان و قراق خان با معدودی پس لشکر را گرفته باحتیاط
می آمدند از هر طرف راه آواز تفنگی از میان بیشه بر آمده ظاهر شد که آواز تفنگ گرجیست که همه طرف در مقام
جنگ و جدال اند فیما بین امرای مذکور و آن جماعت جنگهای صعب روی نمود از آقایان ترکمان تمارمان شاه بنده خان

جوانان کارآمدنی ضایع شدند اکثر لشکریان قزاقخان ایستادگی نکرده راه سلامت جستند قزاقخان خود از فرط شجاعت
وجهالت ایستادگی کرده شاه بنده خان راضی بایستادن نبوده میگفته که بجنگ انجماعت مشغول شدن صلاح نیست در ۹۸۸
گذشتن سعی می باید کرد قزاقخان مسموع نداشته از جوی آبی که درسمت راه بود گذشته بطرف مخالفان توجه نموده که از حال
آنجماعت واز کثرت وقلت شاه خبری یافته درخور آن فکری بصواب بکند در تنگنائی گرجیان اورا تنها با چند نوکر دیده
برسر او آمدند شاه بنده خان اورا در آن مهلکه گذاشتن وخود راه سلامت جستن را بمقتضای غیرت و شرط رفاقت
وهمراهی مناسب ندانسته او نیز از آن جوی گذشته درینوقت جمعی کثیر از گرجیان از درون بیشه نمایان شدند و بر ایشان
هجوم آوردند وفیمابین جنگ در پیوست قزاقخان گرفتار شد شاه بنده خان با چند نفر از غازیان ترکمان بقدر قدرت
وتوان تلاش نموده بدرجهٔ علیاء شهادت رسیدند درین هنگام زد و خورد عساکر منصوره را از صعوبت راه بازگشتن
وبعد رسیدن میسر نبود و مع هذا اینفایده بود بسلامت عبور نموده بمنزل رسیدند و باغیان قزاق خان را زنده بردند
طهمورث و سوراو سهراب بیک که در درگاه معلی با او طریقهٔ نمکخوردگی داشتند درمقام کشتن او در نیامدند و بچشم نگاه میداشتند
بعد از چندگاه فرصتی جسته یکه و نفر از محافظان خود را تطمیع نموده بمعاونت ایشان خلاصی یافته بمیانهٔ گروه قزلباش
آمد واکنون بدستور بیگلربیگی شروانست چون واقعهٔ مذکور بعرض اشرف رسید از وفور مرحمت و اشفاق که عموما
دربارهٔ بازماندگان جانسپاران اخلاص شعار مبذول میدارند در ازاء این جانفشانی پسر شاه بنده خان را که کودکی
بود سه ساله بجای پدر برتبهٔ خانی و امیر الامرائی آذربایجان معزز و سربلند گردانیدند و از اقوام او وکیل و نایب جهت
نظام ونسق آن سرکار تعیین نمودند مخدرات آن سلسله از مژدهٔ این مرحمت فرحناک گشته ماتم ایشان بسور و سرور
مبدل گشته امیدواری ملازمان درگاه بمراحم الطاف شهنشاه بنده پرور گردون بارگاه ازدیاد پذیرفت و مجدداً
حق گذاری وحقیقت ورزی آنحضرت در آفاق انتشار گرفته همگنان بزبان حال این مقال میسرودند شعر که بدینسان
غم بیچارگان خورد خسرو ما   خوشش طبیبی است بیا تا همه بیمار شویم   گر پسر را پس مرگ پدر اینسان برسد   خیز تا در ره او کشته بیکبار
شویم   آدمی زادگان پس از عبودیت خدای تعالی بندگی مخلوق از آن اختیار کنند که اگر در آستانهٔ او بمیرند یا در راه او
کشته شوند آن بزرگ نظر بر مزخرفات دنیائی او نگارد و اندوخته او را از روی همت برندارد و مروتش تقاضا آن کند
که عیال و اطفال آن گذشته برفاهیت معاش گذرانند چه بمروت کسی که زن و فرزند میت در ماتم و سوگواری گریان
ونالان بوده با دل مجروح در غم و الم باشند و باز از گرفتن اموال او سعی نمایند و نامحرم چند را بدرون حرم آن شخص
فرستند بلکه زن و فرزند او را قین و شکنجه نمایند که آنچه پنهان کرده اند بنمایند و هرچه یابند تملیک خود دانند و میت را

چنان بی گور و کفن اندازند و باز ماندها را گدا و خوار و عور گذارند العیاذ بالله اگر بیوه و یتیمی آهی کشند که از عهده آن بر می آید
خدایا همه صاحب دولتان را رحمی در دل و مروتی در خاطر نه بعزت محمد و آل محمد در ازمنه ماضیه کمتر واقع شده که سلاطین کامکار
و پادشاهان عدالت شعار در احقاق حقوق جان سپاران بدین مرتبه توجه مبذول داشته باشند که از مصلحت وقت گذشته
طفل سه ساله را بمرتبه امارت و دارائی و امیر الامرائی رسانند و خلعت افتخار و امتیاز بخشند امید که آنحضرت بر حسب نیت
و مروت و مرحمت نسبت به بندگان ایزد سبحانه کامروای عمر و دولت بوده یوما فیوما از درگاه واهب العطایای ارجمند
سربلند گردد آمین یا رب العالمین گفتار در وقایع متنوعه و قضایای گوناگون که در خیال قبل از توجه رایات جاه و جلال
بجانب بغداد از تقدیرات قادر قدرت نمای روی داد چون از مروان مشهور بمور اعمالی که مذکور شد ظهور یافت اخبار موحش و اراجیف
بسیار از سرحدها شهرت یافته باکناف و اطراف رسید و از هر طرف ظاهر شدن گرفت کم فرصتان بمجرد ظهور این مقدمات را
حمل بر ضعف دولت نموده معاندان فرصت جوی تصور نمود جمعی که خود را از اهل وفاق میشمردند انواع نفاق بظهور
آوردند ایازه پاشا که دم از یکجهتی میزد معاهده و پیمان را بر طاق نسیان نهاده کسان معتمد نزد حافظ احمد پاشا بدیار بکر
فرستاد و اظهار انقیاد کرد و نوروز بیک قورچی استاجلو را که از جانب اشرف اعلی نزد او رفته بود محبوس ساخت
و از حیل و تدبیری که داشت شهرت قتل او داده چند کس از رفقاء او را مقتول ساخته سرهای ایشان را نزد سردار
فرستاد مرتضی پاشا نامی از امراء رومیه که از جانب او در قراجه اردهان در حوالی اخسقه می بتحریک او یا باراده خود در
در مقام تسخیر قلعه اخسقه شده در آن صوب بحرکت آمده سلیم خان شمس الدینلو حاکم اخسقه و تفنگچیان حارس قلعه از وقایع
گرجستان و اخبار موحش که متواتر و متعالی از همه طرف میرسید دل بای داده بودند از تزلزل خاطر عامه تاب توقف
نیاورده قلعه را انداخته بیرون آمده باردوی قورچی باشی پیوستند و مرتضی پاشا قلعه را بآسانی بی جنگ و جدال
آمده متصرف شد و ایازه پاشا سوداگران عجم را که از ولایت روم با بضاعت موفور بازگشته بآنجا آمده بودند
و عازم اینطرف بودند گرفته از قوت طامعه رقم تملک بر کل متملکات آن بیچارگان که زیاده از چند و چون بود کشیده
همه را بجهت خود ضبط نمود دیگر آنکه جمعی از اکراد سهرجینی که امیر گونه خان با لشکر چخور سعد از ایروان بیرون رفته باردوی
قورچی باشی پیوست فرصت یافته در غیبت او بتاخت و غارت الکاء شروان آمده انواع دست درازی ها
رعایا کردند ولدان امیر گونه خان با فوجی از غازیان قاجار و غیرهم که بمحافظت قلاع الکا مانده بودند بر سر
ایشان آمده فیما بین محاربات وقوع یافت و گروهی از قبایل اکراد بقتل آمدند دیگر آنکه جمع از اکراد شهران
و برادوست در سلماس جمعیت نموده اراده تاخت الکاء ارومی نمودند حمزه بیک ولد غازی خان تکلو نواده شاه قلی

بلیلان از برادران تخلف نموده اظهار دولتخواهی این دودمان مقدس کرده بلیمان خان سوباشی حاکم خوی و سلماس خبر فرستاده
او را از عزیمت آن گروه آگاه کرد آقا خان میر مقدم حاکم مراغه را اخبار نموده باتفاق بر سر آنجماعت رفتند فیمابین
جنگ و جدال وقوع یافته فوجی از طرفین بر خاک هلاک افتادند ذکری از سوانح این ایام عصیان و طغیان فتنه انگیزی
شیر بیک میر عشیرت مکریست که حضرت اعلی بعد از قتل قباد خان و تنبیه متمردان مکری او را تربیت فرموده از پایه نوکری
بر تبه امارت و بزرگی ایل و عشیرت سرافرازی بخشیدند و بمحض رعایت خاطر او از تقصیر بقیة السیف متمردان آنطایفه
گذشته از آن تاریخ الی غایت که پانزده سال متجاوز است او و برادرش مقصود بیک با چند نفر از اولاد و اقربا در
ظل رعایت و الطاف شاهانه آسوده کامیاب دولت و عزت و کامروای فراغت و عافیت بودند روز بروز
انوار شفقت و تربیت شاهی بر وجنات احوال شیر بیک تافته مرتبه اش بلندی میگرفت درین سال ببخت بی یاغی و اغوای
چندی از مفسدان و اشرار آنطایفه خصوصاً خلف جاهل از نا خلفی که دارد سر از ربقهٔ اطاعت و اخلاص پیچیده در
مقام عصیان و طغیان شد و با گروه انبوه از اشرار و طاغیان بمراغه آمده دست بقتل و غارت مسلمین گشادند
و جمعی از سپاهیان و رعیت را طعمهٔ شمشیر ناحق گردانیدند بسیاری از نسا و صبیان مسلمانانرا باسیری بردند و در
سفک دما و تاراج اموال و اسر عیال و اطفال مردم فرو گذاشتی نکردند چون این اخبار ملالت آثار بعرض عاکفان
سدهٔ جلال سدره مثال رسید حرکات ناهنجار شیر بیک همگنانرا موجب استعجاب گشته بالجمله حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
که معدن تهور و بحر حوصله اند از ظهور این مقدمات از جای نرفته بالطاف الهی و امداد بواطن طیبین و طاهرین
واثق بودند از معتمدان درگاه زمان بیک ناظر بیوتات را با موازی پنجهزار کس از ملازمان درگاه و تفنگچیان رکاب
اشرف و عساکر فارس مردم امام قلیخان و غیرهم بدفع فتنهٔ شیر بیک مامور فرمودند و بر سر او فرستادند
نخست یک قرص نان از جو رکهای خاصهٔ شریفه سفرهٔ همیون مصحوب یکی از اخلاص شعاران کارخانه جهت او ارسال
داشتند ازین اشارهٔ عالی مقصود این بود که تو تربیت کردهٔ ما بودی و نان و نمک این دودمان که بخانوادهٔ
علی ابن ابی طالب ع منسوب است میخوردی ببختی کفران این نان و نمک کرده عهد نمک و عهد علی از کرامات
موافق است ترا بصاحب سفره این نان و نمک سپرده ایم شیر بیک از وصول آن لقمهٔ لطیف که از لطف و قهر و بیم
عقوبات ظاهری و باطنی تخمیر یافته بود و از ارتکاب اعمال ناهنجار که عاجلاً موجب آوارگی و اختلال احوال و آجلاً
بیم استیصال سلسلهٔ او و ایل و عشیرت او بود اظهار خجالت و ندامت بسیار کرده بود و الحاصل از خبر وصول لشکر
فیروزی اثر مخالف و هراسان گشته در جا و مقامی که داشت توقف نتوانست نمود و از آنجا حرکت کرده بجاهای سخت پناه برد

و ایل و عشیرت را همگی بباد یه آوارگی آورده سنگ تفرقه در شیشه جمعیت او افتاد و خرمن عافیت خود را بی سببی بباد فنا

داد و زمان بیگ و عساکر منصوره تا کاود دول مسکن او بود رفته آنچه در ان نهب و غارت نموده مراجعت نمودند

بد نمکی نیست ز آیین و دین   حق نمک تا چکند بعد ازین   نعوذ بالله از حق نمک خصوصا نمک خوان علی **ذکر توجه رایات**

نصرت آیات بصوب دار السلام بغداد و فتح و فیروزی یافتن بعنایت رب العباد چون رایات فیروزی آیات

جاه و جلال بنوعی که سابق ذکر یافت چندگاه در سلطانیه رحل اقامت انداخت مقرب الخاقانی زنیل بیگ توشمال

که بسرحد بغداد رفته بود آمده بپایه سریر اعلی رسید و حقایق حالات آنطرف را بعد از ادراک سعادت بساط بوس

عرض کرد و از تقریر منهیان و جواسیس که متواتر رسیدند عزیمت سردار و عسکر روم بطرف بغداد بتحقیق پیوست

و توجه موکب همایون بدانطرف تصمیم یافت و زنیل بیگ را سردار و سپهسالار کل عسکر ظفر شعار گردانیدند و بجانب

بغداد روانه نمودند که منقلای سپاه ظفر همراه موکب مقدس بوده باتفاق امرای عظام و حکام کرام آنطرف در حراست

ملک و دفع معاندان دین و دولت سعی جمیل بظهور آورند و بدانچه در هر باب بصلاح دولت قاهره اقرب باشد

بعمل آورده شود و حکم شد که عساکر نصرت قرین آنچه بوده همگی بر سر سپهدار مذکور جمعیت نموده از صلاح و صوابدید

او تجاوز ننمایند و موازی سه هزار نفر از سپاهیان کار دیده جلادت شعار و توپچیان و تفنگچیان کار آزموده

قدر انداز قلعه دار از موکب ظفر قرین همایون جدا کرده بقلعه مبارکه دار السلام بغداد فرستادند که باتفاق

صفی قلیخان بیگلربیگی عراق عرب و میر فتاح صفاهانی مین باشی و مبارزانی که سابقا در قلعه بودند بحراست

و قلعه داری نمایند و متعاقب زنیل بیگ سپهدار فوجی دیگر از افواج قاهره را بمعاونت او مامور گردانیده

بسرکردگی نور الدهر بیک برادرزاده او روانه فرمودند و از سلطانیه جریده و سبکبار بقصد ادراک شرف زیارت

حضرت سلطان الاولیا و برهان الاتقیا و مراقد متبرکه حضرات مشایخ عظام قدس الله اسرارهم تشریف برده

بعد از آداب زیارت و طواف مراقد متبرکه که مهبط فیض و رحمت محل و استجابت دعاست از ارواح مطهره

آن برگزیدگان درگاه اله استمداد همت و طلب فتح و نصرت کرده بجانب سلطانیه عود نمودند و حکم قضا جریان

باسم قورچی باشی اصدار یافت که درین سال در قراباغ قشلاق نموده بدفع مواد و تقیه طاغیان گرجی مشغول باشد

و از عساکر منصوره بقدر احتیاج نزد خود نگاهداشته سایر لشکر یان را مرخص سازد که آمده باردوی ظفر قرین پیوندند

در دوم ماه صفر ندای کوچ در داده بار جا و اثق و نیت صادق از سلطانیه روی بجانب مقصد آوردند **ذکر لشکر**

کشیدن حافظ احمد پاشای سردار با عساکر بیشمار روم بعزم تسخیر عراق عرب و محاصره نمودن دار السلام بغداد چون حافظ احمد پاشا بر نهجی که مذکور شد

وزیر اعظم و سردار گشته بتسخیر قلعهٔ بغداد مامور گردیده در عرض دو سال که در دیار بکر اقامت داشت از اطراف و جوانب دیار
روم عساکر بیشمار و خلقی نامحدود جمع کرده جمعی عظیم در اردوی او فراهم آمده و او کما ینبغی بسر انجام اسباب توپخانه
و ذخیره و یراق قلعه گیری و سامان لشکر پرداخته مستعد سفر شد و از ظهور عصیان و طغیان موراو گرجی و اخبار وقایع
گرجستان و شهید شدن قرچغایخان و یوسف خان چنانچه گذشت و رسل و رسایل درین باده فیمابین متواتر گشته
و خبر مخالفت و عصیان تیمر بیک گرجی مزید علت گشته بین الجمهور چنین شهرت یافت که لشکر ظفر اثر در گرجستان انهزام
یافته و پادشاه قزلباش بجهت دفع فتنهٔ گرجیان متوجه آنصوب گشته و در اردبیل است رای سردار و عظمای روم
بدین قرار گرفت که چون جانب بغداد خالیست فرصت غنیمت شمرده روانهٔ آنطرف می باید شد و محض بجهت همین
انتقال که حضرت اعلی شاهی تدبیر رفتن اردبیل و زیارت مشایخ عظام فرموده بودند آن تیر تدبیر از هدف مراد خطا
نکرده صواب افتاد سردار بهمین خاطر جمعی که پادشاه عجم را آنجانب مشاغل عظیمه پیش آمده معاودت او از آنجا
جهت معاونت آن لشکر که بآنصوب آمده متصور نیست و امرای قزلباش که در بغداد اند چون از کومک و مدد پادشاه
خود مایوس اند بمجرد آوازهٔ ورود عسکر بیقیاس روم تاب توقف نیاورده ترک مملکت داری مینمایند قلعهٔ بغداد بسهولت
و آسانی بدست در می آید و سرخیلان اعراب آنحدود نیز سیما ابا طالب ولد ناصر مهنا ازین مقوله حکایات اعلام
میکردند بنابرین عزیمت سردار بجانب عراق عرب قرار گرفته باغوای آنجماعت در حرکت مسارعت نموده کوچ
بر کوچ روانه شد و مراد پاشا که بیگلربیگی دیار بکر شده بود و خود را اشجع امرای روم میشمرد منقلای سپاه گردانیده
پیشتر بدانصوب فرستاد که بمعاونت سرخیلان عرب مملکت را بحیطهٔ تصرف در آورده لوای مملکت داری افرازد
چون در سال گذشته قاسم خان و غازیان افشار از قلت ذخیره و علت وبا که در موصل طغیان داشت چنانچه
مذکور شد صلاح در توقف ندیده بیرون آمده بودند و آنحدود از جنود قزلباش خالی بود مراد پاشا باستظهار
اعراب قدم در دار الملک عراق عرب نهاده ابا طالب مهنا کمر معاونت او جست بر میان بست حاجی بیک کرد را
بقلعهٔ زهاب و مصطفی پاشا جتانی را بقلعهٔ مندلی فرستاد و خود بجانب کربلا و نجف رفت سارو سلطان بیگدلی حاکم
عتبات عالیات که در حله بود و قاسم بیک استاجلو که حاکم جوازر بود و سایر جنود قزلباش که در هر جا بودند حسب الصلاح
صفی قلیخان بهمه حکومت گاه خود را گذاشته بقلعهٔ بغداد جمع آمدند و اخبار اراجیف و سخنان کاذب که ارباب خلاف
شهرت داده بودند جنود قزلباش فی الجمله تزلزل یافته بنابر حزم و احتیاط سپاهیانه بعضی متعلقات و احمال و
اثقال بیرون فرستاده خود سپاهی و سنگبار در قلعه توقف نمودند اینمقدمات باعث دلیری پاشا گردیده بیشتر آمده

بر کربلا و حله استیلا یافت حاجی بیک لک قلعهٔ زهاب و مصطفی پاشا جستانی قلعهٔ مندلی را متصرف شدند موازی
یکصد نفر از تفنگچیان صفاهانی و نجفی بحراست نجف اشرف مامور بودند ایشان توسل بروح مقدس معلی شهنشاه
خطهٔ نجف جسته محافظت آن روضهٔ مطهر پیش نهاد همت انور گردانیدند و لبر کردکی پهلوان محسن عاشق آبادی
تفنگچی صفاهانی در حصار نجف اشرف بجهت شربت شهادت نوشیدن در ان عرصه توقف نمودند کمر مردی و مردانگی
بحراست آنجا مردانه بستند بنا بران مراد پاشا با جمعی از عساکر روم متوجه تسخیر حصار نجف گشته آنجماعت را در
تنگنای محاصره کشیده حافظ احمد پاشا وقوع این وقایع را مقدمهٔ فتح و ظفر پنداشته بلا توقف کوچ بر کوچ
روانه شده بتاریخ نهم صفر ختم بالخیر والظفر بپای قلعهٔ دار السلام رسیده رحل اقامت انداخت و گروه گروه
بر اطراف و جوانب قلعه محیط گشته قلعه را از سه طرف در میان گرفتند صفی قلیخان و مبارزان قزلباش
دامن مردانگی بر میان جان استوار کرده گروه عالی همت بلند پایه همت بر حراست قلعه و دفع صولت
و کسر سطوت رومیان گماشتند روز اول که جنود رومیه باطراف و جوانب قلعه پراکنده گشته صفی قلیخان
فوجی از مبارزان کار دیده و جوانان جنگ جوی را بیرون فرستاد که برق سان آتش در خرمن و مال
مخالفان زده دستبردی نموده فی الفور بقلعه مراجعت نمایند و آن دلیران معرکهٔ کارزار از طرف مزار ابو حنیفه
بیرون رفته صاعقه کردار خود را بر جنود رومیه زده فیمابین حربی صعب اتفاق افتاد و تا اجتماع سپاه الطرفین
العینی قریب سیصد نفر بعضی مقتول و برخی دستگیر گردیده با سرها مقتولان و دواب بسیار از اسب و استر
و شتر بقلعه مراجعت نمودند و ازین دستبرد نمایان رومیه از مبارزان قلعه حساب گرفته تزلزل خاطری
که قلعه داران و محصوران را در حین محاصره می باشد فی الجمله زایل گشته دلیرانه بلوازم قلعه داری پرداختند
و جنود بیشمار مخالف سه طرف قلعه را از کنار دجله حوالی مزار ابو حنیفه که جانب شمالیست تا دروازهٔ قراقاپی
که جانب جنوبیست و بکنار دجله اتصال دارد و یک فرسنخ مسافت بلکه زیاده است احاطه نموده جسری
در حوالی مزار مذکور بر دجله بستند و جمعی کثیر را بانطرف آب دجله فرستاده بغداد کهنه را که بجانب غربی
قلعه است و قلعچهٔ دارد موسوم بقوش قلعه استحکام دادند چون هنگام ارتفاع محصولات در سال گذشته
در کل محال تخصیص حله زراعت بسیار کرده بودند ذخیره بیشمار بر جای مانده بحیطهٔ ضبط رومیه در آمده بفراغ
بال لنگر اقامت انداخته بلوازم اسباب قلعه گیری مشغول گشتند و در حینی که موکب [illegible] الحمد و بعد ان
رسیده بود منهیان آمده خبر وصول رومیه را بارض بغداد و محصور گشتن ساکنان شهر و قلعه را بعرض

اقدس رسانیدند گروهی از طبقات لشکر که بکومک قلعه داران مامور گشته پیشتر رفته بودند قبل از ورود مخالفان بسلامت
رسیده داخل قلعه شده بودند مردانه بمراسم قلعه داری و جان سپاری و مردانگی میکوشیدند

ذکر قضایایی که در طی توجه رایات ظفرآیات همایون اعلی شاهی ظل اللهی در اثنای راه بوقوع پیوست و فتح نمودن قلعهٔ لک و مندلی

چون رایات ظفرپناه جاه و جلال بجانب عراق عرب بحرکت آمده بهمراهی جنود اقبال روانه شد بجهت اجتماع سپاه
ظفرپناه بتانی طی مسافت مینمودند هر روز در هر محلی فوجی از افواج قاهره باردوی گردون شکوه رسیده بموکب
همایون می پیوستند بعضی در رکاب اشرف توقف فرموده و برخی را پیشتر میفرستادند که بزنیل بیک سردار منقلای
ملحق گردند تا آنکه موضع هرون آباد من اعمال ماهی دشت که قریب بالکای درتنک و سرحد حدود بغداد است
معسکر خسرو جم قدر فریدون بارگاه گردید درحلال انجال رای جهان آرای بدان متعلق گشت که فوجی دیگر از مبارزان
نامدار و کارآگاهان عرصهٔ روزگار که در امور قلعه داری صاحب تجربه و بصیرت بوده باشند تا یکهزار نفر بقلعه فرستاده
شود باحتیاط آنکه مبادا امدت محاصره بامتداد کشد و سرب و باروت در قلعه تنقیص پذیرد هر یک مقداری سرب
و باروت مصحوب خود گردانند چون قلعه محصور بود اینمعنی دشوار در نظر همگنان دور از کار مینمود الحق
این کار کارنامهٔ هنرپروران روزگار و سردفتران کارزار است بعد از اظهار این مدعا جمعی کثیر از شجعان
جلادت شعار و جوانان اخلاص مند دعویدار مثل کلب علی بیک ولد قاسم خان ایمانلو که باطایفهٔ ایمانلو
عموماً جهت مسامحه که در بیرون آمدن از قلعه موصل نموده بودند در خدمت اشرف صاحب تقصیر بودند
درینوقت بجهت جبران آن تقصیر ارادهٔ رفتن قلعه نمودند دیگر فریدون حسین میرزای نبیره ابن حسین خان فیروز
جنگ جغتای و مرتضی قلی بیک ولد برخوردار بیک انیس توپچی باشی و میرزا خان قاجار و میرزا معصوم
عرب غلیطی خراسانی و برخوردار بیک ذوالقدر ملازم امام قلیخان که از میرزادهای الطایفه و سایر دلاوران
کاردیده تا یکهزار نفر متکفل این خدمت گردیده رخصت یافتند و تکیه بر اقبال بیزوال همایون کرده متوکلا
علی الله از موکب معلی و معسکر همایون اعلی جدا شده سرب و باروت مصحوب خود گردانیده روانه شدند
چون باردوی زنیل بیک از وفور احتیاط و دوراندیشی سپاهیانه با گروهی از سپاه ظفرپناه بمعاونت
و امداد آن طبقه سوار شده قدری راه رفت تا دو سه هزار نفر از شجعان کاردیده همراه نورالدهر بیک برادر
زادهٔ خود رفیق ایشان گردانید و آن گروه تا دو سه فرسنگی شهر رفته شب دران صحرا توقف کرده تا صباح
آمادهٔ کار و مترصد کارزار بودند که اگر از رومیه آسیبی بان جماعت میرسیده باشد بمعاونت اقدام نمایند

و آنجماعت کس بقلعه فرستاده از آمدن خود اخبار کردند در ظلمت لیل چون سیل که از بلندی روی بشیب آورد از طرف
دروازه حوالی مزار ابوحنیفه رو بقلعه آوردند از جمله آن گروه برخوردار بیک ذوالقدر و میرزا معصوم غلیطی با چند نفر
دران شب دیجور از رفقا دور افتاده بجمعی از رومیه دوچار گشته بعد از زد و خورد بسیار هردو گرفتار شده چند
نفری از مردم ایشان قتیل و بعضی ناپدید شده اما بقیة السیف پشت بریکدیگر داده همچون برق لامع خود را بدروازه
رسانیدند و بسلامت داخل قلعه شدند و تا سه هزار من سرب و باروت بقلعه رسانیدند و جماعت رومیه که دران
طرف اقامت داشتند فرصت قدرت آن نیافتند که آسیبی بآن گروه رسانند و از قلعه طنطنهٔ کوس شادمانی
و غلغلهٔ الله الله نشاط بلند آوازه گشته باوج آسمان رسید روز دیگر که از قلعه خبر وصول آن فوج بنوالله
بیک و غازیان رسیده عود نموده بمعسکر منقلای پیوستند و اینواقعه دستبردی بود نمایان و ایان درهیچ
زمان وقوع نیافته قلعهٔ که محصور یکصد هزار نفر سپاهی مخالف باشد یکهزار نفر از شجعان اخلاص شعار نقد جانها
برکف دست گرفته سرها در راه صاحب خود نهاده بصدق نیت و صفای عقیدت سواره از میان گروه
بیشمار مخالف گذشته خود را بسلامت بقلعه رسانیده باشند که درین زمان خجسته نشان وقوع یافت
هرگاه نفاذ امر پادشاهی و جان فشانی سپاهی باین مرتبه باشد پیداست که مخالف را چکار از پیش رود
و چون قلعهٔ زهاب مشهور بقلعهٔ لک و قلعهٔ مندلی هردو در حدود هارون آباد در تنگ واقع شده و آن
دو قلعه را در تصرف مخالف گذاشته پیشتر رفتن لایق دولت ندیدند زیرا که منصرف ایشان آینده و
رونده متردد بین ارهوی معلی میر سید حسین خان حاکم لرستان را که با قشون آراسته متوجه عسکر همایون
بود و عبور او از مندلی واقع میشد بدان خدمت مامور گردانیدند و فوجی از تفنگچیان رکاب اشرف و
بلداران و غیرهم بمعاونت و موافقت حسین خان مامور گردانیده ارسال داشتند یوسف سلطان حاکم
لشکر را با گروهی از تفنگچیان جغتائی خراسانی برسر قلعهٔ لک تعیین فرمودند و اردوی گردون شکوه در هارون
آباد رحل اقامت انداخته همت بتسخیر قلعهٔ مذکور گماشتند و فرمان بران قلعهٔ مذکور برحسب فرمان کمر باقدام
آن خدمت بسته سپهاپیش برده در مراسم قلعه گشائی میکوشیدند تا آنکه کار بر محصوران تنگ کردند و از
جانب سردار روم که سپاه ظفر همراه قزلباش برسر راه بودند معاونتی متصور نبود نخست مصطفی پاشا جتابی
که حاکم قلعهٔ مندلی بود دست در دامن استیمان زده اظهار دوستداری و غلامی حضرت شاهی ولایت پناه
و ارادت و اخلاص حضرت اعلی نموده محمد آقای قاپوچی سردار را نیز که دران قلعه بود طوعاً و کرهاً باطاعت

راضی ساخته هر دو بیرون آمدند و قلعه تبصرف در آمده محصوران باستشفاع مصطفی پاشا نجات یافتند و چون رقم اخلاص
و ولای خاندان امامت و ولایت از لوحهٔ پیشانی مصطفی پاشای جنتانی نمایان بود برتبهٔ سلطانی سرافراز گشته
ابدال علی لقب یافته و الکاء مذکور را بجلدو و جایزهٔ این خدمت بحسین خان شفقت شد و از ظهور این عاطفت و جان
بخشی حاجی بیک لک و محصوران قلعهٔ رهاب امیدوار عفو و امان گشته قلعه را سپرده بیرون آمدند و بپایهٔ سریر
سلطنت مصیر رسیده خلعت امان پوشیده منظور نظر مرحمت گشتند حکومت آنجا بنفس سلطان کرد و نس
تفویض یافت بعد از اطمینان خاطر از تسخیر این قلاع از هارون آباد بندای کوچ در داده روانه مقصد شدند چون
هنگام طغیان آب نزدیک شده بود شط بهرز که در سر راه واقع و محل عبور لشکر بود روز بروز از دیاد می پذیرفت
حیدر سلطان قویله حصارلو که یکی از ایماقات روملوست بترتیب جسر مامور گردیده با مصالح و عملهٔ آن کار در کنار
شط مذکور بسر انجام جسر مشغول گشت زنیل بیک سردار لشکر ظفر اثر با سایر امرای نامدار و عساکر فیروزی اثر که حسب
الفرمان قضا جریان بر سر او جمع آمده بودند منزل بمنزل رفته در کنار شط بهرز لنگر اقامت انداخته منتظر اتمام
جسر بودند که بعد از اتمام بدانچه از موقف جلال عهد و رایابد عمل نمایند و رایات نصرت آیات نیز در یورت شیوه
از حدود در تنگ روزی چند بدینجهت اقامت نموده زمستان در آن مرحله بپایان رسید و همه روزه از جان
سپاران عیار پیشه جنود قزلباش با اعدا و مخالف عملی چند بپیش میرفت که اگر عمرو بن امیهٔ ضمیری می بود بنشست دست
بر زمین مینهاد بغرض شرح انها طول دارد و از سر رشتهٔ مطلب می افتد از انجمله قاصدان لشکر منصور بهیئتی بقلعه
آمد شد نموده از محصوران و بیرونیان خبردار بودند و اهل قلعه به پشت گرمی جنود اقبال مردانه دفع صدمات لشکر
مخالف نموده در لوازم قلعه داری مردانه میکوشیدند شرح وقایع حالات زنیل بیک سپهدار لشکر فیروزی اثر و
محاربهٔ عساکر منصوره با مراد پاشا و آنچه فیمابین او و مخالفان بعمل و ظهور پیوست کمیت مسکین قلم در طریق تحریر وقایع بقیهٔ
این سال بدین آیین تک و دو مینماید که چون زنیل بیک سپهدار عساکر فیروزی نشان منقلای در کنار آب
بهرز اقامت نمود مصدر جلادت و مردانگیها گشته دلیریهای نمایان از و و عساکر منصوره بعمل و ظهور پیوست
از جمله جهت ترتیب کشتیهای جسر قیر بسیار در کار بود و در آنجا یافت نمیشد منهی خبر داد که رومیان در ایام قدرت
و باغیگری بکر سوباشی قیر بسیار جهت جسر آورده بودند و بر عایا مانده و الیوم در دو فرسخی شهر در حوالی مزار ابو حنیفه
در خاک است زنیل بیک همت بآوردن آن مصروف داشته یکهزار نفر از جوانان کار طلب و تفنگچیان قدر
انداز را بدین خدمت نامزد نمود و ایشان بدل قوی بمقصد شتافته در مکانی که چراغهای اردوی مخالف

نمایان بود بمطلب رسیدند بعضی مشغول بیرون آوردن قیر گشته برخی پاس میداشتند تا آنکه قیر بسیار بقدر احتیاج
بیرون آورده بی قصور و فتوری بار دور سانیدند دیگری آنکه چون روزی چند جهت اتمام جسر در کنار آب نهر بز
اقامت واقع شد و قرب وصول موکب همایون دست داد و رومیان آسوده حال شبانروز بلوازم اسباب
قلعه گیری مشغولی داشتند رنیل بیک و امرای عظام مقید باتمام جسر نشده بعزم محاربه و رفع آسوده حالی دشمنان
بابست و پنجهزار کس از دلاوران سپاه منصور که مقدمة الجیش بودند بسال و کشتی از آب عبور نموده قریب شش
هفت فرسنگ راه طی کرده در حوالی اردوی مخالفان صف قتال آراستند رومیه از اردوی خود و خندقی که بر دور
اردو حفر نموده بودند بیرون نیامده متوجه محاربه جنود قزلباش نشدند روز باخر رسیده بود و توقف عساکر
منصوره که سپاهی بعزم جنگ رفته بودند شب دران صحرا بودن متعذر بود بالضروره بازگشته بمحل اقامت خود
آمدند و ازین رفت و آمد عساکر منصوره بمحاربه آن لشکر بیشمار دلاتر گشتند و رومیه بنوعی که بتحریر پیوست شهر
و قلعه را احاطه نموده در کمال تمکن و غرور عظمت و استقلال و فراوانی ذخیره آسوده حال بامور قلعه گیری مشغول
نموده شبانروز در کار سیبها پیش بردن بودند و در چند محل کوههای خاک بلند کرده بخندق رسانیدند و
توپهای قلعه کوب نصب نموده تزلزل در بنیان بروج و باره انداختند و نقبها از زیر زمین بقلعه رسانیدند
صفی قلیخان باشجاعان نامدار و تفنگچیان و توپچی باشیان قلعه دار داد مردی و مردانگی داده دامن سعی بمیان
جان استوار کرده چقلشهای مردانه میکردند و یکدو مرتبه سیبها ریخته و دستبردها نمایان نموده باغنایم
موفور بقلعه مراجعت مینمودند و آنچه نهایت احتیاط بود بظهور می آوردند جمعی خاک باندرون میکشیدند
و جمعی پاس نقب میداشتند چون توپخانه رومیان در طرف دروازه قراقاپی بود از آنطرف در تسخیر قلعه
اهتمام بیشتر داشتند بنابر حزم و احتیاط از اندرون حصار حصار دیگر کشیده بروج و باره را استحکام دادند
و پاشایان و سرداران رومیه بتخصیص ینگچری آقاسی از جلادت و دلیریهای جنود قزلباش و قرب وصول
موکب همایون شاهی اندیشیده خاطر بیورش قرار دادند مراد پاشا که دو ماه بمحاصره حصار نجف اشرف
مشغول بود و توپ و تفنگ بروضه مقدسه حضرت شیر خدا شاه ولایت علی صیقلی شرک خفی و جلی
می انداخت و از دورباش سارسان غیبی و جنود خوارق عادات و کرامات روح مطهر مظهر العجایب
چنانچه در ذیل این صحیفه مسطور خواهد گشت کاری نساخته بی نیل مقصود [illegible] و بسردار ملحق
شده صلاح در یورش دیدند و زیر برج بزرگ طرف قراقاپی را خالی کرده باروت انباشته علی الغفله

آتش زدند از قوت باروت و اشتداد آتش خاک آن برج بر هوا رفته انهدام پذیرفت و رخنها پدید آمد و نردبانها
بدیوار تکیه داده از همه طرف هجوم آورده یورش عظیم کردند چون مور و ملخ بر بروج و باره اراده صعود نمودند
و مبارزان قلعه دار خصوصا ساروسلطان بیکدلی که یکی از صوفیان بود از عزیمت یورش خبر یافته بود قلعه
دار انرا اخبار نموده سرداران و محافظان بروج و باره خود را مردانه نگاه داشته بضرب گلولهای تفنگ مرگ
آهنگ و خدنگهای جان فرسای پدرنگ دفع شر صدمه آن گروه پرریو و رنگ میکردند اما از زیر برجی که نقب
آتش و قوت باروت انهدام پذیرفته بود جمعی کثیر داخل قلعه شده دلاوریها بظهور آوردند و علمی آورده
بر بالای آن برج افراشتند میر فتاح مین باشی فوجی از مردمان کارآزموده و تفنگچیان قلعه دار مردانه
بدفع گروه اشرار روی همت آورده بودند علمدار رومی بضرب دست و تیغ یکی از غازیان از پای درآمده
رایت صولت ایشان سرنگون شد و بطرفة العینی گروه انبوه از آن مخاذیل در هر طرف بر خاک هلاک افتاده
راه دخول رومی بضرب تفنگ مسدود گشت جمعی که داخل قلعه شده بودند چون مشاهده نمودند که حصار
دیگر از اندرون کشیده شده از تسخیر قلعه مایوس و از دخول پشیمان شده چون مرغ و کبوتر خود را در
قفس و دام یافتند و راه خلاص و نجات می جستند و اکثر در بازگشتن بدیار فنا شتافتند و آنچه از تقریر منهیان راست
گفتار مسموع شد درین یورش از اندرون و بیرون قریب شش هفت هزار کس نامی شجاع مخالف بر خاک هلاک
افتاده در لحظه بدیار عدم شتافتند و جزای کردار و فکر عمل خود یافتند و برجی که منهدم شده بود فی الفور
تعمیر یافت و رومیه مخذول و مقهور خود را بیبهار رسانیده کاری نساختند و این یورش باعث خجالت
و سرگشتگی سران مخالف شد چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از انهاء منهیان عیار پیشه و جواسیس فکرت
اندیشه از حقایق حالات یومی اندرونی و بیرونی خبردار و آگاه بودند و در شبی که قرار یورش یافته بود دغدغه ناک بودند
منجمان پایه سریر اعلی سیما و لدان قدوة المنجمین مولانا مظفر جنابدی که درین فن مهارت کامل دارد از طالع
مسئله استخراج نمودند که رومیه را درین یورش کاری از پیش نمیرود و مولانا محمد طاهر یزدی که در سلک منجمان
خاصه شریفه منسلک و درین علم شریف ماهر و متبحر است زیاده از اقران در عدم استیلای رومیه بران
ملک اصرار نموده از بدایت حال دعوی مینمود که از آثار و اوضاع کواکب و دلایل نجومی ظاهر میشود که رومیه
درین آمدن بر سر بغداد و قلعه تسلط و فیروزی نخواهند یافت بر طبق این دعوی اراده کرده که قلعه رفته
در مدت محاصره با سایر محصوران در قلعه بسر برد و حسب الاستدعا رخصت یافت لیکن زینل بیک سردار

شکر ظفرشعار بایغ آمده نزد خود نگاهداشت و در میان سپاه منقلای بود حضرت اعلی چنانچه شیوه و شعار نیازمندان درگاه ایزدی و معتاد

شبانروزی آنحضرت است بدرگاه الهی واثق بوده سلامت و عافیت پراکنده دلان محصور را از بارگاه مهیمن متعال

مسألت مینمودند تا آنکه مسرعان رسیده اخبار قلعه و غلبهٔ قلعه داران را بار دوی ظفرنشان آوردند و بمحامد ایزدی و

شکر الطاف یزدانی پرداخته جهت صفی قلیخان و مبارزان قلعه دار صلات ارجمند فرستاده عموم اهل قلعه را بنوازشات

خسروانه سرافراز فرمودند و چون اسباب و یراق جسر ترتیب یافته بود زنیل بیک سردار سپهدار لشکر عجم که بفرمان

همایون فرمان فرمای ممالک کسری و جم کمر مردانگی بمحاربه و مدافعهٔ دشمن جهت بسته بود دبستن جسر را بنابر بعد مسافت

در بهریز صلاح ندید و کنار آب را احتیاط نموده شش فرسخ پائین تر محلی را که تا بغداد سه فرسخ بیش نبود مناسب یافته

سفاین اسباب جسر را بآنجا نقل نموده شروع در بستن نمود و عساکر منصوره مقدمة الجیش از بهریز کوچ کرده بآنجا

آمدند رومیه ازین اراده آگاه گشته مراد پاشا که بشجاعت و دلاوری مشهور و از اقران ممتاز بود با پانزده هزار کس

از شجعان قوم و چند عرابه توپ ضربزن و بادلیچ بعزم ممانعت و دستبرد بکنار آب آمد تا رسیدن آن گروه جسر

ترتیب یافته و تمام بسته شده بود خلف بیک سفرچی باشی که جرخچی سپاه منقلای بود با جمعی شروع در گذشتن کردند

در اثنای گذشتن جسر قصور یافت زنیل بیک فی الفور باصلاح آن قصور پرداخته هنوز زیاده از سه هزار کس عبور

نکرده بودند که سپاه مخالف پیش آمده فیمابین جنگ در پیوست در اندک زمانی دلاوران سپاه منصور داد دلاوری

دادند خلف بیک با جنود جرخچی بر صف سپاه مخالف تاختند و گرد از معرکهٔ نبرد برآورده خاک معرکه را از خون مخالفان افغان

گلگون ساخت جنود رومیه تاب صدمات دلیران سپاه منصور نیاورده بهم برآمدند و پای ثبات و قرار شان

شکستی پذیرفته پشت بمعرکه دادند مراد پاشا انهزام یافته عساکر منصوره بتعاقب شتافته قریب یکهزار و پانصد نفر

از مخالفان را بتیغ بیدریغ تیز و سنان خونریز بر خاک هلاک انداختند و چندی از عظما و سنجق بیگیان روم که

داکبرا کو اسیر و دستگیر شدند مراد پاشا زخمدار و ناتوان بصد حیله از جنگ جنگآوران رهائی یافته در شب دیجور

سربرهنه داخل اردوی رومیان شد و چون زمانه ملبس بلباس عباسیان گشته شب ظلمانی برده بر روی کار

کشید جنود ظفر ورود منصور باز گشتند و حقیقت این فتح مبین بپایهٔ سریر خاقانی عرض نموده در حینی که اردوی

گردون شکوه چند مرحله پیش آمده کنار نهر بلباد رود و از انهار آب دیاله که بشط نهریز اشتهار دارد مخیم سرادقات عز و

جلال بود حقایق حال بعرض اشرف رسیده بود و مژدهٔ بهار و بشارت نوروز فیروز که هنگام ... از آن شده بود

توام دست و گریبان گشت و ازین فتح نامدار که در بدایت حال و قوع پیوست شهنشاه جهان بفتوحات عظیم فال گرفتند

وجنود ظفرورود مورد تحسین و آفرین گشتند چون آخر سال شد و درین نسخه عالم آرا بعد از تحریر وقایع و قضایای هر سال مشاهیر
متوفیات آنسال که وداع زندگانی کرده سفر عقبی اختیار کرده اند تحریر می یابد باقی حالات این سفر فیروزی اثر و وقایعی
که بظهور پیوست بعد از ذکر متوفیات در طی قضایای اینسال مرقوم کلک سعادت رقوم میگردد انشاء الله تعالی بیان
متوفیات این سال پرملال که از گردش روزگار و عادت معهود چرخ ستیزه کار بعضی در معارک کارزار و حوادث روزگار
شربت خوشگوار شهادت نوشیده و بعضی از دست ساقی اجل جرعه ممات چشیده سر در نقاب تراب بعزم خواب دور و
دراز کشیده اند به ترتیب ذکر میشود قرچغایخان چنانچه مذکور شد در گرجستان بتیغ عذر موراو نمک حرام کشته گشته درجه
شهادت یافت وی از طبقه مسیحیه ایروان بود و در کودکی و فتور آن ولایت بدل اسر گرفتار گشته چون نیکبخت بود
در سلک عبید و غلامان خاصه شریفه انتظام یافته سعادت حریت یافت چون جوهر ذاتش قابل بود در خدمت
اشرف مورد تربیت گشته روز بروز بدرجه علیا ترقی میکرد در اوان جلوس امیربیک نام جوانی شیخ کمانی که در سلک
غلامان عزیز کرده گرامی حضرت اعلی بود و کمال تقرب داشت در صغر سن کمان او را هیچکس نمیکشید و قبچاجی خاصه شریفه
بود قرچغای مذکور بقچه کش او بود چنانچه رسم است بقچه لباس پادشاه را بر کتف خود بسته خدمت قبچاجی خانه خاصه
میکرد امیربیک مذکور در وقتی که خان احمد والی گیلان بتاریخ سنه الف هجری از کمال بخت برگشتگی سر از ربقه اطاعت
تافته یافت آنچه یافت شاه عالم پناه بعزم تسخیر گیلانات بلاهیجان بود رفته بعد از فتح بزیارت مزار متبرکه سید شرف
رفته بودند امیربیک مذکور در آغاز جوانی و دولت تفنگ پر و فتیله روشن در دست داشت کبوتری از جمله کبوتران
حرم آن امکنه شریفه که برلب دیوار بام نشسته بود بنظرش در آمده تفنگ بر وراست کرد که بزند اهل گیلان و مردم
حاضر هرچند گفتند که بی ادبی است بگذر ازین فعل مضر ممنوع ناشده آتش داد از قضا غالبا دو گلوله داشت یا بسبب
اجل در حرکت آمده تفنگ میل آهنش از قنداق برکنده شده میل مذکور بر عقب جسته بر پیشانی او نشست چنانچه مغز
از لولهای دماغش فرو ریخت و بیفتاد حضرت اعلی از استماع این خبر بهایها بگریست فرمودند او را از [illegible]
والحق بسیار جوان لایقی بود در سن بیست سالگی کمانش کمانها او در کارخانه بود غالبا قرچغای مذکور در خلق مشق کشیدن
آنها میکرده کمان بالادست او و جای امیربیک را باو ارزانی داشته خدمت قبچاجی گری میکرد روزی بعرض اشرف
رسید که قرچغای یک کمان امیربیک را کشیده حضرت از روی تعجب پرسیدند که قرچغای تو کمان امیربیک کشیده
گفت بلی فرمود هر دو کمان را حاضر ساختند یک کمان برداشت دو سه بار قلاج زده گوشش تا گوش کشید حضرت اعلی او را
تحسین فرموده گفت مشق کن شاید کمان بزرگ را هم توانی کشید گفت باقبال حضرت آنرا هم میکشم بنده جاخشور خود را

برجلهٔ کمان نصب کرده در نظر پادشاه کشید فقیر در خدمت حضور حاضر بود در وقت کشیدن کمان حضرت اعلی ایهٔ وان یکاد خوانده
دمیده ازان اشاره معلوم شد که جهان پناه اورا بزرگ خواهد ساخت درانوقت اورا قرچغای بیک قیچاجی باشی خاصهٔ شریفه
خطاب داد و خدمت مذکور باو تعلق گرفت این فقره فقیر حقیر شرف الدین علی متخلص بسروری یزدی که درانوقت
بخدمت کتابخانهٔ عالی و کتاب خواندن در وقت استراحت سرافرازی داشت و دران سفر گیلان نیز در رکاب اقدس
حاضر بود و برأی العین مشاهده نموده بود داخل این حکایت کرد وی بحسن خدمات لایق ترقی میکرد تا کارش بانجا انجامید
که بیان شد اول میر توپخانه و سردار تفنگچیان گردید و از وفور اهلیت از زمرهٔ مقربان بساط اقدس گشته رتبهٔ سرداری سپاه
ظفر پناه یافته دران امر بر وفق رضای ولی نعمت و پیروی مزاج مبارک آنحضرت سلوک نموده بهر خدمتی که مامور گردیدی
سفیدانه اقدام نموده بالآخره برتبهٔ بلند ایالت و لقب ارجمند خانی سرافراز گشته حسن تدبیر و وفور دلیری و خرم و
دوراندیشی و رای صایب و ثبات قدم در معارک بمنصب سپهسالاری کل لشکر ایران سربلندی یافت چندگاه امیرالامرا
آذربایجان گردیده درین هنگام حکومت مشهد مقدس معلی و دارائی اکثر محال خراسان باو متعلق بود بغداد واقعهٔ
او منوچهر خان پسر بزرگترش بجای پدر حکومت آنولایت یافت و الیوم حاکم مشهد مقدس معلی اوست یوسف خان او نیز
در گرجستان به تیغ غدر آن نمکحرام مورا شهید شد وی نیز با قرچغای خان از یک طبقه اند با یکدیگر شرف غلامی این دولت
عالی دریافته یار و برادر یکدیگر بودند و مشارالیه از عهد صبی بخدمت قوشچیگری و حفظ جوارح مامور گشته دران فن
مهارت کامل یافت رفته رفته دران خدمت ترقی کرده بمنصب میرشکاری سرافراز شد چندگاه ایالت و دارائی دارالمو
استراباد باو مفوض گردید بحسن سلوک و رعیت پروری اتصاف داشت درین هنگام دوازده سال بود که بیگلربیگی
ولایت شروان بود با رعایا و عجزهٔ آنملک سلوک پسندیده مینمود چون پسرانش صغیر بودند و ایالت آنولایت را امر کامل
کاردانی مقابلیت داد قزاق چک جرکس که داروغهٔ گیلان بود و در طی ذکر دیگران ذکر واقعهٔ او طی شده در عوض تعیین
شد و رتبهٔ خانی یافت علیقلیخان ایشک آقاسی باشی و دیوان بیکی وی از اویماق کرامیلوی شاملو و ملازم قدیم
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است که در اوان طفولیت و کودکی آنحضرت که در دارالسلطنه هرات تشریف داشتند در
خدمت بود و روز بروز قدر و منزلتش می افزود در ابتدا احال بداروغگی دارالعبادهٔ یزد ممتاز شد و در انجا حراست
قلعهٔ ارک شهر را خوب کرد چنانچه هرچند سعی کرد بدست یکتاش خان افشار نیامد بعد ازان چون فوجی از لشکر اوزبک بخت برگشته
یزد آمد با آنجماعت محاربه کرده مظفر شد و این خدمات مستحسن افتاد تا بوفور دانش و عقل و جوهر کاردانی در سلک
امرا بزرگ و ارکان دولت انتظام یافته از قورچی شمشیر بودن بمنصب ایشک آقاسی باشیگری و میر دیوانی سرافرازی یافت

صاحب رای و مشوره بود در اوایل این سال در طهران ری که اقطاع او بود بیمار شده روز بروز مرض او اشتداد پذیرفت و معالجات
اطبا با میعاد اجل مقاومت نتوانست نمود برحمت حی لایموت پیوست پسرانش کوچک بودند منصب او دران ۴۹۵ سال معطل بود
در سال آینده چنانچه مذکور خواهد شد بزنیل بیک توشمال باشی بیکدلی عنایت شد میرزا رفیع الدین محمد صدر خلیفه وی از
سادات رفیع القدر صفاهانست چنانچه سبق ذکر یافت بین الجمهور بسادات خلیفه مشهور و مازندرانی الاصل از نژاد
و میر قوام الدین مشهور بمیر بزرگ والی طبرستان پدرش میر شجاع الدین محمود سید فاضل دانشمند و از زمره علماء عالی مقدار
بود ابا عن جد در دار السلطنهٔ اصفهان صاحب املاک و رقبات بوده اند بزرگانه روزگار میگذرانیدند میر مذکور نیز
سید فاضل سلیم النفس ملک خصال و از علوم منقول و معقول بهره ور و آگاه بود بعد از عزلیت قاضی خان سیفی قزوینی
چنانچه در محل خود مرقوم کلک بیان گشته برتبهٔ صدارت فایز گشته در ایام منصب در کمال دیانت و بی طمعی خجسته
و پرهیزکاری سلوک مینمود الحق مسند صدارت ازین صفات حسنه زینت افزود در اوایل این سال در رکاب اشرف
از فرح آباد و مازندران بیرون آمده متوجه ییلاق بود در فیروزکوه بیمار شده با محفه بخطهٔ شریف منسوب بحضرت امامزاده
واجب التجلیل و التعظیم امامزاده عبد العظیم علیه و آبایه التحیة و التسلیم آوردند در انجا مرض اشتداد یافته بجوار
رحمت ملک غفور پیوست نعش او را فرزند ارجمندش سلطان العلمائی خلیفه سلطان که بهمین تربیت شاهنشاهی
برتبهٔ وزارت دیوان اعلی سرافرازی دارد نقل کربلای معلی نموده در روضهٔ مقدس سید الشهدا خامس آل عبا مدفون
گشت منصب صدارت من حیث الاستقلال بمیرزا رفیع الدین شهرستانی که بشرف مصاهرت حضرت اعلی سرافرازی
دارد تعلق گرفت گنجعلی خان بیکلربیکی قندهار از طایفهٔ زیک است از عشایر اکراد و او نیز ملازم قدیم حضرت اعلی بود
که در اوان طفولیت و ایام اقامت دار السلطنهٔ هرات مدخدمت بوده در ایام فرماندهی و جلوس همایون
بحسن خدمات و مردانگیها که در فتور اوزبکیه خراسان و محاربات الطبقه از وصلهٔ ور یافته بود بمراتب علیای خانی
و لقب ارجمند بابائی ترقی نموده قریب بسی سال من حیث الاستقلال حاکم و فرمانروای دار الامان کرمان بود
و آثار عدالت و رعیت پروری بظهور می آورد و درین عهد حاکم دار القرار قندهار شده بود درین سال شبی بر بالای
ایوان ارگ قندهار بر سر پری که بمجرای ایوان تکیه داشته خوابیده بود مجرا سستی پذیرفته در میان خواب و بیداری از زیر
نطع حریده بپائین افتاد و بعضی گویند که در حالت مستی از ان بالا سرتبه داشته غلیان میکرد پسرش علیمردان از روی
غمخوارگی پدر را گرفته که مبادا بیفتد اندک حرکتی افتاد و لا یعلم الغیب الا هو افتادن همانا بود و جان دادن همان
چون در خلوتخانه اندرون که موضع خوابگاه او بود این واقع شده بود کسی را خبر نبود بعد از زمانی دراز بعضی از خدمتکاران

نزدیک راخبر شده واقف حال گشتند بر سر او رفتند با مرده هزار سالها برابر شده بود در روز دیگر علیم دان بیک بر جای
پدر متمکن شد نعش او را بمشهد مقدس معلی فرستاده در روضهٔ مقدسهٔ رضویه مدفون گردید چون خبر وفاتش بعرض
همایون رسید علیم دان را در ازاء حقوق قدیم پدرش بجای والد نشاندند و بخطاب خانی و ایالت قندهار سرافرازی یافته
بابای ثانی لقب یافت امیر گونه خان سارو اصلان بیگلربیگی ایروان وی از ایل اغجه قوینلوی قاجار است پدرش
کلابی بیگ در سلک قورچیان زمان شاه جنت مکان علیین آشیان منتظم بود و او چند گاه ایشیک آقاسی حرم علیه و حارس
دولتخانهٔ مبارک قزوین و داروغهٔ آنجا بود بوفور عقل و کاردانی و حسن خدمات لایقه بمرتبهٔ ایالت و خانی ترقی
نموده امیر الامرا چخور سعد گردید در آن سرحد با رومیه چنانچه در محل خود سمت گذارش یافته محاربات قوی نامی نمود
چنانکه در سرحدها بلند آوازه گردیده در ازاء مردانگیهای که در آن سرحد از و صدور یافت ملقب بسارو اصلان معزز
و سربلند گشته درین سال در جنگ گرجستان که چرخچی لشکر ظفر اثر بود زخمدار شده بود مدتی در ایروان بمعالجهٔ زخم
پرداخت در آخر این سال زخم تشنج کرده از هم گذشت چون در غزاء کفرهٔ گرجی زخم برداشته بود بسایر شهداء آن
معرکه پیوست حضرت اعلی شاهی ظل اللهی طهماسب قلی پسر ارشد او را که جوان قابل سنجیده و درخور تربیت بود
احتیاط منظور داشته بآن صوب فرستاده بودند بعد از فوت پدر بمرتبهٔ بلند خانی و امیر الامرائی چخور سعد سرافراز
گردید و الیوم بدارائی و ایالت آن ولایت اشتغال دارد شاه بنده خان ولد پیر بوداق خان پرناک ترکمان وی بعد از
پدر بایالت و دارائی دار السلطنهٔ تبریز و امیر الامرائی آذربایجان منسوب بود درین سال بسفر گرجستان مأمور گشته
در راه قراقلخان چنانچه در محل خود سمت گذارش یافت در راه دین و دولت بدست کفره بقتل آمده درجهٔ
شهادت یافت جوان سنجیده معقول بزیور عدل و رعیت پروری آراسته و بکم طمعی و سلامت نفس پیراسته
بود در ازاء جان سپاری و حقوق خدمات سلسلهٔ پرناکیه پسر سه ساله طفل او را بجای پدر بمنصب ایالت و دارائی
و امیر الامرائی آذربایجان سرافراز فرموده وکیل و نایب تعیین کردند و پیر بوداق ثانی لقب یافت و هر آینه
اینمعنی موجب استظهار و امیدواری سایر جانسپاران دین و دولت گردید قراحسن خان استاجلو وی از
اویماق چاوشلوی استاجلو است و از ملازمان قدیم بود که در خراسان بمراسم نیکوخدمتی قیام داشت بعد از
جلوس همایون و فرماندهی ملک ایران مورد تربیت و شفقت گشته قورچی تیر و کمان گردید و از وفور شفقت
بمصاهرت این دودمان سرافرازی یافت و بایالت و دارائی همدان و امیر الامرائی قلمرو علیشکر منصوب گشته
قریب بیست و پنج سال فرمانروای آن ملک بود بصفات حسنهٔ عدالت و رعیت پروری اتصاف داشت یکدو سال بود

که از امور ایالت و سپاهیگری تقاعد اختیار نموده در محال ساوه که ملک صبیهٔ غفران پناه سلطان حیدر میرزای خلیلهٔ جلیلهٔ
او بود اقامت داشت درین سال بیماری عارض گشته باجل طبیعی سفر آخرت اختیار کرد و جمعی از ملازمان رکاب اشرف
در معرکه جنگ گرجستان درجهٔ شهادت یافتند خصوصاً پیرام بیک یوزباشی ذوالقدر و علی بیک قرللوی یوزباشی استاجلو
و آقا قوام الدین لاهیجی یوزباشی تفنگچیان لاهیجان که جوان سنجیده کاردان و سخن سنجی و نظم اشعار اتصاف داشت
و بازماندگان ایشان بنوازشات شاهانه سرافرازی یافتند و در تفصیل اسامی سایر شهدای آن معرکه فایدهٔ متصور نیست
رحمهم الله علیهم اجمعین اکنون وقت آنست که بر سر سخن رفته کمیت عنبرین شیم قلم مشکین رقم در مضمار تحریر وقایع سال
نو بتکاپوی در آمده بقیهٔ حالات سفر خیریت اثر دار السلام بر صحیفهٔ بیان نگارش یابد آغاز سال فرخنده فال بارس ئیل
ترکی مطابق سنه خمس و ثلثین و الف که سال دهم از قرن دوم جلوس همایون عباسی است ذکر مقدم نوروز فیروز
شبستان جهان را کرد چون روز زمان ز آسیب دی گردید آزاد بگیتی از سر نو تازگی داد یعنی آفتاب فلک پیما که خسرو
سیارگان و فروزندهٔ اقلیم چهارم آسمان است با کوکبهٔ عالم افروزی رونق فزای وکب نوروزی گردیده در دو ساعت
و بیست و هفت دقیقه شب سه شنبه بیست و دوم شهر جمید الثانی مطابق سنه خمس و ثلثین و الف از مقام حوت
حرکت کرده گلشن همیشه بهار حمل را از مقدم فیروزی بهجت و خرمی افزود و مشاطگان بهار عروس دولت و کامرانی را
بهم آغوشی خسرو کامکار هر هفت کرده بحجلهٔ روزگار آوردند شعر عروسان چمن را غازه بستند ز گل پیرایهای تازه بستند
نو آیین گشته گلزار زمانه دگر باره گزید از غم کرانه شهریار سپهر آرا یعنی حضرت همایون اعلی در کنار نهر بلادرود
از انهار بهرز خیام دولت باوتاد خلود و کامیابی نصب نموده سایبانهای فتح و فیروزی افراشته بودند در آن شب
مبارک سحر که اولین روز نوروز بود خبر جنگ مراد پاشا و فیروزی یافتن جنود قاهره بر نهجی که تحریر پیوست رسید
کارفرمای عالم قضا عموم دولتخواهان این سلسلهٔ علیه را ازین خبر مسرت اثر خلعت نوروزی و سروش غیبی نوید
انواع فتح و فیروزی داد حضرت اعلی همت والا بدفع مخالفان دین و دولت و معاندان ملک و ملت مصروف داشته
در لوازم این امر عظیم سعی موفور و توجه و اهتمام غیر محصور بظهور آوردند و چون زبده و خلاصهٔ لشکر فیروزی اثر و
مبارزان اژدها پیکر جلادت آثار در رکاب سعادت انتساب همایون بودند یکدفعه پنجهزار کس از اعیان سپاه قزلباش
و غلامان و طبقات لشکر جدا کرده بسرکردگی توخته بیک یوزباشی استاجلو و دفعهٔ دیگر دو هزار کس از آقایان [illegible]
و مقربان درگاه و امثال ذلک بسرکردگی محمد قلی بیک جلودار باشی جغتای فرستادند که بسپاه منقلای پیوسته
از صوابدید زینل بیک سپهدار لشکر ظفر اثر در نگذرند و از خزانهٔ معمورهٔ صنادیق نقود مسکوک جهت مدد خرج سپاه

نزد سپهدار مذکور فرستادند که بهر نوع رای او اقتضا نماید بر طبقات لشکر قسمت فرماید و زنیل بیک در یورت خود اقامت
نموده آن نقود نامعدود را بر طبقات سپاه علی قدر مراتبهم قسمت نمود و موکب همایون بجهانگشائی طی مسافت تیامی نمود

گفتار در ذکر قضایایی که قبل از وصول موکب همایون ببغداد میانهٔ سپاه ظفر پناه قزلباش و مخالفان رومیه روی داد

چون جنود رومیه بر نهجی که در فوق اشاره شد بر اطراف و جوانب بغداد محیط گشته سعی موفور در مراتب قلعه گیری کردند
و یورشهای عظیم نمودند هیچ اثری بر انها مترتب نگشته منتج حصول مقصود نگردیدند و جمعی کثیر و جوقی غفیر از لشکریان
خود بکشتن داده کاری نساختند حافظ احمد پاشا از اوازهٔ وصول موکب نصرت قرین که زمان زمان میرسید غروری
که داشت زایل گردیده همت بر صیانت لشکر خود گماشت و خاطر بران قرار داد که اصلا متوجه محاربهٔ قزلباش
نشده خود را دران قلعه گونه خندقی حفظ نماید و در پای قلعه چندان اقامت نماید که محصوران از قلت آذوقه
و عسرت معاش اضطرار یافته بجز استیمان چاره نداشته باشند و سالکی انگیخته گاه با حارسان قلعه از وعده و وعید
سخن میگفت و گاه با زنیل بیک مراسله و گفتگوهای سپاهیانه بمیان می آورد که شاید بلطایف الحیل و تدبیرات ناقصه
کاری از پیش برد علی بیک نامی از سنجق بیگیان اکراد که در محاربات سابقهٔ آذربایجان گرفتار طایفهٔ بیگدلی گشته
ایامی با برادران زنیل بیک می بود و بوساطت ایشان خلاصی یافته درینوقت اظهار سبق آشنائی و پاس حقوق
نمک خوردگی کرده باتفاق یکی از جاوشان رومی نزد زنیل بیک آمده و سخنان خیرخواهانه القا نموده آرزوی
عتبه بوسی درگاه معلی نمود بعد از عرض و استجازه باردوی همایون رفته بهمراهی جاوش مذکور بشرف آستانبوس
و مجالست مجلس خلد آئین سرافراز شد در اثنای محاورات و تحقیق حالات راه سخن یافته عرض نمودند که جناب
صاحب سعادت سردار از جانب خواندکار با عساکر بیشمار روم باسترداد ملک بغداد آمده و خزاین نامعدود در
مصالح بغو و تجهیز لشکر صرف شده بازگشتن سپاه روم ازین مرز و بوم بجز حصول این مقصود از طعن اضداد میسر نیست
و میدانیم که حضرت شاه نیز بنفس نفیس جهت دفع حادثه بدین طرف نهضت فرموده باشند بنا بر رعایت ناموس
سلطنت که سلاطین اطراف دوست و دشمن چشم بران دارند اصلا مسامحه ننموده جز مخاصمت و جنگ و جدال
چاره نیست والتماس نمودند که چون قریب شش ماه است که لشکریان هر دو طرف در تشویش و تعب میگذرانند
و خونها ریخته شده الحاصل گرمی هوا رو باشتداد آورده من بعد در گرمسیر بغداد اقامت ممکن نیست حضرت
شاه که از خاندان کرم و مرحمت و مروت اند مرخص فرمایند که زنیل بیک معتمد زبان دانی همراه این بندگان نزد سردار
فرستند که صلاح و فساد هر دو طرف را در مواجهه با یکدیگر گفتگو نمایند که چون سردار مردی خیرخواه صلح اندیش و طلبکار

حافیت مسلمانانست شاید صورتی روی نماید که لایق دولت طرفین و موجب سلامت و عافیت هر دو گروه باشد حضرت
اعلی بلفظ گهربار دُرر نثار فرمودند که در کس فرستادن زینل بیک مضایقه نیست اما بغداد ملک موروث همایون ماست
و از ید تصرف متغلبه و جمعی که با آل عثمان طاغی و باغی بودند گرفته دفع آن گروه طاغی کردیم اولی این بود که نیکخواهان
سلسلهٔ آل عثمان ملک موروث این خاندان را بما مسلم داشته مناقشه ننمایند و درین خدمت ما را تحسین نمایند که
رابطهٔ مصالحه و دوستی که فیمابین واقع بود استحکامی تازه یابد از ینطرف نیز کماکان شرایط موالفت و دوستی ظهور
آید و چون حضرت خواندکار خادم الحرمین اند خدمت روضات مقدسهٔ ائمه کرام بغداد را که آبا و اجداد همایون ما اند
بما انسب دانسته باز گذارند و چون در مقام مجادله و مناقشه شدند ما نیز همت بر حراست آن زیاده از مقدور
بذل جهد مینمائیم امید که آنچه خیر و سود خلایق باشد از پردهٔ تقدیر بخلوتگاه ظهور آید و زینل بیک جانی بیک شاملو را
که مرد کارآگاه سخندانست در مرافقت علی بیک و چاووش مذکور فرستاده میانهٔ او و سردار و امرای پاشایان
رومیه گفت و شنید سپاهیانه بسیار واقع شد و سردار بر حصول مدعای خود اصرار مینمود و از سخنان دور
اندیش وحشت بر وحشت می افزود و از ینطرف نیز کذلک مجملا هیچ اثری برین رفت و آمد مترتب نگشت بعد از
معاودت جانی بیک و امرای عظام صلاح در محاربه دانستند که دفع صولت سپاه روم و استخلاص محصوران
جز بتحریک تیغ تیز و سنان تیز خونریز میسر نیست لهذا بمحاربه راسخ و جازم گشته بالشکر آراسته و دلاوران
جوشن پوش پرخاشجوی پیراسته که بارقهٔ کلهٔ خود ایشان روشنی بخش آفتاب دیده بود و دشت صحرا از شقهٔ
سنان و بیرق گلگون لاله زار مینمود همه با تازی نژادان هامون نورد برق رفتار که بسرعت تک برزبان آینده
پیشی گرفتندی و کوه پیکران جهانگرد که از تندی جولان باد صرصر دوش بر دوش رفتندی از جسر عبور
نموده بعزم جنگ متوجه اردوی سردار گشتند تا قرب سی هزار رزم آزمای نیزه گذار و تفنگچیان باریک بین
جلادت شعار در برابر لشکر بیشمار صف قتال آراستند خلف بیک سفرچی باشی که بهراولی و چرخچیگری معین بود
پیشتر رفت و میمنه و میسره سپاه منصور بمردان دلیر هشیار و دلیران معرکهٔ کارزار استحکام داده مرتبه بمرتبه
بهمراهی جنود اقبال و آگاهی پیش میرفتند که دوری به نزدیکی مبدل گشته بعد مسافت باقرب انجامیده
بین العسکرین یک فرسخ بیش نبود از طرف رومیه اصلا آثار غیرت و مقابله ظهور نیافت زینل بیک و امرای عظام
همانجا فرود آمده از وفور تهور و مردانگی سایبانهای سیمین و زرین برپای کرده در عرصهٔ رزم مجلس بزم
آراستند و زینل بیک رفته باین مضمون بحافظ احمد پاشا سردار نوشته فرستاده که اینست با فوجی قلیل

بعزم ملاقات آمده‌ایم و قرب جوار نیز دست داده لایق نمی‌نماید که آن صاحب سعادت با وجود لشکر و حشر و اظهار دلاوریها
ولافهای گزاف از مقابله فوجی از فوجهای قاهره قزلباش احتراز نموده بجنگ پیش نیایند و مصدر بدنامی خانواده
آل عثمان گردند و در حین رقعه فرستادن سوار شده پیشتر رفتند چنانچه مسافت زیاده از دو میدان راه نماند
دلیران جنگجوی سپاه منصور چرخچی تا کنار خندق راندند و چند نفر رومی را در کنار خندق دستگیر کردند زنبیل بیک در جائی
که رسیده بود باز فرود آمده سایبانها بر فلک افراختند بزمی دیگر آراسته ساغری چند بطاق ابروی مردان نوشیدند
و در انتظار جواب رقعه نشستند عساکر رومیه در کنار اندرون خندق صف کشیده بروش قلعه‌داران بحراست
اردوی خود می‌پرداختند و جرات بیرون آمدن مطلقا نمی‌کردند و سردار در جواب رقعه بمقابله در نیامد سخنان
سست نامراد و عذرهای پوچ نادلپذیر نوشت و بوضوح پیوست که رومیان جرات جنگ صحرائی نمایند باین
گفتگو روز باخر رسیده بود بی‌رخصت همایون اعلی بخود سر بجنگ خندق در نیامدند بالضروره بازگشته باردوی
خود آمدند و حقیقت حال بعرض عاکفان سده جاه و جلال رسانیدند که در باب محاربه خندق بدانچه
اشارت شود عمل نمایند چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت از محل اقامت کوچ کرده بچند مرحله
بکنار آب بهریز آمده هر دو اردو بیکدیگر ملحق گشته سراپرده بارگاه باوج مهر و ماه افراختند و زنبیل بیک و امرای
نامدار و لشکر ظفرشعار بعزم ملازمت آمده بسعادت کورنش فایز گشتند و عز قرب بساط بوس عالی دریافتند

ذکر وصول موکب همایون بارض دار السلام بغداد و پیوستن سپاه مستقلای معسکر پادشاه دین پرور و آنچه در خلال این احوال روی داد

چون عنایت ایزدی همواره رفیق امانی و آمال هواخواهان این دودمان قدس نشان است خیر مآل تدبیری
که حضرت اعلی در دفع حادثه و حصول مطلب اندیشیدند موافق تقدیر افتاد و هر تیری که از کمان اندیشه
عالی بیرون جست بر هدف مراد نشسته کارگر آمد علامات فتح و فیروزی بامداد جنود غیبی بظهور می‌پیوست
کوس مخالفان فرو آسیب مبارزان جنود قزلباش نرسید عاقبت بر خصمان غالب آمده نصرت یافتند القصه چون
موکب همایون فال جاه و جلال در کنار آب بهریز نزول اقبال نمود و مکرر مجالس کنکاش انعقاد یافت که بر چه
وجه دفع دشمنان بردارند و بچه تدبیر چندین هزار نفس سپاهی و رعیت را که شش هفت ماهست در مضیق محاصره مانده
لحظه از تردد قلعه‌داری و مشقت تیقظ و بیداری آسودگی نیافته‌اند و چشم غیرت بخواب آشنا نکرده‌اند و پهلو
بر بستر راحت نرسانیده از تنگنای محاصره خلاصی دهند مخالفان روی خود بر دور خندق کرده پشت بعرابه
و ضربزن و توپ بادلیج و تفنگ داده باستحکام تمام دست از کار قلعه کشیده بقلعه‌داری خندق و حصار خود

مشغولند درینصورت جنگ خندق موجب تضیع لشکر است و صرفه دران نیست مایک جوان از لشکر خود را بجای
برابر نمیکنیم رای صوابنمای باین قرار یافت که در تضیق ذخیرهٔ اعدا کوشیده راههای اطراف آب و خشکی مسدود
کردد که از هیچ طرف آذوقه بایشان نرسیده و از فقدان ماکولات و نایابی علیق الدواب کارشان باضطرار
انجامیده موجب تفرقگی لشکر کردد بتوفیق الله تعالی هر آینه بدین تدبیر شایسته مهم اعادی بر وجه دلخواه ساخته
آید و از یورت کنار آب بهر نیز کوچ کرده در مکانی که مخلط شط بهر نیز و دجلهٔ قریب بشهر طرف قراقانی نزول اجلال
فرمودند خلیل سلطان سیل سپر را با فوجی از دلاوران فرستادند تا راه برکشتیها و کشتیبانان مسدود
کردانند و بنا بر اعانت حزم و احتیاط رستم بیک یساول صحبت را که از زمرهٔ متوبان و دلیران کارآگاه است
با فوجی کثیر بدین خدمت مامور فرمودند و متعاقب خلیل سلطان را بانصوب روانه نمودند و جسر را از مکانی
که بسته شده بود آورده و در وسط اردوی همایون محل مناسب اختیار نموده نصب کردند و زینل بیک
سردار لشکر منصور و خلف بیک سوخچی باشی که جرجی بود با سپاه ظفر همراه از جسر عبور نموده در انطرف آب دیاله
که بین العسکرین یک فرسخ زیاده نبود محل نزول اختیار نموده فرود آمدند و حرف حزم و احتیاط مرعی
داشته پیش روی لشکر را بحفر و جر و خندق و نصب توب و بادلیج استحکام داده تفنگچیان قدرانداز کراست
کماشتند امام قلیخان بیکلربیکی فارس اراده نموده که با کل عساکر طبقه خود با صال و کشتی از دجله عبور نموده
در انطرف آب لنگر اقامت اندازند و راه تردد رومیه از راه حله و بصره و غیره مسدود کردانند و حضرت اعلی
تجویز رفتن او بانطرف نمیکردند که از بغداد کهنه مبادا لشکر موفور بر سر او آید و از ینطرف بجهت طغیان آب
و تعذر عبور معاونت و مدد دست ندهد بالاخره امام قلی بیک نام ایشک آقاسی امام قلیخان را که جوانی کارآمدنیست
سرکردهٔ لشکر فارس کردانیده با جمعی دیگر از تفنکچیان و دلاوران قزلباش بصال و کشتی از ان آب
کذرانیده بانطرف فرستادند که در برابر اردوی همایون رحل اقامت اندازد و ایشان نیز بدستور
زینل بیک و خلف بیک در پیش خود حایلی که مانع دخول لشکر بیگانه تواند بود مرتب ساخته تفنکچیان
کماشتند و استحکام دادند رومیان را جرأت آن نشد که از طرف بغداد کهنه آسیبی بغازیان برسانند
بلی جائی که عون و محافظت خدا یار باشد لشکر شیطان چه تواند کرد امام قلی بیک بعد از استقامت سپاه
و استحکام مقام با فوجی از افواج قاهره بر سر شهر حله که ارسلان باشا الوندا غلی مشهور در انجا بود رفت
ارسلان باشا با جنود خود و اعراب مخالف بمقابلهٔ سپاه منصور درآمده فیمابین محاربه بوقوع پیوست الوند اغلی

انهدام یافته قریب یکهزار نفر از آن [illegible] طعمهٔ شمشیر آبدار گشتند و ارسلان پاشا و بقیة السیف از راه فللوجه که بطرف حلب میرود بیرون رفت و غنایم موفور و ذخیرهٔ فراوان که از جانب بصره و جواز و آنحدود باطراف اردوی رومیان می‌آوردند بدست عساکر منصور درآمد و بمسامع جلال رسیده که اکثر دواب عسکر روم از فقدان علیق و علف سبز که در ینطرف آب نایاب است بانطرف بچرا رفته یکمرتبه الوار مردم حسین خان حاکم لرستان و مردم دیگر خان احمد خان اردلان را بانطرف فرستادند و ایشان شبی شش هفت فرسنگ راه طی نموده بچراگاه دواب رسیدند و چندین هزار اسب و استر رومیه راندند از اتفاقات حسنه بقافلهٔ آذوقه که از هر گونه اجناس که از جانب حلب و راه فللوجه باردوی رومیه آمده دوچار شده غارت کردند و بسلامت باردوی معلی رسیدند چون بمسامع جلال رسید که از طرف حلب و شوارع فللوجه خزانهٔ موفور و ذخیره و اسباب غیر محصور باردوی رومیه می‌آید زمان بیک ناظر بیوتات را با گروهی از مبارزان مردانه بانطرف فرستادند از آوازهٔ ورود لشکر قزلباش که بانطرف آب راه یافته بر حله و کربلا استولی شده بودند خوف و هراس بیقیاس بر مترددین راه یافته گروهی که می‌آمدند اکثر طبل رحیل کوفته مراجعت نمودند و بعضی بکشتی درآمده از آب فرات ارادهٔ آمدن نموده بودند بدست زمان بیک و لشکر ظفر شعار افتاده با نقود وافره و غنایم فاخره عود نموده باردوی کیهان‌پوی پیوستند و تردد آمد شد قوافل رومیه از انطرف نیز بالکلیه منقطع شد و شوارع فللوجه مسدود گردید

ذکر ذخیره فرستادن از اردوی همایون بقلعه و شرح محاربه که فیمابین جنود قزلباش و رومیه وقوع یافت و مآل حال مخالفان بدقول بی ایمان

چون جمعی کثیر و حشمی غفیر از سپاهیان و تفنگچیان در قلعه بودند و تا موازی ده هزار اسب زیاده داشتند و هر یوم مقدار کلی غله و اجناس ماکول و علیق الدواب در کار بود بمدت محاصره بامتداد کشیده آذوقه تنقیص یافت و همه روزه مردم بی‌مونت شهری و اراذل الناس محتاج خود را از قلعه بیرون انداخته میرفتند رومیان از تقریر آن بیهده گویان بعسرت و تنگی معاش محصوران آگاهی یافته در انتظار فتح الباب میگذرانیدند ماه مبارک رمضان رسید و رعایا و سکنهٔ بغداد اگرچه فی الجمله بعضی ذخیره داشتند از بیم سپاهیان مخفی داشته بر روی بازار نمی‌آوردند قیمت ماکولات بالائی یافته خرید و فروخت در شهر و بازار کمتر میشد صفی قلیخان جهت عرض این حال معتمدان صادق القول راست گفتار فرستاده حقایق حال بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بالهام سروش غیبی بخاطر آوردند که آذوقه آنچه در اردوی معلی توان سرانجام داد سرانجام نموده مقدار کلی آذوقه از

شط با کشتیها بجانب قلعه فرستند که از دروازهٔ غربی بجانب بغداد کهنه که جای جسر بود داخل قلعه شود هم مایهٔ اطمینان قلب رعایا
و مردم شهر گردد که اگر ذخیره داشته باشند در خرید و فروخت آن دلیر گردند و هم موجب استظهار و امیدواری سپاهیان
و یاس و نومیدی مخالفان گشته در انتظار استیمان که آخرین تدبیر ناقص سرداران است نبوده باشند و این امر کبیر در
نظر همگنان عسیر و بغایت دشوار و بسیار دور از کار مینمود زیرا که از دروازهٔ غربی تا قلعه که در مقابلهٔ بغداد کهنه واقعست
تا قریب نیم فرسخ از هر طرف آب دجله معسکر و میان بوده و کشتیهای پربار از میان دو گروه مخالف که از عسرت
و تنگی معاش از شام تا صبح چشم آرزو بر خوشهٔ پروین دوخته اند گذرانیده بقلعه رسانند هنروران زمان نیک
دانند که از کارنامهای روزگار است در باستانی نامها بنظر رسیده حضرت اعلی شاهی ظل اللهی همت بلند پادشاهانه
بحصول این امر عسیر گماشته کس معتمد بقلعه فرستاده سفاین جسر را که از حریم قلعه محفوظ بود طلب فرمودند صفی قلیخان
ده سفینه کشتی با جمعی دلیران و تفنگچیان جلد هشیار بیدار بر شط انداخته در تاریکی شب گذرانیده بکنار اردوی
همایون رسانیدند و آذوقه بسیار از آرد و گندم و جو و برنج و روغن و مرغ و گوسفند و اقسام ماکولات و حلویات
و مربیات و اشربه و قند و نبات و امثال ذلک که در اردوی معلی یافت میشد سامان و سرانجام داده با سفاین
مذکوره دفعه دفعه از آب میگذرانیدند خلف بیک سفرچی باشی که چرخچی جنود اقبال بود با فوجی از دلاوران نجدت
نمایان مامور گشت و او دامن مردانگی بر میان زده کشتیها را مملو گردانیده کشتیبانان جلد دلیر آغاز راندن سفاین
کردند آن کشتیها گنجایش کل آن اجناس نداشت موازی پانصد خروار دیگر شتران و الاغان بار کرده تکیه بر
اقبال بیزوال همایون نموده از کنار شط راهی شدند که بنزدیکی دروازه رسانیده از آنجا دفعه دفعه با سفاین نقل
نمایند مخالفان رومیه که در بغداد کهنه اقامت داشتند برکنار آب چند محل جرها زده خندق حفر کرده ینگچریان تفنگ
انداز گماشته استحکام تمام داده راه تردد را مسدود گردانیده بودند چون خلف بیک و جنود قاهره که شتران
آذوقه بسیار بودند بآنجا رسیدند فیمابین هر دو گروه محاربات قوی دست داده مبارزان جنود اقبال ابد
فیه موفور مظفر و منصور گشته جمعی کثیر از رومیه و ینگچریان طعمهٔ شمشیر غازیان گشته بقیة السیف در پس کهنه دیوارها مخفی
گشتند و جنود قاهره تا مقابل دروازه راه از مخالفان خالی کرده بیلداران جرها و رخنها را برساخته هموار
نموده شتران و الاغان آن اجناس موفور را گذرانیده بیاری خدا بر وفق مدعا بیقصور و فتور بقلعه کشیدند
مخالفان اینطرف از کنار آب نظارهٔ این دستبرد کرده اصلا فرصت ممانعت و قدرت معاونت مردم خود
نیافتند غلغلهٔ شادمانی محصوران باوج آسمان رسید نقارهای شادیانه فرو کوفتند خلف بیک خود داخل دروازه شده

با صفی قلیخان ملاقات کرده خوشحال و روسفیدانه بانجام این خدمت مردانه پرداخت و بسلامت مراجعت نموده باردوی
همایون پیوست مورد تحسین شاه و سپاه گردید چون از اقامت اردوی همایون در کنار مخلط آبها روزی چند گذشت
زنیل بیک سردار سپهدار جنود قاهره که از آب دیاله گذشته در برابر مخالفان نشسته بودند از طول اقامت دلگیر گشته
دیگرباره بمحاربه راغب گشت مجالس کنکاش و مشورت انعقاد یافته زنیل بیک و جنود قاهره بمحاربه رخصت یافتند
که صرفه کار نگاهداشته از جلادت و دلیر بهائی بی محل که موجب تضییع جوانان کارآمدنی باشد عساکر را ممنوع گردانیده
حراست نمایند زنیل بیک و امراء عظام بعد از استجازه همایون صفوف قتال آراسته متوجه اردوی مخالف گشتند
و خلف بیک بدستور جرخچی و مقدمة الجیش سپاه منصور بود درین مرتبه چون سردار از بردن ذخیره و مبارزان
قلعه داران از تسخیر قلعه و حصول مقصود مایوس گشته بود با عظمای رومیه و جنود موفور بمقابله سپاه منصور
درآمده در کنار خندقی که حفر نموده بودند صف آرای گشتند و عرابه و توپخانه درهم کشیده اندکی پای جلادت
پیشتر نهادند از ینطرف نیز افواج قاهره که هراول و جرخچی بودند اسب جلادت رانده در دو سه محل میمنه و میسره طرفین
به یکدیگر ملاقی شده محاربه دست داد و فوجی از جنود مخالف بر سپاه قزلباش مقابل خود زور آورده جبر نمودند
ازین طرف زنیل بیک و خلف بیک پیشتر رانده اسب جلادت در معرکه برانگیختند و جنود قاهره حمله عظیمی کرده خود را
بر صف سپاه مخالف رسانیده در اندک زمانی تا قرب هزار نفر از آن طبقه را بر خاک هلاک انداختند و آن جماعت را تا کنار
خندقی که حفر نموده بودند دوانیدند درین اثنا بادی عظیم در وزیدن آمده چنان بی اعتدالی کرده که گرد و غبار عظیم
ارتفاع یافته معرکه را تیره و دیده ها را تاریک و خیره گردانید بنهجی که دوست از دشمن متمیز نمیشد بدینجهت زنیل بیک
و عساکر ظفر مآثر خود را باز کشیده مظفر و منصور مراجعت نمودند و اعدا خود را بخندق رسانیدند و بسیاری از ینگچریان
که پیاده بودند در زیر دست و پای ستوران مانده و برخی از ارتفاع گرد و غبار راه خندق گم کردند و در دشت
گم نا پدید شده در خندق عدم فرو رفتند درین معرکه سوداء محب علی شاهی سیون شاملو که از اعیان سپاه بود
کسی که اسم و رسمی داشته باشد از عساکر منصوره ضایع نشد بعد از واقعه مذکور چون از همه طرف راهها مسدود
گشته آمد و شد از اردوی رومیه منقطع شد مدتی از هیچ طرف آذوقه نیامد عسرت و تنگی در میان سپاه درجه اعلی
یافته بنوعی تنگی روی داد که سرداران از ضبط آن مردم عاجز ماندند و بیماریها متنوع در میانه لشکر ایشان
شیوع یافته هیچ خیمه نبود که دو سه بیمار نخوابیده بود و هر روز جمعی تلف میشدند مجملا ... احوال رومیه بجائی
رسید و بسر حدی انجامید که بسلامت باز گشتن اقصی مقصود بود و از عدم قدرت و فقدان استطاعت میسر نبود که

گروه انبوه از لشکریان ایشان نابود گشته بعضی در معرکه و یورشها قلعه و برخی از شدت بیماری باجل طبیعی بعالم آخرت شتافتند
بقیه سپاه اکثر از بی الاغی که بعضی غنیمت و غارت قزلباش و بعضی از نایابی علیق بر سر علف تلف شده بودند پیاده
مانده نه الاغ باری داشتند و نه یابوی سواری حافظ احمد پاشا و امراء رومیه تقریبات انگیخته مصطفی آقا نام معتمدی را
فرستاده استدعا نمودند که اگر یکی از معتمدان سخندان از انطرف فرستاده شود که بعضی حکایات با و گفت و شنید
حضرت اعلی حسب الاستدعا نوخته بیک یوزباشی استاجلو را همراه مصطفی آقا فرستادند فیمابین گفتگوهای سپاهیانه
واقع شد و میانه سپاهیان رومی که هر یک بر طبق مدعا خود سخنها میگفتند منازعات روی داده بعد از قیل و قال
بسیار همگی متفق اللفظ استدعا نمودند که نواب کامیاب از خاندان نبوت و کرامت اند از اعمال و افعالی که در حین
خصومت واقع شده باشد بکرم جبلی اغماض فرمایند و من بعد رومیه از سپاه قزلباش ایمن بوده باشند که از روی
اطمینان کوچ کرده افتان و خیزان خود را بمامنی رسانند و تا زنده باشند حقوق این جان بخشی را دانند نوخته بیک
صورت التماس ایشانرا عرض داشت نموده محمد آقا نام معتمدی از جانب رومیان آمده بود بسعادت آستانبوسی
سرافراز گشت و بمروت جبلی مسول ایشان باجابت اقتران یافته نوید مرحمت و مژده امان یافتند لیکن هنوز نوخته
بیک در اردوی رومیه و محمد آقا در اردوی همایون بودند و شرایط مصالحه از طرفین استحکام نیافته بود که سپاه
روم خود سر متفرق گشته راه مراجعت پیش گرفتند و هر کس بقدر قدرتی که داشت سر خود گرفته رفت و سردار
بی احتیاط در کمال اضطرار و سراسیمگی با سایر عظما بتاریخ نهم شهر شوال طبل رحیل کوفته راهی شدند الاغی چند
که بجهت نقل یکه و توپ سلطان سلیمانی ضرورت بود سرانجام نتوانستند داد توپخانه و یراق جباخانه سرکار
پادشاهی را بعضی در یورت و بعضی در اولین منزل انداخته رفتند نوخته بیک یوزباشی برخوردار بیک ذوالقدر
ملازم امام قلیخان و میرزا معصوم بیک عرب علیطی خراسانی را که شب در حوالی قلعه گرفتار شده بودند گرفته
باردوی معلی آوردند گروهی از عساکر منصور و صفی قلیخان و ارباب جلادت قلعه تعاقب ایشان کرده در مقام
استیصال آن گروه درآمدند حضرت اعلی از غایت درست پیمانی که از آبا و اجداد بارث دارند راضی بانمعنی نشده بزنیل بیک
امر فرمودند که یکدو مرحله ایشانرا گذرانیده لشکریانرا از تعرض ممنوع گرداند و زنیل بیک حسب الفرموده عمل نموده از عقب
مراجعت نمودند لشکرها سردار روم بدیار عجم آمده کاری نساخته پریشان حال بازگشته اند اما در هیچ مرتبه باین پریشان
حالی و رسوائی باز نگشته بودند و دو سه هزار نفر بلکه زیاده بیماری و ناتوان در دور قلعه افتاده بسختی جان میدادند
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از وفور ترحم بعموم عباد الله شخصی را گماشتند که بیماری پرستی کرده از حال بیماران خبردار

باشد و چون بیمار از جای و منزلی نبود اکثر را صحن و عمارات بقعه و مزار امام اعظم ابو حنیفه جا دادند و گفتند چون اعتماد و اعتقاد
کلی بر امام خود دارند امام ایشان را شفا داده خواهد اکثر اسهال داشتند و آن مواضع را که استراح کنند تر ساختند
و بتدریج دران نتن و گندگی فرو رفته از بسیاری تعفن و نجاست مرده و زنده جان میدادند بطریق معاوضه گذار
ظریفی را که گذر بآنجا افتاد گفت این طبقهٔ قزلباش عجب مردمی اند شاه اسمعیل اینجا را فرمود که متوضی کرده مردم اردوی
ایشان در وقت حاجت میکردند شاه عباس از غایت پاک طینتی آن عمل شنیع نکرده باین نوع آنچه بایست کرد
کرد و خودشان با امام خود این بی ادبیها کردند و علاجی نداشتند چون این قبایح کردند اکثر در کمال فضایح
مردند اسباب و یراق و اسلحهٔ بسیار که صاحبان آنها بخود درمانده بودند و پروای آن نداشتند نصیب
بیمارداران و تفنگچیان قلعه و شهر گردید تا حدود موصل اعراب و اکراد و الوار نیز گروه گروه بتعاقب شتافتند
و هر یک ازان غنایم قسمتی یافتند جمعی را که بتفاریق میرفته اند بدست آورده رقم تملک بر ما یعرف ایشان میکشیدند
و اکثر نمیگذشتند عریان و برهنه سر میدادند و در هر محله فوجی از بیماران راه عدم پیش میگرفتند مجملا مجدداً دیار
عراق عرب از خار تعرض معاندان مصفی گشته بتصرف اولیای دولت قاهره قرار گرفت فتحنامهها باطراف و جوانب
سرحدها نوشته ارسال یافت و چون اطبا بجهت اشتداد گرمی هوا تجویز توقف نمینمودند نذورات و تصدقات
جهت سکنه و محتاجان کربلا و نجف ارسال داشته بعد از زیارت مراقد متبرکه کاظمین علی مشرفها الصلوة
والتحیه عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده رایات عالیات قرین فیروزی و اقبال از راه مندلی
که هوایش باعتدال نزدیکتر بود روانه شدند شعرای بلاغت گستر تواریخ مرغوب جهت این فتح مبین که بمیمنت
و برکات ارواح مقدسهٔ طیبین و طاهرین اتفاق افتاد طراز فتوحات عظیمه روزگار یافته بود در سلک نظم کشیدند
از جمله یکی از شعرای تبریز این تاریخ یافته بحمد لله که عباس علی شاهنشه غازی ز لطف شاه دین کرد دیگر بغداد
دگر غالب چو جستم از خرد تاریخ فتحش هاتفی میگفت که رومی را فنا کرده علی ابن ابی طالب چون سخن بدینجا رسید
لازم دید که خوارق عاداتی چند که در حین محاصره نجف اشرف ازان مظهر العجایب بظهور پیوسته بین الجمهور اشتهار
یافته درین نسخهٔ عالم آرا در طی این داستان اندراج یابد تا مهر محبان زیاده شود و مخالف اعتقاد برا کند
انشاء الله تعالی

گفتار در شرح و بیان خوارق عادات و اظهار کرامات آن شاه ولایات که در حین محاصره حصار نجف اشرف از پرتو روح پرفتوح مقدس شهنشاه خطهٔ ولایت و صدرنشین تخت هدایت وقوع یافت

هرچند شأن عالیمکان سلطان ولایت و کرامت علیه السلام و التحیة
ازان ارفع و بین الاعادی و الاحبا اظهر است که امثال این امور از کرامات آن مظهر العجایب علی حسب باشد بنا بر

افتخار و مباهات موالیان و دوستداران اهل بیت آنچه بظهور آمده و راقم این مقالات از مردم ثقه صادق الحدیث
راست گفتار استماع نموده رقم تحریر می یابد اول آنکه مسموع اوراق بواسطه از مولانا محمود کلیددار روضهٔ مقدسهٔ حضرت شاه
اولیا شنیدم که میگفت در بدایت حال که مراد پاشا آمده نجف اشرف را محاصره نموده بود سیبها پیش آورده
در تسخیر آن اهتمام داشت یکی از ابطال رجال تفنگ انداز آن قوم همه روز بپای برجی که سیبه پیش آمده بود آمده گاهی
بنا بر تعصب و عناد و مخالفت مذهب بیهده گوئی آغاز نهاده سخنان لاطایل باواز بلند میگفت و تهدیدات
میکرد و گاهی اظهار ترحم کرده میگفت که من ابا عنی از دیار عجم و بر شما رحم می آید که عنقریب این حصار نااستوار
بقهر و غلبه مفتوح میگردد و مردان شما طعمهٔ شمشیر و نسا و صبیان شما اسیر گشته اموال بتاراج خواهد رفت و ترغیب
قلعه سپردن مینمود و این هذیانات موجب قهر محصوران و تزلزل ضعیف رایان و محافظان میگفت روزی
یکی از خوردسالان قلعه که مدة العمر تفنگ بدست نگرفته بود و طریق انداختن آن قطعا نمیدانست تفنگ کوچکی
بقصد آن بدبخت بدست آورده از روح مقدس شاه نجف استمداد همت کرده ببرج برامده در حینی که آن هرزه
گوی ازین قبیل سخنان لاطایل بر زبان داشت تفنگ را آتش داده گلوله بر هدف مراد آمده مغز سرش پریشان
شد فریادی زد چنانکه همه کس شنید و افتاد و جان بداد دوم آنکه یکی از تفنگچیان متعصب در طرف صفه صفا
تفنگ بلند خانه جزایری بدست گرفته همه روز از انطرف می انداخت و هرزه گوئی بسیار میکرد تفنگ
محافظان آنجا باو نمیرسید و مردم آنطرف حصار ازو بسیار متضرر بودند روزی بر سبیل معتاد بر بلندی برامده
هرزه گوئی میکرد چنانچه حرف بی ادبانه نسبت بضریح مبارک بر زبانش جاری شد در وقتی که تفنگ را بدست
گرفته عزم انداختن داشت سر فتیله بامداد جنود غیبی باتشگاه رسیده آتش در گرفتن و ترکیدن تفنگ یکی بود
پارچه از آهن تفنگ چنان پریشانی او خورد که مغزش پراگنده شده بر اطراف ریخت و از دست زبان زیان
سراسر باد فنا داد و زبانش از هرزه درائی افتاده بدرک الاسفل واصل شد سیوم انکه در ایام محاصره شیری
مهیب قوی هیکل در حوالی حصار بنظر رومیان درامد که در اکثر شبها که هنگام سیبه پیش بردن بود سر در حصار
میکرد دیده چون در سواحل نهر فرات شیر و سباع ضاره می باشد رومیان جزم کردند که از انجا بجهت طعمه بانجا رو آورده
و رومیه از آن شیر در توهم بوده شبها کم تردد مینمودند چون شبها مقرر است که سیبه پیش میبرند از خوف ضرر آسیب
شیر تردد نمیتوانستند نمود و از آن شغل باز می ماندند و همه کس ازو هراسان بودند این نقل را محرر اوراق از پهلوان محسن
عاشق آبادی بواسطه شنید چهارم حکایت خم روغن چراغ است که کمال شهرت دارد جمعی از اغره و ثقه از امیر بهاء الدین

داماد میر فیض الله ساکن نجف اشرف نقل نمودند و کمترین بواسطه از سید مذکور که از صلحا و اتقیا متورع صادق القول
مشهور است در مدت محاصره روغن چراغ از انچه در خمها سرکار فیض آثار بود صرف سوخت مشاعل بروج شده باتمام
رسیده بود چنانچه شبی اندک اندک پنبه و روغن از خانهای مردم جمع کرده مشعل می افروختند و کافی نبود و کهنه پارچها
بکجخانه روغن سرکار فیض آثار برده در خمها انداخته چرب کرده میسوختند چنانچه مطلقا چربی در خمها نماند و مشاعل
افسرده شده محافظان بروج از فقدان روغن دست پاچه شده مضطرب بودند مشعل داران بکجخانه آمده شاید
که کهنه پارچه چند چرب توانند کرد خم بزرگی را که روغن بسیار میگرفت و مکرر آنها پارچهای کهنه که بران مالیده
بودند و خشک و خالی دیده بودند مشاهده رفت که بیمن ولایت آنحضرت از روغن مالامال است مژده بیکدیگر داده این
معجزه و کرامات موجب امیدواری محصوران گردید و بروغن عنایت الهی چراغ دل مومنان و محبان روشن شد
پنجم ظهور نور و اظهار مباهله است که پهلوان محسن باپرونیان نموده راقم حروف در حوزه درس سید المحققین میر محمد باقر
داماد از پهلوان محسن شنیدم که بسید مشار الیه نقل میکرد که شبی از فقدان روغن مشاعل افروخته نشده بود مشعلی که
در یک فرج افروخته بودیم بر دور تمامی حصار بمشاعل افسرده همه طرف پرتو انداخته نوری چنان ساطع گشت که
روشنائی عظیم از حد و اندازه بنظر مردم اندرون و بیرون ظهور نمود بنوعی که تصور مخالفان شد که در کل بروج و باره
زیاده از حد و اندازه مشاعل افروخته چراغان کرده ایم سفها و جاهلان طعن و استهزا مینمودند که شما را روغن
بسیار در کار است چرا اینهمه چراغ بیصرفه افروخته اید ما در جواب آنها فریاد کردیم که چراغان نکرده ایم و مشاعل
نیفروخته ایم روشنی که شما مشاهده مینمائید از شعشعه پرتو نور ولایت و کرامت حضرت شاه نجف است و ایشان
تمسخر میکردند و استهزا مینمودند ما گفتیم که درین ماده ما بشما مباهله میکنیم که آنچه ما میگوئیم اگر صورت وقوع دارد
آثار این درین زود بوضوح پیوندد بعد از ان گفتگو در همان دو سه روز توپ بزرگ که بر قلعه نصب بود می
انداختند و برج انهدام پذیرفته بود در وقت آتش دادن ترکید و ضرر رشش بانمردم رسید که مباهله کرده بودند
و کار توپخانه ایشان معطل ماند تا آنکه بامداد روح پرفتوح حضرت برج منهدم شده بالتمام تعمیر یافت و مراد پاشا
کس نزد حافظ احمد پاشای سردار فرستاد و توپ بزرگ دیگر طلبیده و مدد و کومک خواست حافظ احمد پاشا
توپ نفرستاد و باو اعلام نمود که چون درین دو سه ماه کاری از پیش نرفته کوچ کرده به بغداد آیند که هرگاه
قلعه بغداد بدست آید نجف تابع بغداد است و اگر مهم نوعی دیگر باشد گرفتن آنچه نفع دارد بس بولایت حضرت
امیر المومنین علی علیه السلام مراد پاشا بی نیل مقصود و حصول مدعا کوچ کرده به بغداد رفت و محصوران از میمنت

روح مقدس آنحضرت از همه غمی و المی و ترسی نجات و مخلص یافتند **ذکر مجملی از حکایت حالات رومیه و قزلباش در پای قلعه بغداد**
از فحوای مکتوبی که بدست راهداران افتاده بنظر اشرف در آورده باعث شگفتگی طبایع گشته وضوح یافت که بجهت صدق مقالات
که بیان رفت بجنس بهمان زبان لفظاً بلفظ بالمصدر تحریر می یابد ان شاء الله تعالی اورست مطالعه کنند بر ضمیر منیر اولو الالباب
پوشیده نماند که حقایق حالات این سفر خیریت اثر و وقایعی که فیما بین سپاه قزلباش و رومیه درین آمد و رفت بظهور
پیوست و راقم این حروف را بران اطلاع حاصل شد چه آنکه خود بعین الیقین مشاهده نموده و چه آنکه بانهاء و اعلام
واقعی واقف گردید بر سبیل اجمال بر صحیفه بیان نگاشت از اطناب اندیشیده تمامی حالات و حقایق امور را
چنانچه بوقوع پیوسته بود تحریر در نیاورده مظنه آن بود که مبادا جمعی بو الفضولان هرزه درای که مذبذبین بین ذلک اند
بعضی قضایا را از مقوله تکلفات و اغراقات و زیب عبارات منشیانه شمرده حمل بر خوش آمد نمایند و شائبه
کذب بآن راه دهند یکی از جاووشان رومیه که از روی سردار باستنبول میرفته عرایض و مکاتیب امرا و اعیان
می برده در راه گرفتار عساکر ظفر شعار شده مکاتیبی که مصحوب او بود با حامل آنها آورده بنظر شریف اشرف
رسانیدند هریک بعضی از وقایع حالات را بعبارات متخلفه مرقوم نموده بودند آنچه پاشایان و امرا و اعیان
و ارباب دولت نوشته بودند بمظنه آنکه شاید حسن سعی و خدمت و محنت سفر و مشقت خود را ظاهر ساخته خالی
از اغراض دنیوی نبوده باشد ازانجمله مکتوبی که یکی از عظما و مصلی چلبی نام دوست خود ترکی رومی نوشته
حقایق حالات بی غرضانه اعلام نموده بود بنظر کمترین رسید بجنس درین صحیفه ثبت افتاد که مطالعه کنندگان را
بر دقایق احوال طرفین اطلاع تمام حاصل شده راقم حروف را بنابر رابطه ملازمت از مقوله خوش آمد
گویان و خدمت فروشان که جهت ازدیاد پایه حصول منفعت در کرد و سود و زیان و صدق و کذب اقوال اند
نشمرند و اگر در املا و رسم الخط فارسی و ترکی خصوصاً زبان رومی که هیچ نسبت بزبان قزلباش و جغتای ندارد
اگر غلطی و نامربوطی بنظر رسد چون نقل بالمعنی شده هر آینه ارباب استعداد حمل بر خطای راقم حروف ننموده
معذور فرموده عذر پذیر خواهند بود **صورت مکتوب ترکی اینست** جناب عزت مآب روحم بر فتوحم مصلی چلبی کامیاب
حضرتلرینه درر دعوات صافیات محبت آیات و غرر تسلیمات وافیات مودت غایات اتحاف قلندقدنصکره
اعلام محبانه بودر اگر لطف ایدوب بو داعیلری طرفندن ذره و شمه سوال شریف تجویز بیورلیو اریسه بحمد الله
و المنه حالا وجودنا بودمر صحت دایره سنده موجود اولوب لیل و نهار دعای دوام دولتنکره مداومت و
دیدار شریفنکزه مشتاق عظیم اولدوغمزه اشتباه بیلورلمیه همان مسبب الاسباب دن رجا اولنور که بیر دخی دیدار

شرفنفیکر ایله مشرف اولمق میسر قیلیه آمین بحرمت سید المرسلین فیما بعد بو سفر ندامت اثره و بغداد بیداد محنت آباد حوادثن
استفسار بیورر سنکز ولیلیم بو بیله سفر دشمنلریمیزه نصیب اولمسون تقوز زایدور که قلعه محاصره اولالی بر داشه رخنه
اورولمیوب اول محاصره‌ده خلوت بلکوتنک سالمنده قزلباش بدمعاشنک اصلا اثری ظاهر اولمش ایکن
متسلو قورلوب و نقبلر سورلوب حواله‌لر قالقوب نیجه دفعه یورشلر الوب هر یورشده نیجه منک نفوس قاپو
قولی و سردن کیچدی هلاک اولوب کوندن کونه قلعه‌ده اولن ملعونلر غالب و لشکر اسلام مغلوب اولمقدن
غیری لسته باشار میوب بو اثناده شاه عجم قبلندن سردار اولن زینل خان ویمکله معروف بر فتنه انکیز
غالب قرق منک مقداری قزلباش بدمعاش حیله کار نابکار ایله پیدا اولوب اول دیاله سویندن عبور
قیلوب بزوم طرفمزه کیچوب نیجه دفعه انلر مغلوب الوب کوچ اوزره ایکن شاه عجم کندو ایله اولن لشکر خونریز
ایله ایاق ایاق کلوب هیچ بزوم طرفمزه ملتفت اولمیوب بر مقدار لشکر قلعه منده اوزرینه تعیین ایدوب
صاحب سعادت حضرتلرینک قاپوجی باشسی محمد آغا و جتالو مصطفی پاشا و سایر معا اولن لشکر اسلامی
بوزوب قلعه مذکوردن چقردوب کیمن محبوس و کیمن طعمه شمشیر و کیمن کندوسی کیمی قزلباش بدین
ایلدی بعده لک قلعه‌سی ویمکله مشهور بر قلعه ذاتی الجنده اولن اهل اسلام تسخیر آلجه بو اخبارلردن
لشکر اسلام اوزرینه سهم عظیم مستولی اولوب اما چیقوب مقابله اولمغه اولا بیلوب بو تدبیر اوزره ایکن
بو محل شاه عجم خدم و حشمی ایله بزم طرفمزه توجه تام ایدنجه سرداری اولن نابکار مذکور سبقت خدمت
ایچون شرع لک ایدوب دیاله حدی اوزرینه جسر قورمق شروعنده ایکن صاحب سعادت منع و دفعنه دیار
بکر بیکلربیکیسی مراد پاشا ایله اون بش منک مقداری قوجاق یکیت لر بش التی پاره توپ ایله کوندروب
قضایا اول ملعون حیله کاریردن جسر دربنوب جسری قوروب اوج دورت منک مقداری قزلباش
بر دقیقه‌یه نزول اتمش ایکن بو طرفدن مراد پاشا ییشوب آب و تفنک ایله موجود بولنان قزلباشنک
اوزرینه هجوم ایدنجه انلر داخی بالضروره جنک شروع ایدوب ما بینده بر ایکی حمله کیچدی رجال الغیب
قزلباشلردن ایکا الوب خاک و باد و تیغ بران برله لشکر اسلامنک یوزین دوندروب الی صل انهزام
علت مستقله المتقین جنک مذکورده دیار بکر و قرامان و حلب و اناطولی و سنجاقلردن قنده بر کزیده
یکیت وار ایسه شهادت شربتی نوش ایدوب ما بقیسی بر تیغ زهرآلود نیش اولور که اداره ایه کبر مکلف
سعو برعه
مراد پاشا بر نیجه توابعیله یار آلو یار آلو اردویه جان قورتاروب کلدی اندن صکره پادشاه عجم کلوب دیاله

صوئی ایله شط قاوشان یرده جسر قوروب لشکرلرینک بر مقداری بزوم طرفمزه و بر مقدارین کهنه بغداد طرفنه
کیچوروب اطراف و جوانبمزه فوراً اوله صالوب کاه بو طرفده باش کوستروب کاه اول طرفده الحاصل بزه
بغدادی و قزلباشی بزی محاصره ایدوب بعینه توبه دوتمش میمونه دوندوک قلعه اهلی ایله جنک ایتسک بو یانه
بزدن قزلباش جوکردی قزلباش ایله جنک ایتسک انلر طرفمزدن قلعه خلقی مترسلری بسار آخر الامر لاعلاج
اطرافمزه خندق کسوب طابور ایلدوک طابوره داخی ملتفت اولمیوب نیجه دفعه طابورمز اوزرینه کلوب
آلایلر بغلیوب ماه شعبانک یکرمی یدنجی کونی طابورمز اوزرینه یورش ایتمک نیتیله کلدوکده صاحب سعادت
داخی لشکر اسلام آراسنده منادی صالوب صغیر و کبیر آتلو و یاده سی عموماً نفیر عام صلوب بنکچریدن غیری
کیمسه مترسلرده قلمیه مقابل دورمشلر ایدی قرشو چقوب مقابل اولدق قوشلقدن اکنده دکین توب
و تفنک ایله جنک اولنوب سردارلری اولان زینل خان شدت ایدوب همان توپ اتنده سایبان قورغده
ملاعین مذکور بو اثنادن بشارت نقاره لرینی دوکوب صغیر و کبیری کوز قرالدوب بالذات توب و تفنکه مقید اولمیوب
یرحمله ضرب ایلدیلر که اکر لوه البرز اولسه اوکلرنده تار و مار ولوروی محصل بو حمله ایله لشکر اسلام قلبنی قلعه اروب
بندکلو سکبانمز طابوردن و بر وجهله آنلرات ایاغی آلتنده پایمال اولوب سپاهی طایفه سی میدانی دار
کوردوکده صاحب سعادت الاینده داخی دورمیوب قرارلرینی فراره تبدیل و باشلریله صحرا و بیابانه
دوشوب طابور بولین آزوب اکثری اول کوندن بر و ناپیدا اولوب قالانجه مز منکوب و منکوس پروانه
بی پرکبی تابوره پناه کتوروب یوریمع قرار ویردوک بو معرکه دن صنکره صاحب سعادت امراء عظام و
کبرای ذو القدر و الاحترام ایله مشاوره ایدوب قرار ویردیلر که بالذات بر داخی طابوردن ولنیر و جمعه
صرف مزیو قدر همان قلعه محاصره سنه برک باتشوب شاید که قلعه تحطلیق ایله بوکلدوب امانه کتوره یوز
دیو بو امید ایله قلعه نک دورت باشنی احاطه ایتدروب شاه عجم بو تدبیرمزه واقف اولنجه لی پروا اوکیجه
کهنه بغداد طرفنه اون بش منک مقداری قزلباش کیچوروب اوچ منک یوک بلکه ارتوق ذخیره دوه قاطر
ایله قوشی قلعه سی جوارنه تیوروب لشکر اسلام قرشولرینه غلوا ایتدوکجه دولتمیزیار و المیوب انده داخی
خیلی سکبانمزی شط سونیه توکوب نیجه سی طعمه شمشیر اولوب محصل قوشلق وقتی ایدی که دیده بصیرتمز ایله
مشاهده ایدروک بو عظیم ذخیره و قیون و باغ و توقه کین کمیلر ایله قلعه یه قویدی اول الدن لشکر اسلامنک
بیلی بوکلوب پراعور دن قلعه دن نا امید اولدق الهی کند و حالمزینه منجر اوله دیو بو افسرده لک جکر ایکن شاه عجم

وجوندن خاطر جمع حاصل ایدوب قزلباش دورت یانمزنک یوللرین کسوبدر بالذات شاط و قحطدن حفالکه
بر وجهدن قورتلش اوچون تمیوب ظالم قزلباشنک الا ایاغی ایله شاط و فراط کیبی صولرکه هر بری طونه صوئی طغیانند
در هر جای کیبی یوریوب حله و کربلا و فللوجه و مسیب طرفلرینه آقین صالوب محل مذکورلرده اسلامنک
بک و پاشا نامنده و آت اغلانی نامنده اولان جمله یکیان کوز سیوب حله ده اولان ارصلان پاشا و قاپو
قولی و عربی بر طریق ایله تسخیر ایلدیلر که تقریرندن دیللر قاصر و قلملر کاسیردر و محصل بتلر دورکه اردوی همایونه
ذخیره بر وقیه کلمیوب هرکیم اولدن بر ذخیره حق تدارک ایتدیسه حالا کمین هیوب کمین صاترا وردو
مزن اوچور لوغی بومنوال اوزره اولوبدرکه ذکر ایلاه زر بر وقیه اون بر غروشه بر وقیه یاغ ایکی غروشه
بر وقیه خرما بر غروشه بر کیله آرپا سکز غروشه اکمکنک اوچ درهمی بر اقچه و اتک بر وقیه سی قرق
اقچه یه صاتلور اول نازک طبع جوانلر که نقلوانی نزاکت ایله سیر دیلر شمدی آب اتن کوزنده صلوات کتورلرد
اول ظریف جوانلر که مصری کتان بزلرندن کوینک کیمک حالی رایدرلردی شیمدی جاوز بزیدن دیزه
رانیمز کوینکلر ایله فرح کسب ایدر اولدیلر اول خودپسند دلاورلر که کروه قزلباش جنکین مسخره یه دوتار
لرایدی شیمدی اونی سنی اوج میل یولدن مشاهده ایدنده رستم زاله تشبیه ایدر اولدیلر و اول قوجاق
بکلر که قزلباشدن دویملق املق امیدیله کلورلر ایدی شیمدی جادر و اسبابلری یورتده قیوب الحق
جانلرین قورترمغ منت بیلور اولدیلر اول منعم اکابرلر که کومش خنلو اتلره بنوب قوجی ایلی جامه کیدرلر
ایدی شیمدی سمرلو ایشک کورنده تحسیر جکر اولدیلر اول اجلدن که اردومزنک دورت حصه دن بر حصه
سی الحق آتلو دور مابقی لشکر اسلام یایاق و پریشان قالوبدر اکر بر تدبیر ایله کوبه جملو اولسک نه تنکچر ننک
اورته بساینجا نه سی کوتوررور وارونه جبه خانه و توبخانه منزنک بر فرونه ایه لیق ایدن وار همین بو فکره
تعالمشور که سلطان سلیمان دوربندن بیره جکدن و بصره دن انتقال ایدن باییز اندازطوپلری
قلعه ده کمک اچون کتورمشلر ایدی بویله یورتده قویمقده آل عثمانه چوق نام و ننک دور دیو صاحب
سعادت بو اندیشه ایله هلاک اولوبدر بنجه دفعه یار دوم و خزینه اچون مستقل آدملر کوندرلمشدر
بر نیک اثری ظاهر اولمدی بیلمزرقزلباش النه کرفتار اولدیلر حسنه سعادتلو خواندکار حضرتلری بالذات
لشکر اسلامنک طارین یریوزیدن کوتورمک ایسترهمان معنی دورکه ترکیکرده سویلنورکه نه بغداددن نه بصره دن
کلور وار نه کیدی عثمانلودن بیره یاردم وار هله بو آنده دک خزینه و یاردوم کلسه اللمق سویله اعیانی وار ایدی بوندن

بو بیله خواندکار حضرتلری بالذات کلسه امداد مزه تمیز ایچون که قضیه بو مضمون اوزره دور بریانمز دیاله سوسی و بریانمز شلط
یکسه مز شاه عباس اوکومز بغداد مکر بزه خدادن اوله امداد محصل کلام دور آدمدن بر و بوندا متلوکر دابه کیمسه
دوشمیش دکلدور که بزم لواحوالمزه مطلع اوله منم روحم بیله فهم ایده روز که شاه عجم هر تدبیر که ایلر ایسه تقدیره
موافق کلدوکی محضا حضرت اعلی کرم الله وجهه کراماتی اثرندن اولدوکی شبهه بو قدر بیلمنوز امام اعظم حضرتلری
بزوم جهتمزدن همتی سست اولدوغی نه سببندندور یوخسه الحق کند و مرقد شریفی و روح لطیفی ایچون اول حضرتک
درکاهنه پناهه توجه اید و بدر منم روحم بو نکته‌یه ره تیکدکده بو عجب کلماتی جهرا اوقیوب همان شیوه سر ایله
که بانمزده مخفی دورکه ارنده سیز خودبین لر و سواسدن سلامت اوله سیز آمین یا معین مخفی بیوریلیه که
اردومزه برخسته لیق مستولیدر که بو ولایتک آب و هواسی قزلباشک اکری قلیجی کبی کسمقده دور ایچ
آغریسی و استسقا زحمتی نزله و مرک مفاجات و باد سموم بیله درد و بلالرون ایکین سعادتلو باشکز کردور
کیم برداخچه اول جانبه چیقه همان بلیران یا صفاته سلامتمزی تیوروب حلاللق دیله سیز آخرت حقی حلال ایتیونلر
الحکم لله الواحد القهار همان بر شکرمز وار دور که بقیه عمرمزی امام اعظم ترابنده صرف ایلدوک یاران
با صفایه داخی باسرهم مکتوبلر یازوب کوندرمیشوز قصورلرینه نظر ایتمیسونلر زیرا بر سطر یازنجه دشمن کلدی
دیو اوج دورت دفعه اوزکو تدبلیق واقع اولور ظالم قزلباشک ایله کوزی لشکر اسلامی الوب بدر قورو
قوینه سکردور کسی طابورمزا و زینه سکردوب تاخند فمیزنک اطرافنده کسه دور کیجه لر اوغریسی وجه کندوزلر
دوغریسی مدتلر دورکه کیجه لر فانوسلر ایله اردومزنک اراسین کسوب روزکارمز بیله کیجه نه بیلومزدن قورشان
ممیزی حوزه بیلوروز و نه المزدن بر اقری براغه بیلوز زرایکی المزایله بر باش اومز قالوبدر حالمز الله دن غیری
کیمسه بیلمز مشروحا تحریر اولونسه یوز بو بیله مکتوبه صغمز حقا که مصیبت روز محشر بوکونلر برسی کمی اولمهداخی سنی
بو کا قیاس ایده سیز والسلام ذکر رجعت موکب همایون از عراق عرب و قشلاق نمودن در الکای مازندران
قادر ذو الجلال و ملک منان چون رایات ظفر آیات جاه و جلال بر نهجی که مرقوم کلک بیان کشت بتوفیق
اقبال از سفر خیر اثر دار السلام بجانب عراق درحرکت آمده در کمال عظمت و کامرانی بحدود همدان رسید
روزی چند در ییلاق میم از ییلاقات انجا اقامت اتفاق افتاده ازانجا متوجه تنظیم و نسق مهمات بغداد گشته
تولیت مشاهد مقدسه و روضات مطهرات از ساروسلطان تغیر یافته بصفی قلیخان تجویز یافت و در ازاد
مردانکیها که ازو در قلعه داری بغداد بظهور آمد شیر علی لقب یافت خسرو میرزای کرجی داروغه اصفهان از سر کار

عمارت فرموده جهت تعمیر و شکست و بست قلعه و احداث برجهای عالی و حفر خندق بدانصوب فرستادند و معماران و استادان
بنا و بیلداران عمله و فعله آن کار تعیین یافت و جمعی از سپاهیان و تفنگچیان که محصور گشته ایامی مشقت قلعه داری کشیده
بودند از آن خدمت معاف داشته جمعی دیگر در عوض فرستادند بعد از فراغ خاطر از محل مذکور عنان عزیمت بصوب سلطانیه
گردانیده چندگاه بلدهٔ مذکور محل اقامت خسرو مظفر و منصور بود و در آنجا بسان عسکر ظفر نشان پرداخته از هر کس که
در معارک غزای گرجستان و معارک بغداد مردانگی صدور یافته بود بجایزه و جلدو و سایر نوازشات و تفقدات
سرافرازی یافتند جمعی از ارباب ارادت که از روی غیرت و حمیت ارتکاب مشقت آن یساق نموده بودند در سلک
قورچیان و ملازمان درگاه انتظام دادند و زمان بیگ ناظر بیوتات را سردار سه هزار نفر تفنگچی گردانیده بجانب
آذربایجان فرستادند که بقورچی باشی و عساکر آنجا ملحق گشته در انتظام امور سرحد بدانچه صلاح دین و دولت
باشد بعمل آورند شرح آمد و رفت و قضایا و سانحهٔ آنجا در طی حالات سال آینده مرقوم کلک سوانح رقم خواهد شد
و چون در بغداد حافظ احمد پاشا صلاح دیده بود که حضرت اعلی مکتوبی دوستانه در باب تعزیهٔ سلطان عثمان
و تهنیت جلوس سلطان مراد نوشته اشعاری در باب ملک بغداد که اوجاق قدیم و موروثی این دودمان
عالیشانست بفرمایند و محمد آقا نام ایلچی که قبل ازین در زمان حیات سلطان عثمان آمده بود و مصطفی آقا نام
که از جانب سردار از بغداد آمده هر دو درین ماده که موجب رفع غبار کلفت و باعث سلامتی خلایق و عباد الله
و صلاح اندیشی طرفین است غلو داشته بمصلحت جمهور ایشان مرخص ساخته طهماسب قلی سلطان قزلباش را
برسالت روم تعیین فرموده مکتوب محبت اسلوب بر نهج مسطور تقلم آورده در مرافقت ایلچیان مذکور
روانه گردانیدند شرح احوال او نیز در قضایای سال آینده رقمزدهٔ کلک شیرین مقال میگردد و در سلطانیه عموم
سپاه رخصت اوطان یافته موکب همایون با ملتزمان رکاب اشرف بدار السلطنهٔ قزوین آمده در دولتخانه
مبارک نزول اجلال فرمودند چون ایلچیان پادشاه اروس و ایلچی ندر محمد خان اوزبک والی بلخ جهت تجدید
قواعد صداقت و دوستی بپایهٔ سریر اعلی آمده در قزوین اقامت داشتند بسعادت بساطبوسی فایز گشته
مکاتیب و تحف و هدایا که آورده بودند گذرانیده قرین اعزاز و احترام روانه شدند و از آنجا عزیمت قشلاق
مازندران بهشت نشان فرمودند و بسعادت و اقبال روانهٔ آنطرف گشتند و زمستان را در دار السرور فرح آباد
و بلدهٔ طیبهٔ اشرف و سایر محال ارم تمثال آن ولایت بکامرانی و ا[illegible]ل و سیر و شکار خوش[illegible]ت و نیکو حالی
میگذرانیدند ذکر متوفیات این سال که جهان فانی بدرود کردند طهماسب قلی خان ترخان که از زمرهٔ مقربان بساط اقدس بود

در سال گذشته رتبهٔ ایالت و خانی یافته در نیسال بحکومت و دارائی دار الامان کرمان سربلند گردیده بود در سنهٔ بغداد ضعف باده برو طاری گشته از افراط اکل و شرب نامناسب آن ضعف قوت گرفته بمعالجه و مداوا کمتر می پرداخت و سخن اطبا نمی شنید روز بروز مرض اشتداد می پذیرفت حضرت اعلی از شمول عاطفت او را از گرمسیر رخصت ییلاق دادند و طبیبی همراه کردند او رفته در ییلاق گرن رحل اقامت انداخت بهمان دستور مقید بمعالجهٔ طبیب نمیشد و برای خود عمل میکرد بالجمله هر روز یکم حملهٔ موت را استقبال مینمود تا باو رسیده هادم اللذات او را دریافت ایالت کرمان علاوهٔ منصب مهرداری با میر خان سکلن که از امرای بزرگ ذو القدر است تفویض یافت میرزا ابوطالب از سادات عالی درجات مشهد مقدس معلی متولی روضهٔ منور معطر سلطان روضهٔ رضا بود در سنهٔ خیر اثر بغداد ملازم رکاب اشرف بود بعد از انهزام رومیه شرف زیارت روضات مطهرات کاظمین و کربلا و نجف مشرف گشته راقم حروف نیز با آن سید رفیع القدر معاشر و در زیارات مشاهد مقدس رفیق و همصحبت بود بعد از معاودت از خدمت اشرف رخصت یافته از قزوین روانهٔ مشهد مقدس معلی گردیده در بلدهٔ طهران از افراط میوه‌های متنوعه الوان و اکل طعام قولنجی طاری گشته معالجاتی که رفع توانند نمود کردند مفید نیفتاد و بعالم بقا پیوست نعش او را بمشهد مقدس برده در روضهٔ مقدسهٔ جد بزرگوارش مدفون گردید رحمة الله علیه

آغاز سال توشقان ئیل ترکی مطابق سنهٔ ستّه ثلاثین والف هجری که سال یازدهم از قرن دوم جلوس همایون حضرت اعلی شاهی است

دگر ره با نشاط و کامرانی زمانه یافت تشریف جوانی
لباس کهنه افکند از بر خویش ز نو نهاد افسر بر سر خویش
بهار دلکش آمد خرامان پر از گلهای شادی جیب و دامان
هزار از شوق گل نغمه سرا گشت جهان از فرخی جنت سرا گشت

دیگر باره عالم پیر جوانی آغاز نهاد روز میمنت قدوم نوروز دل افروز نشاط افزای بزم بهار گردیده زینت بخش عرصهٔ جهان و روشنی افزای محافل دوران یعنی فرمان روای اقلیم چهارم آسمان بر مسند شرف و اورنگ کامرانی در آمده در شب یکشنبه دوم ماه رجب هشت ساعت و هفده دقیقه از شب گذشته از آخرین منزل حوت باولین سرای حمل نقل نموده نشاط عالم آرای در عرصهٔ گیتی فیض رسان بساتین جهان گردید و مهوشان ریاحین هر هفت کرده بمحافل روزگار خرامیدند سرو سرابستان اهل بر سر رعونت و دلبری بر افراخته از فیض بهار خضرت و طراوت و تازگی یافت عندلیب خوش الحان گاه از شوق مقدم گل با هزاران برگ و نوا نغمه سرا گردید و گاه از رشک هم آغوشی گل با باد صبا و پریشان اختلاطی یار بیوفا در ناله و افغان آمد
گل با همه کس انیس و دمساز بلبل ز فراق ناله پرداز
نواب همایون اعلی بفرخی و فرخندگی در خطهٔ دلپذیر اشرف

بکامیابی و کامرانی میگذرانیدند و گاهی بنشاط پرداخته باز بلند پرواز هوس را در اوج کامیابی به پرواز آورده
انتظام بخش عالم و زنگ زدای دل عالمیان بوده در شوق و ذوق و خرمی بودند و در آنجا زنیل بیک سیکدیلی
در ازاء خدمت و جانسپاریها که در ایلچی گری هندوستان و مردانگیها که در سفر بغداد بظهور آورده بود سزاوار
تربیت و مستحق عاطفت بود بمرتبهٔ بلند ایالت و خانی و منصب ارجمند ایشک آقاسی باشیگری سرافراز گردیده پایهٔ
قدر و منزلتش بلندی یافت و الکاء ری که اقطاع علیقلیخان بود باو شفقت شد چون موسم بهار بسر آمده هوا
از حد اعتدال ربیعی روی بگرمی آورد موکب نصرت قرین از قشلاق مازندران در حرکت آمده چون آوازهٔ
حرکت لشکر رومیه میرسید عنان عزیمت بدار السلطنهٔ قزوین معطوف داشته در بهترین زمانی ورود دولتخانهٔ
مبارکه آنجا نزول اجلال فرمودند و از قزوین بجهت انتظام امور سرحد آذربایجان و گرجستان لوای جهانستانی
بانتصاب در حرکت آورده بلدهٔ سلطانیه مضرب سرادقات عز و جلال گشت رستم بیک یساول صحبت را
که بوفور اهلیت و کاردانی متصف و برتبه دیوان بیگی گری سرافراز بود بدار السلطنهٔ تبریز فرستادند که باتفاق
حاکم تبریز و امراء آنطرف از شروان خبردار بوده در دفع فساد رومیه و اکراد آن سرحد کوشیده مساعی جمیله
بظهور آورد دیگر از سوانح اقبال که درین سال بخیر ظهور آمده خلاصی یافتن قزاق خان چرکس بیگلربیگی شروانست
از حبس موراو طاغیان گرجی که در راه قراقلخان گرجستان در رفاقت شاه بنده خان مرحوم بنوعی که در محل
خود تحریر یافته گرفتار گرجیان شده مدتی محبوس بود چون مهمات مورو در گرجستان بر حسب دلخواه او انتظامی
نپذیرفت یکدو نفر از محافظان او از و تطمیع یافته در زمان فرصت او را بر داشته از گرجستان بیرون آورده
بسلامت باردوی قورچی باشی رسانیدند بعوض و استجاره همیون روانهٔ شروان گشته بوکلا و تابینان و متعلقانش
که در شروان بودند پیوست و بدستور بیگلربیگی شروانست دیگر از سوانح اقبال رفتن قورچی باشی است
بر سر اخسقه و بدست در آمدن قلعه سابقا مذکور شده که حکومت اخسقه گرجستان تعلق بسلیم خان شمس الدینلو
و محافظت قلاع آنجا باو و جمعی تفنگچیان متعلق بود و در سال گذشته بنابر هر گونه فتن و فتور که در گرجستان و
سرحد واقع بود و آوازهٔ سپاه روم میرسید و از ایازه پاشاء حاکم ارض روم که قریب جوار ولایت مذکور است
آثار بی اخلاصی و حیله اندوزی بظهور آمد محافظان قلعهٔ اخسقه که معظم قلاع آنجاست واهمه نموده از بیم محاصره
و تسخیر و اقامت در قلعه متزلزل گشتند و چون تعمیر شکست و بست قلعه هنوز نشده بود چنانچه باید استحکامی نداشت
سلیم خان نیز صلاح در توقف ندیده بیرون آمده بقورچی باشی پیوست مرتضی پاشا نامی از امراء رومی که حاکم اردهان

حوالی آنجا می بود برای خود یا بومود ه و صلاح ایاز ه پاشا علی ای التقدیرین قلعه و مملکت خالی یافته متوجه الصوب گشته تصرف نمود بعد
ایروان آمده و قورچی باشی که با جمعی امرا در قراباغ داشت از یورت قشلاق حرکت کرده بحدود ایروان آمده بود بتسخیر قلعه
مذکور مامور گشت و زمان بیک ناظر که با گروهی از تفنگچی و تفنگچی باشیان در سال گذشته بآذربایجان رفته بودند حسب الامر
بقورچی باشی پیوسته باتفاق بر سر اخسقه رفتند و قلعه را محاصره کرده از اطراف و جوانب سیبها پیش برده یکدو حصار
آنرا گرفته مرتبه مرتبه پیش میرفتند چندگاه قلعه داری کردند چون آن قلعه مشرف بتسخیر گشت و دانستند که عنقریب بقهر و غلبه
مفتوح میگردد و از هیچ طرف مددی نرسید مرتضی پاشا طرح صلح افکنده دست از قلعه داری باز داشته بدین نهج
که رومیه از تعرض قزلباش ایمن بوده هر کس بهر طرف که خواهد رود و اگر احدی اراده آمدن دیار قزلباش داشته
باشند رعایت یابد مرتضی پاشا بعد از عهود و مواثیق قلعه را سپرده خود نزد قورچی باشی آمد و رومیان بعضی موافقت
او اختیار کرده و بعضی دیگر بدیار خود رفتند قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و چون سلیم خان بجهت
انداختن قلعه و بیرون آمدن بدون محاصره و زد و خورد متقد ور و از اهل تقصیر بود حکومت آنجا بشمسی خان
قزاقلر تفویض یافت و او با طایفه قزاقلر که آشنای آن سرزمین اند داخل قلعه شده بحراست پرداخت
مخالفت موراو و طهمورث و محاربه نمودن با یکدیگر و شکست یافتن موراو شرح واقعه آنکه بعد از محاربه که فیمابین عساکر
فیروزی نشان و موراو و طهمورث و جماعت گرجیان بوقوع پیوسته جمعی از عظماء گرجستان کارتیل در آن معرکه
مقتول گشتند موراو که منتسج آن فتنه بود میخواست که در مملکت کارتیل حاکم و فرمانروا باشد و جمعی از عظماء و زناوران
از و اصیلتر بودند که حکومت و بزرگی موراو مکروه خاطر ایشان بود طهمورث خان که پادشاه زاده و والی کاخت بود چون
ولایت او خراب بود و از نژاد سیمون خان بودند و گرجیان کارتیل با سیمون خان ولد بکرات خان برادرزاده تیمون
خان ماضی مخالفت نموده میخواست که عظماء کارتیل بجانب پسران او میل نمایند یک پسر خود را بارث دخترزادگی
حاکم کارتیل گردانیده خود در آن مملکت نیز فرمانروا و صاحب اقتدار باشد و بعضی از گرجیان کارتیل درین ماده
با او همزبان بوده از موراو دوری میگزیدند بدین جهت میانه موراو و طهمورث وحشت پدید آمد بنفعاء انجامید و از
یکدیگر دوری گزیدند طهمورث از احتیاط می نمود موراو لشکری از هواخواهان خود مرتب ساخته علی الغفله بر سر او
رفت و موافقان طهمورث او را آگاه کرده امید ندرا نوقت قوت مقابله و مدافعه نداشت از مقام خود حرکت
کرده بطرف دیگر شتافت فرصتی یافته با معدودی که درهم آورده بود بر سر موراو رفت و فیمابین هر دو گروه مقتضا
آنکه ز هر طرف که شود کشته سود اسلام است محاربه قوی روی داده طهمورث غالب آمد و موراو شکست یافته ساغر

اعتبارش از باده پندار خالی گشت در گرجستان اقامت نتوانست نمود عزیمت دیار روم کرده متوجه آنطرف گشت و بسرداری
که بر سر ایازه پاشا بارض روم می آمد پیوسته از انجا باستنبول رفت و از ان تاریخ در میان رومیان نشست و طهمورث
صلاح دولت خود را در التجا داشتن باین درگاه دانسته با داود خان ولد الله ویردیخان که بعد از محاربه جیب الصلاح
قورچی باشی با گروهی از مردم خود و تفنگچیان در تفلیس اقامت داشت بادی الفت و آشنائی گردیده فیما بین مراسله
و آشنائی و آمد و شد وقوع یافت و در سال گذشته بوساطت عرایض ضراعت آمیزی که بدرگاه جهان پناه فرستاده
بود چنانچه در ذیل مذکور میگردد درین سال فیما بین ایشان ملاقات اتفاق افتاد ذکر التجا نمودن طهمورث بدرگاه
جهان پناه بوساطت داود خان ولد الله ویردیخان بیگلربیگی فارس و بیان ملاقات ایشان چون میانه طهمورث و مورا
وحشت پدید آمده موافقت ایشان بمخالفت انجامید و او برومیه توسل جسته بدیار روم رفت طهمورث از خواب
غفلت بیدار گشته از کردهای خود پشیمان گردید دیگر باره دست توسل بدامن دولت این دودمان استوار داشته
با داود خان طرح الفت و آشنائی انداخت و بدستور سابق اظهار بندگی و غلامی این آستان کرده بوسیله
استشفاع و استدعا عفو زلات و تقصیرات خود کرده داود خان حقایق حالات و ضراعت و بندگی او را
بخدمت اشرف عرض نمود در حینی که رایات ظفر آیات جاه و جلال با دولت و اقبال از سفر خیر اثر بغداد بصوب عراق در حرکت آمده
آمده بود عریضه داود خان و تضرع نامچه طهمورث که باو نوشته بود بجنس در نظر همایون درآمد در ان صحیفه درج نموده
بود که درین چند سال از من خطای بسیار صدور یافت و بجهت محارباتی که ضرورتا در میانه وقوع یافته طوایف
قزلباش عموما تیغهای زهرآلود بخونریزی من در میان دارند بدینجهت جرأت آمدن بپایه سریر اعلی ندارم اگر
حضرت اعلی که از خاندان کرم اند رقم عفو بتقصیرات این بنده گنهکار کشیده از خطاهای گذشته اغماض فرمایند
مجددا حلقه غلامی در گوش جان کشیده بعد الیوم از شاهراه بندگی عدول نمینماید بعد از آنکه خدمتی چند نمایان
ازین غلام صدور یافته باشد و جان سپاری چند کرده باشم که بین الجمهور مستحسن و پسندیده باشد تکیه بآن
کرده سعادت ملازمت می توانم دریافت حالا از خوف بی ادبیها که ارتکاب شده امیدوارم که از تکلیف
ملازمت معاف باشم و درین خرابه بسر برم داود خان مذکور استمالتنامه بر سبیل حرز و امانی باسم او استدعا
نموده بود حضرت اعلی ملتمس داود خانرا مبذول داشته استمالتنامچه مبنی بر عنایات خسروانه و عفو تقصیرات
او فرستادند اما سفارش فرمودند که بطهمورث اعلام نماید که او از عهد صبی در ظل تربیت [illegible] ما نشو و نما یافته
و مارا میشناسد و بر نیکی و بد مزاج اقدس فی الجمله اطلاع دارد حالا این معاذیر و اظهار ندامت و خلوص بندگی که مینماید

از و پذیرفتیم اما دانسته باشد که مادامی که روی ارادت و اخلاص بدرگاه عرش اشتباه نیاورد و بطریق گنهکاران سر
در گردن آویخته بنظر همایون در نیاید عن صمیم القلب عفو و اغماض ممکن نیست و این سخنان حیله اندوزی دنیاداران
درنمیگیرد و سعی نماید که دامن بغبار عصیان آلوده خود را باب خدمتکاری شست و شوی دهد و خود را شایسته
ادراک سعادت حضور گرداند بعد از وصول فرمان داود خان عزم ملاقات او با خود جزم کرده به پشت گرمی وجود
اقدس و عنصر مقدس همایون بی تکلفانه با معدودی از ملازمان خدمتکار متوجه محل اقامت او گشته دوستانه
یکدیگر را ملاقات نمودند داود خان متکفل عفو تقصیرات او گشته سفارشات بلیغ شاهی را با بلغ بیان خاطرنشان
نمود و نخست تکلیف تغییر لباس رومیان که در ایام خلاف ملبس بآن گشته بود نموده او را بلباس قزلباشی در آورده
و تبعه اش همگی تغییر لباس کردند و دست در دامن استشفاع او زده مهمات خود را بصوابدید او منوط و
مربوط گردانید و شرط نمود که اگر عنایت و الطاف شاهی شامل حال او باشد مدت العمر پای از جادهٔ بندگی
و متابعت بیرون ننهد بعد از معاهده و شرایط پیمان بازگشته بجانب تفلیس عود نمود و حقیقت رفت و آمد
خود را بعرض عاکفان سدهٔ جلال رسانید و گفت که این طهمورث بر جادهٔ اطاعت و مقام بندگی و انقیاد مستقیم است
التجا نمودن ایازه پاشا بدرگاه گیتی پناه فلک اشتباه کیفیت واقعه آنکه چون رایات عالیات همایون
بنصرت و اقبال از سفر بغداد معاودت نمود اخبار فتح و فیروزی و هزیمت لشکر رومیه در سرها انتشار یافت
ایازه پاشا دیگرباره اظهار عقیدت و خلوص اخلاص کرده نوروز قورچی استاجلو را که در سال گذشته گرفته
حبس نموده شهرت قتلش داده بود باز فرستاد و از اعمال سابق و حرکات ناهنجار و تصرفات مال تجار معاذیر
دنیادارانه تمسک جست چون خلیل پاشای سردار رومیان متوجه دفع او بود چشمداشت معاونت ازین دولت
داشت چون از اطوار او دوبینی و مکر و حیله بظهور پیوسته بود هنگامی که لشکر بر سر او آمد در معاونت او توجه
تام مبذول نیفتاد اما مقرر شد که قورچی باشی [illegible] شکر ظفر اثر که در آنحدود بود در ایروان اقامت نماید که مبادا
از رومیان دست [illegible] رازی بقلمرو همایون رسد بعد از آن که خلیل پاشا سردار بارض روم نزدیک رسید
حسن پاشا نامی را با جنود [illegible] پاشا [illegible] و جنود ینگچری بقصد استرداد قلعهٔ اخسقه [illegible] فرستاد [illegible] این
پاشا و عیسی بیک را که از [illegible] ان بود [illegible] لت نزد ایازه پاشا فرستاده که او را استمال گردانیده ترغیب نمایند
که بلشکر پیوسته باتفاق بر سر قلعهٔ اخسقه روند دوستانش با او اخبار کردند که انجماعت بگرفتن تو مامورند
از خود غافل مشو ایازه پاشا ابستان پاشا و عیسی بیک را گرفته نگاهداشت و با لشکر ارض روم به پشت گرمی

که در سرحد چورسعد بودند از خوف جان از قلعه بیرون آمده علی الغفله بر سر امرا و پاشایان و ینکچریان که مقدمة الجیش بودند ریخته مجادله نموده دستبرد نمایان کرد و چندی از عظماء لشکر که حسین پاشای بشار از جمله ایشان بود بدست آورده جمعی کثیر از رومیه و ینکچریان را بقتل آورد و حسین پاشا را زنجیردار بقلعه آوردند در قلعه از هم گذشت چون این اخبار بسردار رسید با عموم سپاه بر سر او آمده قلعهٔ ارض روم را محاصره نمودند و او تا چهار ماه محصور بود و برسم قلعه داری پرداخت و دران مدت رایات جلال نیز بنابر حزم و احتیاط در سلطانیه اقامت داشت زمستان رسید رومیه زیاده از این توقف نتوانستند نمود کاری نساخته بازگشتند و او حقیقت حال بعرض اشرف رسانید حضرت اعلی نفرستادها او صریحاً اظهار کردند که چون اقوال ایازه موافق کردارش نبود زیاده اعتمادی بر اقوالش ننمودیم اگر در قول خود صادق است و با نواب همایون ما موافق طریق این بود که گرفتاران رومی را که در جنگ و غیره که در دست در آورد به پایهٔ سریر اعلی شاهی فرستد که بر ضمیر انور ظاهر گردد که این تلاش او باز روحیه در دولتخواهی این دودمانست و مضمون این کلام مشهور یا زنگی زنگ باش یا رومی روم یا سخت چو سنگ باش یا نرم چو موم منظور دارد شرح بقیهٔ احوال او در سال آینده مرقوم قلم گوهر رقم میگردد و وقایع متنوع که ایراد آن از لوازم بود بر اذکیا پوشیده نیست که در میانهٔ سلاطین عالم و پادشاهان عرصهٔ گیتی قانونی مقرر است از قدیم الایام ایلچیان که بیکدیگر میفرستاده اند خواه در ایام دوستی و اتحاد و خواه در زمان خصومت و عناد خواه در رساندن سلام و دعا و خواه در دادن دشنام و دغا سالم و غانم آمد و شد مینموده اند و هیچ نوع مضرت و آسیبی که عند الخالق و الخلایق مذموم و ناپسندیده است بجان و مال و عرض ناموس ایشان نمیرسیده زیرا که فرستادگان مامور فرمان فرستنده اند و وظیفهٔ ایشان جز تبلیغ و رسانیدن نامه و پیغام امری دیگر نیست چنانچه حضرت الله تعالی بلا تشبیه میفرمایند ما علی الرسول الا البلاغ در آیین شاهان و رستم کیان فرستادگان ایمن اند از زیان ندارد دلش قتل ایلچی شگون که کاخ حیاتش شود سرنگون درین چند سال دو مرتبه چنانچه در محل خود گذارش یافته ایلچیان با مکتوب محبت اسلوب متواضعانه چنانچه راه و رسم سلاطین روزگار است بپادشاه روم فرستاده شده بود چلبی بیک تورچی قاجار را قبل از وقایع بغداد و طهماسب قلی سلطان شیره زیلی را بعد از آن ارکان دولت خانوادهٔ آل عثمان این امر شنیع بظهور آمده چلبی بیک را که باز گشته بقرا حمید رسیده بود حاکم آنجا از هم گذرانیده طهماسب قلی سلطان را چون عظماء روم با یکدیگر ضدیت ورزیده برخلاف یکدیگر سخن میگفته اند رفتن ایلچی مذکور را منافی مطلب خود دانسته در راه بتیغ سر بریدند

و بر متملکات و مایعرف او رقم تملک کشیدند و تهمت خونش بر قاید اجل نهاده بعضی اشیاء ظاهرین او را جهت رفع شناعت
بملازمانش دادند و ازین غافل افتادند که آفتاب را بگل اندود نمیتوان کرد اگر از خلق بپوشانند با خالق چه توانند کرد در
همان ایام پادشاه ایشان فنا شد چشم بینا باید چنانچه گفته اند تو دیده موسی عمران بدید کن ور نه گرفته جمله آفاق را
تجلی نور عبدالمومن خان پسر عبدالله خان اوزبک نیز این فعل قبیح کرد و در همان ایام دید آنچه دید و گوش آگاه
جهان شنید آنچه شنید و آقا جلال نام کرکراق را که در ایام مصالحه و دوستی و آمد شد طرفین بجانب حلب فرستاده
شده بود وی بانجام بعض خدمات مشغولی داشت حاکم حلب بشیوه پست همتان کم فرصت که تصحیف حلب باشد عمل نموده
او را بقتل آورده کل وجوه و اسباب و بضاعتی که داشت در حیطه تصرف در آورد و اگر این امور از موقف سلطنت
صدور یافته زهی کم فرصتی و پست فطرتی و دون همتی و اگر حکام و پاشایان بخود سر برچنین افعال قبیح اقدام
نموده اند زهی بی همتی و عدم اقتدار و غافلی و بی شعوری و بیهوشی پادشاه چنین و خود رائی منسوبان که دلیل
ضعف دولت و قوت نکبت است حضرت اعلی علی الله درجته که اوصاف حمیده اش پسندیده عالم و عالمیان
و اطوار سنجیده اش قانون بزرگی و دستور العمل سلاطین جهان برخلاف آنمعنی سلوک نموده ایلچیان روم را
که محمد آقا نامی از معتبران آن سلسله قبل از وقایع بغداد بدرگاه جهان پناه آمده معزز و محترم در دار السلطنه
اصفهان اقامت داشت و مصطفی نامی که بعد از ان آمده بود چنانچه در سال گذشته تحریر پیوست رعایتهای
ملوکانه فرموده مشمول نوازش و احسان مقضی المرام روانه دیار خود فرمودند تجاران ولایت روم که در ممالک
عجم بودند در مهاد امن و امان آسوده برضای خود هر گاه اراده نمودند بی اذیت و خسران سالم و غانم روانه
شدند شرح واقعه امام قلی میرزا و نابینا شدن آن شاهزاده نادان باد بار درین سال از اقتضاء فلک
بیمدار و اطوار ناهنجارانه شهزاده بی وقار امام قلی میرزا که نور بینائی او از آسیب نشتر نقصان پذیرفت در داستان
نامها که مورخان بلاغت شعار بقلم تحقیق و رقم تصدیق نگاشته اند همیشه سلاطین عدالت آئین و فرمانروایان
صاحب تمکین صلاح حال و استقامت احوال خلایق را از سپاهی و رعیت بر مطالب عالیه دنیویه و علاقه پدر
فرزندی راجح داشته در رضاجوئی و رفاهیت خلق الله که هرآینه موجب رضامندی خالق البرایاست
کوشیده اند چنانچه قضیه بقتل آوردن سلطان سلیمان که اعقل پادشاهان روم بود مصطفی نام پسر رشید خود را
بمظنه طغیان و بی اعتدالی و سلطان بایزید پسر دیگرش را با چهار پسر او بنوعی که در صحیفه اول در طی وقایع زمان
حضرت شاه جنت مکان تحریر یافت شاهد آنمعنی است و ازین قبیل از سلاطین ماضیه بسیار بوقوع پیوسته که ذکر آنها

موجب اضطراب شهزاده مذکور از جهالت و نادانی و غرور جوانی ارتکاب اموری که ناپسندیده والد بزرگوار بود مینمود
و از اطوار شنیع اعتدالی و از جوهر ذاتش بی‌دانشی و کم‌مهری تفرس مینمود صلاح حال جمهور در آن دیده بهمین عبارت
فرموده‌اند که چشم او را تبرسانید و دیده بینائیش را بی‌نور گردانید اگرچه بحسب تقدیر باین بلیه گرفتار آمد اما مضمون آنکه
ع او مصلحت تو از تو بهتر داند از چندین بلیه دیگر که در عالم اسباب جهت شهزادهای عالی منزلت آماده کارخانه
خلقت و تقدیر است و کمترینش عدم بصیرت و بینائی است نجات یافته آسوده حال در ظل مرحمت شاهانه میگذرانید
ذکر مراجعت موکب همایون بعزم قشلاق از سلطانیه بمازندران بهشت نشان چون چندگاه بلده سلطانیه مضرب خیام عسکر
همایون گردید سردار رومیان که بسرحد آمده بمحاصره قلعه ارض روم مشغول بود بی‌نیل مقصود بازگردیده خاطر
اشرف از سرحد قلمرو همایون و احتمال دست درازی ایشان باطراف سرحد خصوصاً قلعه اخسقه اطمینان [illegible] عنان عزیمت
بصوب مراجعت انعطاف داده لشکر را رخصت اوطان و مساکن داده و باملتزمان رکاب نصرت انتساب
از سلطانیه بسیر و شکار پرداخته در سرزمینهای نزهت بخش اشرف و دارالسرور فرح آباد و منازل خلدآسای بساتین
فرح افزای آن دیار که در هر مکان موضع نزهت بخش و قصری قصور افراخته و پرداخته معماران والاست عشرت پیرا
بوده‌اند و زمستان را بخوشدلی و کامیابی میگذرانیدند قورچی باشی که دو سال بود که در آذربایجان قشلاق داشت
حسب الفرمان همایون بپایه سریر اعلی آمده در مازندران بسعادت بساط بوس اشرف مشرف گشت و زمان بیگ
ناظر نیز از آذربایجان عود نموده تفنگچیان و لشکریان که با او و با قورچی باشی بودند هم رخصت اوطان یافتند
دیگر از سوانح آنکه چون از محمدقلی خان زیاداغلی بیگلربیگی قراباغ در ظهور فتنه مورا انگه مسامحه و مساهله وقوع یافته
بود که در گنجه و آنحدود بپهلو از دفع حادثه خالی کرده بود و مورا الکاء ولایت او را تاخت کرده انواع مضرت او بسپاهی
و رعیت رسیده از امیرالامرائی قراباغ معزول گشته داودخان ولد الله‌وردیخان که بمحارست قلعه تفلیس و انتظام
سرحد گرجستان مامور بود بدین رتبه بلند ارجمندی یافت دیگر از سوانح آنکه چون فیمابین حضرت شاهی ظل اللهی و حضرت
پادشاه والاجاه شاه سلیم مخاطب بجهانگیرشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه طاب الله خلت و دوستی و اخوت یکتادلی
مرعی و مسلوک بود و آ[illegible] رسولان و مفاوضات صداقت بنیان همواره [illegible] یکدیگر خبیر و آگاه بودند و از تاریخ
که معتمد الخاقانی زینل بیگ بیگدلی که الحال رتبه خانی یافته زینل خان [illegible] رسالت هندوستان عود نموده تا غایت
آمدشدی وقوع نیافته بود در این وقت بمسامع جلال رسید که شاهزاده پرویز پسر بزرگ آنحضرت که بعد از سلطان
خسرو بولیعهدی نامی بود از اقتضاء قضا و انقضای اجل موعود سفر آخرت اختیار کرده از وفور مصادقت و برادری

لازم گشت که معتمدی فرستاده لوازم پرسش و دلجوئی بفعل آورند و تفحص احوال خیر مآل آنحضرت کردند لهذا توختهٔ بیک یوزباشی
استاجلو را که ولد شیخ احمد آقای میر غضب و از معتبران درگاه و جوان سخندان کار آزموده آگاه است برسالت تعیین
تحف و هدایای لایقه از اقمشه و امتعهٔ نفیس و نفایس هر دیار و تازی نژادان صبا رفتار مصحوب او گردانیده با نامهٔ محبت
طراز دوستان نواز مشعر بر مهربانیهای برادرانه روانه فرمودند و او بآیین شایسته کمر باین خدمت بسته باصفهان آمد
که از راه یزد و کرمان بجانب قندهار رفته بمقصد شتابد هنوز در اصفهان بود که خبر وحشت اثر واقعهٔ ناگزیر آن پادشاه
والا جاه و فتن و فتور هندوستان در ایران شایع گشت و باعث تعویق رفتن او گردید از اتفاقات ابراهیم
عادلشاه دارای ولایت بیجاپور و سلطان محمد قطب شاه والی گلکنده نیز چنانچه در ذیل صحیفهٔ مذکور و مسطور
میگردد عالم فانی را وداع نموده بصوب عالم بقا شتافتند در زمان شاه جنت مکان نیز در هندوستان چنین
واقعه دست داد که سه پادشاه در یکسال ارتحال نمودند سلیم شاه ولد شیرخان افغان که فرمان فرمای دهلی بود و ثانی
سلطان محمود والی گجرات ثالث نظامشاه والی احمدنگر ولایت دکن مولانا قاسم کاهی تاریخ انها را زوال خسروان
یافته بنظم در آورده بود نظم سه خسرو را زوال آمد بیکسال که هند از عدلشان دار الامان بود ز من تاریخ فوت آن
سه خسرو چه می پرسی زوال خسروان بود درین سال نیز چنین واقع شد که در هندوستان سه پادشاه عمر و دولت را
وداع کردند هر چند این قضایا داخل وقایع ایران نیست بر بنابر رابطهٔ صداقت و آمد و شد که قدیما باین دودمان
دارند و این دودمان نیز با ایشان مکرر اکمال مهربانی و توجه و امداد بجا آورده فیمابین اساس دوستی استحکام دارد بمناسبت
آن تحریر آن قضایا پرداخت متوفیات بعد از سلطان پرویز شاه نورالدین محمد جهانگیر بن جلال الدین اکبر بن محمد
همایون پادشاه بن محمد بابر قلندر بن سلطان عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد میرزا ابن میرانشاه بن
امیر کبیر صاحبقران امیر تیمور گورکان در حینی که از سیر ولایت کشمیر عود نموده هنوز بلاهور نرسیده بود که در منزل
چنگیز هتی نام رسیده مرض اشتداد یافته بکشمیر آخرت شتافت مدت سلطنت او بیست و دو سال بود چون سلطان
سلطان خرم که بعد از فوت شهزاده پرویز بزرگتر او بود بنابر وحشتی که بافساد مفسدین میانهٔ پدر و پسر روی
داده مغضوب گشته بود او هنوز رنجیده و خشمناک از ولایت پدر بیرون رفته بسر و سامانی غریب در دیار دکن
بسر میبرد ارکان دولت که در پایهٔ سلطنت حضیر بعد از فوت پادشاه مرحوم حاضر بودند گویند بوصیت پادشاه
که در حین ارتحال نموده داور بخش نام پسر سلطان خسرو مغضوب مقتول را که بسلطان بلاقی مشهور بود ولیعهد گردد
و او را بپادشاهی اختیار نموده خطبه و سکه عجالت الوقت بنام او کردند و شاهزادگان که حاضر بودند لاعلاج

سلطان بلاقی را کورنش کرده بر تخت نشاندند اما شاهزاده شهریار پسر کوچک صلبی مخالفت ارکان دولت اختیار کرده خود را

بلاهور رسانید و قلعه شهر لاهور و فیل خانه و خزانه و جباخانه بیقیاس که در انجا بود تصرف نموده خطبه بنام او در لاهور

خواندند و سکه بنام او و این بیت نقش کردند سکه زد بر نقد عالم شاه شاهان شهریار لافتا الا علی لاسیف الا ذوالفقار

طرح سلطنت و پادشاهی افکنده اعاظم امرا و خواجها و اشراف و اعیان که در انجا بودند طوعا و کرها سلطنت او را

پذیرفته کمر خدمت بستند او بداد و دهش لشکر عظیم مرتب ساخت چون اردوی جهانگیر شاه و عظما و ارکان دولت در موکب

نعش پادشاه مغفور و بلاقی و سایر امرا و ارکان حشمت بلاهور قریب شدند سلطان شهریار خود در لاهور توقف نموده لشکر

خود را با امرا و سرداران و خواجهای معتبر از لاهور بمقابله ایشان فرستاد که اگر در مخالفت او مصر باشند و پسرزاده را

بر او که پسر صلبی است بگزینند بمحاربه بردازند ارکان دولت که معظم ایشان ابوالحسن پسر غیاث بیک رازی که با صفحان

مخالب بود از زور دلشکر آگاه گشته از انطرف نیز گروهی بمقابله شتافتند و عظماء سپاه لاهور را از وصیت پادشاه

وجلوس سلطان بلاقی آگاه ساختند که بوصیت پادشاه ولی عهدی سلطان بلاقی تعلق گرفته و بواقی شاهزادها

و امرا او را بولی عهدی و پادشاهی قبول نمودند و گردن اطاعت نهادند و قتی که فریقین را اتفاق ملاقات دست

داد همه سرداران و خواجها و اعیان دولت هر دو فریق با یکدیگر گفتگوی صلاح اندیشانه بمیان آوردند و از طرفین

جنگ را در باقی گذاشتند و لشکر سلطان شهریار و یران گشته اکثر بانطرف پیوستند و باقی بازگشته پراکنده آغاز

نهادند و سپاه سلطان بلاقی جلوریز بلاهور رسیده سلطان شهریار را فرصت جمعیت و سامان مقابله و قدرت محاربه

نماند و در قلعه خزید چون اردوی اعظم و امرا معظم در موکب سلطان بلاقی داخل لاهور شده بپای قلعه آمد احدی

متوجه قلعه داری نشده بآسانی راه در قلعه یافته سلطان شهریار را در وثاق خود بدست آورده چشم جهان بینش را

میل کشیده از دیدن عالم مناختند دولت ده روزه او بسر امد از دنیا تمتعی نیافته چنانچه خواجه حافظ شیرازی در

زوال دولت شیخ ابو اسحاق فرمان فرمای فارس منظم آورده است راستی کوکب فیروزه بو اسحاقی خوش

درخشید ولی دولت مستعجل بود و بلاقی در کمال استقلال بر تخت نشست باز خواجه حافظ در بن مدعا گفته خوش

گرفتند حریفان سر زلف ساقی گر فلک شان بگذارد که قراری گیرد و آنچه از خزانه پدرش و کنین چند روز بمردم

داده بود پیر اسپاره از مردم بزجر و ابس گرفتند و تحویلدار خزانه عامره داخل ساختند باز دران بجمع انداختند تا که کجاست

این القاب
و اما احوال سلطان خرم نیز چنین استماع افتاده که در خدمت پدر بزرگوار بسیار معزز و محترم و ارجح بود بن الجمهور زیاده

از سلطان پرویز برادر بزرگتر از خود اعتبار و اقتدار داشت و از جانب پادشاه شاه جهان لقب یافته و سکه قبول

این القاب از جانب اعلی حضرت شاهی ظل اللهی شاه عباس صفوی بر زر نام نامی زده و شاه جهانگیر پدرش او را بخدمات دکن مامور
فرموده بجانب برهانپور فرستادند و ابتدای حال که نواب میرزا عبد الرحیم خان خانان ولد بیرام خان بهادر بصاحب صوبه دکن بود شاهزاده
عالیشان ببرهانپور رفته اول بواسطه تسخیر قلوب صبیه میرزا ایرج بهادر مخاطب بخطاب شهنواز خان که پسر بزرگ و فرزند خلف
رشید خانخانان بود بحباله نکاح خود در آورده در وقتی که رخصت خدمت دکن از پدر بزرگوار میگرفت استدعا
نمود که سلطان خسرو مغضوب برادر بزرگ او را باو سپارد که او نگاهدارد حسب الاستدعا باو سپردند و روانه
خدمات مامور گشت گویند برضای پدر حکم قتل او نمود لا یعلم الغیب الا الله دران سفر پادشاهانه سلوک کرده بامور
که دران خانواده مخصوص پادشاهیست مرتکب میشد گویند بدین جهت در میانه پسر و پدر وحشت پدید آمده جمعی اضداد
او که در خدمت پادشاه راه سخن داشتند او را بعصیان و طغیان متهم میداشتند در وقتی که ببرهانپور مراجعت نموده
بدربار پادشاهی می آمد از آمدن ممنوع شد و او ملتفت نشده با غلبه و ازدحام تمام می آمد پادشاه در لاهور بود
و از افساد مفسدان به پسر بد مظنه بود و نهایت بی اعتمادی و احتراز داشت با سپاه گران و گروه انبوه از
لاهور بیرون آمده بجانب او حرکت کرد و در مابین اگره و لاهور فریقین را بمقابله اتفاق افتاده بعضی از امرا و مردم
معتبر از او روگردان شده بموکب پادشاهی پیوستند و سلطان خرم خایف و هراسان گشته از راهی که آمده
بود برگردید و بطرف برهانپور شتافت و از آنجا بدکن رفت خان خانان بجانب ملک عنبر که بر سر راه بود و سپهسالار
سپاه و ولایت نظام شاهیه بود چیزی نوشت که شاهزاده را ضرور رشد که بآن ولایت آید تاکید نماید که کسی مانع
و مزاحم مردم ایشان نشود بگذارند که هر جا اراده دارد بسلامت برود بنا بران حبشیان و سپاهیان بسر حد
ادب رعایت نموده سالما و غانما از سرحد خود گذرانیدند و از آنجا بدکن رفته از میان ولایت قطبشاهی
بقصد تسخیر بنگاله بآن ولایت رفت و در آنجا با ابراهیم خان حاکم بنگاله که از امرای بزرگ پادشاهی و خالوی آصفخان
بود مصاف برو غالب آمد فتح بنگاله کرده فیل خانه موفور بدست آورد و از آنجا متوجه اله آباد گردید این مقدمات
موجب زیادتی وحشت و طغیان او شد شاه جهانگیر شاهزاده پرویز را با مهابتخان کابلی که از امرای ذیشان
آن دولت است بتادیب و تنبیه او مامور فرموده با لشکر عظیم فرستاد و در حدود اله آباد فیمابین محاربه قوی
روی داده شکست بجانب سلطان خرم افتاد و از راه بنگاله که آمده بود باز گشته بدکن رفت در نیم تپه در ولایت
قطبشاه توقف ننموده بولایت نظام شاه رفت چندی در آنجا اقامت کرده سلاطین دکن فی الجمله با او بازگشتی
کرده خدمات مینمودند از بودن آنجا دلگیر گشته قصد آمدن ایران کرد که از حضرت اعلی شاهی ظل اللهی استعانت

جوید چنانچه ابا و اجداد ایشان عمل نموده اند چون بولایت تته رسید اراده نمود که قلعهٔ تته را بدست آورده ولایت سند را
که با ایران اقربیت متصرف گردد و آنوقت تته تعلق بسلطان شهریار داشت که از جانب او شریف الملک جوانی از ولایت
خراسان حاکم تته بود شهر تته با آنکه حصاری نداشت در اندک روزی عجالة الوقت حصاری بر دور آن بهم ترتیبی داده
شروع در قلعه داری کرد تسخیر آن نیز میسر نشد غطاء دولتش از آمدن ایران مانع شدند بالضروره برگشته بولایت
نظام شاه رفت درین آمد و رفت جمعیتش روی بتفرقگی و پراکندگی نهاد روزی چند با معدودی در جنیر که قصبه ایست
از آن ملک بسر می برد نظام شاه و توابعش از بیم رنجش جهانگیر شاه در فکر آن بودند که او را از ولایت خود عذر گویند
درین اثنا قضیهٔ فوت شاهزادهٔ کلان پرویز وقوع یافته خبر باو رسید در پای تخت پادشاهی نیز میانهٔ مهابتخان و آصفخان
منازعه پدید آمد بنا بر قرب و اقتدار آصفخان و اخوت او با حرم محترم پادشاه و شرف محرمیت عنایتی که در ازاء
حقوق خدمات و جان سپاری متوقع و چشم داشت مهابتخان بود بظهور نیامد از جانب پادشاه رنجیده خاطر جدا شده
بجانب سلطان خرم میل نموده روانهٔ دکن گشته باو ملحق شد سلطان خرم از آمدن او مسرور و فرحناک و خرم گشته
ازین دو مقدمهٔ نازله روی دولتش آب و رنگی یافت و در اندیشهٔ بیرون آمدن از آن ملک بودند که خبر واقعهٔ ناگزیر
پادشاه نیز ورود دریافت از آنجا بعزم دار السلطنهٔ اگره در حرکت آمده با معدودی روانه شدند سلاطین دکن
طریقهٔ مردمی مسلوک داشتند لشکریان و امرای اطراف از جغتای مغول و افغان و راجپوت بجانب او میل نموده
در هر مرحله جمعی باو پیوستند و در اردوی او جمعیت عظیم فراهم آمده و آوازهٔ آمدن او تزلزل در بنیان سلطنت
سلطان بلاقی انداخته ارکان دولت او و عقلای لشکر که غوری در امور دنیوی داشتند با وجود پسر صلبی رشید
صاحب داعیه تمشیت مهم پسرزاده را دور از راه و کاره دانسته تردد خاطر ایشان یوماً فیوماً متزاید میگشت و چون صبیهٔ
آصفخان در حبالهٔ نکاح و بانوی حریم حرم و مادر چهار نفر شاهزاده عالی گوهر بود از روی دولتخواهی و رای و تدبیر
پادشاهی امرا و لشکریان و شاهزادها مشتاق دریافت سعادت استقبال ساخته از لاهور بیرون آمده کوچ
روی توجه بدار السلطنهٔ اگره که مقر سلطنت آن دودمان عالیشان است آوردند فوج فوج از لشکریان
و طبقات سپاه از اردوی اعظم بیرون رفته بسلطان خرم می پیوستند و در ادراک ملازمت و کورنش بر یکدیگر
سبقت می جستند چنانچه در حدود اگره اکثر اعیان طبقات لشکر بسر او جمع آمده بودند آصفخان و بعضی از
خواص دربار پادشاهی نیز صلاح در متابعت و انقیاد او دانسته قاصدان سخندان فرستاده اظهار دولتخواهی کردند
و سلطان خرم که از دولت صبر و شکیبائی از لقب بید ولتی نجات یافته بمرتبهٔ دولتمندی رسید و خرسند و خرم خوشحال

خوشدل وخرم بدار السلطنه اکره رسیده لوای سلطنت وجهانبانی برافراخت آصفخان و رفقا نیز سلطان بلاقی وسایر شاهزادکان را
مصحوب خود کردانیده متوجه ملازمت کشتند در حوالی اکره حسب الاشاره عالی پنج نفر شاهزاده را شربت تلخ ناکوار ممات
چشانیده بکورستان شتافتند شاهزادکان مذکور که مسافر راه عدم شدند یکی سلطان شهریار است که مکحول بود دویم دیکری
داوربخش که سلطان بلاقی ولد سلطان خسرو که بنهج مسطور وتدبیر دستور بسلطنت رسیده بود دیکر نفر دیکر برادر او
دو نفر پسران شاهزاده دانیال ولد اکبر پادشاه برادر شاه جهانکیر که در زمان حیات پدر فوت شده بود و سلطان خرم
که از پدر نامدار شاهجهان خطاب داشت خود را شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه غازی
خطاب داده نواب آصفخان را مدار علیه کارخانه سلطنت کردانیده برادر عزیز یار وفادار سپهسالار خانخانان
لقب داد و مهابتخان را سپهدار و صاحب اختیار لشکر نمود اما این جامه بر قامت خان خانان ولد بیرام خان زیبنده
و برازنده بود و ایشان بساط منازعت سابقه را در نوردیده حسب الاشاره عالی با یکدیکر بحسب ظاهر دوستانه سلوک
نموده با نتظام مهام دولت اشتغال دارند شرح این وقایع از تقریر یکی دو نفر از تجار که در دیار هند بوده‌اند رقم تحریر
پذیرفت العهده علی الراوی ابراهیم عادلشاه والی بیجابور و بندر دابل بود وی بوسعت الکا و مملکت و امتداد زمان
سلطنت و وفور خزاین و تجملات از سایر سلاطین دکن ممتاز بود بجهت کوفتی که در اسافل بدن داشت سواری
نمیتوانست کرد و در قیام عاجز بود همیشه بر روی کت و سریر تکیه زده از وفور عقل و تدبیر کاردانی چندین سال
بامور سلطنت پرداخته کامروانی دولت بود مولانا ملک قمی و مولانا ظهوری که از شعرای زمان و سخن پردازان
روزکار و ممتاز اقران بودند و در ظل رعایت او بسر میبردند کتاب نورس را که میکویند نه هزار بیت است
هر کدام چهار هزار و پانصد بیت بنام او در سلک نظم در آورده‌اند نه هزار هون طلا که نهصد تومان عراقی
باشد از وجایزه یافتند و او عدد نه را شکون یافته بود و بزبان بیجابوری نه عدد را نورس کویند از بسکه با عدد
نه خوشش داشت چیزهای خوب را نورس نام کرده بود شهری بنا نهاده نورس نام و نهم هر ماه که جمعه واقع میشد
آنرا نورس عید نام نهاده آن روز عیش میکرد جنک فیل و تماشای کشتی کیران میفرمود البته آنروز دو سه جفت
جوانان جاهل را امر میکرد که شمشیرها در قبضه کرفته با همدیکر جنک میکردند هر کس که در آنجا کشته شده بود میفرمود
که کل بر رو می انداختند و اکر کسی نامردانه کشته شده بود میکفت مردم تف بجانب او اندازند و هر چیز که از
نقد و جنس میفرمودند که بکسی بطریق صله و انعام و جایزه دهند نورس عدد میفرمود مثل نورس صد نورس
هزار و امثال این و در علم ادوار و موسیقی دانی و فنون سازها خود را استاد عالم میدانست و طنبوری داشت

که هرگاه کاه ناخنی بر وی میزد صدائی که از وی بر می آمد تا ده نفر از حضار ضعف کرده خود را مدهوش میساختند چنانچه روزی یکی
از خوش آمدگویان از صدای ترنگ تار طنبورش خود را از پای انداخته مدهوش ساخت مولانا محمد باقر مشهور بخورده که از شعرا
و ندیمان بزم خاص او بود نقل کرد که من آن مرد مدهوش را منع کردم چون پایها بجانب او دراز کرده افتاده بود
گفتم ای بی ادب برخیز عادلشاه مرا منع کرده گفت بگذار که او میداند که چه چیز گوشش شنیده و آن طنبور را بجواهر قیمتی
و زر مرصع فرموده موتی خطاب داده بود و منصب و الکا و جاگیر کلی و لشکر و فیل و فوج باو داده بود چون از جائی
بجائی میبردند آن طنبور را در تخت روان گذاشته علم و نفیر و کرنا و نقاره چنانچه رسم امرای آنجاست همراه او نواخته میبردند و بر زبان هندوی
تصنیفها ساخته و مشهور است و خط نسخ را خوش مینوشت درینسال بعالم آخرت شتافت پسر بزرگترش بیست و دو ساله
و دخترزاده محمد قلی قطبشاه بود و بعضی از ارباب غرض اعیان بیجاپور بجهت دخترزادگی سلسله قطبشاهیه بسلطنت او راضی نبودند
باغوای مادر پسر کوچک در حین فوت پدر او را بحرم سرای طلبیده جمعی در رواو ریخته دیده اش را میل کشیدند پسر کوچک
هفت ساله که علی نام داشت عادلشاه نامیدند و بسعی آنجماعت قایم مقام و جانشین پدر گشته خطاب عادلشاهی
یافت و بعلی عادلشاه مشهور گشت سلطان محمد قطبشاه ولد محمد امین میرزا برادرزاده محمد علی قطبشاه که تاریخ او
چنین گفته اند محمد قلی قطبشاه از جهان شد و داماد او بود مدت سلطنتش امتدادی نیافت و زر و دواع
عمر و دولت کرد و سلطان عبدالله نام پسر او بصوابدید ارکان دولت جانشین گشته مرتبه قطبشاهی یافت
و با ایستادگان پایه سریر اعلی شاهی ظل اللهی زیاده از سلاطین پیشین اظهار اخلاص و دولتخواهی میکرد خیراتخان نام
که از امرای بزرگ آن سلسله است و مردی برکاردان برسم رسالت با تحف و هدایا بخدمت اشرف ارسال داشت
شرح آمدن او بایران در محل خود رقم زده کلک بیان میگردد و از ملازمان درگاه که درین سال ارتحال نموده
بعالم دیگر شتافته اند آقا علی بیگ دیوان وی از جمله ملازمان علیقلیخان شاملو دیوان بیگی بود و از غایت ظهور
اهلیت و کاردانی در سلک ملازمان درگاه آمده در هنگام غیبت علیقلیخان به نیابت او دیوان بیگی و در سنه
ئو ذیل که عساکر منصوره بسرکردگی قورچی باشی بغزای گرجستان و دفع عصیان و طغیان گرجیه مامور شدند
چون علیقلیخان درانسال فوت شد او حسب الامر سرکرده قشون لشکر علیقلیخان گشته بیساق گرجستان رفت
در هنگام معاودت اوایل اینسال مریض گشته از دنیا رحلت کرد سید حسین کمونه او از سادات کمونه
نقبای نجف اشرف بود که آبا عن جد از دولتخواهان این دودمان بوده همیشه صاحب جاه و حشم بوده اند و او نیز
در زمان اقتدار رومیه در نجف اشرف با جاه و حشمت و صاحب اقتدار بوده در سال سیم ملازمت ارتحال حراق حرب سعادت

ملازمت دریافته از وفور اهلیت و شکفته طبعی منظور نظر فرخنده اثر همایون گشته ملازم رکاب اشرف گردید و همواره از مصاحبان
بزم اقدس بود درین سال بیماری عارض او گردیده از دار فنا رحلت کرد پسرش سید ناصر بدستور در سلک ملازمان
درگاه منسلک گشته انتظام دارد حکیم سیف الدین محمود کاشی از اطبای خاصه شریفه سرکار بود در خدمت اشرف کمال محرمیت
و تقرب و منزلت داشت و بسن کهولت و شیخوخیت رسیده طبابت ملازمان درگاه در عهده وی بود و اکثر اعیان که بیمار
میشدند بنابر حذاقت و مهارت بمعالجه او عمل مینمودند در اواخر از ضعف پیری و عدم قدرت و تردد کمتر بمعالجات مردم
می پرداخت پسرش که بفضل و کمال آراسته حکیم دار الشفا بود در اردوی معلی بمعالجات مرضی قیام مینمود درین سال
در ایام اقامت سلطانیه مریض گشته معالجات اطبای زمان ناحریف ناسازکار اجل مقاومت ننموده بمقتضای
این مصرع که ع ترسم که طبیب را طبیبی باید عاقبت طبیب اجل سم موت در شربت او کرده از دنیا که بهیچکس بقا نمیکند
درگذشت پسرش شمسا محمد که در آغاز جوانی تجربه پیران روزگار دیده دارد بدستور در سلک اطبای سرکار خاصه شریفه
منتظم و بمعالجات مرضی اردوی همایون قیام دارد شاهرخ بیک وزیر قورچیان وی در باری الاصل بود که در سلک
قراداغلو و از اهل استعداد بود خط نسخ تعلیق را خوش مینوشت حضرت اعلی از وفور اخلاص و دولتخواهی آن سلسله با او
و برادران او شفقت تمام داشت حیدر بیک برادرش اکنون یوزباشی قورچیان قراداغلو است و او در اوایل حال
در عوض باینده بیک برادرش که مشرف قوشخانه بود و در پای قلعه ابیورد در سینه بزخم تفنگ کشته گردید مشرف قوشخانه
شد در ثانی الحال از مستوفیان قورچیان عظام گشت بعد از فوت اوملک بیک وزیر قورچی چنانچه در محل خود سمت
گذارش یافته بدین منصب سرافرازی یافت درین سال مریض گشته در حین اقامت سلطانیه از دار دنیا رحلت
گزید پسر قابلی داشت اما خدمت مذکور از و متمشی نمیشد وزارت قورچیان عظام با میر ابوعلی توام امیر ابوالمعالی
شفقت شد چون مشاهیر متوفیات رقم تحریر یافت اکنون وقت آنست که قضایای عظیمه سال آینده بامر قوام قلم
شکسته رقم سازد شعر کنون وقت آن شد شتابنده را که سازد رقم شرح آینده را ز بس خون که ریزد ز چشم قلم
بگردون کشد دود دوده علم خراشد ز بس صفحه رخ زین ملال شود چون رقمهای تقویم آل ز آهم بسوزد زبان قلم
که نتواند این حرف کردن رقم آغاز سال پرملال لوی ییل ترکی مطابق سنه سبع و ثلاثین و الف هجری که سال دوازدهم قران
زمان فرمای داراب جهانگیر جهاندار جهانبخش شاه عباس حسینی موسوی صفوی است از بهار دلارای این سال با همه نزهت
و طراوت که لازمه فصل بدیع ربیع است شمیم بهجت و شادمانی بمشام نمیرسید و از گلهایش اثر مردگی و افسردگی نمایان
بود و گلزار جهان آب و رنگی نداشت گویا زمانه از ین عظیمتر واقعه و مشکلتر بلیه که از گردش چرخ دون مکار و شعبده بازی

سپهر بوقلمون طراز از انجه مستور سراپرده غیب بود خبر داشت نوروز جهان آرا که همیشه از خوشدلی نشان میداد و در کمال شادکامی بود

درین سال اثری از خوشدلی و خرمی نداشت خلق حیران این قضیهٔ عظمی بودند که آیا چه بلا نازل خواهد شد قیامت آشکارا

میشود یا یا ذبابه از جانب پادشاه بی نیاز غضبی بر بندها نا شکر فرود می آید دلها در سینه طپان جانها در آتش

اضطراب سوزان و بدنها در تعش و لرزان دل بر نزول لشکر غم و الم و جان با دبر حادثات نهاده حیران کارگاه

الهی بودند درین بهار گلی بر مراد کس نشکفت چمن طراز شد امثال بهر کار دگر بباغ بلبل و در کوهسار کبک دری

بگریه چشم گشودند تا بهار دگر زمانه عالمیان از غم آبادی بود جهان آباد از عدل و داد ظالمکده و بیداد ستان مینمود

خلق جهان چون هر سال چشم شادمانی و عیش و طرب داشتند و از بزرگترین واقعه روزگار غافل و بیخبر خبر نداردانسان

که چیست در پی او ببرق تیغ درخشنده عشق می بازد بالجمله در روز دوشنبه سیزدهم شهر رجب مطابق سبع

ثلثین و الف هجری دو ساعت و بیست دقیقه از روز گذشته نیر اعظم که شمشیر زن پادشاه پادشاهان است

از کاخ حوت نگار دلگیر گشته بسیاه خیمهٔ لیلی حمل خرامید و از روی دلگرانی بشرف خانه مشرف گشت چون از درگاه

بی اشتباه بضابطهٔ التزامی و قرار مقرری هر ساله که او را بایست عمل نمود و الاکی سر و برگ این سردانی داشت

لا علاج علم جهان افروزی برافراشت و اگر نه لایق بود که حشر برنیاید و شب جهان روی روز نه بیند و هیچکس

از باغ زندگانی گل خرمی نه چیند القصه حضرت شاهی ظل اللهی سایهٔ مرحمت بر مفارق عالمیان مبسوط داشته

در مازندران بهشت نشان که دران زمان دم از دوزخ میزد و قصبهٔ دلگشای اشرف که غم از در و بامش میریخت

و دلتنگی بدلگشائی مبدول ساخته بود و منازل فرح بخش دل آرا که بوی از فرح بخشی و رنگی از دلارائی نداشت

و باغات بساتین خلد آسا خصوصاً باغ و عمارت بهجت افزای عباس آباد که از نزهت و بهجت خالی مینمود بلوازم

جشن نوروزی پرداخته با مقربان بساط اقدس سیما قورچی باشی که از خدمات مرجوعه آذربایجان و تسخیر قلوع

المتفقه و ضبط و ربط سرحد فارغ گشته دران اوقات بپایه سریر [illegible] آمده همواره بمجالست حضور اقدس و همصحبتی بزم

آرای مقدس سعادت امتیاز داشت با کمال عیش و سرور و انبساط خاطر بلوازم سیر و شکار قیام داشتند و تا

سه ماه بهار در [illegible] اقامت فرموده چون هوایش از منهج اعتدال روی بگرمی آورد و از جانب روم نیز

اخبار موحش متواتر گشت که درین سال خسرو پاشا نامی وزیر و سردار گشته [illegible] لشکر بسیار از طرف ارض روم می آید

و موراو کرجی سیه بخت نمکحرام که بجانب روم رفته بود همراه سردار مذکور است موکب همایون در ماه شوال از

قشلاق مازندران در حرکت آمده بلطنطنهٔ آنکه مبادا آن برگشته بخت روسیاه تحریک مادهٔ فساد نموده بسعادت

رومیه باز در سرحد گرجستان آشوب و فتنه انداخته آغاز مفتنی نماید عنان توجه بصوب دار السلطنهٔ قزوین معطوف داشته
بفیروزی و اقبال در دولتخانهٔ مبارک آنجا نزول فرمودند و حکم شد که عساکر نصرت شعار در چمن سلطانیه جمعیت نموده
بسرداری عیسی خان قورچی باشی در آنجا آماده خدمت باشند که بهر طرف لازم آید و اشاره شود توجه نمایند از عفونت
هوا و گرمی زندان بقدر عارضهٔ طاری ذات مبارک گشته بود در ایام دار السلطنهٔ قزوین مزاج اقدس از حد
اعتدال طبیعی انحراف جسته تبی محرق عارض ذات همایون میگشت و گاه گاه برطرف میشد و از اکل و شرب نامناسب
عود مینمود تا آنکه از غب و شطر الغب گذشته به تب ربع انجامید و با وجود انحراف مزاج و هاج و تحمل شداید
آن عارضه از امور کار دولت و تدبیر مهمات سلطنت و ملکداری لحظهٔ غافل نبوده اوقات خجسته ساعات صرف
مهمات دین و دولت میشد دیگر از سوانح گرفتار شدن شمسی خان قزاقلر حاکم اخسقه است شرح واقعه آنکه جمعی
از رومیه آن حوالی بعزم دستبرد و تاخت و غارت بالکاء اخسقه آمدند زیاده از دو هزار کس بودند و از استحکام
قلعه و تفنگچیان قدر انداز قلعه دار پیرامون قلعه نتوانستند گردید فی الحال ... علف خوار ستوران بود و از شدت ایلغار شمسی
خان مرد دلیر مردانه بود از وفور غیرت و غرور جمعیت و تهور شجاعت عد... اکثر غازیان در عقب مانده اسپهای ایشان ب
و دستبرد کرده بی رضا و صلاح سفید ریشان قوم با سیصد نفر از غازیان قزاقلر بیرون آمده بتعاقب شتافت
و سه چهار فرسخ رانده بایشان رسید هنگام بهار و ایام علف خورده توانائی نداشتند یک جوق از رومیه بر
سمت راه فرود آمده بکیده و جوق دیگر از اطراف میان دره‌ها بودند که نمایان نبودند شمسی خان بایکصد کس رسیده
بود هر چند بعضی از غازیان کار دیده قزاقلر که همراه بودند او را از معارضهٔ آن گروه مانع آمدند قایل نشد
بمجادله پرداخت جمعی که بر سمت راه بودند متلاشی گردیدند و فوجی سراسیمه وار خود را باسبان رسانیده
راه فرار می‌جستند که خبر بسایر رومیه رسیده گروه انبوه سوار گشته سیل بسته از عقب شمسی خان نمایان گشته او را
با آن فوج قلیل در میان گرفتند غازیان بقدر قدرت و توان دست و پائی زده اکثر در هنگام فرار که اسپان ایشان
از کار افتاده بود از پای در آوردند شمسی خان زنده گرفتار گشت اکثر غازیان رفیق او در آن معرکه قتیل و نابود
گشتند و رومیان او را برداشته بمعسکر سردار پیوستند دیگر از سوانح اقبال آمدن کیچک ایلمنوا است بدرگاه
خلایق پناه و توسل جستن ایازه پاشا بعتبهٔ علیه سپهر اشتباه شرح واقعه آنکه گذشته که ایازه پاشا عرایض اخلاص
نوشته فرستاده اظهار متابعت و استدعاء معاونت نموده بود و حضرت اعلی چنانچه در فوق مذکور شد اعتمادی
بر اقوال او نفرموده پیغام دادند که اگر ایازه در گفتار خود صادق می‌بود و با منسوبان این درگاه موافق بودی بایستی

که گرفتاران محاربه رومیه را که درین سال گذشته وقوع یافته بدرگاه معلی فرستادی بنابران امداد و معاونت ازینطرف بظهور
نیامد درین سال که خسرو پاشای سردار بر سر او آمد بعضی از منتسبان و مردم خود را بایروان فرستاد که در ظل حمایت منسوبان
این درگاه باشند و بستان پاشا و عیسی بیک را که گرفتار شده بودند بملازمت اشرف ارسال داشت و عن صمیم
القلب اظهار اخلاص و انقیاد کرد و از خوف و بیم ینکچریان که معاند او بودند چاره بجز التجا نمودن باین درگاه
نیافت ابراهیم بیک نام برادر خود را که بکیچک ایازه مشهور بود با جمعی از معتمدان فرستاده در دار السلطنه قزوین
سعادت بساطبوسی دریافتند و در حین ملازمت مجلس عالی آراسته کیچک ایازه را با رفقا و ملازمان که یکصد و پنجاه
نو بودند بار داده نوازشات خسروانه بظهور آوردند و تغافل در امداد از مروت جبلی دور دانسته بنابر نظام
سلسله ظاهر در مقام امداد او در آمده چند نفر از ملازمان امراء اصحاب تقصیر سیما محمد قلیخان زیاد اغلی و پیکر خان
ایکرمی دورت و یوسف سلطان حاکم لشکر با گروهی از متجنده بجانب ارض روم تعیین فرمودند که داخل قلعه
شده باتفاق ایازه پاشا تدارک مافات در مراسم قلعه داری کوشند و قورچی باشی نیز با عساکر نصرت نشان
از سلطانیه بجانب آذربایجان نهضت نموده که هرگونه معاونت اتفاق افتد بظهور آورند اما تا رسیدن
امرای مذکور خسرو پاشا با ایازه پاشا مدارا سلوک نموده او را استمالت کردانیده بایلی و انقیاد پادشاه روم
دعوت کرد و قسم یاد نمود که او را از تعرض ینکچریان نگاهداشته نگذارد که بهیچ وجه ضرر و آسیب جانی باو رسد
او نیز بمصالحه راغب گشته بیرون آمده سردار را ملاقات کرد و خسرو پاشا در باره او با ینکچری آقاسی مناقشه
ایازه را در حوزه حمایت خود در آورده او را مصحوب خود کردانیده بجانب استنبول عود نمود و اصلا متعرض
محال متعلقه اینطرف نگردید بنابرین امراء عظام یوسف سلطان بمحارست قلعه اخسقه و سرداری تفنکچیان
آنجا مامور گشته دیگران بمقام خود باز آمدند قورچی باشی و عساکر منصوره نیز از دار السلطنه تبریز عود نموده
بملازمت اشرف رسیده سایر امرا و عساکر بمنازل و اوطان رخصت یافتند توجه نمودن امام قلیخان بیگلربیگی
فارس بعزم تسخیر ولایت بصره از تاریخی که عراق عرب بحیطه تسخیر و تصرف اولیای دولت قاهره درآمد پیوسته ظهور فتح و تسخیر
ولایت بصره که از یکطرف بعراق عرب و از طرف دیگر بولایت خورستان و فارس قلمرو همایون پیوسته پیش
نهاد همت والا بود درین سال امضای آن عزیمت در خاطر انور رسوخ یافته امام قلیخان بیگلربیگی فارس
تسخیر ممالک مذکوره مامور گشته با عساکر فارس روانه دار السلام بغداد گردید که از راه کنار... شتافته با جمعی
از تفنکچیان رکاب اشرف که در دار السلام بغداد بودند و امرای حکام لرستان و ... دستان و آنحدود

بهمراهی او مامور گردانیدند و خان مشار الیه با جنود متوافره بعظمت و شوکت متکاثره روانه مقصد گشته اعراب آن حوالی از
روی اطاعت و انقیاد پیش آمده متقبل خدمات لایقه شدند و جناب خانی انعام و احسان بیشمار و خلع فاخره و تشریفات
و تنسوقات بهر دیار دران راه بذل فرموده چون لشکر بولایت بصره رسید اکثر مردم آن ولایت باطاعت و انقیاد
راغب گشتند و رومیه در قلعه متحصن گشته حرف استیمان در میان داشتند که از قضای آسمانی واقعه ناگزیر نواب جهانبانی
گیتی ستانی روی داده خبر رسید موجب تزلزل خاطر فیه قزلباش گشته جناب خانی نیز صلاح در توقف ندیده چون
تسخیر آن ولایت درین اوقات رقم پذیر کلک تقدیر نگشته بود معاودت جناب خانی اتفاق افتاد و آن اراده در
عقده تعویق ماند از واقعات آنکه شیرخان افغان از قبیله ترین که حاکم پوشنک سرحد قندهار بود بقصد بساطبوسی
و ادراک ملازمت عالی بدرگاه عرش اشتباه آمده چند گاه اقبال مثال بملازم درگاه اشرف بود و در دار السلطنه
قزوین بانجاح مطالب و مرام پرداخت زیاده از مامول بشفقتهای گوناگون و نوازشات بی اندازه سرافراز گشته
با خلع فاخره و انعامات وافره رخصت انصراف یافته روانه دیار خود گردید و در امنیت راه هندوستان و
حسن سلوک با تجار و مترددین سفارشات بلیغ فرمودند ضعف مزاج اقدس که از امتداد تب ربع و تحمل شداید آن کوفت
ازدیاد پذیرفته بود و در آن وقت اندکی زایل گشته روی بانحطاط آورده بود گاهی چند روز تخلف میکرد و گاهی
دیگر از ارتکاب امور نامناسب و مآکل و مشارب متضاده عود نموده نقاهت باقی بود که عزم توجه بقشلاق
مازندران فرمودند اطبا هوای آنجا بجهت رطوبت مناسب اقامت نمیدانستند قرار تفاول دادند و بکلام مجید
تفاول نمودند نیک نیامد چون آنحضرت مایل بسیر و شکار آنجا بسیار بودند روزی چند توقف واقع شد فرمودند
که دیگر باره مشوره نمایند درین مرتبه بد نیامد عزم جزم فرمودند بنابر ضعف و نقاهت قرار یافت که بتانی طی
مسافت شده دوازده مرحله را در بیست و چهار روز طی نمایند بعد از بیرون آمدن از قزوین از غایت
شوق تنزهات و سیر آن ولایت و اقامت آن منازل دلکشا دوازده مرحله را از سواری بادپایان صبا رفتار
در هشت نه روز طی فرموده روز دهم داخل بلده اشرف شدند چند در کمال عشرت و خوشدلی گذرانیده گاهی
در روزها وعده تب بقدر تغیری در مزاج و حرارتی در بدن احساس میفرمودند و بدستور متوجه سرانجام
مهام ضروریه دولت و سیر و شکار میشدند و دران اوقات گاهی سخنان که مشعر بر بیوفائی دهر و بی ثباتی
دنیای دون و دلگیری از مشاغل روزگار بود بر زبان گوهرفشان می آوردند و رویای صادقه میدیدند و
تعبیر برجعت از دنیای بیوفا بجانب آخرت میکردند و دم از نصایح خلق و مواعظ سودمند میزدند حضار

که خدای تعالی شما را هزار سال بر سر خلق پاینده و زنده بداراد از مقسم چرا کلمات بر زبان می آورید که دلهای مجروح خلق را
که از مرهم مهربانی و غمخواری حضرت روی به بهبودی آورده پاره پاره میشود آن روز نباشد که موئی از سر مبارک پادشاه
اسلام و ایمان کم شود که درین ولایت و قلمرو سنگ بر سر سنگ نمی ماند وارثی نگذاشته اند که دست تعدی را
همچنان از سر ضعفا کوتاه دارد و از چهار جانب دشمنان دین و مذهب منتظر این قسم قضیه که هرگز مباد انشسته
از استماع این کلمات دلگداز خوشحال و امیدوار میکردند فرمودند که میراث گیر همه عالم خداست و پادشاه
همه جهان اوست دنیا را بی کدخدا نمیگذارد و مهم دین و دولت در قبضهٔ اقتدار اوست اگر این دین و مذهب
بر حق است عنان اختیار و اقتدارش بقبضهٔ قدرت صاحب قدرتی خواهد نهاد که دست تعدی غیر را بر اهل
ایمان کوتاه بل بسته و شکسته دارد انشاء الله تعالی هر که آمد بجهان ز اهل فنا خواهد بود آنکه پاینده و باقیست خدا
خواهد بود توجه خاطر عاطر دریا مقاطر آن شهباز اوج شاهنشاهی گماشتن بر ترتیب شاهزادهٔ عالم پناه
و امیدوار عالمیان ابوالنصر سام میرزا ابن صفی میرزا ابن شاه عباس صفوی الموسوی و تفویض ولی عهدی
نسبت با آن شاهزاده کامران و بجهت اطمینان قلوب خلایق نزدیک و دور امیدواری دوستان و ناامیدی
دشمنان این اشارت با بشارت فرمودند چون دران ایام هنوز ولایت و ظهور ارشاد و هدایت که بارث
از آبا و اجداد داشت پرتو آن بر ضمیر منیر شده بود که عنقریب ازین دار فانی بدیار باقی رجوع فرموده بزودی
ازین سرای وحشت انگیز گذشتنی و دولت دنیا و پادشاهی عالم گذاشتنی است ارادهٔ خاطر مبارکش بدان
متعلق گشت که نوباوهٔ ریاض دولت و نهال چمن آرای حدایق سلطنت شاهزادهٔ جوان بخت کامکار یادگار
شاهزاده مغفور سعید نامدار کوکب جهان افروز سپهر شهریاری بدر منیر فلک جلالت و بختیاری زیبندهٔ افسر
کیانی شایستهٔ تخت کامرانی برازندهٔ تاج خسروانی خلف دودمان صفوی خلاصهٔ خاندان علوی منظور انظار
عنایات یزدانی مؤید بتائیدات سبحانی ابوالنصر سام میرزا خلف ارجمند شاهزادهٔ مغفرت نشان رضوان آشیان
بهشت مکان صفی میرزا انار الله مضجعه را که عمر گرامیش بدامان ابد پیوسته باد هیجده مرحله طی کرده آغاز
رشد و تمیز داشت که در دار السلطنهٔ اصفهان نشو و نما یافته چند نفر از معتمدان ذکور و اناث حسب الامر
اشرف بلوازم خدمت و پرستاری آن شاهزادهٔ کامکار ستوده اطوار قیام داشتند بحضور اقدس آورند
که من بعد در ظل تربیت و اشفاق شاهانه جد بزرگوار بسر برده باعث امیدواری کما [illegible] نام گردد و
بمرتبهٔ ولی عهدی سربلند و ارجمند گردانند چون شیوه شعار حسنهٔ آنحضرت بود که در امور کلیه و جزئیه کلام الله مجید تعالی

تفأل نموده بی مشوره و فرمان الهی شروع در هیچ امری نمی‌نمودند درین امر مبارک میمون که از معظمات امور دین و دولت است
۴۲۵ مشوره لازم دانسته مولانا محمد تقی ولد مولانا مظفر جنابدی را که زبده منجمان خاصه شریفه و امین معتمد بود بدین امر مامور
فرموده نزد مولانا مراد مازندرانی که از افاضل و اتقیاء آن دیار است فرستادند که مشوره نماید مولانا مذکور
تفأل نموده این آیه کریمه آمده بود الن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلاثة آلاف من الملائکة منزلین بلی ان تصبروا و
تتقوا و یاتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین از مدلول آیه کریمه قران مجید ظاهر شد
که اراده خاطر اشرف بسیار مبارک و میمون است لیکن در آوردن از صفاهان در آیه کریمه اشاره بصبر
و سکون است و حضرت علام الغیوب و ستار العیوب ع کو مصلحت تو از تو بهتر داند بر مصالح امور
جهان و صلاح حال جهانیان دانا و بینا و آگاه است بمدلول آیه کریمه عمل فرموده چند روزی آوردن آن
نوباوه ریاض دولت و کامکاری در عقده تعویق افتاد و بعد از در اندک زمانی چنانچه مسطور خواهد گشت
[illegible] آوردن آن شاهزاده سلطنت نشان بولایت مازندران که معموره دیوان است
محض خیر آن دودمان و رفاهیت عالم و عالمیان بوده هزار حکمت بالغه الهی در ضمن آن منطوی
و مندرج است ع هزار حکمت در زیر کارگاه جهان برای مصلحت کار هست خلق نهان ذکر اشتغال
حضرت عالم پناه [illegible] فغان از گردش
چرخ ستمگر بدکیش که زد بر ریش دل دلشکستگان صد نیش آه و صد هزار آه از گردش چرخ بیمدار و وای
و بیشمار وای از ستیزه کاری فلک کجرفتار هیچ نهالی از جویبار اقبال بالا نکشیده و بثمره مراد و کامرانی
بارور نگشته که عاقبت از تندباد اجل از پای در نیامد و هیچ کوکبی از افق جاه و جلال بدرخشید که غروب
در مغرب فنا غروب و افول نکردید مدلول کریمه کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام
موید این معنی است شعر آنکه تغییر نپذیرد خدا است و آنکه نمردست و نمیرد خدا است بپرسید یکی از خضر
کای دهر پسند گشتی تو باین سرای فانی خرسند خضر از ته دل نعره زد و گفت که نه این خانه بدان
خوش نیست که آینده روند کسی بدبهر نیاید که ناگزیر نرفت گدا چو شاه نرفت و جوان چو پیر نرفت از ازل
الآزال رقم ممات بر ناصیه هر ذی حیاتی کشیده اند و شاهان شهریاران جهان با وجود امتداد زمان
حیات عاقبت شربت زهرآلود ناگوار ممات چشیده اند شعر نظر کن بر احوال پیشینیان که پنهان شدند
از کنار و میان از این خاک هر کس که موجود گشت بآخر درین خاک نابود گشت نه که [illegible]

جهان روند از بی هم کهان و مهان نبد هیچ از آغاز او بود و بس نماند بجز ذات او هیچکس خامهٔ سیه جامهٔ
عباسی با سینهٔ چاک شرح این واقعهٔ دردناک بدین نمط در حیز بیان می آورد که روزی آنحضرت بعزم سیر و شکار
در شکارگاه همانا افراطی از طعام و کباب گوشت شکاری شده بود و در بازگشتن تبی محرقی از ثقل معده عارض
ذات همایون شده ضعف قوی علاوهٔ نقاهت کوفت سابق گردید و عارضهٔ تب بعد از سه چهار روز
آنحضرت را صاحب فراش گردانیده و بعطش و اسهال انجامید و از قیام و تردد افتاده از تهییج رخسار همایون
سوء القنیه ظهور یافت مجملا اسباب اجل فراهم آمده ضعف و ناتوانی قوت تمام گرفت معالجات اطبا تاثیری
نمیکرد روز بروز ضعف ازدیاد پذیرفت خلایق از مشاهدهٔ این حال در قلق و اضطراب افتاده غریق لجهٔ حیرت بودند
خواتین معظمه و پرده نشینان سرادق اقبال از واهمهٔ وقوع این واقعهٔ هایله با دیدهای گریان و سینهای سوزان
لحظه از ناله و افغان نمی آسودند ارکان دولت و مقربان بساط عزت از بیم این مصیبت [illegible] هوش دار سراسیمگی
سرمایهٔ تحمل از دست داده در بادیهٔ حیرانی سرگردان و از تصور این قضیهٔ جان گداز بر [illegible]
لرزان بودند تا آنکه در تاریخ شب پنجشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاول حال بر آنحضرت متغیر شده آثار موت
از بشرهٔ همایون لایح گردید شفق بر خلاف هر صبح از روی ظهور کرد و صبح سینه چاک نمود و خون لعل گون
شفق بر خاک چکید و لاله ها خون آلوده از خاک دمید آسمان جامهٔ نیلگون تعزیه بر سر اهل عالم کشید
و صبح صادق گریبان درید هنگام طلوع صبح داعی حق را لبیک اجابت گفته طایر روح بر فتوحش از قفس
بدن پرواز نموده بعالم قدس شتافت چگویم که در آن وقت بر حاضران آن مکان چه رفت و بر مقربان
بساط عزت چه گذشت ز دل و آسمان برآمد جوش مشعل آفتاب شد خاموش اشک انجم ز چشم چرخ
ریخت عقد پروین ز روی نوحه گسیخت آه و فریاد از جهان برخواست غلغل از اهل آسمان برخواست
حجله نشینان سرادق جلال با سینهها چاک و دلها غمناک بناله و زاری درآمده با لباس سیاه خاک بر سر
افشاندن و موی کندن و روی و سینه بناخن شخودن و سیل خوناب از چشمهای چشم گشودن آغاز نهادند
آئین سوگواری که بدولت دوران او کهنه و برطرف شده بود تازه و هویدا گشت اندوه گم گشته باز
در دلها پدید آمده خلق حاضر و در شادی و طرب کرده در خاک و خاکستر غم و ماتم نشستند و در عیش
و عشرت بر رخها بستند اندوههای بیشمار بدلهای اهل روزگار راه یافته تزلزل در [illegible] نزدیک شده
استقامت از طبایع دوری گزیده و چرا چنین نباشد آفتابی بود بعالمتاب که عالمیان در سایهٔ معدلتش آسوده و در [illegible]

آسوده در مهد امنیت و فراغت غنوده بودند در معرض کسوف و زوال آمد اختری بود درخشنده و نورانی که پرتو
عدالت و نور عافیت بر عالم انداخته بود از اوج کمال بحضیض نزول و وبال افتاد آسمان که بر وفق مراد اش ٥١٦
دوران مینمود دهر صبح ازین مصیبت سینه چاک میزند و ماه و سال که در زمان دولتش بخوشی و خرمی گذران
بود در حجاب ظلمانی اندوه متواری گشته عقلا درین مصیبت عظمی جز شکیبائی چاره ندیده دست در عروة
الوثقی انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب زدند ارکان دولت قاهره سیما عیسی خان قورچی باشی و
اعتماد الدوله خلیفه سلطان که هر دو بشرف مصاهرت آنحضرت سرافرازی دارند و زینل خان ایشک
اقاسی باشی شاملو و سایر اعیان که در پایه سریر سلطنت مصیر بودند متوجه امور دولت گشته خواص و
عوام را از ولی عهدی شاهزاده عالم و عالمیان آگاه گردانیدند جمیع خلایق از خلفا و صوفیان و
مریدان و معتقدان این دودمان ولایت نشان که در پایه سریر اعلی بودند فرمان مرشد کامل را بجان و
دل پذیرفته بقدم اخلاص و گام انقیاد پیش آمدند و وثیقه در باب تفویض ولی عهدی و سلطنت و پادشاهی
آن نوباوه بوستان اقبال که نشانه ازان اشارت باین بشارت بوده باشد در قلم آورده عیسی خان و زینل
خان و جمیع اعیان و طالبان سلسله صفویه چنانچه بطریق وثیق هر مریدی این سلسله علیه است تلقی باذعان
کرده بخطوط و مهور مسجل گردانیده مصحوب محب علی بیک لله مشهور را که از سفید ریشان و معتبران این درگاه بهشت
بدار السلطنه اصفهان بخدمت شاه شاهزاده جهانیان که مستور ستر عفاف و پرده غیب بود فرستادند
و درین مصیبت عظمی که روی داده دیده و دل را باین مشهور تسلی دادند شعر اگر نوروز سلطان رفت بر باد
گل صدبرگ سوری را بقا باد لله الحمد و المنه که خلفی بیادگار گذاشت که آئین جهانداری از طلعت همایونش
پیدا و آثار جهانبانی از ناصیه اقبالش هویداست القصه چون حامل آن صحیفه بسرعت باد و برق آن مسافت را
بعیده در هشت روز طی نمود سعادت ملازمت دریافته و از واقعه نازله جد بزرگوارش خبر داده صحیفه لطیفه
بنظر انور رسانیده شهزادگان و خواتین معظمه و مخدرات حرم محترم که در دار السلطنه اصفهان بودند از
استماع این خبر وحشت اثر ناله و افغان باوج آسمان رسانیده سیل سرشک از زاینده رود گذشت چند
کس از ریش سفیدان این دودمان که بخدمات آنجا مامور بودند سیما ابو القاسم بیک ایوا اوغلی که از جمله صوفیان
صافی اعتقاد و ایشک آقاسی باشی معتمد علیه حرم محترم بود باتفاق خسرو میرزا برادر بگرات خان والی گرجستان
که حاکم دار السلطنه اصفهان بود و برستم خان موسوم گشت و بجهت رفع تعدی و ظلم استقامت آن شهر معظم

که مملو از طبقات خلایق و طوایف انام است جلوس همایون را از تعزیه و سوگواری آن واقعهٔ هایله ناگزیر اهم و اوجب
دانسته همان لحظه از شهریار جوانبخت را بتوره و آیین مقرر صوفیان دودمان صفویه بر تخت سلطنت و قالیچه
ارشاد که میراث آبا و اجداد عظام جنت مقام است متمکن گردانیده شرف پابوس دریافتند و آوازهٔ جلوس
همایون را با طراف و اکناف جمله سرحدها ممالک منتشر ساختند و چون فضلای دهر و منجمان شهر ملاحظه کردند
برحسب اتفاقات هنگام جلوس میمنت مانوس ساعتی بود بغایت سعد و میمون از جمیع معایب نجومی مبرا کواکب
مسعوده در اوج شرف مستقیم و خوشحال و بر احوال صاحب طالع ناظر هر چند از زیج و تقاویم و مستخرجات سال احتیاط
کردند ساعتی با آن خوبی جهت جلوس سلطنت و آغاز پادشاهی تا شصت سال دیگر یافت نمیشد بر عقلای دهر و
اصحاب فطنت و ذکا واضح و لایح خواهد بود که این نکتهٔ غریب از نتایج اقبال و دلایل ثبات جاه و بقاء عمر و
دولت آنحضرت از شاهزادگان کامکار مکحول البصر که در صفاهان بودند امام قلی میرزا پسر صلبی پادشاه
غفران پناه از بیعقلی دعوی بینائی کرده مدعی سلطنت گردید همانان در زمان بصیر گردانیده او اندک
از هر دو طرف مردمک دیدها از آسیب نیشتر محفوظ مانده بود دولتخواهان از هجوم عامه و حدوث فتنه
اندیشیده جهت رفع مفاسد عظیمه که بران مترتب بود عینین آن شهزاده نادان را دستکاری کرده خاطر
از حدوث حوادث و فتور فتنه فارغ ساختند ظاهر حکمت آلهی در اندک بینائی آنشاهزاده نادان که باقی مانده
بود و ممکن بود که عالمی برهم خورد و از دولت آن چشم امنیت دنیا بچشم آید این بوده که خلق بدانند که
بصیر ساختن او حق بجانب شاه عباس حکیم پادشاهان و دانای پادشاهی بوده که صاحب این ادراک را
برجای خود نگذاشته رحمة الله علیه و سر مدلول آیهٔ کریمه که در هنگام تفال آوردن آن شاهزادهٔ صاحب
دولت بحضور اقدس بصبر و سکون اشاره شده بود بابلغ وجهی سمت وضوح یافت که اگر در حین انتشار
خبر واقعهٔ هایله پادشاه مغفور آن زیبندهٔ سریر در دار السلطنهٔ اصفهان که مقر سلطنت و مستقر خلافت
و محل اجتماع طبقات سپاه و از مصلح و مفسد بود تشریف حضور نمیداشت مظنه آن بود که دران شهر معظم
چندان فتنه و فتور ظهور یابد که ابواب بلایا بر روی خلق روزگار گشاده گشته عجزه و زیردستان پامال
عوانان ظالم نهاد گردند مجملا ارکان دولت قاهره که در مازندران بودند در رکاب هودج عفاف
نواب خورشید احتجاب علیهٔ عالیه ناموس العالمین صبیهٔ محترمه شاه جنت مکان که عمهٔ معظمهٔ پادشاه
غفران پناه فردوس بارگاه و عاقلهٔ دهر و رحمة للعالمین و سایر مخدرات سراپردهٔ سلطنت خزاین و بیوتات

پادشاهی را بر داشته صوفیان صادق العقیده این دودمان جنازهٔ مغفرت اندازه را بر دوش اخلاص گرفته روی توجه بصوب
صفاهان آوردند چون المومنین کاشان رسیدند خلایق آن دیار با دیدهای گریان و دلهای بریان و جانهای
نالان و کسوتهای سیاه و حال تباه باستقبال شتافته چون بنعش مقدس رسیدند سینها چاک کرده بر سر خاک ریزان
همه راه خون از دیدها چکانیدند و ناله و افغان بعیوق رسانیدند خاک بر سر افشاندن آغاز نهادند چندان خاک
بر هوا افشاندند که آسمان و زمین گشت و زمین تا آب رسید و از چشم آب زمین را دریای خوناب ساخت امرا و اعیان
و ملازمان رکاب اشرف گریبانها دریده بر سر و سینه الفها کشیده علما باستقبال آورده با صنادیق مصحفها سی پاره مومنان آن
و ذاکران باواز بلند ذکر خوانان پیشاپیش جنازه روان و صوفیان قزلباش با تاجها یکه چون تجتیان مست کف
بر لبها آورده کلمهٔ توحید گویان و بهر طرف چون شتران مهار گسسته پویان و صاحب جویان بر خاک و خون
غلطان [illegible] کوی سرگردان دوان بودند قلندران و ابدالان سر و پا برهنه صیحه و آواز از ته دل کشادهای و
هوی [illegible] اشعار مناسب حال جوانان محلات شهر و دیه بدستوری که در عاشورا ماتم شهدا دشت کربلا
میدارند الفها بر پیشانی کشیده رخسارهای پیران ریش سفید بخون سرشک خضاب کرده جوش زنان یا حسین یا حسین
گویان روز مقتل شاه شهیدان امروز است از ازدحام خلایق اطراف پیش و پس نعش بمشابه بود که امرا و سادات
[illegible] و فضلای سر برهنه را جای پای نبود که بر زمین گذارند شیون عورات از درون و بیرون خانه
و علالات گوش فلک و ملک [illegible] کر میساخت و در شهر کاشان چندان خلق گمان نبود غالبا ملایک و رجال الغیب
و ارواح انبیا و اولیا و آبا و اجداد کرامش باستقبال آن نعش نورانی آمده موافقت میکردند فضای
صحرا راه رفتار کس نبود قیاس نمایند که راه کوچه و بازار شهر چگونه بوده وحش و طیر در ناله و افغان با انس و جان
موافقت کردند چون نکنند که سلیمان جهان از زبان رفته بساط دولت [illegible] را با او برده شعرا و فصحا مرثیه خوانان در فکر
و تاریخ خواه از دل اندیشه ریزان خاک بر سر و جامه دران چه گویم که خروش و جوش از زمین و زمان
برخواست و چه شور و آشوب در خلق افتاد شیون کودکان پدر مرده و زنان بیوه شده از بام و کوی
و خانها بر فلک الافلاک میرفت گویا قیامت آشکارا شد چون چنین نکنند پدر و مادر یتیمان و بیکس
بیکسان و یار غریبان و مرهم جراحت دردمندان و غمخوار مستمندان بود عیش و عشرت از جهان بر افتاد
انچنین پادشاه غافل کامل عادل باذل کریم رحیم مظلوم نواز ظالم گداز ویرانه معمور ساز خراب آبادان کن
غمگین بهشادمان کن خدای تبارک و تعالی تا غایت به بندگان خود نداده بود آه و واویلاه که حق سبحانه و تعالی

ظل مرحمت از سر بندهای خود برگرفت تا بعد ازین غم بیچارگان که خواهد خورد و دست ظالم را از سر مظلوم که کوتاه خواهد
ساخت مرد و زن باین کلمات با هم متکلم و همزبان و در دل گویان متحیر و سرگردان گریان و بریان و خروشان و
خوشان بهر شهر و دهی که این خبر جانگداز رسید وحشت دران میان افتاده همه متفکر و متحیر بودند که آیا چه خواهد شد
و بر سر مومنان بیکس بیدوست بسیار دشمن چه خواهد آمد و چون از طرفی بلا نازل شود که از حال ما خبر خواهد رسید
الحاصل آن جنازه محفوف برحمت حی لایموت را در پشت مشهد بیرون کاشان که مدفن امام زاده عالیقدر
موسوم با امام زاده حسن بن موسی کاظم علیه و آبایه التحیه والثنا با مانت گذاشتند که انشا الله تعالی یکی از اماکن
شریفه و آستانهای متبرکه حضرات ائمه معصومین رضوان الله علیهم اجمعین نقل شود و چون دران خاک پاک مدفون
گردید حافظان خوش الحان تعیین نمودند که شبانروز بنوبت دوازده نفر از حفاظ صالح متقی پرهیزکار بتلاوت
کلام مجید ربانی مواظبت و مداومت نمایند که هیچ وقتی از اوقات شب و روز خالی از تلاوت حفاظ خوش آواز
و ذاکر ماهر نبوده باشد و همیشه بر سر مرقد منور بخور کرده با مجمرهای زرین ابلق و اصنو معطر دارند از اول شام تا ابتدای
بام لیلا و نهارا شمعهای معنبر کافوری با شمعدانهای زرین و مشعلهای سیمین افروخته شبها را چون روز منور
سازند و یقین حاصل است که از نور شمع عدالت و چراغ محبت حضرت رسالت پناه و آل و اولاد برگزیده
آنحضرت اندرون مرقد بهتر از بیرون روشن و منور و معنبر خواهد بود آری پادشاهی که چندین دعای خیر علما و فضلا
و صلحا و ضعفا و رفقا باشد یقین حاصل است است که دران دنیا خوش خواهد بود این قانون نیک نامیها
و آثار خیر و بناهای مبارک که ازو باقی مانده چون بکار او نیاید و بجهت اطعام حفاظ و موذن و خدمه مزار کثیر
آن نوازد فقرا و مساکین اقسام حلاوه و اطعمه الوان و فواکه لذیذه و مایحتاج سرانجام داده مهدیقلی بیک ولد زیاد اغلی
قاجار را که از میرزادهای طایفه مذکوره و صوفی زادگان این دودمانست با چند نفر دیگر بانجام خدمات تربت
مقدس منور تعیین نموده بعد از انجام این امور کوچ کرده بتاریخ بیست و سیم شهر حمید الثانی داخل شهر شد از کاشان
گذشته داخل اصفهان گشتند فصحای کاشان تواریخ فوت آنحضرت و مرثیهها فکر کرده در هر شهر و ملکی که شاعر و موزونی
بود بقدر طبیعت خود نه درخور مرتبه و بزرگی آن بزرگ مرثیه گفته و تاریخ یافته اند از جمله آنها چون اسکندر بیگ
تاریخ و شعر و مرثیه کسی ننوشته فقیر حقیر شرف الدین علی متخلص بسروری یزدی که مغز استخوانش پرورده نعمت
خوان انعام سروران زمانست و مربای تربیتش آن ولی نعمت بزرگ احسان ار ازاوایل جلوس
آن پادشاه در خدمت حضور و کتابخانه معمور آنحضرت و در رکاب آن دولت سفر و حضر حاضری بود و از آثار حوادث روزگار

روز کار از رکاب دولت دور افتاده عزیمت دیار هندوستان کرده خبر وحشت اثر سفر ناگزیر آن مخدوم علی الاطلاق
شنود و هنگامی که در خدمت پادشاه ممالک هندوستان شاهجهان مدظله العالی بود بواسطه استحقاق حق نمک آن پادشاه
مغفرت پناه فکر تاریخ چند کرده و قصاید و قطعه مرثیه امیر گفته داخل این کتاب معلی القاب نموده تا اسم بدنام در
جریده اسامی نیک نامان منسلک گشته سعادت نامی حاصل نماید چنانچه شیخ فارسی گفته شعر سگ اصحاب کهف روزی چند
پی نیکان گرفت و مردم شد ماحصل کلام این قطعه مشتمل بر تاریخی که از اتفاقات حسنه اسم سال فوت یکهزار و سی و هشت
بعد ده هندسه از و مستفاد است ظهور می یابد و در هر بیت التزام یکهزار و سی و هشت کرده و حرو بافت باد ایکهزار و سی و
هشت تاریخ سال مطلبت و اینست قطعه شاه عباس جهان بخش از جهان • در هزار و سی و هشت اندر گذشت • سال عمرش را
که بایستی فزون • از هزار و سی و هشت افزون نگشت • غالبا بد خواه سال مرگ شاه • گفته باد ایکهزار و سی و هشت
کای حروف یکهزار و سی و هشت • سال تاریخ وفات شاه گشت • این دو بیت نیز وارد شده شعر شاه عباس آنکه چون
برگ درخت • لرزه کردی کوه و دشت از هیبتش • بود ظل الله تاریخ جلوس • ظل حق تاریخ سال رحلتش همگی
ارکان دولت و اعیان حضرت و مقربان درگاه و ملازمان بارگاه هر یک فراخور قدر و منزلت ترتیب مقرر و آیین
معهود قزلباش بر ایوان درگاه دولتخانه مبارکه نقش جهان بملازمت رسیده شرف پابوس دریافته خوانین
عالی منزلت و بزرگان رفیع مرتبت بنوازشات شاهانه اختصاص یافتند از جمال جهان آرای همایونش غبار
اندوه و ملال که بر دلها نشسته بود پاک شده گرد یاس که در آیینه خیال و اندیشه راه یافته نزدیک بود که زنگ پذیر گردد
بصیقل زنگ زدای دیدار گرامیش جلا پذیرفت و نا امیدان امیدوار گشته شکر ایزد متعال بجای آوردند و طبایع
دولتخواهان از نشاط و شادکامی گل گل شکفتن آغاز نهاده اسم سامی گرامیش که سام میرزا بود بشاه صفی که نام پدر
شهید سعیدش بود حسب الوصیت پادشاه مغفور مبرور مبدل گشته در سکه و خطبه باین القاب همایون ملقب نمودند
شعرای بلاغت شعار و مستعدان هر دیار تواریخ مرغوبه یافته در سلک بلاغت انتظام دادند زیاده از ده کس
بالهام غیبی با یکدیگر توارد زده ظل حق تاریخ یافته اند این معنی نیز دلیل روشن است که سایه دولت آنحضرت
بر سر کافه انام مبسوط خواهد بود و عالمیان در ظل رافتش عمری خواهند آسود از جمله تاریخ یکی دیگر اینست ع صفی
پا بر اورنگ شاهی نهاد که مولانا شرمی قزوینی یافته از الهامات غیبی آوازه جلوسش باطراف و اکناف عالم
رسیده موجب امنیت و استقامت بلاد و آسایش عباد گردید الحمد لله رب العالمین شمه از مفاخر جلال و جلایل
اطوار محمدت خصال آنحضرت و جاه و حشمت بی اندازه اش از مواهب رب العزة و وهاب سلطنت و بخشنده بی منت

عز شانه وجل جلاله اوصاف حمیدهٔ حضرت شاه عنوان پناه از حد و احصا بیرون است و اطوار پسندیده‌اش از حیز
تصور کمی افزون صادرات افعال مبارکش دستور العمل جمله سلاطین کامکار شمهٔ از جلایل آثار آن برگزیده اخیار
در صدر صحیفهٔ اول این دفتر در طی مقالات اثنا عشر مرقوم قلم صدق رقم گردید مجملا آنحضرت پادشاهی بود جوهر ذاتش
بی مثال و فکرهای دقیقش آئینهٔ خیال از وفور عدالت و رعیت پروری عالمیان در سایهٔ رافتش آسوده بودند از مهابتش
و سهم سیاست و عدالتش گرگ و میش در یک فراش می غنودند صدقات خیرات و تصدقاتش بسیار آثارش در بلاد
ایران از تخفیفات رعایا و ابنیه عمارات و انشاء بساتین و باغات و تعمیر بقاع و قلاع و کارهای خیر بیشمار تیغ آبدارش
همیشه لعلگون بخون اعادی و اشرار شد از نوک سنان جان ستانش جان و دل دشمنانش افکار بزرگواری و
عظمتش و حشمت و جلالتش ازین و آن گذشته بود و تجملات پادشاهیش در عرصهٔ خیال خسروان اکاسره و کیان
نگذشته حسن اعتقادش بدودمان رسالت و ولایت درجهٔ کمال که هذا تاریخ وفاتش از واردات طبع وقاد سنجر
میرزا نژاد شاه نعمت الله دختر زاده شاه جنت مکان ظهور یافته ع خسرش بعلی ابن ابی طالب ب[illegible] شاهان
عرصهٔ گیتی از مسلم و غیر مسلم از فضای ممالک فرنگ [illegible] و اروس و ترکستان و کاشغر و تبت و هندوستان با تحف
طرح الفت و آشنائی افکنده از حسن خلقش متواتر ایلچیان بدرگاه عرش اشتباه فرستاده اظهار عقیدت و دوستی
مینمودند و تحف و هدایای نفیسه هر دیار از چند و چون میگذرانیدند و سلاطین فرنگیه و پادشاهان [illegible] لار و نمسه
و فرنسه و انگلیس و لندیس و پرتگال و اسپانیه و پاپ که بزرگترین پادشاهان نصاری و خلیفه ملت حضرت سید
ستنا [illegible] و علیه السلام مقتدای طوایف مسیحیه است با وجود بعد مسافت و مکان در دریاهای مابین محیط و عمان
از آوازهٔ عدالت و سلوک پسندیده‌اش با طبقات انسانی با آنحضرت از روی عقیدت و محبت آمیزش نموده
عتبهٔ [illegible] از آمد شد رسولان اطراف و اکناف هر دیار و هر شاه و شهریار خالی نبود صدق این مقال از مضمون
مکتوب [illegible] درین سال که از پاپا نوباب مقتدای جمیع نصاری ارسال داشته [illegible] در میان
نصاری هر کس مرتبه خلافت و جانشینی حضرت مسیح یافت او را پاپ میگویند [illegible] دار الخلافه‌اش که باعتقاد
ایشان محل اقامت حضور حضرت مسیح بود در رومیه کبری است از ارض یونان چون از فحوای آن مکتوب مقدمهٔ
مرقومه مفهوم بود بجنس درین صحیفه ثبت افتاد که بو الفضولان حدیثه راقم حروف را از مقولهٔ خدمت
فروشان و خوش آمدگویان نشمرند و از تکلفات مستعار منشیانه دور دانند صورت کتاب مذکور این است
اعلیحضرت نواب معز الدوله پادشاه والا جاه تحیت و سلام از ما بر بندگان شما که پرتو عنایت الهی ملتجای جمیع عالم

وخلاصه بنی آدم آن جناب پادشاهی که مقتدا و مهتدای جمیع عالم و عالمیان خصوصاً نزد جانشین حضرت عیسی خداوند ما یعنی
رومیه کبری که پادشاهان عظیم الشان با بزرگی و قدر منزلت ملتجی باو میشوند و حال آنکه شما نسبت باو در بزرگی و عظمت
و جبروت برتر یید بس واجبست بر هر فردی از افراد بنی آدم دعای دوام دولت قاهره خصوصاً بر دعاگویان
اینجانب که فرض عین دانستیم که در کلیساهای خویشتن استعانت استدعاء ازدیاد عمر و دولت نواب ایشان
نمائیم امید که سایهٔ عنایت الهی کم مباد از سرت و چونکه شفقت بندگان ایشان در نهایت است بعضی از مردمان
شما که درین حدود اند در عزت و حرمت نزد عیسویان مثل بزرگان آسمان اند و از علماء سر برا علی شما علم اشتهار
دارد چنانچه در زمان سابق که حکماء یونان زمین که معلمان علم و حکمت که شیوهٔ انسانیت بوده اند آوازهٔ بزرگی
و عدالت شما بر طرف ساخته و آوازهٔ خسرو پادشاه فرس را چرا که بندگان شما قانون کتابت خسرو پادشاه
فرس اند بالجمله از رومیه کبری که محل دانایانست جمیع را اتقد العقل و اندیشهٔ ایشان است و همیشه آوازهٔ بزرگوار بزرگی
آن عالیحضرت را بگوش جان قبول نموده ایم و بدان خوشحال و مسروریم و ما را شکی درین باب بهیچ وجهی نیست
بلکه در قدیم الزمان جمیع فرنگیان را این اعتقاد است زیرا که مدت مدید است که بندگان ایشان طایفه ار
با دریان را که عبارت از علماء فرنگست جای بایشان داده و نهایت حرمت و عزت داشته اند و جمیع
امامان رومیه کبری که ریم پاپا اند و جانشینان حضرت عیسی نهایت محبت بایشانست از جهت فرستادن
ایلچیان عظام کرام ذوی الاحترام خجسته پیام بایشان چرا که یاد از یگانگی و اتحاد میدهد سیما که رهبانان و پادریان
پابرهنه از کوه کرمیلو که پای تخت شما جا داشته لبریزند از خوشدلی و خرمی و همیشه آوازهٔ بزرگی و رفعت حال
بندگان شما را باینجانب ایشان میرسانند چرا که ایشان حق شناسند فراموش کار نیستند فلهذا التفخیر جمیع
اولو الطنطنه و بزرگ نام گردیده نه شمشیر خصوصاً آنکه دریا دریان کوه کرمیلو را جای داده ایشان در محال خود
در کلیسا عبادت خود بجای می آورند بی آنکه احدی مزاحمت بمحال ایشان برسانند بناء علیه با جانشینان
حضرت عیسی بدیده باطن متوجه گردیده از پادشاه پادشاهان که غنی است در رحمت خویش با داشتن جزای
فتح و فیروزی بواسطهٔ ایشان میطلبیم و روشنائی دولت ایشان مانند ماه تمام عالم را روشن ساخته
در احکام الهی راسخ گردند مانند بزرگی و شان حضرت عیسی خداوند ما با سلطنت باشند همیشه مقصود حاصل
آید و بارسال مکاتبات و رسولان عیسویان رومیه کبری ملازمان ما نیز امر فرمایند تا اثر محبت و دوستی
ظاهر گردد بدین وسیله امتان و خدمتکاران حضرت عیسی از روی اخلاص و حضور دل دعا از جهت بندگان شما

مینمایند و دایم الاوقات از جهت تفقدات و نوازشها که نسبت بپادریان کوکرمیلو مینمایند آنطایفه ممتاز عالمند
ازین جهت بلند میگردانند آوازه بزرگیهای ایشان در رومیه کبری که پای تخت حضرت عیسی است اما میل و محبت
از قدیم الایام است از جهت محبت ریم پاپا که بآن عالیجناب نظری دارد امید که آفتاب حقیقت بر سر آن
عالیمقدار تابنده و پاینده باد این مکتوب بخط فرنگی بود بر سر مهر اینجا گشوده فرنگیانی که در صفاهان بودند بفارسی
چنین ترجمه کردند از عبارتش معلوم نمیشود که فرستنده مکتوب پاپ باشد از فرنگیه سوال شد جواب دادند
که در میان ما شرط تواضع و ادب اینست که در مکاتیب بزرگان صاحب مکتوب خود را در میان نمیدهد بآن زبان
بزبان غایب حرف گوید و لهذا پاپ شرط ادب مرعی داشته بزبان غیبت ادای مطلب نموده بعرف فرنگیه
ابلغ اینست مجملا بزرگی و عظمت و جلال آنحضرت بین الجمهور زیاده از انست که محتاج به بینه و حجت باشد لهذا
زبان قلم ازین گفتگوی که آخر شدنی نیست خاموشی گزید سنین عمر شریفش شش سال بود و در هشت ده سالگی
بمرتبه بلندی فرمانروائی ایران رسیده مدت سلطنتش در ایران چهل و دو سال بود و در سال دویم جلوس
تا حین حیات که چهل سال باشد در ترددات جهانداری گذرانیده شیعه فطری اثنا عشری پاک اعتقاد بود
لهذا در سال دوازدهم قرن ثانی بجوار رحمت یزدان پیوست رحمة الله علیه شاها ز سنان تو جهانی شد راست
تیغ تو چهل ز اعدا کین خواست گر چشم بدت رسید آنهم ز قضاست آنکس که بیک حال بماند است خداست
رحمة الله علیه و آبایه العظام و اجداده الکرام والسلام والاکرام و صلی الله علی محمد و آله الامجد برحمتک یا ارحم
الراحمین در بیان متوفیات از ملازمانی که درین سال موافقت کرده از دنیای فانی ارتحال نموده یوسف سلطان وی از غلامان
تربیت کرده حضرت شاه گیتی ستان فردوس مکان بود که برتبه امارت و سلطانی سرافراز گشته حاکم الکای
لنکرکنان گردیده بود دو سال گذشته بتقصیر خدمتی متهم گشته از حکومت معزول شده بود دکرکین سلطان که
از جمله غلامان تربیت یافته آنحضرت بود در عوض و جبر آن تقصیر مقرر شده بود که بارض روم [illegible] همراه
ایازه قلعه داری نماید چنانچه تحریر پیوست آن خدمت صورت نبست سرداری تفنگچیان قلعه اخسقه یافته مرجوع
گشته دران خدمت از عالم رحلت کرد بسیار جوان آدمی معقول شایسته بزرگی بود پسرانش بدستور در سلک
غلامانند علیخان بیک ناظر دواب ولد اللهی بیک ناظر دواب وی در زمان حیات الله ویردیخان ناظر سرکار
او بود از وفور کاردانی ناظر دواب سرکار خاصه شریفه شد بعد از فوت او خدمت سرکار مذکور بعلیخان بیک
مذکور پسرش مرجوع گشت داروغه محاسبات خراسان گشته بمشهد مقدس معلی رفته در آنجا مقرر گشته

بساط حیات در نوردید الیوم منصب مذبور بیادکار بیک برادر او مرجوع است میرزا محمد رضا وزیر غلامان ولد میر ابو المعالی
نطنزی است که بدوام خدمت در عوض پدر وزیر غلامان و تفنکچیان بود درین سال در قزوین بیمار شده هنکام
آمدن مازندران از اشتداد کوفت در نزول و ارتحال ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرد مهم مذکور بحسن بیک ولد هاشم
بیک اردستانی وزیر علیقلیخان دیوان بیکی شاملو نامزد شد اما هنوز پابوس منصب چنانچه رسم معهود این سلسله
علیه است نکرده بود که واقعه هایله آنحضرت روی داد حکیم سخنور حکیم شفائی اصفهانی وی از طبیب زادهای دار السلطنه
اصفهان بود آغاز تمیز و عنفوان شباب بتحصیل علوم متداوله پرداخته حاوی انواع کمالات کشت در
علم و قانون طبابت مهارت تمام یافت بسیار لوند مشرب و شوخ طبع بود ذوق شعر و شاعری بر طبعش
غلبه کرده دران شیوه مرتبه بلندنامی یافت از شعرای سخنور و سخنوران بلاغت کستر شهره روزکار کردید
اشعار آبدارش از قصاید غرا و غزلیات و مثنویات و مقطعات و رباعیات بسیار است و معانی دقیق
رنکین و ادادها لطیف شیرین نمکینش بیشمار از غایت نزاکت طبع کزندکی و هجا و مطایبه شیوه و شعارش
بود از غایت تنک حوصلکی اندک ناملایمی بر طبعش کران مینمود و از ستم ظریفی و شوخی طبع همواره زبان بهجو
ستیزه کاران میکشاد اکرچه رسم هجا مذموم است اما او درین طرز بدیع معانی رنکین ظریفانه شیرین
بناز کترین روشنی ادا مینمود و داد سخن پردازی در خدمت حضرت شاه کیتی پناه فردوس مکان قرب
و منزلتی داشت و او از لوند مشربی ملازمت اشرف کمتر مینمود و از آنحضرت ملک الشعرا و ممتاز ایران لقب
یافت کاهی از مذمت او از هجا و بدکوئی استغفار خلق مینمودند در آخر ایام حیات از هجا کوئی توبه کرده
قطعه در معذرت آن بسلک نظم در آورده کذرانید قطعه مذکور این است قطعه سوکند میخورم بخدائی که عقل را
بر پای حضرتش او نیست اشتباه کر ناخن تلافی خاطر نخسته ام تا زخمها نخورده ام از خصم کینه خواه از تیغ صد
زنک جکر شکاف از من بانتقام یکی خشمکین نکاه پروای انتقام اعادی نمیکنم بر روی هم نهند اکر از فزون صد کناه
اما چو رفت بی ادبیها زحد برون تادیب خصم واجب شرعیت کاهکاه تاکی قفا ز شیشه خورد سنک دلشکن تاکی شعله
طعن زبونی زند کیاه باید نواخت کون خر انزا بچوب دست بیرون نهند چون قدمی کجروی زراه هرکس ز خصم کینه
بنوعی دکر کشد مژکان بکریه لب بدعا خسرو از سپاه دستش بانتقام دکر چون نمیرسد شاعر به تیغ تیز زبان میبرد پناه
خود را بیک دو بیت تسلی کند کران روی عدو چو صفحه دیوان شود سیاه رسم هجا چو لازم ماهیت منست چون کهربا
کزو نتوان بشست جذب کاه اما ببند صاحب ایران نمیشوم تا با منست این هنر اعتبار کاه بار دکر [illegible] از قلب

تجدید توبه میکنیم اما بدست شاهی که چرخ را چو نوازد بیک نگه گردون ز آفتاب باوج افکند کلاه   در این سال
در دار السلطنهٔ صفاهان مریض گشته اوراق دیوان حیات را بباد ممات داد بساط طب درچید در زمان شاه
جنت مکان مولانا محتشم کاشی قطعه در تاریخ وفات حکیم نور الدین کاشی گفته بود چون ابیاتش مناسب وقت
وقت بود و تاریخ را کداشته چند بیتی ازان ثبت افتاد   دلا بنگر این نیمجا با فلک را که شد تا چه غایت جه بیداد مایل
اجل شد دلیر آنچنین هم که ریزد   بکام مسیح زمان زهر قاتل   حکیمی که سد متین علاجش میان حیات و اجل بود حایل
مسیحا دمی کز دمش روح رفته   شدی باز در پیکر مرغ بسمل   اشعار آبدار و معانی بلند حکیم شفائی بسیار است
این صحیفه تحمل آنها ندارد و چون رتبهٔ شاعری و مرتبهٔ سخنوری او از قطعهٔ معذرت هجا که در فوق تحریر پیوست
معلوم بود بهمان این دو بیت باعتقاد راقم حروف از اشعار دیگرش بسیار عالیست اکتفا افتاد
ترا از شیرهٔ جان آفریدند   مرا از داغ حرمان آفریدند   سرم کز سجده دلگیری ندارد   ز خاک پای جانان آفریدند
غم عالم پریشانم نمیکرد   سر زلف پریشان آفریدند   بعد از وقایع متنوعه و واقعهٔ غم اندوز حضرت گیتی
ستان که بتحریر پیوست لازم دید که اسامی سامیهٔ ارباب مناصب عالیه زمان دولت آنحضرت را که منتظمان
کارخانهٔ سلطنت اند از امرای نامدار و صدور عالیمقدار و وزرای ذوالاقتدار در ذیل این کتاب مستطاب
نامی و صحیفه گرامی مرقوم قلم وقایع نگار گرداند و چون امراء ذی شان و ارباب رای و تدبیر و اصحاب
قبضه و شمشیر که برگ و بار دوحهٔ فرمان روائی اند و در میانهٔ این طبقه خانان بلند قدر عظیم الشان هستند
طرز اللباب اسامی کل امرای از خوانات خورد و کلان در ذکر تقدیم افتاد   ذکر امرای عظام کرام زمان
نواب گیتی ستان   چون بسیاری از اعاظم این طبقهٔ جلیله در زمان فرخنده نشان آنحضرت چنانچه در متوفات
هر سال برقم نگارش یافته جهان فانی را بدرود کرده بعضی باجل طبیعی و بعضی در معارک کارزار بعالم
بقا پیوسته بودند جمعی که در حین ارتحال آنحضرت در قید حیات بودند نود و نفر اند که در دو دفتر رقوم
میگردد دفعهٔ اول طوایف رفیعهٔ قزلباش و اویماقاتی که در تحت طوایف قزلباش اند و ایشان از خورد و کلان
هفتاد و دو نفر اند یکنفر از طبقهٔ شیخاوند عیسی خان ولد سید بیک صفوی ابن معصوم بیک وکیل السلطنه
شاه جنت مکان قورچی باشیگری که از مناصب عالیهٔ این دولت است غیر اختصاص دارد و بنا بر شرف
سیادت و شرف مصاهرت آنحضرت و قرب مراتب از امرای اویماقات ممتاز است و سایر
اویماقات قزلباش اول طایفهٔ جلیلهٔ شاملو که سر دفتر اویماقات قزلباشند و از ایشان [illegible] بمرتبهٔ امارت در این عهد

هشت نفر رتبهٔ امارت داشتند زینل خان بیکدلی در عوض علیقلیخان کرامیلو ایشک اقاسی باشی و حاکم ری گشته
بحسن خدمات و ظهور اهلیت تربیت از آنحضرت یافته بسیار معزز و مکرم و بین الافاخم والاقران محترم بود دیگر
حسن خان ولد حسین خان که از اویماق عبداللو شاملو است از امرای ذی شان و بجای والد خود بیگلربیگی
کل خراسان است محمد زمان سلطان حاکم غور و بعضی محال خراسانست فضل علی سلطان حاکم بالامرغاب بود
حق ویردی سلطان عربگرلو که از امراء آذربایجان است و درین عهد عرب گرلو داخل شاملو است بعدی سلطان
تلقاص میرامل تلقاس و داخل جماعهٔ شاملو است کوندوغمش سلطان بیکدلی با خیل و حشم خود در طاوق کرکوک
میبودند محمد سلطان شاهی سیون در سفر اول بغداد با جمعی که شاهی سیون شده بودند بخدمت آمده برتبهٔ سلطانی
ارجمند شد و از مواضع آذربایجان تیولات متفرقه دارد دوم طایفهٔ استاجلو سه نفر بودند که رتبهٔ امارت داشته اند
محب علی سلطان ولد بکتش خان حاکم نسا خراسان بود مقصود سلطان کنکرلو حاکم نخجوان ابوالقاسم سلطان
ولد پیر غیب خان شرفلو حاکم حلهٔ عراق عرب سیوم طایفهٔ رفیعهٔ ذوالقدر شش نفر رتبهٔ ایالت و امارت
داشتند امیرخان مهردار حاکم کرمان ولد رستم سلطان بوکلن ابراهیم سلطان قورغلوی حاکم تر حس
خراسان درگاه قلی سلطان قورغلوی نوادهٔ شاهقلی خلیفه مهردار که دختر زادهٔ ندر محمد خان مهردار است
حاکم محال فارس است سلیم خان شمس الدینلو که سابقاً از امرای قراباغ بود و حاکم اخسقه قلعه شده بود
خلیل سلطان ولد کلب علی سلطان ایلو از امراء قراباغ مستدام سلطان حاجیلر حاکم کبود جامهٔ استراباد چهارم
طایفهٔ قاجار دو نفر بودند طهماسب قلیخان ولد امیرگونه خان بجای والد بیگلربیگی چخور سعد است بیکرخان ایکرمی
دورت از امراء قراباغ و حاکم بردع است پنجم طایفهٔ افشار کلب علی سلطان ولد قاسم خان ایمانلو
حاکم ارومی اردوغدی خان الپلو حاکم فراه و اسفزار خراسان امام قلی سلطان اوسانلو حاکم کاوه رود
ششم طایفهٔ ترکمان دو نفر بودند پیر بوداقخان پرناک ولد شاه بنده خان که بجای والد حاکم دارالسلطنهٔ تبریز
بیگلربیگی آذربایجان است حسن سلطان اردکلوی حاکم قپانات هفتم طایفهٔ اسپرلو یکنفر شکاری سلطان
اسپرلو حاکم اردبیل سراب هشتم طایفهٔ روملو حیدر سلطان قوپله حصارلو حاکم تنکابن گیلان نهم طایفهٔ قراداغلو
یکنفر برهان خلیفه ولد الیاس خلیفه حاکم قراجه داغ دهم طایفهٔ بیات سه نفر یار علی سلطان حاکم قلعهٔ
بایزید گدا علی سلطان حاکم باکو بدر سلطان حاکم بعضی محال چخور سعد یازدهم طایفهٔ طالش دو نفر
سارو خان نوادهٔ بایندر خان حاکم استارا بدر سلطان که بجای یادگار علی سلطان بمنصب خلفائی سرافراز

وحاکم بعضی محال طوالش بود دوازدهم طایفه الپاوت یکنفر منصور سلطان که در شروان الکاء دارد سیزدهم طایفه
حاجیلر لو یکنفر محمد سلطان حاکم تنکی است چهاردهم طایفه قراقلر یکنفر شمسی خان حاکم دار الجرد بود و حاکم اخسقه شد پانزدهم طایفه
بایبردلو یکنفر مرادخان سلطان حاکم ارسبار است از طوایف الوار و اکراد که درین عهد رتبه ایالت و خانی سلطانی داشتند
هفده نفرند حسین خان عباسی لر طایفه فیلی بیکلربیکی لرستان و از منظوران انتظار شفقت بود خان احمد خان اردلان
ولد هلوخان بیکلربیکی شهرزور و از امرای بزرگست خلیل خان ولد جهانگیرخان که حاکم لران بختیاری است عاشورخان
چکنی حاکم مرو شاهیجان و از امرای معتبر است احمد سلطان چکنی ولد جامی سلطان حاکم دار المومنین سبزوار سلمان خان
سوباشی دنبلی حاکم جورس و سلماس امام قلی سلطان سیاه منصور حاکم اسفراین سلطان رضاقلی سلطان سیاه
منصور حاکم قلعه تبت و زمین داور بیرام علی سلطان صوفی حاکم دیلمان کیلان که از عشایر اکراد است علیمردانخان
ولد گنجعلیخان زیک که از امرای بزرگست و بجای والد بیکلربیکی قندهار است مقصود سلطان دنبلی حاکم برکشاط
علیخان سلطان شقاقی که از امرای آذربایجان است و میر ایل مذکور است شجاع الدین سلطان سورلکه که از
امرای شروانست نفس سلطان کروس حاکم قلعه لک بغداد و توابع در تنک است کدای سلطان کولانی حاکم زنجان
قلندر سلطان کلهر میر ایل مذکور از امرای آذربایجان است مصطفی سلطان جستانی ملقب بابدال علی حاکم
جستان توابع بغداد طوایف مختلفه جغتای و میران قوج اویماق صاین خان ترکمان و غیره خراسان که داخل جغتای اند
دوازده نفرند بیرام علی سلطان قرابیات حاکم نیشابور از اولاد بابا الیاس علیارخان کرایلی از امرای بزرگ و میر ایل
کرایلی حدود استرآباد خراسانست احمد سلطان محکی حاکم ترشیز خراسان فریدون حسین سلطان نواده ابن حسین خان
فیروزجنک حاکم تربت حیدریه خراسان قلندر سلطان توکلی حاکم ولایت جام طهماسب قلی سلطان قرابیات
حاکم شوشتر و ذرفول و خوزستان شاهولی سلطان جلایر حاکم باکوه مشهد مقدس معلی شاه قلی سلطان قمری
حاکم نهبان از اعیان خراسان رحمان قلی سلطان قراباش میر محمد سلطان غوری ولد میر شادی سلطان
از میران اویماقات تابع دار السلطنه هرات میر حیدر سلطان جمشیدی حاکم کرخ هرات رود و سایر جماعت
قبایل مختلفه که از اویماقات قزلباش نیستند و در سلک امرای قزلباش انتظام یافته اند هشت نفرند در آذربایجان
آقاخان میر مقدم که از ایل اتوزایکی قزلباش که حاکم مراغه است سارو خان سلطان سلماسی میر جماعت لک
سلماسی کلب رضا علی سلطان زنوری از امرای آذربایجان است از طایفه سیل سپر یکنفر خلیل سلطان و انجماعت
اویماقات متفرقه اند که در ولایت روم نهب و غارت مشغول بودند و خود را ینی بیرام نهادند یعنی پاک رو

وچنانچه در قضایای ایام تسخیر اذربایجان اشعاری شده دو هزار خانه وار از روی ارادت و اخلاص باین درگاه امده جمعی از
ایشان در سلک قورچیان عظام انتظام یافته اند تتمه بملازمت خلیل سلطان مذکور مامور شدند نور الدین سلطان
بایدار از عشایر تراکمات شروانست و همیشه در تابینی حاکم تفلیس بخدمات قیام داشته و دارد و در خراسان ملک جلال الدین
ولد ملک محمود حاکم سیستان که از نژاد ملوک صفاریه اند شیرخان افغان حاکم بوشنک توابع قندهار مقصود سلطان
ابدالی افغان تابع قندهار دفعه دویم در ذکر امرای عظام و غلامان درگاه فلک مقام که رتبه خانی و سلطانی یافته اند
چون در ایام فرماندهی حضرت گیتی ستان جمعی کثیر ازین طبقه توفیق اسلام و سعادت غلامی این درگاه خلایق پناه
دریافته اکثر از عهد صبی در ظل مرحمت و سایه تربیت آنحضرت نشو و نما یافته و باطوار حمیده اش آشنا گشته استعداد
امارت و قابلیت مناصب خانی و مراتب سلطانی بهم رسانیده بودند لهذا البعضی از امرای قزلباش و حکام ممالک
که از جهان فانی بعالم جاودانی ارتحال نموده در میانه آن اویماق کسی که شایسته تربیت و تفویض منصب عالی
امارت داشته باشد نبود یکی از غلامان خاصه شریفه را که بوفور عدالت و کاردانی و شجاعت و پهلوانی و دلیری
و جان سپاری و دولتخواهی و خدمتکاری در راه ولی نعمت از اقران [illegible] بوده بامارت آن ایل و قشون و لشکر
حکومت آن الکا تعیین میشدند و ازین دو طایفه بیست و یک نفر در حین ارتحال آنحضرت برتبه ایالت و خانی و
مرتبه امارت و سلطانی سرافرازی داشتند ازانجمله امامقلیخان ولد الله ویردیخان که بجای والد بیگلربیگی فارس
و کوه گیلویه و لار و بحرین و جرون است و امرای تابین او که بحکومت اشتغال دارند چون عزل و نصب ایشان
منوط برای بیگلربیگی مذکور است اسامی ایشان معلوم نمیشود شش نفر دیگر ازانجمله صفی قلی خان ولد امامقلیخان
بجای ابراهیم خان والی لار بحکومت آن دیار سرافراز گشته از امراء بزرگست دیگر داود خان برادر امامقلیخان
بجای محمد قلی خان قاجار که بنابر تقصیری که ازو در قضیه موراو گرجی صدور یافته بود از ایالت و امیر الامرائی قراباغ
معزول [illegible]ت بیگلربیگی آن ولایت و میر ایل و اویماق قاجار است صفی ق[illegible]ان گرجی ملقب بشیر علی که بیگلربیگی
عراق عرب بود و قورچی باشی و متولی روضات مقدسات و عتبات [illegible] است چنانچه در شرح آمد در [illegible]
حافظ احمد پاشا بر سر بغداد اشارتی بدان شده از خان مشارالیه در آن واقعه مردانگیها بظهور پیوست و الحق
شایسته تربیت عالی بود خسرو خان بیگلربیگی دار المومنین استراباد و سردار قشون و لشکر آنجاست منوچهر خان
ولد قرچقای خان مرحوم سپهسالار که بجای والد شهید حاکم مشهد مقدس معلی است قزاق خان چرکس که بجای
ذوالفقار خان و یوسف خان حاکم بیگلربیگی شروان و میر قرامانلو و خنوسلو و سایر غازیان و قشون و لشکر آنجاست

فتح سلطان در عوض تولم سلطان حاکم دربند و شابران شروان و میر غازیان بیات و روملو و غیره لشکر آنجاست کرکین سلطان
که بجای میر حسینی حاکم لشکر گیلان و غازیان حسینی است یوسف سلطان میر ایل چمشکزک کرد و حاکم خبوشان خراسانست جمشید
سلطان کرجی میر او و میاق ایرلوی افشار و حاکم ابیورد خراسانست اغورلو سلطان دستکش مشهور حاکم ولایت
درون خراسانست اوتار سلطان میر ایل بازکی حاکم خوار و سمنان و دماوند و فیروزکوه است نور سلطان میر ایل
جوانشیر اتوزایکی و از امرای قراباغ است خسرو سلطان حاکم باروجاق و مرغاب و میر فوجی از غازیان شاملو است
ذکر صدور عالیشان و وزرای عظام و مستوفیان و ارباب قلم زمان نواب گیتی ستان در اول جلوس همایون هر چند در طی وقایع سال
و هنگام تفویض مناصب اسامی سامیهٔ ایشان جابجا در محل خود در قلم ثبت یافته درین مقام موهم شائبهٔ تکرار است
اما تذکار آن ظاهرا زیاده مناسب نیست لهذا تحریر آن می پردازد بالجمله صدور عظام فرخنده فرجام آنحضرت
جنت مکان هفت نفر بودند در اول جلوس همایون امیر ابوالولی انجو شیرازی بود که شمه از احوالش در صدر صحیفه
اول در طی احوال سادات عظام زمان شاه جنت مکان نگاشتهٔ کلک بیان گردیده و در زمان نواب
سکندر شان و ایام اقتدار ابوطالب میرزا بیان از منصب قضاء عسکر ظفر اثر برتبهٔ صدارت ارتقا یافته بود بعد از
جلوس همیون بدستور سایر ارباب مناصب آنزمان رقم عزلیت بر صحیفهٔ حالش کشیده شد بعد از اندک زمانی
چون در شایستگی این منصب و از سایر سادات و فضلای عصر امتیاز داشت دیگر باره بدین منصب سرافرازی
یافته تا بیست سال من حیث الانفراد صدر بود و بعد از قاضی خان و امیر میرزا برهان که از سادات سیفی حسینی
قزوین از اقوام قاضی جهان وزیر بود و بعد از و میر جلال الدین حسن صلائی که از سادات عظیم القدر شهرستان
از اقوام میر فضل الله و سید فاضل مستعد قابل بود درتبهٔ صدارت یافته میر جلال الدین حسن مذکور در حین
تسخیر قلعهٔ شماخی و شروان فوت شد میرزا رضی برادرزادهٔ او بجای عم بین الاماثل بدین مرتبهٔ گرامی معزز و
مباهی گردید و از وفور قابلیت مرتبهٔ مهمات حضرت اعلی در یافته برشد و کاردانی تولیت اوقاف سرکار خاصهٔ
آنحضرت که بر حضرات عالیات چهارده معصوم ع وقف فرموده اند و منصب مهرداری توقیعات مبارکهٔ حضرات
علاوهٔ منصب صدارت گردید و او در سفر آذربایجان مریض گشته در سال ۱۰۲ بعالم بقا پیوست و قاضی خان
بجهت دلیری که در صارف مصروف اوقات داشت و مرضی طبع اشرف نبود معزول گردید منصب میرزا رضی
بمیر صدر الدین محمد ولد او که دخترزادهٔ حضرت اعلی و درین هنگام رضیع بود تفویض یافته میرزا رفیع عمزادهٔ اش
حسب الامر اعلی بنیابت عمزادهٔ خود کافل امور گشت و منصب قاضی خان بقاضی سلطان تربتی الموسوی که متولی

سرکار فیض آثار روضهٔ رضیه بود تفویض یافت لیکن در همان چند روز که در دار الارشاد اردبیل پابوس منصب عالی صدارت
گردید بیمار گشته مثال اجل را امتثال نموده خطاب صدارتش بتوقیع ختم مختتم گردید بعد از فوت او میر رفیع الدین محمد خلیفه ولد
مرحوم میر شجاع الدین محمود اصفهانی که در آنملک بسادات مازندران معروفند و شمه از اوصاف کمال و بزرگی و قدر
و منزلت ایشان در صحیفهٔ اول درج شده مفوض گردید میر رفیع مذکور شرف مصاهرت دریافته از مرتبهٔ نیابت
پای برتر نهاده بدستور میرزا رضی طغرای امثله و احکام را باسم سامی خود متوقع و موشح ساخت و در سنهٔ هزار و
سی و چهار میر رفیع الدین محمد خلیفه بجوار رحمت یزدانی پیوسته منصب عالی صدارت کل ممالک من حیث الانفراد
با منصب تولیت و مهرداری حضرات عالیات بخدمتش تعلق گرفته اکنون باین مراتب بلند و مدارج و مناصب
ارجمند سرافرازی دارد اسامی سامیه وزرای اعظم زمان دولت همایون نیز بدستور صدور در هفت نوبند اول
جلوس همایون اعلی میرزا شاه ولی ولد میرزا احمد ابن میرزا عطاء الله که در زمان شاه جنت مکان شمهٔ از احوال ایشان
در ضمن وزرای ممالک رقم پذیر کلک بیان گشته و میرزا احمد مذکور پدر او تعلیق نویس بی‌بدل و در علم انشا مهارت
کامل داشت بنابر منازعه که میان میرزا سلمان وزیر بود در زمان نواب سکندر شان وزارت مرشد قلیخان
اختیار نموده بخراسان رفت و در آنجا تهییج فتنهٔ غبار انگیزی کرده در سالی که نواب سکندر شان با عساکر
عراق متوجه دفع فتنه گردیده مرشد قلیخان را در قلعهٔ تربت حیدریه چنانچه در محل خود ذکر شده محاصره کردند نجم بیک
نام برادرزادهٔ میرزا احمد باغوا و تحریک میرزا سلمان بقلعه درآمده در زمان فرصت عم خود را بیرون انداخت
مرشد قلیخان بنابر حقوق خدمت و جانسپاری او میرزا شاه ولی پسر او را که هنوز خورد سال بود بجای پدر نوکر
خود کرد در حینی که حضرت اعلی شاهی بعراق تشریف آورده بر تخت سلطنت قرار گرفت مشار الیه که در خدمت
مرشد قلیخان نشو و نما یافته شایستگی منصب عالی داشت حسب الصلاح مرشد قلیخان برتبهٔ وزارت اعظم سرافرازی
یافت [illegible]وم میرزا محمد کرمانی که از جانب مادر از سادات گجی تبریز [illegible]ام میرزا زکریا بود بعد از واقعهٔ شهادت
سلطان حمزه میرزا بصلاح امرا در زمان ابوطالب میرزا وزیر و اعتماد الدوله شد در انتظام دولت او سعی
نمود بعد از جلوس همایون اعلی استخلاصش از مواخذه و مصادره در سفر خراسان رفیق و با اردوی معلی همراه
بود و در قضیهٔ قتل مرشد قلیخان با قتلهٔ او همراز بود و در خفیه با حضرت اعلی در واقعه همزبان و دمساز و از آنحضرت
نوید وزارت یافته بود بعد از قتل مرشد قلیخان حضرت اعلی بوعده وفا فرموده او را برتبهٔ عظیم القدر وزارت
سرافرازی فرمودند و لیکن از وفور رشد و بلند پروازی و خودسری که جبلتش بآن مفطور بود و زیاده روی بها

از و بظهور رسید که پسندیده طبع اشرف نبود و باعث تربیت ابوطالب میرزا نیز شده بود در دوغ آباد محولات خراسان بتیغ یکی
امراء عظام گرفتار گشته در همان چند روز مقتول شد ایام وزارت و اقتدارش زیاده از شش ماه نبود سیم میرزا لطف الله
شیرازی که وزیر شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا بود بعد از واقعه شهادت شاهزاده مغفور شهید از وزارت
معزول گشته میرزا محمد چنانچه مذکور شد وزیر شده بود او نیز بعد از مواخذه و مصادره در سفر خراسان همراه بود
بعد از قتل مرشد قلیخان وزیر نواب خورشید احتجاب علیه عالیه شده بود بعد از قتل میرزا محمد بسعی نواب خورشید
احتجاب وزیر اعظم و اعتماد الدوله گشت و وزارت با ایالت جمع کرده صاحب جیش و لشکر و طبل و علم گردید
و دو سال من حیث الاستقلال بامر وزارت پرداخت و در اواخر بجهت اطوار ناهنجار پسرش میرزا محمد زمان
که از غرور جهل و جوانی ارتکاب اعمالی که مرضی طبع اشرف نبود مینمود معزول گردید چهارم حاتم بیگ ولد بهرام
اردوبادی که شمه از احوالش درین کتاب مرقوم کلک بدایع نگار گردیده در ازاء حقوق خدمات سابقه و لاحقه او
جانسپاری یک برادرش ابوطالب بیگ که عبدالله خان اوزبک در حین محاصره هرات که از جانب علیقلیخان
شاملو برسالت آمده بود در دهان توپ نهاده بقلعه انداخته بودند در مقام تربیت او در آمده بمنصب استیفاء
ممالک سرافراز فرموده بودند بعد از عزل میرزا لطف الله بوزارت اعظم سربلندی یافت و تا مدت بیست سال در
کمال اقتدار و استقلال وزیر و اعتماد الدوله بود در پای قلعه دمدم اورمی چنانچه در طی قضایای آن ایام سمت
گذارش یافت فوت شد پنجم خلف ارجمندش میرزا ابوطالب که اوصاف کمالش در صدر صحیفه اول رقم نگارش
پذیرفته و از اوان حد تمیز بمطالعه کتب علمی پرداخته در فنون علوم معقولات و حکمیات ترقیات عظیمه یافته
در عنفوان جوانی و نشو و نما در ازاء حقوق خدمات والد و اجداد بجای والد بزرگوار بدین رتبه عالی ارجمندی یافت
و تا ده سال متکفل امور وزارت بود بجهت بعضی امور که لازمه نشاء جوانی و غرور جاه و منصب است ازین عطیه والا مهجور
گشت که چند روزی به نیک و بد روزگار و زمانه ناسازگار بتجربه نشیب و فراز روزگار مهذب گردد ششم سلمان
خان ولد شاه علی میرزا ابن عبدالله خان استاجلو که فی الجمله قابلیت و استعدادی داشت برتبه بلند وزارت
ارتقا یافته تا مدت پنج سال شاغل مشاغل وزارت دیوان اعلی بود در اصفهان مریض گشته بعالم بقا پیوست
هفتم سلطان العلمائی دستور الوزرائی خلیفه سلطان خلف موفور الشرف میر رفیع الدین محمد صدر که شرف مصاهرت
حضرت اعلی دارد چنانچه در محل خود اشعاری شده و مآثر جلال و مفاخر کمال والد و جد نامدارش در اوراق سبق
ذکر یافته بدین رتبه گرامی معزز و سربلند گردیده و بهمه جهتی مورد تربیت و مشمول نوازش و الطاف شهنشاهانه گشته است

حیث الاستقلال بامر وزارت پرداخت و الحق سید بزرگوار عالیشان و فاضل و دانشمند نیکو اخلاق و از عهد صبی
و اوان تمیز و نشو و نما تا زمان ارتقا بمدارج علیا و منصب مذکور خلاصه عمر گرامی را صرف مطالعه و مباحثه کرده در
فنون علوم معقول و منقول سرآمد روزگار گردید و در اندک روزی بوفور فهم و فطرت عالی و طبع مستقیم در علم حساب
دانی مهارت کامل یافته برای صایب و فکر ثاقب او را در دقایق امر وزارت ترقیات عظیم روی داده
بنوعی بلوازم این منصب عالی اشتغال دارد که تصرفاتش در علم حساب و قانون و نتایج ارقام سعادت
انتظامش از حروف خطا مصون است و ذات کامل الصفاتش جامع کمالات صوری و حاوی فضایل
و استعداد معنوی و شایستگی این رتبه والا و زیبندگی این منصب علیا از جبهه آمالش ظاهر و هویداست
و الی غایت من حیث الاستقلال و الاستعداد و الانفراد شاغل این مشغله عظیمه است و در حسن خلق و اوصاف
حمیده اش هر چند خوض رود اندکی از بسیار در دیباچه اظهار نمیتوان نهاد و در ریاض آمال ارباب قلم
و اصحاب فضل و کمال از رشحات کلک گهربارش مخضر و شادابست و ارباب قابلیت و استعداد در ظل رافت
و امتنان آن صاحب دولت مسرور و کامیاب ازو رسم وزارت تازه گردید ز نام او بلند آوازه گردید
الیوم منصب وزارت بوجود شریفش مزین و آراسته است امید که از عمر و دولت تمتع و برخوردار ماند ذکر اسامی
ترتیب مستوفیان عظام ممالک محروسه ایران مستوفیان عظام زمان فرخنده فرجام آنحضرت نیز بدستور صدور و وزرای اعظم
هفت نفر اند اول خواجه شکر الله دنهانی اصفهانی که در خراسان در خدمت آنحضرت بود در رکاب هلال انتساب
حضرت بعراق آمده سه سال مستوفی الممالک بود مرد آدمی درویش نهاد و بسلامت نفس اتصاف داشت
و محاسب و کاردان بود از اقسام شکار تشکار تازی بسیار مولع بود و در ششماه پارس ئیل مطابق سنه ۹۹۶
معزول گشت دوم حاتم بیک اردوبادی وزیر بکتاش خان افشار که در یزد و کرمان کوس لمن الملکی میزد
مستوفی الممالک شد و ششماه بر آن خدمت قیام داشت و در اول توشقان ئیل سنه چنانچه در طی اسامی
وزرا ذکر شد مورد تربیت شاهانه گشته بمنصب عالی وزارت اعظم ارتقا یافت سیوم آغا شاه علی دولت آبادی
اصفهانی برتبه استیفا سربلندی یافت و دوات قلم مرصع که تا آن غایت رسم نبود که بمستوفیان داده شود
باو عنایت شد در علم سیاقت و نویسندگی استاد المحاسبین بود و بسلامت نفس و خیر اندیشی اتصاف داشت
و تا شش سال من حیث الاستقلال بدان خدمت پرداخت و بتاریخ سنه باجل طبیعی فوت شد بنا بر شفقت
شاهانه بآن خلف منصب مذکور چهارم آقا میرزا علی برادرش تفویض یافت و دوات و قلم مرصع مذکور

باو اختصاص یافت او نیز مرد سنجیده خوش سلوکی پرهیزکار کم طمعی بود نسخهٔ تشخیص جمع و خرج ممالک محروسه که اعتماد الدوله
حاتم بیک طرح کرده بود و امروز قدوه و قانون دفترخانهٔ همایون است در زمان استیفاء او اتمام یافت و
تا انحال مستوفی الممالک بود و از درویش نهادی و عدم رشد و استقلال مورد اعتراض معترضان و اضداد گشته
معزول شد پنجم میرزا ابراهیمای شیرازی که از زمرهٔ معترضان بود بدین رتبه سرافرازی یافت در کمال استقلال
و بلند پروازی بلوازم این خدمت اشتغال مینمود از زیادگی رشد و بدسلوکی با ابنای جنس ارباب قلم ازو
رمیده در مقام عیب جوئی در آمدند از بی پروائی و بیشعوری که از کیفیت بادهٔ جاه و منصب غیر از خبطی چند در محاسبات
گیلان زده مبلغهای کلی فرو گذاشت کرده بود میرزای عالمیان که خود موذی حساب بود بدان اطلاع یافته
بعرض اقدس رسانند بنا بران رقم عزلیت بر صفحهٔ حالش کشیدند ایام منصبش یکسال و نیم بود در اوایل سیلان ئیل
سنه [illegible] ششم میرزا قوام الدین ولد میرزا احسن کفرانی اصفهانی که وزیر حسین خان شاملو امیر الامرای خراسان بود در
سیاق و نویسندگی شاگرد و خلف آقا شا[illegible]علی بود بر مسند استیفا تمکن یافت مرد خلیق نیک نفس بود و با کمال
استقبال و بزرگ منشی بغایت نیک نهاد صاحب خیر و صاحب همت بود فقرا و درویشان و ارباب صلاح و
اصحاب زهد و تقوی از موائد احسانش بهره‌ور بودند و تا مدت پانزده سال مستوفی الممالک بود در سال [illegible]
دعوت حق را لبیک اجابت نموده بدار البقا پیوست هفتم میرزا سعید نوادهٔ خواجه قاسم نطنزی مستوفی الممالک
زمان شاه جنت مکان که منصب اوارجه نویسی آذربایجان داشت از وفور حقانیت و راستی و حقوق خدمت
درین سلسلهٔ خواجه قاسم بدین رتبهٔ والا ارجمندی یافت و تا حین ارتحال شاه گیتی پناه حسب الارث و الا
باستحقاق مستوفی الممالک بود و اکنون نیز بدستور بخدمت مذکور اشتغال دارد و از وزرا جزو زمان آنحضرت
چند روز یزدی شاه صاحب اعتبار بودند مثل میرزا محمد شفیع وزیر دار المرز مازندران و خراسان که بخطاب
میرزای عالمیان سرافراز بود و [illegible] محمد رضای وزیر آذربایجان که لقب فدویت داشت و [illegible] اصفهان
و کاشان بعالم بقا پیوسته بودند و از وزرائی که در حین ارتحال راتق فاتق مهمات بودند دو نفر صاحب جاه و عزت و ثروت
و مکنت بودند میرزا تقی مشهور بسارو تقی نوادهٔ خواجه عنایت که در زمان شاه جنت مکان وزیر حسن بیک یوزباشی بود
مومی الیه در سنه [illegible] که قشلاق همایون در دانقی واقع شده بود وزیر بیگلربیگی قراباغ بود کما ینبغی بلوازم خدمت پرداخته
نواب گیتی ستان آثار رشد و کاردانی از ناصیهٔ احوالش مشاهده نمودند در مقام تربیت در آمده در آن ایام بوزارت
کل طبرستان که عبارت از مازندران و رستمدار بوده باشد سربلندی یافته روانهٔ آنصوب شد و حسن سعی و کاردانی [illegible]

در خدمات مرجوعه سیما انجام عمارات و ضبط و نسق مملکت و توسیع طرق و شوارع و غیر ذلک در ضمیر انور بیشتر از بیشتر سمت
ظهور یافته و روز بروز ترتیبش می افزودند تا آنکه بمزید اعتبار محسود اقران گشته از جملهٔ مقربان محفل قدس و محرمان سرادق
انس گردیده و تا حین ارتحال آنحضرت بان منصب سرافرازی داشت و همیشه خدماتش مستحسن طبع اشرف بود دیگر خواجه
جلال الدین اکبر غوریانی وزیر خراسان که از اعیان ولایت غوریان بود در زمان تسلط اوزبکیه بدولتخواهی قزلباش
متهم بود انواع جور و تعدی کشیده بعد از فتح خراسان در ازاء دولتخواهی که ازو بظهور آمده بود مورد شفقت و
تربیت گشته بخدمات دیوانی آنجا مامور گردید و بحسن خدمات منظور نظر التفات گشته بوزارت کل ممالک خراسان
ارتقا یافته صاحب املاک و رقبات موروثی و مکتسبی بود از تقدیرات آسمانی ضعف قوی بر باصره او طاری گشته
گشته دیده هایش بالکلیه از دیدن عاطل گردید و آنحضرت بنابر حقوق خدمت از ان ابتلائش اغماض عین فرموده
بهمان دستور منظور عنایت و نظر پادشاهانه بود و با عدم بصیرت و بینائی بر تق و فتق امور وزارت می پرداخت
و بمحض توجهات خسروانه نقصی بمنصب او راه نیافت و تا مدت دوازده سال ایام نابینائی وزارت کل خراسان
کرد و در ازمنهٔ ماضیه و قرون سابقه همانا نظیر اینمعنی وقوع نیافته باشد که در عهد این شهریار نامدار حق گذار وفادار
بنده نواز دشمن گداز وقوع یافت و در ذکر سایر وزراء خبر و عمال که از عد و شمار بیرونند زیاده فایده نیست
فقره چند در ختم این کتاب مستطاب معه الاختتام بحمد الله و المنه که این جلد نسخهٔ عالم آرای عباسی که عبارت از صحیفهٔ ثالث و صادرات
احوال خسرو ظفر قرین بیهمال و واردات ایام فرماندهی شهریار غفران مآل عباسی است صورت تسوید یافته رقم
اختتام پذیرفته محتمل که بعضی فقرات طفیلی آنچه مقصود بالذات بود درین کتاب عالم آرا در رشتهٔ تحریر درآمده
باشد که محل اعتراض معترضات بوالفضول ناانصاف تواند بود اکنون وقت آنست که کلک سخن پرداز از هرزه
درائی باز آمده زبان صدق بیان بخوشترین کلامی بعد از کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بوی مشک معطر
آب کل امشوش اعنی دعای بر پای دوام دولت و قوام سلطنت پادشاه اسلام کهف انام ماه جهان افروز سپهر
عدالت و عالم آرائی آفتاب عالمتاب کشور عظمت و فرمانروائی خاقان بلند قدر والا مکان شهنشاه قضا قدر
قدر توان برازندهٔ تخت فیروز بخت اکاسره و کیان خلاصهٔ فرمانروایان عرصهٔ جهان فرازندهٔ اعلام جهانگشائی
و شاهی زیبندهٔ اورنگ جهان آرائی و شهنشاهی گوهر بحر جود در دریای وجود سلطان سرافراز شهریار هنرپرور
مسکین نواز که بصفات حسنه جود و سخا آراسته و بداد و دهش بی اندازه و بزیور مرحمت و اشفاق پیراسته
در ایجاب مسئولان ارباب حاجات نه نرفته لا بزبان مبارکش هرگز مگر در اشهد ان لا اله الا الله السلطان بن السلطان

والی قاآن ابن الخاقان خلیفه امن و امان المؤید من عند الله الملک المستعان ابو المظفر ابو الغازی ابو المنصور شاه صفی بهادر خان
الصفوی الموسوی الحسینی خلد ظلال دولته العظمی الی یوم الجزا تازه و تر ساخته ریاض سخن پردازی را بدعای اجابت انتمای آن
شهریار جهان آرا و ثنای سعادتمندی که شمه از مفاخر جلالش در صدر صحیفه اول رقم نگارش یافته و این ورقها چون اوراق
نه فلک باسم سامیش تزیین پذیرفته شاداب گرداند خداوندا این نوباوه بوستان شهریاری و تازه نهال گلشن جهانداری
بلطف ازلی و حسن تقدیر لم یزلی بر فراز مسند فرمانروائی جد بزرگوار و اورنگ کشورستانی مهین جد عالیمقدار سالهای
بسیار و قرنهای بیشمار الی یوم القرار پاینده و مستدام داشته عالمیان را در ظل ظلیل مرحمت و عاطفتش آسوده دار و
بیادگار جد فردوس مکان گیتی ستان عمر طبیعی و فراغ خاطر ارزانی داشته برا عادی دین و دولت مظفر و منصور
گردان بحق محمد و آله الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین آمین شعر تو توفیق مسکین نوازیش ده بر اعدای دین سرفرازیش ده
با و هر کرا کین بود در درون اگر خود سپهر است کن سرنگون و انیسان بارگاه عزت و مقربان بساط قرب و منزلت و
خواص و عوام بل کافه انام سیما آن سعادتمند اخلاص شعار ذو الاحترام ع دستور رفیع قدر عالیمقدار که طالب
ازدیاد عمر و دولت و خواهان تضاعف جاه و حشمت این خسرو بلند قدر گردون بسطت سپهر آثار است از موائد احسان
دولت پایدارش داشته تمتع و برخورداری ده آمین یا رب العالمین در صدر صحیفه اول این دفتر اشعاری بر
برین شده بود که بعد از تسوید این تاریخ نام عالم آرا اگر عمر وفا کند و فرصتی از مشغله کسب معاشی که مضیع اوقات
شریف اهل عالم و عالمیان ناگزیر کافه آدمیانست بدست افتد منتخبی از نوادر حکایات و خلاصه سرخوشی از
غرایب روایات چه آنکه افاضل متقدمین و متأخرین بر صحیفه بیان نگاشته و در صفحه روزگار گذاشته اند مثل کتاب
افادت انتساب جامع الحکایات و عجایب المخلوقات و حیات الحیوان و کتاب فرج بعد الشدت و گلستان و نگارستان
و اخلاق ناصری و محسنی و جلالی و ظهیری و امثال آنها که هر یک گنجینه ایست مملو از لالی آبدار و مخزن اسرار ابرار و چه آنکه
در مدت حیات که در حین اتمام این صحیفه صفوف نهاد شمار آن بهفتاد رسیده بدیده بصیرت دیده و بگوش
هوش از پیران روزگار شنیده در یک سفینه جمع نموده از خرمن مستعدان خوشه و از مائده افضال هر کس توشه
برداشته چون دریوزه گران کوی بینوائی دامنی پر نماید و مجموعه مختصری پرداخته باین صحیفه انضمام دهد و این
مقالات آشفته بی سرانجام بیمن توجه و اعزاز آن عالیقدر دوست پرور و مخلص نواز سرانجام یافته قابل کتابخانه
همایون شهریار زمان قاآن دریا دل سپهر آستان و انیسان دولت اند توامان گردد و از این قلیل البضاعه سرگردان
بادیه استعداد نعم البدل اولاد یادگاری ماند تا غایت که مشغول تسوید این گرامی نامه بود فرصت آن نشد زیرا که تالیف را ولی باید

فارغ از همه مشاغل و خاطری آسوده از هوسناکی دل که مصالح و دست افزار آنرا جمع آورده بتالیف آن نسخه پردازد و بعضی از
شعرای سخنور و سخنوران بلاغت گستر که در زمان آنحضرت هنگامهٔ سخن پردازی از آنها در گوبیها ایشان گرمی داشت
ذکر نموده خاتمهٔ کتاب را بدان آرایش دهد چون در حین اتمام این نسخهٔ عالم آرا اسباب آن نیز جمع نموده قلم تحریر
آنرا حواله بوقت دیگر نمود بعد الیوم اگر عمر بیوفا وفا نماید و اجل امان دهد توفیق الهی یار و مددگار شتّه فرصتی
دلخواه چنانچه اشاره شد بدست آید و اقبال پادشاهی مدد نماید بترتیب آن نسخه پرداخته مکنون خاطر و اندیشهٔ ضمیر
بظهور رسد فهو المطلوب و الا پیداست کزین خاطر افسرده بدید آید و از شیشهٔ شکسته چه تراود ارباب فطنت و ذکا معذور
خواهند داشت و منصفان سخندان عذر پذیر خواهند بود قطعه گر بمانیم زنده بر دوزیم ❊ جامهٔ کز فراق چاک شده
ور بمیریم عذر ما بپذیر ❊ ای بسا آرزو که خاک شده ❊ این مطلع از منظومات مولف و کمترین مولفان مناسب
حال بود مرقوم گشت شعر صد وعده کرد یار و یکی را وفا نکرد ❊ بر من چه جور بود که آن بیوفا نکرد ❊ امید که این

شکرف نامهٔ اقبال از اعراض بو الفضول و ارگرفت بی انصافانه
حقد و حسد دور بود اگر بر سهو و خطائی مطلع گردند ملتمس است
که در اصلاح کوشند و چشم عیب بین از آن پوشند

والحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین

والعدوان علی الظالمین

در بلدهٔ کشمیر جنت نظیر بتاریخ دهم جمیدالثانی
[illegible] التحریر یافت



داخله سنه ۲۲ جلوس محمد شاهی

یکی صد و نود و شش ۵

ماشه ۱۳۰ محمد شاهی

نمبر ۲۱